



سازمان مرکزی مسابقه بزرگ تفسیر حوزه های علمیه

سومین دوره مسابقه بزرگ تفسیر

حوزه های علمیه

تابستان ۱۴۰۳

**تفسیر جزء**

**۲۶**

**تفسیر نمونه**

ویژه برادران و خواهران طلبه

مسابقه بزرگ تفسیر قرآن کریم

ویژه برادران و خواهران طلبه و خانواده های محترم  
با اشراف مرجع عالیقدر حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی و استاد محسن قرائتی

بهره مندی از فیض قرآن کریم و جوایز ارزنده  
کمک هزینه زیارت عتبات عالیات  
کمک هزینه زیارت مشهد مقدس  
و صد ها جایزه نقدی

تابستان ۱۴۰۳  
با محوریت جزء ۲۶ قرآن کریم

برای اطلاع از جزئیات و ثبت نام  
سامانه سخا مرکز خدمات حوزه های علمیه مراجعه فرمایید  
www.csis.ir

## اطلاع رسانی و عرضه منابع مسابقه در

پیام رسان ایستا: <https://eitaa.com/setadetafsir>

پیام رسان سروش: <https://splus.ir/setadetafsir>

پیام رسان بله: <http://ble.ir/join/EgrQmeXxBP>

## ارتباطات بین المللی در

پیام رسان تلگرم <https://t.me/setadetafsir>

باسمه تعالی

تفسیر جزء ۲۶ از تفسیر نمونه

این نسخه متناسب با قطع گوشی همراه  
طراحی شده است.

سوره مبارکه احقاف ..... ۴

سوره مبارکه محمد ﷺ ..... ۱۰۳

سوره مبارکه احقاف ..... ۲۲۹

سوره مبارکه حجرات ..... ۳۶۵

سوره مبارکه ق ..... ۴۶۹

سوره مبارکه ذاریات ..... ۵۵۶

## سوره مبارکه احقاف

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۲۹۳

(۴۶) سوره احقاف این سوره در مکه نازل شده و دارای ۳۵ آیه است

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۲۹۵

محتوای سوره احقاف

این سوره از سوره‌های مکی است (هر چند جمعی از مفسران نزول بعضی از آیات آن را در مدینه تایید کرده‌اند که در شرح آن آیات بحث خواهیم کرد) و به حکم شرایط زمان و مکان نزولش که زمان مبارزه با شرک، و دعوت به توحید و معاد و مسائل زیر بنائی اسلام بوده، در همین محورها سخن می‌گوید، و در یک جمع‌بندی فشرده می‌توان گفت این سوره اهداف زیر را تعقیب می‌کند:

۱- بیان عظمت قرآن.

۲- مبارزه قاطع بر ضد هر گونه شرک و بت‌پرستی.

۳- توجیه مردم در مساله معاد و دادگاه عدل پروردگار.

۴- ضمنا به عنوان هشدار به مشرکان و مجرمان گوشه‌ای از داستان قوم عاد را که ساکن سرزمین "احقاف" بودند بیان می‌دارد (نام سوره نیز از همین جا گرفته شده است).

۵- اشاره به گسترش و عمومیت دعوت پیامبر اسلام تا آنجا که غیر از انسانها یعنی طایفه جن را نیز شامل می‌شود.

۶- تشویق مؤمنان و انذار کافران و ایجاد مبادی خوف و رجاء.

۷- دعوت پیامبر اسلام به صبر و استقامت هر چه بیشتر و اقتدار به سیره انبیای بزرگ پیشین.

فضیلت این سوره

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ص در فضیلت این سوره آمده است:

من قرأ سورة الاحقاف اعطى من الاجر بعدد كل رمل فى الدنيا عشر حسنات، و محى عنه عشر سيئات، و رفع له عشر درجات: " هر کس سوره احقاف را بخواند به ازاء هر دانه شن که در این دنیا است ده حسنه به او داده می شود، و ده سیئه محو می گردد، و ده درجه بر درجات او افزوده می شود".<sup>۱</sup>

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۲۹۶

از آنجا که " احقاف " جمع " حقف " (بر وزن رزق) به معنی شنهای روان است که بر اثر وزش باد در بیابانها به صورت مستطیل و کج و معوج روی هم انباشته می شود، و سرزمین قوم عاد را از این جهت " احقاف " می گفتند که ریگستانی به این صورت بود تعبیر حدیث فوق ناظر به همین معنی است.

بدیهی است اینگونه حسنات و درجات تنها به خاطر تلاوت الفاظ نیست بلکه تلاوتی است سازنده و بیدارگر در مسیر

---

<sup>۱</sup> تفسیر " مجمع البیان " آغاز سوره " احقاف ".

ایمان و تقوی، و محتوای سوره احقاف به راستی چنین اثری را دارد، اگر انسان طالب حقیقت و آماده عمل باشد.

در حدیث دیگری از امام صادق ع آمده است: من قرأ کل لیلۃ او کل جمعۃ سورۃ الاحقاف لم یصبه اللہ عز و جل بروعۃ فی الحیاء الدنیا، و آمنه من فرع یوم القیامۃ ان شاء اللہ: " هر کس سوره احقاف را هر شب، یا هر جمعه، بخواند خداوند وحشت دنیا را از او برمی دارد، و از وحشت روز قیامت نیز در امان می دارد".<sup>۱</sup>

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۲۹۷

[سوره الأحقاف (۴۶): آیات ۱ تا ۳]

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حم (۱) تَنْزِیْلُ الْکِتَابِ مِنَ اللّٰهِ الْعَزِیْزِ الْحَکِیْمِ (۲) مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَ الَّذِیْنَ كَفَرُوا عَمَّا أَنْذَرُوا مُعْرِضُونَ (۳)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱- حم.

۲- این کتاب از سوی خداوند عزیز و حکیم نازل شده است.

۳- ما آسمانها و زمین و آنچه در میان این دو است جز به حق و برای سرآمد معینی نیافریدیم.

اما کافران از آنچه انذار می شوند رویگردان هستند.

تفسیر: آفرینش این جهان بر اساس حق است

---

<sup>۱</sup> تفسیر " مجمع البیان " و " نور الثقلین " آغاز سوره احقاف.

این سوره آخرین سوره از سوره‌های هفتگانه "حم" است که مجموعاً "حوامیم" نام دارد.

در تفسیر "حروف مقطعه" عموماً، و "حم" خصوصاً، مطالب زیادی در آغاز سوره‌های "بقره" و "آل عمران" و "اعراف" و سوره‌های گذشته "حم" داشتیم که نیازی به تکرار ندارد.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۲۹۸

همین قدر می‌گوئیم که این آیات تکان‌دهنده و حرکت‌آفرین و پرمحتوای قرآن از حروف ساده الفبا، از حا و میم، و مانند آن، ترکیب یافته، و در عظمت خداوند همین بس که چنان ترکیب عظیمی را از چنین مفردات ساده‌ای به وجود آورده که اگر تا دامنه قیامت در اسرار آن اندیشه کنند باز هم مطالب ناگفته بسیار دارد.

و شاید به همین جهت بلافاصله می‌افزاید: "این کتاب از سوی خداوند عزیز و حکیم (قادر و توانا) نازل شده است" (تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ).

این همان تعبیری است که در آغاز سه سوره از سوره‌های "حم" آمده است (مؤمن و جائیه و احقاف).

مسلم است قدرتی شکست‌ناپذیر و حکمتی بی‌کران لازم است تا چنین کتابی را نازل کند.

سپس از کتاب "تدوین" به کتاب "تکوین" پرداخته، و از عظمت و حقانیت آسمانها و زمین سخن می‌گوید، و می‌فرماید: "ما آسمانها و زمین و آنچه را میان این دو است جز به حق نیافریدیم" (ما خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ).

نه در کتاب آسمانیش کلمه‌ای بر خلاف حق است، و نه در مجموعه عالم خلقتش چیزی ناموزون و مخالف حق یافت می‌شود، همه موزون، همه سنجیده، و همه همراه و توأم با حق است.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۲۹۹

اما این آفرینش همانگونه که سرآغازی داشته سرانجامی نیز دارد، و لذا در دنباله آیه می‌افزاید: "ما برای آن سرآمد معینی قرار دادیم" (وَ أَجَلٍ مُّسَمًّى).

که با فرارسیدن آن دنیا فانی می‌شود، و چون این جهان توأم با حق و دارای هدف است، طبعاً باید به دنبال آن جهانی دیگر که نتایج اعمال در آن بررسی می‌شود وجود داشته باشد، بنا بر این حقانیت این جهان خود دلیل بر وجود معاد است، و گرنه پوچ و بیهوده بود و توأم با ظلم و ستم فراوان.

اما با اینکه قرآن حق است، و آفرینش جهان نیز حق "کافران لجوج از آنچه انذار شده‌اند رویگردان هستند" (وَ الَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أَنْذَرُوا مُعْرِضُونَ).

از یک سو آیات قرآن پی در پی آنها را انذار و بیم می‌دهد که دادگاه بزرگی در پیش دارید، و از سوی دیگر جهان آفرینش با نظامات خاص خود نیز هشدار می‌دهد که حسابی در کار است، اما این غافلان بیخبر نه به این توجهی می‌کنند، و نه به آن.

تعبیر به "معروضون" از ماده "اعراض" اشاره به این است که اگر با آیات تکوین و تدوین روبرو و مواجه شوند حقایق را درک می‌کنند اما آنها صورت خود را برمی‌گردانند، و از حق



گریزانند مبادا در روند تقلید و تخیلات و هوی و هوس آنها  
دگرگونی ایجاد کند.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۰۰

[سوره الأحقاف (۴۶): آیات ۴ تا ۶]

قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ  
أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ أَتُنُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةَ  
مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۴) وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ  
اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ هُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ  
(۵) وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَ كَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ  
(۶)

ترجمه:

۴- به آنها بگو به من خبر دهید معبودهایی را که غیر از خدا  
پرستش می‌کنید نشان دهید چه چیزی از زمین را آفریده‌اند؟  
یا شرکتی در آفرینش آسمانها دارند؟ کتابی آسمانی پیش از  
این، یا اثر علمی از گذشتگان برای من بیاورید (که دلیل صدق  
گفتار شما باشد) اگر راست می‌گوئید.

۵- چه کسی گمراه‌تر است از آنها که غیر خدا را پرستش  
می‌کنند که اگر تا قیامت هم آنان را بخوانند پاسخشان  
نمی‌گویند، و اصلاً صدای آنها را نمی‌شنوند! ۶- و هنگامی  
که مردم محشور می‌شوند معبودهای آنها دشمنانشان خواهند  
بود، حتی عبادت آنها را انکار می‌کنند.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۰۱

تفسیر: گمراهترین مردم؟

در آیات گذشته سخن از آفرینش آسمانها و زمین در میان بود که همه اینها از خداوند عزیز و حکیم است، لازمه این سخن آن است که جز او معبودی در جهان نیست چرا که تنها کسی شایسته عبودیت است که خالق و مدبر عالم باشد، و این دو در ذات پاک او جمع است.

و برای تکمیل این بحث در آیات مورد بحث روی سخن را به پیامبر ص کرده، می‌فرماید: "به این مشرکان بگو: به من خبر دهید معبودهایی را که غیر از خدا پرستش می‌کنید نشان دهید چه چیز از زمین را آفریده‌اند؟! (قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَا ذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ).

"یا اینکه شرکتی در آفرینش آسمانها و مالکیت و تدبیر آنها دارند" (أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ).

هنگامی که شما قبول دارید بتها هیچگونه دخالتی نه در آفرینش موجودات زمینی دارند، و نه در آفرینش خورشید و ماه و ستارگان و موجودات عالم بالا، و خودتان با صراحت می‌گوئید "خالق همه اینها الله است"!

با اینحال چگونه برای حل مشکلات یا جلب برکات دست به دامن "بتها" این موجودات بی‌خاصیت و فاقد عقل و شعور می‌زنید؟! و اگر فرضاً می‌گوئید آنها شرکتی در امر خلقت و آفرینش داشته‌اند "کتابی از کتب آسمانی پیشین که گفتار شما را تصدیق کند، یا آثاری علمی از علمای گذشته که گواهی بر

---

<sup>۱</sup> این معنی در چهار آیه از قرآن آمده است شرح بیشتر پیرامون این مطلب را در ذیل آیه ۲۵ سوره زخرف در همین جلد از تفسیر نمونه مطالعه فرمائید.

این معنی دهد برای من بیاورید اگر راست می گوئید" (اَتُّونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ).

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۰۲

کوتاه سخن اینکه: دلیل یا جنبه نقلی دارد و از طریق وحی آسمانی است یا عقلی و منطقی، و یا شهادت و گواهی دانشمندان، شما که در ادعاهای خود در مورد بتها نه متکی به وحی و کتاب آسمانی هستید، و نه می توانید شرکت آنها را در آفرینش آسمان و زمین اثبات کنید، تا از این دلیل عقلی برای الوهیت آنها استفاده نمائید، و نه اثری از علوم پیشینیان گفته شما را تایید می کند، پس معلوم می شود آئین و مسلک شما چیزی جز مشتی از خرافات زشت و پندارهای دروغین نیست.

بنا بر این جمله "أرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ..." اشاره به دلیل عقل و جمله "اَتُّونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا" اشاره به وحی آسمانی و تعبیر به "أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ" اشاره به سنت انبیای گذشته و اوصیای آنان یا آثار دانشمندان پیشین است.<sup>۱</sup>

علمای لغت و مفسران برای "اثاره" (بر وزن حلاوه) چند معنی ذکر کرده اند: "باقیمانده چیزی" "روایت" و "علامت" ولی ظاهر این است که همه به یک معنی بازمی گردند، و آن اثری است که از چیزی باقی می ماند، و دلیل بر وجود آن است.

---

<sup>۱</sup> در حدیثی که در اصول کافی از امام باقر (ع) نقل شده می خوانیم که در تفسیر جمله "أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ" فرمود: انما عنی بذلک علم اوصیاء الانبیاء (مقصود دانشی است که از اوصیای پیامبران پیشین باقیمانده) نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۹.

شبيه همین گفتگو و مؤاخذه و محاکمه بت پرستان در آیه ۴۰ سوره فاطر آمده است، آنجا که می گوید: قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْهُ بَلْ إِنَّ يَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۰۳

قابل توجه اینکه در مورد زمین می گوید: ما ذا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ (چه چیز از زمین را آفریده اند؟) و در مورد آسمانها می گوید: أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ (یا اینکه در آفرینش آسمانها شرکتی دارند؟) یعنی در هر دو جا سخن از شرکت است، زیرا شرک در عبادت باید از شرک در خالقیت و تدبیر نشأت گیرد.

در اینجا این سؤال پیش می آید که اگر مشرکان معمولاً امر خلقت را منحصرآ مربوط به الله می دانستند مطالبه یکی از این دلایل سه گانه از آنها برای چیست؟.

در پاسخ می توان گفت که این مطالبه از گروه اندکی است که احتمالاً در میان بت پرستان بوده اند و بتان را سهم در آفرینش می دانستند، یا اینکه مساله به صورت فرضی مطرح شده، یعنی اگر فرضاً به فکر چنین ادعایی در زمینه شرکت بتها در آفرینش جهان بیفتید هیچگونه دلیل عقلی و نقلی و عقلایی بر ادعای خود ندارید.

سپس برای بیان عمق گمراهی این مشرکان می افزاید: "چه کسی گمراه تر است از آنها که موجودی غیر از خدا را پرستش می کنند که اگر تا قیامت هم آنان را بخوانند پاسخشان

نمی‌گویند؟ (وَ مَنْ أَصْلُ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ).

نه تنها پاسخ آنها را نمی‌دهند، اصلاً سخنانشان را نمی‌شنوند" و از دعا و ندای آنها غافلند!" (وَ هُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ).

بعضی از مفسران مرجع ضمیر را در این آیه بتهای بیجان دانسته‌اند به تناسب اینکه بیشترین معبودهای مشرکان عرب همین بتها بودند، و بعضی اشاره به فرشتگان و انسانهایی که معبود واقع شدند می‌دانند، چرا که عبادت کنندگان فرشتگان و جن در میان عرب کم نبودند، تعبیرات مختلف این آیه که مناسب ذوی العقول است این معنی را تایید می‌کند.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۰۴

ولی هیچ مانعی ندارد که آیه را به مفهوم گسترده‌اش تفسیر کنیم و تمام این معبودها اعم از بیجان و جاندار، ذوی العقول و غیر ذوی العقول در مفهوم آیه جمع باشد، و تعبیرهای مناسب ذوی العقول به اصطلاح از باب "تغلیب" است.

اینکه می‌گویند تا روز قیامت به سخن آنها پاسخ نمی‌گویند مفهومش این نیست که در قیامت جوابشان را می‌دهند- آن چنان که بعضی پنداشته‌اند- بلکه این یک تعبیر رائج است که برای نفی ابد به کار می‌رود، فی المثل می‌گوئیم: اگر تا روز قیامت هم به فلان کس اصرار کنی به تو وام نمی‌دهد یعنی هرگز چنین کاری انجام نخواهد شد، نه اینکه در قیامت خواسته تو را عملی می‌کند.

نکته آن نیز معلوم است، زیرا هر گونه فعالیت و تلاش و کوشش و اجابت دعوت در این دنیا مفید است، هنگامی که دنیا پایان می‌گیرد زمینه همه این امور کلا برچیده می‌شود.

و از آن اسفبارتر اینکه: "هنگامی که مردم مشرک در قیامت محشور می‌شوند معبودهای آنها دشمنان آنها خواهند بود حتی عبادت آنها را انکار می‌کنند!" (وَ إِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَ كَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ).

معبودهایی که عقل دارند رسماً به دشمنی برمی‌خیزند، حضرت مسیح ع از عابدان خود بیزاری می‌جوید، و فرشتگان نیز تبری می‌جویند، حتی شیاطین و جن نیز اظهار تنفر می‌کنند، و آنها که بی‌عقل بودند خداوند حیات و عقل به آنها می‌بخشد تا به سخن درآیند و مراتب دشمنی و نفرت خود را از این عابدان اظهار کنند.

نظیر این معنی در آیات دیگر قرآن نیز آمده است، از جمله در آیه ۱۴ سوره فاطر، خطاب به مشرکان، می‌خوانیم: إِنَّ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَ لَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ:

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۰۵

"هر گاه آنها را بخوانید صدای شما را نمی‌شنوند و اگر بشنوند اجابت نمی‌کنند و روز قیامت شرک و عبادت شما را انکار می‌کنند و هیچکس چون خداوند آگاه، تو را با خبر نمی‌سازد!" در اینجا نیز تمام مسائلی که در آیات مورد بحث آمده با تفاوت مختصری تکرار شده است.

اما چگونه معبودان عبادت عابدان را انکار می‌کنند در حالی که جای انکار نیست؟

ممکن است اشاره به این باشد که آنها در حقیقت هوای نفس خویش را می‌پرستیدند نه معبودان را چرا که سرچشمه "بت پرستی" "هوی پرستی" است.

این نکته نیز قابل توجه است که عداوت و دشمنی معبودها نسبت به عابدان در قیامت مطلبی نیست که تنها در اینجا روی آن تکیه شده باشد، در آیه ۲۵ سوره عنکبوت از قول ابراهیم ع قهرمان بت شکن نیز می‌خوانیم: وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا: "ابراهیم گفت شما غیر از خدا بت‌هایی برای خود برگزیده‌اید که مایه دوستی میان شما در زندگی دنیا باشد، اما در قیامت هر یک به دیگری کافر می‌شوید و یکدیگر را لعن می‌کنید!"

در آیه ۸۲ سوره مریم نیز آمده است كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا: "به زودی آنها عبادت عابدان را انکار می‌کنند و بر ضد آنها خواهند بود."

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۰۶

[سوره الأحقاف (۴۶): آیات ۷ تا ۱۰]

وَإِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۷) أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۸) قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبَعُ إِلَّا مَا يُوْحَىٰ إِلَيَّ وَمَا

أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۹) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ فَأَمَنْ وَاسْتَكْبَرْتُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۰)

ترجمه:

۷- هنگامی که آیات بینات ما بر آنها خوانده می شود کافران در برابر حقّی که برای آنها آمده می گویند: این سحر آشکار است.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۰۷

۸- بلکه می گویند: این آیات را بر خدا افترا بسته، بگو: اگر من آن را به دروغ به خدا نسبت داده باشم (لازم است مرا رسوا کند و) شما نمی توانید در برابر خداوند از من دفاع کنید، او کارهایی را که شما در آن وارد می شوید بهتر می داند، همین بس که خداوند گواه میان من و شما باشد، و او غفور و رحیم است.

۹- بگو: من پیامبر نوظهوری نیستم، و نمی دانم خداوند با من و با شما چه خواهد کرد؟

من تنها از چیزی پیروی می کنم که بر من وحی می شود، و جز بیم دهنده آشکاری نیستم.

۱۰- بگو: به من خبر دهید اگر این قرآن از سوی خدا باشد و شما به آن کافر شوید در حالی که شاهی از بنی اسرائیل بر آن شهادت دهد، و او ایمان آورد و شما استکبار کنید (چه کسی از شما گمراه تر خواهد بود) خداوند قوم ظالم را هدایت نمی کند.

تفسیر: بگو من پیامبر نوظهوری نیستم



این آیات هم چنان از وضع مشرکان گفتگو می‌کند، و به چگونگی برخورد آنها با آیات الهی اشاره کرده، می‌گوید: " هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده می‌شود کافران در مورد حقی که به سوی آنها آمده است می‌گویند این سحر آشکار است " (وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ).

آنها از یک سو نمی‌توانند نفوذ سریع و عمیق و جاذبه عجیب قرآن را در اعماق دلها انکار کنند، و از سوی دیگر حاضر نیستند در برابر حقانیت و عظمت آن سر فرود آورند، لذا این نفوذ را با یک تفسیر انحرافی به عنوان " سحر آشکار " مطرح می‌کنند که خود اعتراف ضمنی روشنی است به تاثیر فوق العاده قرآن در قلوب انسانها! بنا بر این " حق " در آیه فوق اشاره به همان " آیات قرآن " است، هر چند

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۰۸

بعضی آن را به معنی " نبوت " یا " اسلام " یا " معجزات دیگر پیامبر " ص تفسیر کرده‌اند، اما با توجه به آغاز آیه تفسیر اول مناسبتر به نظر می‌رسد.

\*\*\* ولی آنها تنها به این تهمت قناعت نمی‌کنند، پا را از آن فراتر نهاده، با صراحت " می‌گویند: این آیات را بر خدا افترا بسته " (أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ).

در اینجا خداوند به پیامبرش دستور می‌دهد که با دلیل روشنی به آنها پاسخ گوید می‌فرماید: " به آنها بگو: اگر مطلب آن طور باشد که شما می‌پندارید و من این سخن را افترا بسته‌ام بر او

لازم است که مرا رسوا کند، و شما نمی‌توانید در برابر خداوند از من دفاع کنید" (قُلْ إِنْ أِفْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا)¹. چگونه ممکن است خداوند این "آیات بینات" و این معجزه جاودانی را بر دست دروغگویی ظاهر سازد؟! این از حکمت و لطف خداوند دور است.

همانگونه که در آیه ۴۴ تا ۴۷ سوره "حاقه" آمده است: وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ" اگر او (پیامبر اسلام) نسبتهای ناروایی به ما دهد ما او را با قدرت خود می‌گیریم، و رگ قلب او را قطع می‌کنیم، و احدی از شما نمی‌تواند مانع این کار گردد و از او دفاع کند".

بنا بر این چگونه ممکن است من به خاطر شما دست به چنین کار خطرناکی بزنم؟، و چگونه باور می‌کنید من چنین دروغی را بگویم و خدا مرا زنده بگذارد، و معجزات بزرگی در اختیارم قرار دهد؟

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۰۹

سپس به عنوان تهدید می‌افزاید: "اما خداوند بهتر از هر کس کارهایی را که شما در آن وارد می‌شوید می‌داند" و به موقع شما را سخت کیفر می‌دهد (هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ)².

۱ جمله "ان افتريته" جمله شرطیه است که جزای آن محذوف شده و در تقدیر چنین است: "ان افتريته اخذني و عاجلني بالعقوبه".

۲ "ما" در جمله "ما تفيضون فيه" ممکن است موصوله، و به معنی نسبتهای ناروایی باشد که به پیامبر می‌دادند، بنا بر این ضمیر "فيه" به آن بازمی‌گردد، و اگر مصدریه باشد ضمیر "فيه" به "قرآن" یا "حق"

آری او این نسبت‌های ناروا را که به من می‌دهید، و در برابر فرستاده او قیام کرده‌اید، و با سمپاشی مردم را از ایمان به حق بازمی‌دارید، همه را می‌داند.

و در جمله بعد به عنوان تاکید بیشتر توأم با برخوردی مؤدبانه می‌افزاید:

"همین بس که خداوند میان من و شما گواه باشد" (كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ).

او صدق دعوت من، و تلاش و کوشش‌هایم را در ابلاغ رسالت می‌داند، و دروغ و افترا و کارشکنی شما را نیز می‌بیند، و همین برای من و شما کافی است.

و برای اینکه راه بازگشت را نیز به آنها نشان دهد در پایان آیه می‌افزاید: "او غفور و رحیم است" (وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ).

توبه‌کاران را می‌بخشد، و آنها را مشمول رحمت و اسعه خود می‌سازد.

\*\*\* در آیه بعد می‌افزاید: "بگو من پیامبر نوظهوری نیستم که با سایر پیامبران متفاوت باشم" (قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاٍ مِنَ الرُّسُلِ).

"و نمی‌دانم خداوند با من چه می‌کند، و با شما چه خواهد کرد؟! (وَمَا أَدْرِى مَا يُفَعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ).

"تنها از آنچه بر من وحی می‌شود پیروی می‌کنم" (إِنِّ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحى إِلَيَّ).

---

برمی‌گردد، و در این صورت "تفیضون" به معنی ورود در کاری به قصد افساد است.

" و جز بیم دهنده آشکاری نیستم " (وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ).

این جمله‌های کوتاه و پرمعنی، پاسخی است به بسیاری از ایرادات مشرکان، از جمله اینکه گاه از بعثت پیامبر ص به عنوان اینکه یک بشر چگونه ممکن است با خدا ارتباط پیدا کند تعجب می‌کردند.

گاه می‌گفتند: چرا او غذا می‌خورد و در کوچه و بازار راه می‌رود؟

گاه تقاضای معجزات عجیب و غریب داشتند، و هر یک تمنایی می‌نمودند.

گاه انتظار داشتند که پیامبر ص کانونی از علم غیب باشد و همه حوادث آینده را برای آنها بازگو کند.

و بالاخره گاه از اینکه او دعوت به توحید و یگانگی معبود می‌کند تعجب می‌کردند.

این آیه اشاره‌ای اجمالی به پاسخ همه این گفتگوها و بهانه‌جوئیها است.

می‌گوید: من نخستین پیامبر نیستم که دعوت به توحید کرده‌ام، پیش از من پیامبران زیادی آمدند که همه آنها از جنس بشر بودند، لباس می‌پوشیدند و غذا می‌خوردند، هیچیک از آنها مدعی علم غیب مطلق نبود، بلکه می‌گفتند:

ما از حوادث غیب آن مقدار می‌دانیم که خدا به ما تعلیم داده است.

و هیچیک از آنها در برابر "معجزات اقتراحی" و پیشنهادهای هوس‌آلود مردم تسلیم نشدند.

تا همگان بدانند پیامبر ص نیز بنده‌ای است از بندگان خدا، علم و قدرت او نیز محدود است به آنچه خدا می‌خواهد، علم و قدرت مطلق تنها از آن پروردگار است، اینها واقعیهایی است که می‌بایست مردم بدانند تا به ایرادهای نابجا پایان دهند.

اینها همه به دنبال بحثی است که در آیات قبل آمد که گاه پیامبر ص را به سحر متهم می‌ساختند، و گاه به افتراء، که سرچشمه این نسبتهای ناروا نیز همان توهمات بود که با این آیه به آن پاسخ گفته شد.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۱۱

و از اینجا روشن می‌شود که مفاد این آیه با آیات دیگری که نشان می‌دهد پیامبر ص از غیب آگاهی دارد، مانند آنچه در سوره فتح در باره فتح مکه، و ورود در مسجد الحرام آمده (آیه ۲۷ سوره فتح) و یا آنچه در مورد مسیح ع آمده که می‌فرمود: **أَنْبُئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ**: "من شما را به آنچه می‌خورید و در خانه‌ها ذخیره می‌کنید خبر می‌دهم" (آل عمران - ۴۴) و امثال اینها منافات ندارد، چرا که آیه مورد بحث نفی "علم غیب مطلق" می‌کند، نه "مطلق علم غیب"، به تعبیر دیگر این آیه نفی علم غیب استقلالی می‌کند، ولی آن آیات از علم غیب به برکت تعلیم الهی سخن می‌گویند.

شاهد این گفتار آیه ۲۶ و ۲۷ سوره "جن" است: **عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ**: "خدا عالم

الغیب است، و هیچکس را بر مکنون علم خود آگاه نمی‌کند مگر رسولانی که مورد رضایت اویند".

بعضی از مفسران برای آیه مورد بحث شان نزولی آورده‌اند و گفته‌اند:

هنگامی که فشار مشکلات بر یاران پیامبر ص در مکه زیاد شد، حضرت در خواب دید که به سرزمینی هجرت می‌کند که دارای نخلستان و درختان و آب فراوان است، این را برای یاران خود بازگو کرد، آنها همه خوشحال شدند و فکر کردند، به زودی گشایشی در برابر آزار مشرکان پیدا خواهد شد مدتی صبر کردند، اما اثری از آن ندیدند، عرض کردند ای رسول خدا! آنچه را فرمودی ندیدیم، کی به آن سرزمینی که در خواب دیدی مهاجرت خواهیم کرد؟ پیامبر ص ساکت شد، در این هنگام آیه فوق نازل گردید: **وَمَا أَدْرِ مَا يُفْعَلُ بِي وَ لَا بِكُمْ:** "من نمی‌دانم خدا با من و شما چه خواهد کرد!"<sup>۱</sup>

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۱۲

ولی این شان نزول بعید به نظر می‌رسد زیرا مخاطب در این آیات دشمنان پیامبرند، نه دوستان او اما ممکن است از قبیل تطبیق باشد یعنی به هنگام مطرح کردن این سؤال از ناحیه دوستانش پیامبر ص به این آیه تمسک جست، و به آنها پاسخ گفت.

\*\*\* در آخرین آیه مورد بحث برای تکمیل آنچه در آیات قبل آمده می‌افزاید: " بگو: به من خبر دهید اگر این قرآن از سوی خدا باشد و شما به آن کافر شوید، در حالی که شاهدی

---

<sup>۱</sup> تفسیر " فخر رازی " جلد ۲۸ صفحه ۸

از بنی اسرائیل بر آن شهادت دهد، و او ایمان بیاورد و شما تکبر کنید و تسلیم نشوید، چه کسی از شما گمراهتر خواهد بود؟! مسلماً خداوند قوم ظالم را هدایت نمی‌کند" (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ فَأَمَّا وَاسْتَكْبَرْتُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ)!

در این که این شاهد بنی اسرائیلی که بوده است که بر حقانیت قرآن مجید گواهی داده، در میان مفسران گفتگو است.

بعضی گفته‌اند منظور موسی بن عمران است که در عصر خود خبر از ظهور پیامبر اسلام و نشانه‌های او داد.

ولی این احتمال با توجه به جمله فامن و استکبرتم که نشان می‌دهد این شاهد بنی اسرائیلی به پیامبر اسلام ایمان آورده در حالی که مشرکان استکبار کردند سازگار نیست، زیرا ظاهر جمله نشان می‌دهد که این شاهد در عصر پیامبر اسلام ص بوده و به حضرتش ایمان آورده در حالی که دیگران راه استکبار را پیش گرفتند.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۱۳

بعضی دیگر گفته‌اند این مرد یکی از علمای اهل کتاب بوده که در مکه می‌زیسته، هر چند پیروان مذهب یهود و نصاری در مکه کمتر بودند، ولی چنان نیست که احدی از آنها در آنجا نبوده، با این حال معلوم نیست این عالم بنی اسرائیلی چه کسی بوده؟ و نامش چه بوده است؟

---

<sup>۱</sup> جزای جمله شرطیه (إِنْ كَانِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ) محذوف است و در تقدیر چنین است "من اضل منکم".

این تفسیر با توجه به اینکه عالم معروفی از اهل کتاب در مکه در عصر ظهور پیامبر ص وجود نداشته و تواریخ از آن نامی به میان نیاورده‌اند نیز چندان مناسب به نظر نمی‌رسد.<sup>۱</sup>

البته این تفسیر و تفسیر سابق این امتیاز را دارد که با مکی بودن تمام سوره احقاف سازگار است.

تفسیر سومی که از سوی اکثر مفسران پذیرفته شده این است که این شاهد دانشمند معروف یهود "عبد الله بن سلام" بود که در مدینه ایمان آورد و به مسلمین پیوست.

در حدیثی آمده است که پیامبر ص با بعضی از یارانش در مدینه در یکی از اعیاد یهود، وارد کنیسه (معبد آنها) شدند، آنها از ورود پیامبر ص ناخشنود بودند، پیامبر ص فرمود: ای جمعیت یهود دوازده نفر از خودتان را به من نشان دهید که گواهی بر وحدانیت خدا و نبوت محمد ص بدهند تا خداوند غضبش را از تمام یهودیان جهان برگیرد.

آنها ساکت شدند و احدی پاسخ نگفت، پیامبر ص سه بار این مطلب را تکرار کرد، و در هر سه بار همه سکوت کردند، سپس فرمود: شما از بیان حق ابا کردید، ولی به خدا سوگند "حاشر" و "عاقب" (القابی که در توراۃ برای پیامبر آمده بود) منم، خواه ایمان بیاورید یا تکذیب کنید.

سپس پیامبر ص بازگشت اما هنوز قدم بیرون نگذاشته بود که مردی پشت

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۱۴

---

<sup>۱</sup> تعبیر "شاهد" به صورت نکره در اینجا برای تعظیم است و نشان می‌دهد او شخص معروف و بزرگی بوده است.



سر او آمد و گفت ای محمد! بایست، پیامبر ص ایستاد، سپس رو به جمعیت یهود کرد و گفت: مرا چگونه آدمی می‌دانید؟ گفتند: به خدا سوگند ما در میان خود مردی آگاه‌تر از تو و پدر و جدت نسبت به کتاب آسمانی خود نداریم، سپس افزود: من خدا را گواه می‌گیرم که او همان پیامبری است که در تورات و انجیل آمده است! یهود هنگامی که چنین دیدند گفتند: تو دروغ می‌گویی و کلمات زشت و بدی به او نثار کردند.

رسول خدا ص فرمود: شما دروغ می‌گوئید، انکار شما بعد از اقرارتان هرگز پذیرفته نخواهد شد (و این مرد کسی جز عبد الله بن سلام نبود).

و در اینجا آیه فوق (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ... ) نازل گشت!

طبق این تفسیر این آیه در مدینه نازل شده است هر چند سوره سوره مکی است، و این منحصر به آیه مورد بحث نیست، در سوره‌های دیگر از قرآن نیز احیانا آیات مکی در لابلای سوره‌های مدنی یا بالعکس دیده می‌شود که نشان می‌دهد گاه پیامبر ص دستور می‌داده آیه‌ای را که تناسب با مفاد سوره‌ای داشته بدون توجه به تاریخ نزول آن در ضمن آیات آن سوره قرار دهند.

این تفسیر از جهاتی مناسبتر به نظر می‌رسد.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۱۵

[سوره الأحقاف (۴۶): آیات ۱۱ تا ۱۴]

---

<sup>۱</sup> تفسیر "مراغی" جلد ۲۶ صفحه ۱۴.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ (۱۱) وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِّسَانًا عَرَبِيًّا لِّيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ (۱۲) إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۳) أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۴)

ترجمه:

۱۱- کافران در باره مؤمنان چنین گفتند: اگر (اسلام) چیز خوبی بود هرگز آنها بر ما پیشی نمی گرفتند! و چون خودشان به وسیله آن هدایت نشدند می گویند این یک

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۱۶

دروغ قدیمی است! ۱۲- و پیش از آن کتاب موسی که پیشوا و رحمت بود (نشانه‌های آن را بیان کرده) و این کتاب هماهنگ با نشانه‌های تورات است، در حالی که به زبان عربی و فصیح و گویاست تا ظالمان را انذار کند و نیکوکاران را بشارت دهد.

۱۳- کسانی که گفتند پروردگار ما الله است، سپس استقامت به خرج دادند نه ترسی برای آنهاست و نه غمی دارند.

۱۴- آنها اهل بهشتند، و جاودانه در آن می‌مانند، این پاداش اعمالی است که انجام می‌دادند.

شان نزول:

مفسران برای نخستین آیه مورد بحث شان نزولهای متعددی نقل کرده‌اند:

۱- این آیه در مورد " ابو ذر غفاری " است که در مکه اسلام آورد و قبیله او (بنی غفار) نیز به دنبال او ایمان آوردند، (و از آنجا که قبیله بنی غفار بادیه‌نشین و فقیر بودند کفار قریش که مردانی ثروتمند و شهرنشین بودند گفتند: اگر اسلام چیز خوبی بود این بی‌سر و پاها بر ما سبقت نمی‌گرفتند!) در اینجا بود که آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

۲- یک کنیز رومی در مکه بود به نام ذی النیره<sup>۱</sup> که دعوت پیامبر ص را به سوی اسلام اجابت کرد بزرگان قریش گفتند: اگر آنچه را محمد ص آورده چیز خوبی بود " ذی النیره‌ها " بر ما مقدم نمی‌شدند! ۳- گروهی از قبایل بادیه‌نشین مکه پیش از مردم شهر به اسلام روی آوردند، اشراف مکه گفتند: اگر اسلام چیز خوبی بود این شترچرانها! بر ما سبقت نمی‌گرفتند.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۱۷

۴- جمعی از مردان پاکدل اما فقیر و تهیدست همچون " بلال " و " صهیب " و " عمار " اسلام را با آغوش باز پذیرفتند، و اشراف مکه گفتند: مگر ممکن است آئین محمد ص چیز خوبی باشد و اینها بر ما پیشی گیرند؟! ۵- هنگامی که " عبد الله بن سلام " و بعضی از یارانش ایمان آوردند جمعی از یهودیان مغرور گفتند: اگر اسلام خوب بود آنها پیشقدم نمی‌شدند.<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> " ذی النیره " از زنانی بود که زود اسلام را پذیرفت و به همین جهت ابو جهل او را شکنجه و آزار می‌داد.

<sup>۲</sup> تفسیر " قرطبی " جلد ۹ صفحه ۶۰۰۹.

شان نزولهای چهارگانه اول را در یک جمله می‌توان خلاصه کرد و آن اینکه اسلام از طرف قشرهای فقیر و بادیه‌نشین و تهیدست به سرعت مورد استقبال قرار گرفت، چرا که هم منافع نامشروعی نداشتند که به خطر بیفتد، و هم مغز آنها از باد غرور انباشته نبود، و هم قلبهایی پاکتر از قشر مرفه عیاش و هوسباز داشتند.

این استقبال گرم از ناحیه این گروه که یکی از بزرگترین نقطه‌های قوت این آئین الهی بود از سوی مغروران مستکبر به عنوان یک نقطه ضعف بزرگ شمرده شد، و گفتند این چه آئینی است که پیروانش انبوهی بادیه‌نشین فقیر و تهیدست و کنیزان و بردگانند؟! اگر مکتب معقولی بود هرگز نباید افراد سطح پائین و منحط اجتماع از آن استقبال کنند! اما ما که در سطح بالا قرار داریم و چشم و چراغ جامعه هستیم عقب بمانیم! جالب اینکه این طرز تفکر انحرافی امروز هم از رایجترین طرز تفکرها در میان ثروتمندان مغرور و هوسبازان مرفه در مورد مذهب است که می‌گویند:

مذهب به درد فقرا و پابره‌نه‌ها می‌خورد، و هر دو برای هم خوبند، و ما در سطحی بالاتر و بالاتر قرار داریم! قرآن در آیات مورد بحث پاسخ کافی به آنها داده که در تفسیر آیات می‌شنوید.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۱۸

اما پنجمین شان نزولی که در بالا ذکر شد که منظور عبد الله بن سلام و یاران او هستند هر چند به گفته طبرسی در "مجمع البیان" و "قرطبی" در تفسیرش از اکثر مفسران نقل شده از دو جهت بعید به نظر می‌رسد.

نخست اینکه تعبیر به "الَّذِينَ كَفَرُوا" به طور مطلق معمولاً در مورد مشرکان به کار می‌رود نه اهل کتاب و یهود و نصاری. دیگر اینکه "عبد الله بن سلام" مرد کم شخصیتی در میان یهود نبود که در باره او بگویند: اگر اسلام آئین خوبی بود او و یارانش بر ما پیشی نمی‌گرفتند.

\*\*\* تفسیر: شرط پیروزی ایمان و استقامت است

این آیات هم چنان اعمال و گفتار کافران و انحرافات آنها را مورد بحث و بررسی و نکوهش قرار می‌دهد، نخست به این گفتار غرورآمیز و دور از منطق آنها اشاره کرده می‌گوید: "کافران در باره مؤمنان چنین گفتند: اگر ایمان و اسلام چیز خوبی بود هرگز آنها بر ما پیشی نمی‌گرفتند!" (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ)!

اینها یک مشت افراد فقیر و بی‌سر و پا، روستایی و برده و کم معرفتند! چگونه ممکن است آنها حق را بفهمند و به آن اقبال کنند، ولی ما چشم و چراغهای این جامعه از آن غافل و بیخبر بمانیم؟!

---

(۱) در اینکه "لام" در للذین آمنوا چه معنی دارد؟ مفسران گفتگو بسیار کرده‌اند ولی از همه احتمالات مناسبتر این است

---

<sup>۱</sup> در اینکه "لام" در للذین آمنوا چه معنی دارد؟ مفسران گفتگو بسیار کرده‌اند ولی از همه احتمالات مناسبتر این است که "لام" به معنی "فی" باشد، بنا بر این معنی جمله چنین می‌شود: کافران در باره مؤمنان چنین گفتند ... و در این صورت مشکلی از نظر غائب بودن فعل "سبقونا" پیش نمی‌آید، در حالی که بعضی آن را "لام تعلیل" دانسته‌اند، و بعضی نیز گفته‌اند: الذین آمنوا در اینجا مخاطبند و جمله سبقونا به معنی سبقتمونا" است!

که "لام" به معنی "فی" باشد، بنا بر این معنی جمله چنین می‌شود: کافران در باره مؤمنان چنین گفتند ... و در این صورت مشکلی از نظر غائب بودن فعل "سبقونا" پیش نمی‌آید، در حالی که بعضی آن را "لام تعلیل" دانسته‌اند، و بعضی نیز گفته‌اند: الذین آمنوا در اینجا مخاطبند و جمله سبقونا به معنی "سبقتمونا" است!

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۱۹

غافل از اینکه عیب در خود آنها بوده است نه در آئین اسلام، اگر پرده‌های کبر و غرور بر قلب آنها نیفتاده بود، اگر مست مال و مقام و شهوت نبودند، اگر خود برترینی و خودمحوری اجازه تحقیق حق به آنها می‌داد، و همانند تهیدستان پاکدل، حجب و حق طلب بودند، آنها نیز به سرعت جذب اسلام می‌شدند.

لذا در پایان آیه با این تعبیر لطیف به آنها پاسخ می‌گوید: "چون خود آنها به وسیله قرآن هدایت نشدند به زودی می‌گویند این یک دروغ قدیمی است!" (وَ إِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِنْكُ قَدِيمٌ)!

یعنی آنها نخواستند به وسیله قرآن هدایت شوند نه اینکه هدایت قرآن کمبودی داشت.

---

۱ "اذ" در این آیه ظرفیه است بعضی آن را متعلق به سيقولون می‌دانند و می‌گویند وجود "فاء" مانع نیست ولی بعضی دیگر مانند زمخشری در کشاف معتقدند چون فعل بعد از آن ماضی است و سيقولون مضارع است نمی‌تواند متعلق به آن باشد بلکه متعلق به محذوفی است و در تقدیر چنین است "و اذ لم يهتدوا به ظهر عنادهم" ولی احتمال اول با معنی آیه بسیار سازگارتر است.

تعبیر به "افک قدیم" شبیه تهمت دیگری است که از زبان آنها در آیات قرآن نقل شده که می‌گفتند: اینها أساطیرُ الْأَوَّلِينَ (افسانه‌های پیشینیان) است (فرقان - ۵).

و نیز تعبیر به "سیقولون" به صورت فعل مضارع دلیل بر این است که آنها به طور مستمر این تهمت را به قرآن می‌بستند، و آن را پوششی برای عدم ایمان خود قرار می‌دادند.

\*\*\* سپس به دلیل دیگری برای اثبات حقانیت قرآن و نفی تهمت مشرکان که می‌گفتند این یک دروغ قدیمی است پرداخته می‌گردد: "از نشانه‌های صدق

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۲۰

این کتاب بزرگ این است که قبل از آن کتاب موسی در حالی که پیشوای مردم بود و رحمتی از سوی خدا نازل گردید و خبر از اوصاف پیامبر بعد از خود داد، و این قرآن نیز کتابی است هماهنگ با نشانه‌هایی که در تورات آمده " (وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً وَ هَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ).

با این حال چگونه می‌گوئید این یک دروغ قدیمی است؟! کرارا در آیات قرآن روی این نکته تکیه شده است که قرآن تصدیق کننده تورات و انجیل است، یعنی هماهنگ با نشانه‌هایی است که در این دو کتاب آسمانی در باره پیامبر اسلام ص و کتاب آسمانی او آمده است، به قدری این نشانه‌ها دقیق بوده که قرآن می‌گوید: الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ: " اهل کتاب او را به خوبی می‌شناسند همانگونه که فرزندان خود را می‌شناسند " (بقره - ۱۴۶).

نظیر همین معنی که در آیه مورد بحث است در سوره هود آیه ۱۷ نیز آمده است: **أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ:** "آیا آن کس که دلیل آشکاری از پروردگارش دارد و به دنبال آن شاهی از سوی او می‌آید، و پیش از آن کتاب موسی که پیشوا و رحمت بود گواهی بر آن می‌دهد همانند کسی است که چنین نباشد!" (هود- ۱۷).

تعبیر به "إِمَامًا وَرَحْمَةً" ممکن است از این جهت باشد که بعد از ذکر امام و پیشوا احیانا مساله تکلیف شاق و خشونت بار به ذهن تداعی می‌کند به واسطه خاطره‌ای که از پیشوایان خود داشتند، ولی ذکر "رحمت" این تداعی را اصلاح کرده، می‌گوید: امامت این امام توأم با رحمت است، حتی اگر تکالیفی آورده آن هم رحمت است، و چه رحمتی برتر از تربیت نفوس آنهاست.

و به دنبال آن می‌افزاید: "این در حالتی است که این کتاب آسمانی به زبان

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۲۱

عربی فصیح و گویاست" که همگان از آن بهره‌مند شوند (لساناً عَرَبِيًّا).

و در پایان آیه هدف نهایی از نزول قرآن را در دو جمله کوتاه به این صورت شرح می‌دهد: "هدف این بوده که ظالمان را انداز و نیکوکاران را بشارت دهد" (لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشِّرِ الْمُحْسِنِينَ).



و با توجه به جمله "ینذر" که فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد روشن می‌شود که انذار قرآن همچون بشارت آن دائمی و مستمر است، ظالمان و ستمگران را در سراسر تاریخ بیم می‌دهد و انذار می‌کند، و به نیکوکاران همواره بشارت می‌دهد.

قابل توجه اینکه نقطه مقابل "ظالمان" را "نیکوکاران" قرار داده، چرا که "ظلم" در اینجا معنی وسیعی دارد که هر گونه بدکاری و خلافکاری را شامل می‌شود که طبعاً یا ظلم به دیگران است یا ظلم بر نفس.

\*\*\* آیه بعد در حقیقت تفسیری است برای "محسنین" (نیکوکاران) که در آیه قبل آمده بود می‌فرماید: "کسانی که گفتند: پروردگار ما الله است، سپس استقامت به خرج دادند، نه ترسی برای آنهاست و نه غمی دارند" (إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ)!

در واقع تمام مراتب ایمان و همه اعمال صالح در این دو جمله جمع است چرا که "توحید" اساس همه اعتقادات صحیح است، و تمام اصول عقائد به ریشه توحید بازمی‌گردد، و "استقامت" و صبر و شکیبایی نیز ریشه همه اعمال صالح است، زیرا می‌دانیم تمام اعمال نیک را می‌توان در سه عنوان "صبر بر اطاعت"، "صبر بر معصیت" و "صبر بر مصیبت" خلاصه کرد.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۲۲

---

۱ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ... مبتدأست، و جمله لا خوف عليهم خبر آن است البته فاء بر سر خبر نمی‌آید، مگر در مواردی که مانند آیه مورد بحث مفهوم شرطیت در جمله باشد.

بنا بر این "محسنین" کسانی هستند که از نظر اعتقادی در خط توحید، و از نظر عمل در خط استقامت و صبرند.

بدیهی است اینگونه افراد نه ترسی از حوادث آینده دارند، و نه غمی از گذشته.

نظیر همین مطلب در آیه ۳۰ سوره فصلت (با توضیح بیشتری) آمده است.

آنجا که می‌گوید: **إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ.**

این آیه دو چیز اضافه دارد یکی اینکه بشارت عدم خوف و حزن از سوی فرشتگان به آنها داده می‌شود، در حالی که در آیه مورد بحث این مطلب مسکوت گذارده شده، دیگر اینکه علاوه بر نفی ترس و غم بشارت به بهشت موعود نیز در آیه سوره فصلت آمده در حالی که در محل کلام در آیه بعد به آن اشاره می‌شود.

به هر حال این دو آیه یک مطلب را تعقیب می‌کند یکی فشرده‌تر و دیگری مشروح‌تر.

در تفسیر علی بن ابراهیم می‌خوانیم که در تفسیر جمله **إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا** فرمود: استقاموا علی ولایه علی امیر المؤمنین (ع) "منظور استقامت بر ولایت امیر مؤمنان علی ع است."

این به خاطر آن است که ادامه خط امیر مؤمنان ع در جهت علم و عمل و عدالت و تقوی مخصوصا در عصرهای تاریک و ظلمانی کار مشکلی است که بدون استقامت امکان پذیر

نیست، بنا بر این یکی از مصداقهای روشن آیه مورد بحث محسوب می‌شود، نه اینکه مفهوم آن منحصر به همین معنی باشد و استقامت در جهاد و اطاعت پروردگار و مبارزه با هوای نفس و شیطان را شامل نشود.

در ذیل آیه ۳۰ سوره فصلت شرح مبسوطی پیرامون مسأله "استقامت"

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۲۳

داده‌ایم<sup>۱</sup>.

\*\*\* و در آخرین آیه مورد بحث مهمترین بشارت را به موحدان نیکوکار می‌دهد و می‌فرماید: "أَنهَا أَهْلُ بَهْشْتَنَدِ وَ جَاوَدَانِهْ دَرِ اَنِّ مِی‌مَانَدِ" (أَوْلَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا). "این به پاداش اعمالی است که انجام می‌دادند" (جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

ظاهر آیه چنان که بعضی استفاده کرده‌اند مفهوم حصر را می‌رساند، یعنی بهشتیان تنها کسانی هستند که در خط توحید و استقامت گام برمی‌دارند، طبیعی است افراد دیگر که آلوده به گناهانی شده‌اند گر چه سرانجام به خاطر ایمانشان بهشتی می‌شوند ولی در آغاز "اصحاب جنت" نیستند.

تعبیر به "اصحاب" (یاران) اشاره به همنشینی دائم آنها با نعمتهای بهشتی است.

---

<sup>۱</sup> به جلد بیستم تفسیر نمونه سوره فصلت آیه ۳۰ مراجعه فرمائید.

و تعبیر جزاءً بما کأنوا یعملون از یک سو دلیل بر این است که " بهشت را به بها می دهند، و به بهانه نمی دهند" و از سوی دیگر اشاره به اصل آزادی اراده و اختیار انسان است.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۲۴

[سوره الأحقاف (۴۶): آیات ۱۵ تا ۱۶]

وَصَيَّنَّا الْإِنْسَانَ بِالذِّمَّةِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا  
وَ حَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ  
سَنَةً قَالَ رَبُّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَيَّ  
وَ الْوَالِدَيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَ أَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي  
تُتِبْتُ إِلَيْكَ وَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۱۵) أُولَئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ  
أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَ نَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَ عَدَّ  
الصَّدُقِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ (۱۶)

ترجمه:

۱۵- ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند، مادرش او را با ناراحتی حمل می کند، و با ناراحتی بر زمین می گذارد، و دوران حمل و از شیر باز گرفتنش سی ماه است، تا زمانی که به کمال قدرت و رشد برسد، و به چهل سالگی وارد گردد، می گوید: پروردگارا! مرا توفیق ده تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم دادی بجا آورم، و عمل صالحی انجام دهم که از آن خشنود باشی،

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۲۵

و فرزندان مرا صالح کن، من به سوی تو باز می گردم و توبه می کنم، و من از مسلمینم.

۱۶- آنها کسانی هستند که ما بهترین اعمالشان را قبول می‌کنیم، و از گناهانشان می‌گذریم، و در میان بهشتیان جای دارند، این وعده صدقی است که وعده داده می‌شدند.

تفسیر: ای انسان! به مادر و پدر نیکی کن

این آیات و آیات آینده در حقیقت توضیحی است در باره دو گروه "ظالم" و "محسن" که در آیات قبل به سرنوشت آنها اجمالا اشاره شده است.

نخست به وضع "نیکوکاران" پرداخته، و از مساله نیکی به پدر و مادر و شکر زحمات آنها که مقدمه‌ای است برای شکر پروردگار شروع می‌کند، می‌فرماید: "ما انسان را توصیه کردیم که در باره پدر و مادرش نیکی کند" (وَصَيَّنَّا الْإِنْسَانَ بِالذِّيَّةِ إِحْسَانًا)<sup>۱</sup>.

"وصیت" و "توصیه" به معنی مطلق سفارش است، و مفهوم آن منحصر به سفارشهای مربوط به ما بعد از مرگ نیست، لذا جمعی در اینجا آن را به معنی "امر و دستور و فرمان" تفسیر کرده‌اند.

سپس به دلیل لزوم حق‌شناسی در برابر مادر پرداخته می‌گوید: "مادر، او را با اکراه و ناراحتی حمل می‌کند، و با

---

<sup>۱</sup> "توصیه" معمولاً به دو مفعول متعدی می‌شود، منتها مفعول دوم همراه "باء" یا "الی" خواهد بود، بنا بر این "احسانا" نمی‌تواند مفعول دوم در آیه فوق باشد، مگر اینکه "وصینا" را به معنی "الزمن" بدانیم که متعدی به دو مفعول می‌شود بدون حروف جاره، و یا برای آیه محذوفی قائل شویم و بگوئیم در تقدیر چنین است: "وصینا الانسان بان یحسن بوالدیه احسانا" در این صورت احسانا مفعول مطلق "برای فعل محذوفی است.

ناراحتی بر زمین می‌گذارد، و دوران حمل و از شیر باز گرفتنش سی ماه است" (حَمَلْتُهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَ وَضَعْتُهُ كُرْهًا وَ حَمَلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا).

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۲۶

"مادر" در طول این سی ماه بزرگترین ایثار و فداکاری را در مورد فرزندش انجام می‌دهد.

از نخستین روزهای انعقاد نطفه حالت مادر دگرگون می‌شود، و ناراحتیها پشت سر یکدیگر می‌آید، حالتی که به حالت "یار" نامیده می‌شود و یکی از سختترین حالات مادر است روی می‌دهد و پزشکان می‌گویند: بر اثر کمبودهایی است که در جسم مادر به خاطر ایثار به فرزند رخ می‌دهد.

هر قدر جنین رشد و نمو بیشتر می‌کند مواد بیشتری از شیر به جان مادر می‌گیرد، و حتی روی استخوانهای او و اعصابش اثر می‌گذارد، گاه خواب و خوراک و استراحت و آرامش را از او می‌گیرد، و در آخر دوران حمل راه رفتن و حتی نشست و برخاست برای او مشکل می‌شود اما با صبر و حوصله تمام و به عشق فرزندی که به زودی چشم به دنیا می‌گشاید و بر روی مادر لبخند می‌زند تمام این ناملائمات را تحمل می‌کند.

دوران وضع حمل که یکی از سختترین لحظات زندگی مادر است فرا می‌رسد تا آنجا که گاه مادر جان خود را بر سر فرزند می‌نهد.

به هر حال بار سنگینش را بر زمین گذارده دوران سخت دیگری شروع می‌شود، دوران مراقبت دائم و شبانه‌روزی از فرزند، دورانی که باید به تمام نیازهای کودکی پاسخ گوید که

هیچگونه قدرت بر بیان نیازهای خود ندارد، اگر دردی دارد نمی‌تواند محل درد را تعیین کند، و اگر ناراحتی از گرسنگی و تشنگی و گرما و سرما دارد قادر به بیان آن نیست، جز اینکه ناله سر دهد و اشک ریزد، و مادر باید با کنجکاو و صبر و حوصله تمام یک یک این نیازها را تشخیص دهد و برآورده کند.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۲۷

نظافت فرزند در این دوران مشکلی است طاقتفرسا، و تامین غذای او که از شیره جان مادر گرفته می‌شود ایثاری است بزرگ.

بیماریهای مختلفی که در این دوران دامان نوزاد را می‌گیرد و مادر باید با شکیبایی فوق العاده به مقابله با آنها برخیزد مشکل دیگری است.

اینکه قرآن در اینجا تنها از ناراحتیهای مادر سخن به میان آورده و سخنی از پدر در میان نیست نه بخاطر عدم اهمیت آن است، چرا که پدر نیز در بسیاری از این مشکلات شریک مادر است، ولی چون مادر سهم بیشتری دارد بیشتر روی او تکیه شده است.

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که در آیه ۲۳۳ سوره بقره دوران شیرخوارگی دو سال کامل (۲۴ ماه) ذکر شده، وَ الْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ: "مادران فرزندان خود را دو سال کامل شیر می‌دهند، آنها که بخواهند دوران شیر دادن را تکمیل کنند."

در حالی که مجموع " دوران حمل و شیرخوارگی " در آیه مورد بحث فقط سی ماه ذکر شده، مگر ممکن است دوران حمل شش ماه باشد؟

فقهاء و مفسران با الهام از روایات اسلامی در پاسخ گفته‌اند: آری حد اقل دوران حمل ۶ ماه و حد اکثر دوران مفید رضاع ۲۴ ماه است، حتی از جمعی از پزشکان پیشین همچون " جالینوس " و " ابن سینا " نقل شده که گفته‌اند: خود با چشم شاهد چنین امری بوده‌اند که فرزندی بعد از شش ماه به دنیا آمده است.

ضمناً از این تعبیر قرآنی می‌توان استفاده کرد که هر قدر از مقدار حمل کاسته شود باید بر مقدار دوران شیرخواری افزود، به گونه‌ای که مجموعاً ۳۰ ماه تمام را شامل گردد، از ابن عباس نیز نقل شده که هر گاه دوران بارداری زن ۹ ماه باشد باید ۲۱ ماه فرزند را شیر دهد، و اگر حمل ۶ ماه باشد باید ۲۴ ماه شیر دهد.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۲۸

قانون طبیعی نیز همین را ایجاب می‌کند، چرا که کمبودهای دوران حمل در دوران شیرخوارگی باید جبران گردد.

سپس می‌افزاید: " حیات انسان هم چنان ادامه می‌یابد تا زمانی که به کمال قدرت و نیروی جسمانی رسد، و به مرز چهل سالگی وارد می‌گردد " (حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً)!

---

۱ " حتی " در اینجا غایت برای جمله محذوفی است، و در تقدیر چنین است:



بعضی از مفسران "بلوغ اشد" (رسیدن به مرحله توانایی) را با رسیدن به چهل سالگی هماهنگ، و برای تاکید می‌دانند، ولی ظاهر این است که "بلوغ اشد" اشاره به "بلوغ جسمانی" و رسیدن به اربعین سنه (چهل سالگی) اشاره به "بلوغ فکری و عقلانی" است، چرا که معروف است، انسان غالباً در چهل سالگی به مرحله کمال عقل می‌رسد و گفته‌اند که غالب انبیا در چهل سالگی مبعوث به نبوت شدند.

ضمناً در اینکه سن بلوغ قدرت جسمانی چه سنی است؟ در آن نیز گفتگو است، بعضی همان سن معروف بلوغ را می‌دانند که در آیه ۳۴ اسراء در مورد یتیمان نیز به آن اشاره شده، در حالی که در بعضی از روایات تصریح شده که سن هیجده سالگی است.

البته مانعی ندارد که این تعبیر در موارد مختلف معانی متفاوتی دهد که با قرائن روشن می‌شود.

در حدیثی آمده است: ان الشیطان یجر یده علی وجه من زاد علی الاربعین و لم یتب، و یقول بابی وجه لا یفلح! "شیطان دستش را به صورت کسانی که به چهل سالگی برسند و از گناه توبه نکنند می‌کشد و می‌گوید پدرم فدای چهره‌ای باد که هرگز رستگار نمی‌شود!" (و در جبین این انسان نور رستگاری نیست!).<sup>۱</sup>

---

و عاش الانسان و استمرت حیاة حتی اذا بلغ اشد، بعضی نیز آن را غایت برای "وصینا" یا برای مساله "مراقبت پدر و مادر" دانسته‌اند، و این هر دو بعید به نظر می‌رسد، زیرا نه توصیه خداوند در مورد نیکی به پدر و مادر در چهل سالگی پایان می‌پذیرد و نه مراقبت پدر و مادر از فرزند تا چهل سالگی ادامه دارد.

<sup>۱</sup> تفسیر "روح المعانی" جلد ۲۶ صفحه ۱۷.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۲۹

از ابن عباس نیز نقل شده: من اتی علیه الاربعون سنه فلم یغلب خیره شره فلیتجهز الی النار! " هر کس چهل سال بر او بگذرد و نیکی او بر بدیش غالب نشود آماده آتش جهنم گردد! " به هر حال قرآن در دنباله این سخن می‌افزاید: این انسان لایق و با ایمان هنگامی که به چهل سالگی رسید سه چیز را از خدا تقاضا می‌کند: نخست می‌گوید: " پروردگارا! به من الهام ده و توفیق بخش تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی داشتی بجا آورم " (قَالَ رَبُّ أَوْزَعِنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ) <sup>۱</sup>.

این تعبیر نشان می‌دهد که انسان با ایمان در چنین سن و سالی هم از عمق و وسعت نعمتهای خدا بر او آگاه می‌گردد، و هم از خدماتی که پدر و مادر به او کرده است تا به این حد رسیده، چرا که در این سن و سال معمولاً خودش پدر یا مادر می‌شود، و زحمات طاقتفرسا و ایثارگرانه آن دو را با چشم خود می‌بیند، و بی‌اختیار به یاد آنها می‌افتد و بجای آنها در پیشگاه خدا شکرگزاری می‌کند.

در دومین تقاضا عرضه می‌دارد: " خداوندا! به من توفیق ده تا عمل صالح بجا آورم، عملی که تو از آن خشنود باشی " (وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ).

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۳۰

---

<sup>۱</sup> "اوزعنی" از ماده "ایزاع" است که به چند معنی آمده: الهام کردن بازداشتن از انحراف، ایجاد عشق و علاقه، و توفیق.

و بالآخره در سومین تقاضایش عرض می‌کند: "خداوندا! صلاح و درستکاری را در فرزندان و دودمان من تداوم بخش" (وَ أَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي).

تعبیر به "لی" (برای من) ضمنا اشاره به این است که صلاح و نیکی فرزندان من چنان باشد که نتایجش عائد من نیز بشود. و تعبیر "فی ذریتی" (در فرزندان من) به طور مطلق، اشاره به تداوم صلاح و نیکوکاری در تمام دودمان او است.

جالب اینکه در دعای اول پدر و مادر را شریک می‌کند، و در دعای سوم فرزندان را، ولی در دعای دوم برای خود دعا می‌کند، و اینگونه است انسان صالح که اگر با یک چشم به خویشتن می‌نگرد با چشم دیگر به افرادی که بر او حق دارند نگاه می‌کند.

و در پایان آیه دو مطلب را اعلام می‌دارد که هر کدام بیانگر یک برنامه عملی مؤثر است، می‌گوید: "پروردگارا! من در این سن و سال به سوی تو بازمی‌گردم و توبه می‌کنم" (إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ).

به مرحله‌ای رسیده‌ام که باید خطوط زندگی من تعیین گردد، و تا به آخر عمر هم چنان ادامه یابد، آری من به مرز چهل سالگی رسیده‌ام و برای بنده‌ای چون من چقدر زشت و نازیباست که به سوی تو نیایم و خودم را از گناهان با آب توبه نشویم.

دیگر اینکه می‌گوید: "من از مسلمین هستم" (وَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ).

در حقیقت این دو جمله پشتوانه‌ای است برای آن دعاهای سه‌گانه و مفهومش این است: چون من توبه کرده‌ام، و تسلیم مطلق در برابر فرمان توام، تو نیز بزرگواری کن و مرا مشمول آن نعمتها بفرما.

\*\*\* آیه بعد بیان گویایی است از اجر و پاداش این گروه از مؤمنان شکرگزار صالح العمل و توبه‌کار که به سه پاداش مهم در آن اشاره شده است.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۳۱

نخست می‌فرماید: "آنها کسانی هستند که ما بهترین اعمالشان را قبول می‌کنیم" (أُولَئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا). چه بشارتی از این بالاتر که خداوند بزرگ و قادر و منان، عمل بنده ضعیف و ناچیزی را پذیرا شود که این خود گذشته از آثار دیگر افتخاری است بزرگ و موهبتی است عالی و معنوی.

با اینکه خداوند همه اعمال نیک را می‌پذیرد چرا می‌گوید: "بهترین اعمال آنها را پذیرا می‌شود؟! در پاسخ این سؤال جمعی از مفسران گفته‌اند: منظور از بهترین اعمال واجبات و مستحبات است در برابر مباحات که اعمال خوبی است اما چیزی نیست که مورد پذیرش واقع شود، و اجر و ثوابی به آن تعلق گیرد!

پاسخ دیگر اینکه خداوند بهترین اعمال آنها را معیار پذیرش قرار می‌دهد و حتی اعمال درجه دو، و کم اهمیت آنها را به

---

<sup>۱</sup> طبرسی در "مجمع البیان" و "علامه طباطبائی" در "المیزان" و "فخر رازی" در "تفسیر کبیر" و غیر آنها در ذیل آیه مورد بحث.

حساب اعمال درجه یک به فضل و رحمتش می‌گذارد، این درست به آن می‌ماند که خریداری به عنوان فضل و کرم اجناس متفاوتی را که از طرف فروشنده‌ای عرضه شده است به بهای جنس اعلا محاسبه کند، و از فضل و لطف خداوند هر چه گفته شود عجیب نیست.

موهبت دوم پاکسازی آنها است، می‌گوید: "ما از گناهانشان می‌گذریم" (وَنَتَّجَاوِزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ).

در حالی که در میان بهشتیان جای دارند (فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ)<sup>۱</sup>. و این سومین موهبت الهی نسبت به آنها است که آنان را با این که لغزشهایی

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۳۲

داشته‌اند شستشو داده، در کنار نیکان و پاکانی جای می‌دهد که از مقربان درگاه اویند.

ضمناً از این تعبیر استفاده می‌شود که منظور از "اصحاب الجنة" در اینجا بندگان مقربی هستند که هرگز گرد و غبار معصیت بر دامانشان ننشسته و این مؤمنان توبه‌کار بعد از مغفرت الهی در کنار آنها و در سایه آنها جای می‌گیرند.

---

<sup>۱</sup> "فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ" متعلق به محذوفی است که حال برای ضمیر "هم" می‌باشد و در تقدیر چنین است حالکونهم موجودین فی اصحاب الجنة.

و در پایان آیه برای تاکید بر این نعمتها که گفته شد می‌افزاید: " این وعده صدقی است که پیوسته به آنها داده شده است" (وَعَدَ الصَّدْقِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ)¹.

چگونه وعده صدق نباشد در حالی که تخلف از وعده یا به خاطر پشیمانی و نادانی است، و یا از ضعف و ناتوانی، و خداوند از همه این امور منزّه است.

\*\*\* نکته‌ها:

[۱- ترسیم از یک انسان مؤمن بهشتی]

این آیات ترسیم است از یک انسان مؤمن بهشتی که نخست رشد جسمانی و سپس مرحله کمال عقلی خود را پیموده، بعد به مقام شکرگزاری در برابر نعمتهای پروردگار، و شکر زحمات طاقت‌فرسای پدر و مادر رسیده، و به موقع از لغزشها توبه می‌کند، و به انجام اعمال صالح و از جمله تربیت فرزندان اهتمام می‌ورزد، و سرانجام به مقام تسلیم مطلق در برابر فرمان الهی صعود می‌کند، و همین امر سبب می‌شود که غرق رحمت و غفران و نعمتهای گوناگون خداوند شود.

آری باید یک انسان بهشتی را از این صفاتش شناخت.

\*\*\* ۲- تعبیر به "وصینا الانسان" (به انسان توصیه کردیم)

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۳۳

اشاره به این است که مساله نیکی به پدر و مادر از اصول انسانی است که حتی کسانی که پایبند به دین و مذهبی نیستند

---

¹ "وعد الصدق" مفعول مطلق برای فعل محذوفی است، و در تقدیر چنین است یعدهم وعد الصدق الذی کانوا یوعدون بلسان الانبیاء و الرسل.

نیز طبق الهام فطرت به آن جذب می‌شوند، بنا بر این آنها که پشت پا به این وظیفه بزرگ می‌زنند، نه تنها مسلمان واقعی نیستند که نام انسان برای آنها شایسته نیست.

۳- تعبیر به " احسانا "

(با توجه به اینکه نکره در این موارد برای بیان عظمت می‌آید) اشاره به این است که به فرمان خداوند باید در مقابل خدمات بزرگ پدر و مادر نیکبهای بزرگ و برجسته انجام شود.

[۴- شرح درد و رنجهای مادر]

شرح درد و رنجهای مادر در راه پرورش فرزند هم بخاطر این است که محسوستر و ملموستر است، و هم بخاطر این که زحمات مادر در مقایسه با پدر از اهمیت بیشتری برخوردار است، و به همین دلیل در روایات اسلامی تاکید بیشتری در مورد مادر شده است.

در حدیثی آمده است که مردی نزد رسول خدا آمد و عرضکرد:

من ابر؟ قال: امك، قال ثم من؟ قال امك، قال ثم من؟ قال امك، قال ثم من؟ قال اباك: " ای رسول خدا به چه کسی نیکی کنم؟ فرمود: به مادرت.

عرض کرد: بعد از او به چه کسی؟ فرمود: به مادرت.

برای سومین بار عرض کرد: بعد از او به چه کسی؟ باز فرمود: به مادرت.

و در چهارمین بار وقتی این سؤال را تکرار کرد گفت به پدرت"!.

در حدیث دیگری آمده است که مردی مادر پیر و ناتوان خود را بر دوش گرفته بود، و به طواف مشغول بود، در همین هنگام خدمت پیامبر ص رسید عرض کرد: هل ادیت حقها: "آیا حق مادرم را اینسان ادا کرده‌ام؟! پیامبر در جواب فرمود: لا و لا بزفره واحده: "نه حتی یک نفس او را جبران نکردی".<sup>۲</sup>

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۳۴

\*\*\* [۵- اهمیت قرآن به پیوند خانوادگی]

در آیات قرآن اهمیت زیادی به پیوند خانوادگی، و احترام و اکرام پدر و مادر، و نیز توجه به تربیت فرزندان، داده شده است که در آیات فوق به همه اشاره شده است، این بخاطر آن است که جامعه بزرگ انسانی از واحدهای کوچکتری به نام "خانواده" تشکیل می‌شود، همانگونه که یک ساختمان بزرگ از غرفه‌ها و سپس از سنگها و آجرها تشکیل می‌گردد. بدیهی است هر قدر این واحدهای کوچک از انسجام و استحکام بیشتری برخوردار باشد استحکام اساس جامعه بیشتر خواهد بود، و یکی از علل نابسامانیهای اجتماعی جوامع صنعتی عصر ما متلاشی شدن نظام خانوادگی است که نه احترامی از سوی فرزندان وجود دارد، نه محبتی از سوی پدران و مادران، و نه پیوند مهر و عاطفه‌ای از سوی همسران.

<sup>۱</sup> "روح المعانی" جلد ۲۶ صفحه ۱۶.

<sup>۲</sup> فی ظلال جلد ۷ صفحه ۴۱۵.



منظره دردناک آسایشگاههای بزرگسالان در جوامع صنعتی امروز که مرکز پدران و مادران ناتوانی است که از کار افتاده‌اند و از خانواده طرد شده‌اند شاهد بسیار گویایی برای این حقیقت تلخ است.

مردان و زنانی که بعد از یک عمر خدمت، و تحویل فرزندان متعدد به جامعه در ایامی که نیاز شدیدی به عواطف فرزندان، و کمکهای آنها دارند، به کلی رانده می‌شوند، و در آنجا در انتظار مرگ روزشماری می‌کنند، و چشم به در دوخته‌اند که آشنایی از در درآید، انتظاری که شاید در سال یک یا دو بار بیشتر تکرار نمی‌شود! به راستی تصور چنین حالتی زندگی را برای انسان از همان آغازش تلخ می‌کند و این است راه و رسم دنیای مادی و تمدن منهای ایمان و مذهب.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۳۵

\*\*\* [۶- تفسیر جمله " أَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ" ]

جمله " أَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ" بیانگر این واقعیت است که عمل صالح چیزی است که موجب خشنودی خدا می‌شود، و تعبیر " احسن ما عملوا" (بهترین کاری که انجام دادند) که در آیات متعددی از قرآن مجید آمده، بیانگر فضل بی‌حساب خداوند است که در مقام اجر و پاداش بندگان، بهترین اعمال آنها را معیار قرار می‌دهد و همه را به حساب آن می‌پذیرد.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۳۶

[سوره الأحقاف (۴۶): آیات ۱۷ تا ۱۹]

وَالَّذِي قَالَ لَوْلَا دِيهِ أَفْ لَكُمَا أ تَعَدَانِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَّتِ  
الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَهُمَا يَسْتَعْثِمَانِ اللَّهَ وَيَلْكَ أَمِنْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ

حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۱۷) أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ (۱۸) وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَ لِيُؤْفِقَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۱۹)

ترجمه:

۱۷- کسی که به پدر و مادرش می‌گوید: اف بر شما! آیا به من وعده می‌دهید که من روز قیامت مبعوث می‌شوم؟ در حالی که قبل از من اقوام زیادی بودند (و هرگز مبعوث نشدند) و آنها پیوسته فریاد می‌کشند و خدا را به یاری می‌طلبند که وای بر تو! ایمان بیاور که وعده خدا حق است، اما او پیوسته می‌گوید: اینها چیزی جز افسانه‌های پیشینیان نیست!

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۳۷

۱۸- آنها کسانی هستند که فرمان عذاب همراه اقوام (کافری) که قبل از آنها از جن و انس بودند در باره آنان مسجل شده، چرا که همگی زیانکار بودند.

۱۹- و برای هر کدام از آنها درجاتی است بر طبق اعمالی که انجام داده‌اند، تا خداوند کارهای آنها را بی‌کم و کاست به آنان تحویل دهد، و به آنها هیچ ستمی نخواهد شد.

تفسیر: پایمال کنندگان حقوق پدر و مادر

در آیات قبل سخن از مؤمنانی در میان بود که در پرتو ایمان و عمل صالح و شکر نعمتهای حق، و توجه به حقوق پدر و مادر و فرزندان، به مقام قرب الهی راه می‌یابند، و مشمول الطاف خاص او می‌شوند.

اما در آیات مورد بحث سخن از کسانی است که در نقطه مقابل آنها قرار دارند، افرادی بی‌ایمان و حق‌شناس و عاق پدر و مادر، می‌فرماید:

" و آن کسی که به پدر و مادرش می‌گوید: اف بر شما! آیا به من وعده می‌دهید که من روز قیامت مبعوث می‌شوم؟ در حالی که قبل از من اقوام زیادی بودند و مردند و هرگز مبعوث نشدند!" (وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أَفْ لَكُمْ أَمْ تُعِدَانِي أَنْ أُخْرَجَ وَ قَدْ خَلَتْ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي)<sup>۱</sup>.

اما پدر و مادر مؤمن در مقابل این فرزند خیره‌سر تسلیم نمی‌شدند " آنها فریاد می‌کشند و خدا را به یاری می‌طلبند که وای بر تو ای فرزند! ایمان بیاور که وعده خدا حق است": (وَهُمَا يَسْتَعِثَّانِ اللَّهَ وَيَلْكَ آمِنْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ).

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۳۸

اما او هم چنان به لجاجت و خیره‌سری خود ادامه می‌دهد، و با تکبر و بی‌اعتنایی " می‌گوید: اینها چیزی جز افسانه‌های پیشینیان نیست!" (فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ).

---

<sup>۱</sup> و الذی قال ... مبتداست و خبر آن به اعتقاد بسیاری از مفسران اولئک الذین ... می‌باشد که در آیه بعد آمده، و مفرد بودن "مبتدا" با جمع بودن "اولئک" منافات ندارد، چرا که منظور از آن جنس است، ولی این احتمال نیز وجود دارد که خبر آن محذوف باشد و در تقدیر چنین است " و فی مقابل الذین مضی وصفهم الذی قال لوالدیه" و در این صورت آیه بعد مستقل است همانگونه که آیه اولئک الذین تتقبل عنهم ...

استقلال دارد.

اینکه می‌گوئید معادی و حساب و کتابی در کار است از خرافات و داستانهای دروغین اقوام گذشته است، و من هرگز در برابر آن تسلیم نخواهم شد.

اوصافی که از این آیه در باره آن گروه استفاده می‌شود چند وصف است: بی‌احترامی و اسائه ادب نسبت به مقام پدر و مادر، زیرا "اف" در اصل به معنی هر چیز کثیف و آلوده است، و در مقام توهین و تحقیر گفته می‌شود.<sup>۱</sup>

بعضی نیز گفته‌اند به معنی چرکی است که در زیر ناخن جمع می‌شود که هم آلوده است و هم ناچیز.<sup>۲</sup>

دیگر اینکه نه تنها ایمانی به قیامت و روز رستاخیز ندارند بلکه آن را به باد مسخره گرفته، جزء افسانه‌ها و پندارهای خرافی می‌شمرند.

وصف دیگرشان این است گوش شنوا ندارند، تسلیم در برابر حق نیستند و روحشان از غرور و جهل و خودخواهی انباشته است.

آری پدر و مادر دلسوز او هر چه تلاش و کوشش می‌کنند که او را از گرداب جهل و بیخبری نجات دهند تا این فرزند دل‌بند گرفتار عذاب دردناک الهی نشود او هم چنان در کفر خود پافشاری می‌کند و اصرار می‌ورزد، و سرانجام ناچار او را رها می‌کنند.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۳۹

<sup>۱</sup> مفردات "راغب".

<sup>۲</sup> در زمینه معنی "اف" بحثهای دیگری در جلد ۱۲ صفحه ۸۳ آورده‌ایم (سوره اسراء آیه ۲۳).

همانگونه که در آیات گذشته پاداش مؤمنان صالح العمل بیان شده، در اینجا سرانجام کار کافران جسور و خیره‌سر را نیز بیان کرده، می‌فرماید: " آنها کسانی هستند که فرمان عذاب الهی در باره آنان مسجل شده، و همراه اقوام کافر از جن و انس که قبل از آنها بودند گرفتار مجازات دردناک می‌شوند و اهل دوزخند" (أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ)¹.

" چرا که آنها همه از زیانکاران بودند" (إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ).

چه زبانی از این بدتر که تمام سرمایه‌های وجود خود را از دست دادند و خشم و غضب خدا را برای خود خریدند.

در مقایسه این دو گروه دوزخی و بهشتی، در این آیات به این امور برخورد می‌کنیم.

آنها مدارج رشد تکامل خود را طی می‌کنند در حالی که اینها همه سرمایه‌های خویش را از دست می‌دهند و زیانکارند.

آنها حق‌شناسند و شکرگزار، حتی در برابر پدر و مادر، اما اینها حق- نشناسند و جسور و بی‌ادب حتی نسبت به والدینشان.

آنها " همراه مقربان خداوند" در بهشتند، و اینها در " زمره اقوام بی- ایمان" در دوزخند، و هر یک به گروه همجنس خود ملحق می‌شوند.

---

¹ جمله " حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ" اشاره به سخنی است که خداوند در مورد مجازات کافران و مجرمان فرموده، و در تقدیر چنین است: " حق علیهم القول بانهم اهل النار" ... و " فی امم" در محل حال است.

آنها از لغزشهای خود توبه می‌کنند و در برابر حق تسلیمند، اما اینها طغیانگرند و سرکش، و خودخواه و متکبر.

قابل توجه اینکه: این گروه لجوج در انحرافات خود بر وضع اقوام پیشین تکیه می‌کنند، و در دوزخ نیز با همانها محشور خواهند بود.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۴۰

\*\*\* در آخرین آیه مورد بحث، نخست به تفاوت درجات و مراتب هر یک از این دو گروه اشاره کرده، می‌گوید: " برای هر کدام از آنها درجاتی است بر طبق اعمالی که انجام داده‌اند" (وَ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا)<sup>۱</sup>.

چنان نیست که بهشتیان یا دوزخیان همه در یک درجه باشند، بلکه آنها نیز به تفاوت اعمالشان، و به تناسب خلوص نیت و میزان معرفتشان، مقامات متفاوتی دارند، و اصل عدالت، دقیقا در اینجا حاکم است.

" درجات " جمع " درجه " معمولا به پله‌هایی گفته می‌شود که از آن به سمت بالا می‌روند و " درکات " جمع " درک " (بر وزن مرگ) به پله‌هایی گفته می‌شود، که از آن به طرف پایین حرکت می‌کنند، لذا در مورد بهشت، درجات، و در مورد دوزخ درکات گفته می‌شود، ولی در آیه مورد بحث که هر دو با هم ذکر شده با توجه به اهمیت مقام بهشتیان هر دو به عنوان " درجات " آمده و به اصطلاح از باب " تغلیب " است<sup>۲</sup>.

---

<sup>۱</sup> " من " در " مما عملوا " به اصطلاح " نشویه " است و یا به معنی تعلیل ( من اجل ما عملوا).

<sup>۲</sup> " درک " ( با سکون وسط ) و " درک " ( با فتحه ) هر دو به معنی پائینترین عمق نیز آمده، و گاه " درک " ( با فتحه ) به معنی خسارت و

سپس می‌افزاید: "هدف این است که خداوند اعمال آنها را بی‌کم و کاست به آنان تحویل دهد" (وَلِيُؤَيِّفَهُمْ أَعْمَالَهُمْ).

این تعبیر اشاره دیگری است به مساله "تجسم اعمال" که در آنجا اعمال آدمی با او خواهد بود، اعمال نیکش مایه رحمت، و آرامش او است، و اعمال زشتش مایه بلا و ناراحتی و رنج و عذاب.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۴۱

و در پایان به عنوان تاکید می‌گوید: "و به آنها هیچ ستمی نخواهد شد" (وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ).

چرا که اعمال خودشان را دریافت می‌دارند، با این حال چگونه ظلم و ستم تصور می‌شود.

بعلاوه "درجات" و "درکات" آنها دقیقاً تعیین شده، و حتی کمترین عمل خوب و بد در سرنوشت آنها مؤثر است، با این شرایط، ظلم معنی ندارد.

\*\*\* نکته: چگونه این آیه از سوی بنی امیه تحریف شد؟

در حدیثی آمده است که "معاویه" نامه‌ای به "مروان" (والی مدینه) نوشت تا از مردم برای فرزندش "یزید" بیعت بگیرد، "عبد الرحمن" فرزند "ابو بکر" در مجلس حاضر بود، گفت: معاویه می‌خواهد این کار را همانند "هرقل" و "کسری" (پادشاهان روم و ایران) انجام دهد که پدران فرزندان خود را (هر چند نااهل و آلوده بودند) بجانشینی خود برمی‌گزیدند.

---

درک "با سکون به معنی فهمیدن و ادراک چیزی) به تناسب رسیدن به عمق و حقیقت آن) نیز اطلاق شده است.

مروان از روی منبر فریاد زد خاموش باش، تو همان کسی هستی که این آیه در حق تو آمده است: وَ الَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أَفْ لَكُمْمَا. "عایشه" حضور داشت رو به او کرد و گفت: دروغ می‌گویی، من می‌دانم این آیه در حق چه کسی نازل شده است؟ اگر می‌خواهی تا نام و نسبش را بگویم، ولی رسول خدا پدر تو را لعنت کرده در حالی که در پشت پدر بودی بنا بر این تو نتیجه لعنت رسول خدایی<sup>۱</sup>."

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۴۲

آری گناه "عبد الرحمن" این بود که از یک سو به امیر مؤمنان علی ع عشق می‌ورزید کاری که برای بنی امیه بسیار ناخوشایند بود.

و از سوی دیگر با موروثی شدن خلافت، و تبدیل آن به سلطنت، شدیداً مخالف بود، و بیعت گرفتن برای یزید را نوعی حرکت کسروی و هرقلی می‌دانست.

لذا از طرف دشمنان قسم خورده اسلام، یعنی آل امیه، مورد حمله واقع شد، و آیات قرآن مجید را در مورد او تحریف کردند.

و چه پاسخ مناسبی عایشه به مروان داد که خداوند پدر تو را لعنت کرد در حالی که تو در پشت او بودی (اشاره به آیه ۶۰ سوره اسراء وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ)<sup>۲</sup>.

---

<sup>۱</sup> ابو الفتوح رازی جلد ۱۰ صفحه ۱۵۹- همین روایت را قرطبی با تفاوت مختصری نقل کرده است (جلد ۹ صفحه ۶۰۱۷).

<sup>۲</sup> برای تفسیر این آیه به جلد ۱۲ تفسیر نمونه صفحه ۱۷۱ مراجعه شود- ضمناً باید توجه داشت که "مروان بن حکم" فرزند "ابی العاص" و او هم فرزند "امیه" است.



تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۴۳

[سوره الأحقاف (۴۶): آیه ۲۰]

وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَدْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ (۲۰)

ترجمه:

۲۰- آن روز که کافران را بر آتش عرضه می‌کند به آنها گفته می‌شود از طیبات و لذائذ در زندگی دنیای خود استفاده کردید، و از آن بهره گرفتید، اما امروز عذاب ذلت بار به خاطر استکباری که در زمین به ناحق کردید و به خاطر گناهانی که انجام می‌دادید جزای شما خواهد بود.

تفسیر: زهد و ذخیره برای آخرت

این آیه هم چنان بحث آیات گذشته را پیرامون مجازات کافران و مجرمان ادامه می‌دهد و گوشه‌هایی از عذابهای جسمانی و روحانی آنها را بازگو کرده، می‌فرماید:

" آن روز که کافران را به آتش دوزخ عرضه می‌کنند به آنها گفته می‌شود از " طیبات " و لذائذ در زندگی دنیا به قدر کافی استفاده کردید، و از آن بهره‌مند شدید، اما امروز عذاب ذلت بار به خاطر استکباری که در زمین به ناحق کردید

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۴۴

و به خاطر گناهانی که انجام می‌دادید جزای شما خواهد بود " (وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَدْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي

حَيَاتِكُمْ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ<sup>۱</sup>.

آری شما غرق در لذات بودید، و جز تمتع از مواهب مادی این جهان چیزی نمی فهمیدید، و به خاطر آزادی بی قید و شرط در این قسمت "معاد" را انکار کردید تا دستتان کاملاً باز باشد، و هر گونه ظلم و ستم برای بدست آوردن این مواهب بر دیگران روا داشتید، امروز کیفر آن همه هوسبازیها، و هواپرستیها، و استکبار و فسق خود را می بینید.

\*\*\* نکته‌ها:

[۱- در قیامت کفار بر آتش عرضه می شوند]

این آیه می گوید در قیامت کفار بر آتش عرضه می شوند و شبیه آن در آیه ۲۶ مؤمن در باره عذاب برزخی فرعونیان آمده است النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا: "هر صبح و شام آنها بر آتش دوزخ عرضه می شوند".

در حالی که در بعضی دیگر آیات قرآن می خوانیم که "جهنم" بر کافران عرضه می شود: و عرضنا جهنم للكافرين عرضا (در آن روز جهنم را به کافران عرضه می داریم) (کهف- ۱۰۰).

لذا بعضی از مفسران بزرگ گفته اند: در قیامت دو نوع عرضه است: پیش از حساب آتش را بر مجرمان عرضه می دارند تا وحشت و هراس سراسر وجودشان را فرا گیرد (و این خود یک مجازات روحانی است) و بعد از حساب و فرستادن

---

<sup>۱</sup> "یوم" ظرف "است و متعلق به فعل محذوفی است که از جمله‌های بعد استفاده می شود و در تقدیر چنین است "و یوم يعرض الذين كفروا على النار يقال لهم اذهبتم طيباتكم ...".

آنها به سوی دوزخ آنها را بر عذاب الهی عرضه می‌دارند!

بعضی نیز گفته‌اند در عبارت یک نوع "قلب" است و منظور از عرضه داشتن کافران بر آتش همان عرضه داشتن آتش بر کفار است، چرا که آتش عقل و شعوری ندارد تا کافران را به او عرضه کنند، در حالی که عرضه داشتن در مواردی است که طرف دارای درک و شعوری باشد.

ولی این ایراد را می‌توان پاسخ گفت چرا که در پاره‌ای از آیات قرآن یک نوع درک و شعور برای دوزخ بیان شده تا آنجا که خداوند با آن سخن می‌گوید، و او پاسخ می‌دهد: می‌فرماید: هل امتلات؟<sup>۱</sup> ای دوزخ آیا پر شدی؟ در پاسخ عرض می‌کند: هَلْ مِنْ مَزِيدٍ؟<sup>۲</sup> آیا بیشتر از این هم وجود دارد؟! (ق- ۳۰).

حق این است که حقیقت عرضه داشتن به معنی رفع موانع میان دو چیز است، تا آنجا که یکی در اختیار دیگری قرار گیرد، و در مورد کافران و دوزخ مطلب چنان است که موانع در میان آن دو بر طرف می‌شود، و در این صورت هم می‌توان گفت: آنها بر آتش عرضه می‌شوند، و هم آتش بر آنها، و هر دو تعبیر صحیح است.

و به هر حال نیازی نیست که عرضه داشتن را به معنی وارد شدن در آتش بگیریم آن چنان که "طبرسی" در "مجمع البیان" آورده، بلکه این عرضه داشتن خود یک نوع عذاب دردناک و هولناک است که دوزخیان قبل از ورود در آتش

<sup>۱</sup> تفسیر "المیزان" جلد ۱۸ صفحه ۲۲۳ ذیل آیات مورد بحث.

تمام قسمت‌های جهنم را از بیرون با چشم خود می‌بینند و سرنوشت شوم خویش را مشاهده می‌کنند و زجر می‌کشند.

\*\*\* ۲- [جمله " اذہبتم طیباتکم "]

جمله " اذہبتم طیباتکم " به معنی بهره‌گیری از لذائذ دنیاست و تعبیر به " اذہبتم " (بردید) به خاطر آن است که این لذائذ و مواهب با بهره‌گیری نابود می‌شوند و از بین می‌روند.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۴۶

مسلمانا تمتع از مواهب الهی در این جهان کار نکوهیده‌ای نیست، آنچه نکوهیده است غرق شدن در لذات مادی و فراموش کردن یاد خدا و قیامت، یا بهره‌گیری گناه آلود و بی‌قید و شرط از این لذات و غضب حقوق دیگران در این رابطه است.

قابل توجه اینکه این تعبیر تنها در این آیه از قرآن مجید دیده می‌شود، اشاره به این است که گاه انسان از لذات دنیا چشم می‌پوشد، یا جز به مقدار لازم برای نیرو گرفتن در کارهای الهی از آنها بهره نمی‌گیرد، در این صورت گویی این طیبات را ذخیره برای آخرتش کرده است.

ولی بسیار می‌شود که همچون چهارپایان، بدون قید و شرط از آنها بهره می‌گیرد و همه را به نابودی می‌کشاند، و نه تنها چیزی برای آخرت ذخیره نمی‌کند بلکه کوله‌باری از گناه نیز برای خود فراهم می‌سازد، قرآن در باره این گروه می‌گوید:

اَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا.

در بعضی از کتب لغت نقل شده است که منظور از جمله انفقتم طیبات ما رزقتم فی شهواتکم و فی ملاذ الدنیا، و لم

تتفقوها فی مرضات اللّٰه: " شما روزیهای پاکیزه‌ای را که داشتید در طریق شهوات خود مصرف کردید و در طریق خشنودی خداوند انفاق نکردید".<sup>۱</sup>

\*\*\* [۳- "طیبات" همه مواهب دنیا است]

"طیبات" معنی وسیع و گسترده‌ای دارد و همه مواهب دنیا را شامل می‌شود هر چند بعضی از مفسران آن را فقط به معنی نیروی جوانی تفسیر کرده‌اند ولی حق این است که جوانی تنها یک مصداق می‌تواند باشد.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۴۷

[۴- تعبیر به "عذاب الهون"]

تعبیر به "عذاب الهون" (مجازات توهین‌آمیز و تحقیر کننده) عکس - العملی است در مقابل استکبار آنها در زمین، چرا که مجازات الهی کاملاً متناسب نوع گناه است، آنها که بر خلق خدا و حتی بر انبیاء کبر فروختند و در برابر هیچ قانونی خضوع نکردند باید با ذلت و حقارت تمام کیفر بینند.

\*\*\* [۵- دو گناه برای دوزخیان]

در ذیل آیه دو گناه برای این دوزخیان ذکر شده نخست "استکبار در زمین" و دوم "فسق" ممکن است اولی اشاره به عدم ایمان به آیات الهی و بعثت انبیا و رستاخیز باشد، و دومی اشاره به انواع گناهان، یکی از ترک اصول دین سخن می‌گوید، و دیگری از پایمال کردن فروع دین.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> "مجمع البحرین" ماده "ذهب".

<sup>۲</sup> تفسیر "المیزان" جلد ۱۸ صفحه ۲۲۴.

\*\*\* [۶- تعبیر به " غیر الحق " ]

تعبیر به " غیر الحق " به این معنی نیست که استکبار دو گونه است " حق " و " ناحق " بلکه این تعبیرات معمولا برای تاکید گفته می شود و نظائر فراوان دارد.

\*\*\* ۷- زهد پیشوایان بزرگ

در منابع مختلف حدیث و تفسیر روایات فراوانی از زهد پیشوایان بزرگ اسلام آمده که مخصوصا به آیه مورد بحث در آن استناد شده است، از جمله:

در حدیثی آمده است که روزی عمر در " مشربه ام ابراهیم " (محلّی در نزدیکی مدینه) خدمت پیامبر ص آمد در حالی که بر حصیری از برگ خرما خوابیده بود و قسمتی از بدن مبارک او روی خاک قرار داشت، و متکائی از الیاف درخت خرما زیر سر داشت، سلام کرد و نشست، گفت: تو پیامبر خدا و بهترین خلق او هستی، کسری و قیصر بر تختهای طلا و فرشهای ابریشمین می خوابند، ولی شما اینچنین! پیامبر فرمود: اولئک قوم اجلت طیباتهم، و هی وشیکه الانقطاع و انما آخرت لنا طیباتنا: " آنها گروهی هستند که طیباتشان در این دنیا به آنها داده شده، و به زودی قطع می شود، ولی طیبات ما برای قیامت ذخیره شده است " <sup>۱</sup>.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۴۸

در حدیث دیگری از امام باقر ع می خوانیم: روزی مقداری حلوائی مخصوصی خدمتش آوردند، حضرت از خوردن آن

---

<sup>۱</sup> " مجمع البیان " جلد ۹ صفحه ۸۸

امتناع فرمود، عرض کردند آیا آن را حرام می‌دانی؟! فرمود:  
نه،

و لکنی اخیسی ان تتوق الیه نفسی فاطلبه ثم تلا هذه الایه:  
أُذْهِبَتْ طَبِيبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا: " من از این  
می‌ترسم که نفسم به آن مشتاق گردد، و پیوسته به دنبال آن  
باشم، سپس این آیه را تلاوت فرمود: أُذْهِبَتْ طَبِيبَاتِكُمْ فِي  
حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا ...! "

در حدیث دیگری آمده است: ان امیر المؤمنین (ع) اشتھی  
کبدا مشویة علی خبز لینه فاقام حولاً یشتهیها، ذکر ذلک  
للحسن (ع) و هو صائم یوما من الایام فصنعها له فلما اراد ان  
یفطر قربها الیه، فوقف سائل بالباب، فقال: یا بنی! احملها الیه،  
لا تقرأ صحیفتنا غدا: أُذْهِبَتْ طَبِيبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَ  
اسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا! " امیر مؤمنان علی ع تمایل به خوراکی از جگر  
بریان با نان نرم داشت یک سال گذشت و به این خواست  
خود ترتیب اثر نداد، روزی به امام حسن ع دستور تهیه آن را  
داد در حالی که حضرت صائم بود، خوراک برای افطار آماده  
شد، هنگامی که می‌خواست افطار فرماید سائلی بر در خانه  
آمد، امام ع فرمود: این غذا را به سائل ده مبادا هنگامی که نامه  
اعمال ما فردای قیامت خوانده می‌شود به ما بگویند: أُذْهِبَتْ  
طَبِيبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا: " شما طبیات خود  
را در دنیا گرفتید و به آن متمتع شدید " ۲.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۴۹

۱ " تفسیر برهان " جلد ۴ صفحه ۱۷۵ ذیل آیه مورد بحث.

۲ " سفینه البحار " جلد ۲ ماده کبد.

[سوره الأحقاف (۴۶): آیات ۲۱ تا ۲۵]

وَ اذْكُرْ اٰخَا عَادٍ اِذْ اَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْاَحْقَافِ وَقَدْ خَلَّتِ النُّذُرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ اَلَّا تَعْبُدُوْا اِلَّا اللّٰهَ اِنِّىْ اَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيْمٍ (۲۱) قَالُوْا اُجِئْتَنَا لِنُؤْفِكَنَا عَنْ اٰلِهَتِنَا فَاتِنَا بِمَا تَعِدُنَا اِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ (۲۲) قَالَ اِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللّٰهِ وَ اَبْلَغُكُمْ مَا اُرْسَلْتُ بِهِ وَ لَكِنِّىْ اُرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُوْنَ (۲۳) فَلَمَّا رَاُوْهُ عَارِضًا مُّسْتَقْبِلَ اُوْدِيَّتِهِمْ قَالُوْا هٰذَا عَارِضٌ مُّمْطِرُنَا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيْحٌ فِىْهَا عَذَابٌ اَلِيْمٌ (۲۴) تَدْمُرُ كُلَّ شَيْءٍ بِاَمْرِ رَبِّهَا فَاَصْبَحُوْا لَا يَرٰى اِلَّا مَسَاكِيْنَهُمْ كَذٰلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِيْنَ (۲۵)

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۵۰

ترجمه:

۲۱- (سرگذشت هود) برادر قوم عاد را به آنها یادآوری کن، آن زمان که قومش را در سرزمین "احقاف" انذار کرد، در حالی که پیامبران زیادی قبل از او در گذشته‌های دور و نزدیک آمده بودند که جز خداوند یگانه را نپرستید، من بر شما از عذاب روز بزرگی می‌ترسم.

۲۲- آنها گفتند: تو آمده‌ای که ما را (با دروغ‌هایت) از خدایانمان برگردانی، اگر راست می‌گویی عذابی را که به ما وعده می‌دهی بیاور.

۲۳- گفت: آگاهی تنها نزد خدا است (و او می‌داند چه زمانی شما را مجازات کند) من آنچه را به آن فرستاده شده‌ام به شما ابلاغ می‌کنم (وظیفه من همین است) ولی شما را قومی می‌بینم که دائماً در جهل هستید.



۲۴- هنگامی که آن را به صورت ابر گسترده‌ای دیدند که به سوی دره‌ها و آبگیرهای آنان در حرکت است (خوشحال شدند) گفتند این ابری است باران‌زا (ولی به آنها گفته شد) این همان چیزی است که برای آمدنش شتاب می‌کردید، تندبادی است (وحشتناک) که عذاب دردناکی در آن است.

۲۵- همه چیز را به فرمان پروردگار درهم می‌کوبد و نابود می‌کند، آنها صبح کردند در حالی که چیزی جز خانه‌های آنها به چشم نمی‌خورد، این گونه مجرمان را کیفر می‌دهیم!

تفسیر: قوم عاد و تندباد مرگبار!

از آنجا که قرآن مجید بعد از ذکر قضایای کلی به بیان مصداقهای قابل ملاحظه آن می‌پردازد تا آن کلیات را پیاده کند، در اینجا نیز بعد از شرح حال مستکبران سرکش و هوسران به ذکر داستان قوم عاد که نمونه واضحی از آن است پرداخته، می‌گوید: "برای این مشرکان مکه سرگذشت "هود" برادر "قوم عاد" را یادآوری کن" (وَ اذْكُرْ اٰخَا عَادِ).

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۵۱

تعبیر به "اخ" (برادر) برای بیان نهایت دلسوزی و صفای این پیامبر بزرگ نسبت به قوم خویش است، این تعبیر چنان که می‌دانیم در مورد عده‌ای از پیامبران بزرگ در قرآن مجید آمده است، آنها برادری دلسوز و مهربان برای اقوام خویش بودند که از هیچ نوع فداکاری مضایقه نکردند.

این تعبیر ممکن است در ضمن اشاره‌ای به ارتباط خویشاوندی میان این پیامبران و اقوامشان نیز باشد.

سپس می‌افزاید: در آن هنگام که قوش را در سرزمین "احقاف" انذار کرد، در حالی که پیامبران بسیاری قبل از او در گذشته‌های دور و نزدیک آمدند و به انذار این اقوام پرداختند " (إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ وَقَدْ خَلَّتِ النُّذُرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ).

" احقاف " چنان که قبلا هم گفته‌ایم به معنی شنهای روانی است که بر اثر وزش باد در بیابانها به صورت مستطیل و کج و معوج رویهم انباشته می‌گردد، و از این تعبیر روشن می‌شود که سرزمین قوم عاد ریگستان بزرگی بوده.

بعضی آن را در قلب جزیره عربستان میان " نجد " و " احساء " و " حضرموت " و " عمان " دانسته‌اند.<sup>۱</sup>

ولی این معنی بعید به نظر می‌رسد، چرا که از آیات دیگر قرآن (در سوره شعرا) برمی‌آید که قوم عاد در جایی زندگی داشتند که آب فراوان داشت و درختان جالب، و در قلب جزیره چنین مطلبی بسیار بعید است.

جمعی دیگر از مفسران آن را در قسمت جنوبی جزیره حوالی یمن، یا در سواحل دریای عرب دانسته‌اند.<sup>۲</sup>

بعضی نیز احتمال داده‌اند که احقاف منطقه‌ای در سرزمین عراق، در مناطق کلد و بابل بوده.<sup>۳</sup>

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۵۲

۱ " اعلام قرآن " صفحه ۹۴.

۲ " فی ظلال القرآن " ذیل آیات مورد بحث.

۳ ( ۱ و ۲ ) طبق نقل مرحوم " شعرانی " در پاورقی تفسیر " ابو الفتوح رازی " جلد ۱۰ صفحه ۱۶۵.

و از "طبری" نقل شده که "احقاف" نام کوهی است در شام<sup>۱</sup>. ولی با تناسب به معنی لغوی "احقاف" و با توجه به اینکه سرزمین آنها در عین مصون نبودن از شنهای روان دارای آب و درخت بوده قول کسانی که می‌گویند این منطقه در جنوب جزیره عربستان و نزدیکی سرزمین یمن بوده است نزدیکتر به نظر می‌رسد.

جمله وَ قَدْ خَلَّتِ النَّدْرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ (پیامبران اندازکننده‌ای از پیش رو و پشت سر "هود" آمده بودند) اشاره به پیامبرانی است که قبل از او مبعوث شدند، گروهی با فاصله کم که قرآن از آنها تعبیر "مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ" کرده و گروهی با فاصله زیاد که از آنها تعبیر به "من خلفه" شده است.

اما اینکه بعضی احتمال داده‌اند که منظور از این جمله پیامبرانی است که قبل از هود و بعد از هود آمده‌اند بسیار بعید است و یا جمله "و قد خلت" که زمان گذشته را می‌رساند سازگار نیست.

اکنون ببینیم محتوای دعوت این پیامبر بزرگ چه بود قرآن می‌افزاید "به آنها گفت جز خداوند یگانه را نپرستید" (أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ).

سپس آنها را تهدید کرده گفت: "من بر شما از عذاب روز بزرگی می‌ترسم" (إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ).

گر چه تعبیر به "یوم عظیم" غالباً به معنی روز قیامت آمده است، ولی گاه در آیات قرآن به روزهای سخت و وحشتناکی

---

<sup>۱</sup> (۱ و ۲) طبق نقل مرحوم "شعرانی" در پاورقی تفسیر "ابو الفتوح رازی" جلد ۱۰ صفحه ۱۶۵.

که بر امته‌ها گذشته نیز اطلاق شده است. و منظور در اینجا نیز همین معنی است چرا که در دنباله همین آیات می‌خوانیم "سرانجام قوم عاد در روز سخت و وحشتناکی گرفتار عذاب الهی شدند و بر باد رفتند".

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۵۳

\*\*\* اما این قوم لجوج و سرکش در برابر این دعوت الهی ایستادگی کردند، و به هود" گفتند: آیا تو آمده‌ای که ما را با دروغ‌هایت از خدایانمان برگردانی" (قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَأْفِكَنَا عَنْ آلِهَتِنَا)!

"اگر راست می‌گویی عذابی را که به ما وعده می‌دهی بیاور!" (فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ).

این دو جمله به خوبی بیانگر انحراف و لجاجت این قوم سرکش است، چرا که در جمله اول می‌گویند چون دعوت تو بر خلاف معبودانی است که ما به آن خو گرفته‌ایم و از نیاکانمان به ارث برده‌ایم دروغ و افترا است.

و در جمله دوم تقاضای عذاب می‌کنند، عذابی که اگر رخ دهد راه بازگشتی در آن مطلقاً نیست، کدام عاقل تمنای چنین عذابی را می‌کند هر چند به آن یقین نداشته باشد؟

\*\*\* ولی "هود" در پاسخ این تقاضای نابخردانه چنین" گفت: علم و آگاهی تنها نزد خداوند است" (قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ).

او است که می‌داند در چه زمان، و با چه شرائطی عذاب استیصال نازل می‌گردد؟ نه به تقاضای شما مربوط است، و نه

۱ "لئافکنا" از ماده "افک" به معنی دروغ و انحراف از حق است.

به میل و اراده من، باید هدف که اتمام حجت است حاصل گردد، چرا که حکمتش چنین اقتضا می‌کند.

سپس افزود: "وظیفه اصلی من این است که آنچه را به آن فرستاده شدم به شما ابلاغ کنم" (وَ اَبْلَغُكُمْ مَا اُرْسَلْتُ بِهِ).

مسئولیت اصلی من همین است، اما تصمیم‌گیری در مورد اطاعت پروردگار با شما است، و اراده و مشیت عذاب نیز با خود او است.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۵۴

"ولی من شما را گروهی می‌بینم که پیوسته در جهل و نادانی اصرار دارید" (وَ لَكِنِّي اُرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ).

ریشه بدبختی شما نیز همین جهل است، جهلی توأم با لجاجت و کبر و غرور که به شما اجازه مطالعه دعوت فرستادگان خدا را نمی‌دهد، جهلی که شما را وادار به اصرار بر نزول عذاب الهی و نابودیتان می‌کند، اگر مختصر آگاهی داشتید حد اقل احتمال می‌دادید که در برابر تمام احتمالات نفی یک احتمال اثبات نیز باشد که اگر صورت پذیرد چیزی از شما باقی نخواهد ماند.

\*\*\* سرانجام نصائح مؤثر و رهبریهای برادرانه "هود" در آن سنگدلان تاثیر نگذاشت، و بجای پذیرش حق سخت در عقیده باطل خود لجاجت کردند، و پافشاری نمودند، و حتی نوح را با این سخن تکذیب می‌کردند که اگر راست می‌گویی پس عذاب موعودت چه شد؟

اکنون که اتمام حجت به قدر کافی شده و عدم شایستگی خود را برای ادامه حیات نشان داده‌اند حکمت الهی ایجاب

می‌کند که "عذاب استیصال" همان عذاب ریشه‌کن کننده را بر آنها بفرستد.

ناگهان مشاهده کردند ابری در افق ظاهر گشت، و در آسمان به سرعت گسترده شد.

"هنگامی که این ابر را مشاهده کردند که به سوی دره‌ها و آبگیرهای آنها رو می‌آورد خوشحال شدند، و گفتند این ابری است باران‌زا!" (فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُّسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُّمَطِرُنَا!).

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۵۵

مفسران گفته‌اند مدتی باران برای قوم عاد نازل نشد، هوا گرم و خشک و خفه‌کننده شده بود، هنگامی که چشم قوم عاد به ابرهای تیره و تار و گسترده‌ای که از افقهای دور دست به سوی آسمان آنها در حرکت بود افتاد بسیار مسرور شدند و به استقبال آن شتافتند و در کنار دره‌ها و سیل‌گیرها آمدند تا منظره نزول باران پر برکت را ببینند و روحی تازه کنند.

ولی به زودی به آنها گفته شد این ابر باران‌زا نیست "این همان عذاب وحشتناکی است که برای آمدنش شتاب می‌کردید" (بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ).

"این تندباد شدیدی است که در آن عذاب دردناکی است" (رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ).

---

۱ "عارض" از ماده "عرض" در اینجا به معنی ابری است که در عرض آسمان گسترده می‌شود، و شاید این یکی از نشانه‌های ابرهای باران‌زاست که در همان افق پهن می‌شود و سپس بالا می‌رود- "اودیة" جمع "وادی" به معنی دره و محل جریان سیلابهاست.

ظاهرا گوینده این سخن خداوند بزرگ است، یا حضرت هود به هنگامی که فریادهای شوق و شادی آنها را شنید این سخن را به آنها گفت.

\*\*\* آری تندبادی است ویرانگر که " همه چیز را به فرمان پروردگارش درهم می‌کوبد و نابود می‌کند " (تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا).

بعضی از مفسران گفته‌اند: منظور از " همه چیز " انسانها و چهارپایان و اموال آنها است.

زیرا در جمله بعد می‌افزاید: " آنها صبح کردند در حالی که چیزی جز مساکن و خانه‌های آنها به چشم نمی‌خورد " (فَأَصْبَحُوا لَا يُرَى إِلَّا مَسَاكِنُهُمْ).

و این نشان می‌دهد که مساکن آنها سالم بودند، اما خودشان هلاک شدند، و اجساد و اموالشان نیز به وسیله تندباد به بیابانهای دور دست، و یا در دریا افکنده شد.

بعضی گفته‌اند نخستین بار که متوجه شدند این ابر سیاه، تندباد پر گرد و غباری است، زمانی بود که به نزدیک

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۵۶

سرزمین آنها رسید، و چهارپایان و چوپانهای آنها را که در بیابانهای اطراف بود از زمین برداشت، و به هوا برد، خیمه‌ها را از جا می‌کند و چنان بالا می‌برد که به صورت ملخی دیده می‌شد! هنگامی که این صحنه را دیدند فرار کردند و به خانه‌های خود پناه بردند و درها را به روی خود بستند، اما باد درها را از جا می‌کند، و آنها را بر زمین می‌کوبید (یا با خود می‌برد) و " احقاف " همان شنهای روان را بر پیکر آنها گسترده.

در آیه ۷ سوره "حاقه" آمده است " این تندباد هفت شب و هشت روز ادامه یافت"، آنها مرتبا زیر تلی از شن و ماسه ناله می‌کردند، سپس تندباد شنها را با خود برد و بار دیگر بدنهایشان نمایان گشت، و آنها را برگرفت و به دریا ریخت!.

و در پایان به این حقیقت اشاره می‌کند که این سرنوشت مخصوص این قوم گمراه نبود، بلکه " ما اینگونه قوم مجرم را کیفر می‌دهیم" (كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ).

این هشدار است به همه مجرمان و گنهکاران و کافران لجوج و خودخواه شما نیز اگر همین مسیر را طی کنید سرنوشتی بهتر از آن نخواهید داشت، گاه بادهایی را که به گفته قرآن " مبشرات بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ" (پیش‌قراولان باران رحمت او هستند) و کار آنها زنده کردن زمینهای مرده است ماموریت مرگ- آفرینی می‌دهد.

گاه زمین را که مهد آرامش انسان است با یک زلزله شدید تبدیل به گورستان او می‌کند.

و گاه بارانی را که مایه حیات همه موجودات زنده است مبدل به سیلابی می‌گرداند و همه چیز را با آن غرق می‌کند.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۵۷

آری ماموران حیات او را عاملان مرگ او می‌سازد و چه دردناک است چنین مرگی که از دل عامل حیات برخیزد؟ به خصوص اینکه همانند قوم هود نشاط و سروری در آغاز بیافریند تا عذابش دردناکتر باشد! و جالب اینکه می‌گوید: این

---

<sup>۱</sup> تفسیر " فخر رازی" جلد ۲۸ صفحه ۲۸ ذیل آیات مورد بحث، و در تفسیر " قرطبی" نیز همین معنی آمده است (جلد ۹ صفحه ۶۰۲۶).



باد، این امواج لطیف هوا، به فرمان پروردگار همه چیز را در هم می‌کوبید<sup>۱</sup>.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۵۸

[سوره الأحقاف (۴۶): آیات ۲۶ تا ۲۸]

وَلَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ فِيمَا إِن مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ وَ جَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَ أَبْصَارًا  
وَ أَفْتِدَةً فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَ لَا أَبْصَارُهُمْ وَ لَا أَفْتِدَتُهُمْ مِنْ  
شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ  
يَسْتَهْزِئُونَ (۲۶) وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُرَى وَ صَرَفْنَا  
الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۲۷) فَلَوْ لَا نَصَرَهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ  
دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا آلِهَةً بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ وَ ذَلِكِ إِفْكُهُمْ وَ مَا كَانُوا  
يَقْتُرُونَ (۲۸)

ترجمه:

۲۶- ما به آنها (قوم عاد) قدرتی دادیم که به شما ندادیم و برای آنها گوش و چشم و قلب قرار دادیم (اما به هنگام نزول عذاب) نه گوشها و چشمها، و نه عقلهایشان برای آنها سودی نداشت، چرا که آیات خدا را انکار می‌کردند، و سرانجام آنچه را

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۵۹

استهزا می‌کردند بر آنها وارد شد.

۲۷- ما اقوامی را که در اطراف شما بودند هلاک کردیم، و آیات خود را به صورتهای گوناگون برای آنها بیان نمودیم شاید بازگردند.

<sup>۱</sup> "تدمر" از ماده تدمیر به معنی هلاک کردن و نابود ساختن است.

۲۸- پس چرا معبودانی را که غیر از خدا برگزیدند به گمان اینکه آنها را به خدا نزدیک می‌کند آنها را یاری نکردند؟ بلکه از میان آنها گم شدند! این بود نتیجه دروغ آنها و آنچه را افترا می‌بستند!

تفسیر: شما هرگز از قوم عاد قوی‌تر نیستید!

این آیات در حقیقت نتیجه‌گیری از آیات گذشته است که در مورد مجازات دردناک قوم عاد سخن می‌گفت.

مشرکان مکه را مخاطب ساخته، می‌فرماید: "ما قوم عاد را قوت و قدرتی دادیم که به شما ندادیم" (وَ لَقَدْ مَكَّنَّا هُمْ فِيمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ)!

هم از نظر قدرت جسمانی از شما نیرومندتر بودند، و هم از نظر مال و ثروت و امکانات مادی از شما تواناتر، اگر بنا بود قدرت جسمانی، و مال و ثروت، و تمدن مادی، بتواند کسانی را از چنگال کیفر الهی رهایی بخشد نباید قوم عاد همچون خار و خاشاک در برابر تندباد به هر سو پرتاب شوند، و از آنها جز مسکن درهم ریخته چیزی باقی نماند! این آیه در حقیقت شبیه همان چیزی است که در سوره "فجر" در باره همین قوم عاد آمده است: أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادِ إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ: "آیا ندیدی پروردگار تو به قوم عاد چه کرد؟ آن قوم بلند قامت، و دارای عمارت‌های مرتفع، آن قوم و قبیله‌ای که مثل و مانند آنها در

---

۱ "ان" در جمله إِنْ مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ نافیه است، و شواهد متعددی از آیات قرآن در دست داریم که در متن آمده است. ولی بعضی آن را ان شرطیه "یا" زائده دانسته‌اند که درست به نظر نمی‌رسد.

شهرها آفریده نشده بود" (سوره فجر ۶-۸).

و یا مانند آنچه در آیه ۳۶ سوره ق آمده است: وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا: "چه بسیار اقوامی را که قبل از آنها هلاک کردیم که از این گروه نیرومندتر و صاحب عده و عده بیشتر بودند".

خلاصه اینکه از شما نیرومندترها در برابر طوفان مجازات الهی تاب مقاومت نیاوردند تا چه رسد به شما.

سپس می‌افزاید: "ما برای آنها گوش و چشم و قلب قرار دادیم" (وَ جَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَ أَبْصَارًا وَ أَفْئِدَةً)!

آنها از نظر درک و دید و تشخیص واقعیتها نیز قوی و نیرومند بودند، مطالب را به خوبی درک می‌کردند، و از این وسائل خداداد در تامین مقاصد مادی خود کاملاً بهره می‌گرفتند.

"ولی نه گوش و نه چشم و نه عقولشان آنها را به هنگام نزول عذاب الهی به هیچوجه سودی نبخشید، چرا که آیات خدا را انکار می‌کردند" (فَمَا أُغْنِي عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَارُهُمْ وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ)!

---

<sup>۱</sup> قابل توجه اینکه ابصار (چشمها) و افئده (قلبا و عقلاها) به صورت جمع آمده در حالی که سمع به صورت مفرد است این تفاوت ممکن است به خاطر این باشد که سمع معنی مصدری دارد و مصدر همیشه به صورت مفرد استعمال می‌شود و یا به خاطر هماهنگ بودن مسموعات در برابر تفاوت دیدنیها و مدرکات.

<sup>۲</sup> "من" در "من شیء" زائده و برای تاکید است، یعنی به هیچوجه سودی به حالشان نداشت.

و سرانجام آنچه " استهزا می کردند بر آنها وارد شد " (وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ).

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۶۱

آری آنها هم مجهز به وسائل مادی بودند، و هم وسائل درک حقیقت، اما چون از طریق لجاجت و استکبار با آیات الهی برخورد می کردند، و سخنان پیامبران را مورد سخریه قرار می دادند، نور حق به قلوب آنها نفوذ نکرد.

و همین کبر و غرور و دشمنی با حق سبب شد که از وسائل و ابزار هدایت و شناخت همچون چشم و گوش و عقل نتوانند بهره گیرند و راه نجات را باز یابند، و عاقبت به همان سرنوشت شومی که در آیات گذشته اشاره شد گرفتار شدند.

جایی که آنها با آن همه قدرت و امکانات کاری از پیش نبردند و پیکرهای بی جان شان همچون پر کاه بر امواج تندباد قرار گرفت، و با کمال حقارت به هر سو پرتاب شدند، شما که از آنها ضعیفتر و ناتوان ترید.

برای خداوند مشکل نیست که شما را نیز به جرم اعمالتان به سخت ترین عذاب گرفتار کند، و عوامل حیاتتان را مامور مرگ و نابودیتان سازد، این خطابی است به مشرکان مکه، و به همه انسانهای مغرور و ظالم و لجوج در طول همه قرون و اعصار.

به راستی همانگونه که قرآن می گوید ما اولین انسانهایی نیستیم که قدم روی زمین گذارده ایم، قبل از ما اقوام بسیار دیگری زندگی می کردند که دارای امکانات و قدرت زیادی بودند، چه خوب است از تاریخ آنها آئینه عبرتی بسازیم و آینده و سرنوشت خویش را در آن تماشا کنیم.

\*\*\* سپس برای تاکید بر این مطلب، و پند و اندرز بیشتر، مشرکان مکه را مخاطب ساخته می‌گوید: نه تنها قوم عاد بلکه " ما اقوام سرکشی را که در اطراف شما زندگی می‌کردند هلاک کردیم " (وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُرَى).

اقوامی که سرزمین آنها از شما چندان دور نیست و تقریباً در گرداگرد جزیره عرب جایگاهشان بود، اگر قوم " عاد " در سرزمین " احقاف " در جنوب جزیره زندگی می‌کردند، قوم " ثمود " در سرزمینی به نام " حجر " در شمال

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۶۲

جزیره، و قوم " سبا " با آن سرنوشت دردناکشان در سرزمین " یمن "، و قوم " شعیب " در سرزمین " مدین " در مسیر شما به سوی شام، و همچنین قوم " لوط " در همین منطقه زندگی داشتند و بر اثر کثرت گناه و عصیان و کفر به عذابهای گوناگون گرفتار شدند.

هر یک از اینها آئینه عبرتی بودند، و هر کدام شاهد و گواه گویایی، چگونه با اینهمه وسائل بیداری باز بیدار نمی‌شوند؟ بعد اضافه می‌کند: " ما آیات خود را به صورتهای گوناگون برای آنها بیان کردیم، شاید بازگردند " (وَصَرَفْنَا الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ).

گاه معجزات و خارق عادات را به آنها نشان دادیم، گاه از طریق نعمت، و گاه بلاء و مصیبت، گاه از طریق توصیف نیکان، و گاه توصیف مجرمان، و گاه از طریق عذاب استیصال دیگران پند و اندرزها به آنها دادیم، اما کبر و غرور و خودخواهی و لجاج مجال هدایت به آنها نداد!\*\*\* در

آخرین آیه مورد بحث آنها را مورد سرزنش قرار داده و با این بیان شدیداً محکوم می‌کند: "پس چرا معبودانی را که غیر خدا برگزیدند به گمان اینکه آنها را به خدا نزدیک می‌کنند در آن لحظات سخت و حساس به یاری آنها نشتافتند؟! (فَلَوْ لَا نَصَرَهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا آلِهَةً)!"

راستی اگر این معبودان بر حق بودند پس چرا پیروان خود را در آن مواقع حساس یاری نکردند، و از چنگال عذابهای هولناک نجاتشان ندادند؟! این خود دلیلی محکم بر بطلان عقیده آنها است که این معبودان ساختگی را پناهگاه روز بدبختی خود می‌پنداشتند.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۶۳

سپس می‌افزاید: "نه تنها به آنان کمکی نکردند، بلکه از میان آنها گم شدند" (بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ).

موجوداتی اینچنین بی‌عرضه و بی‌ارزش که مبدأ هیچ اثر، و مفید هیچ فایده‌ای نیستند، و به هنگام حادثه گم و گور می‌شوند، چگونه شایسته پرستش و عبودیتند؟! و در پایان آیه می‌گوید: "این بود نتیجه دروغ آنها، و آنچه را افترا می‌بستند!" (وَ ذَلِكَ إِفْكُهُمْ وَمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ).

---

<sup>۱</sup> مفعول اول "اتخذوا" محذوف است و "آلهة" مفعول دوم آن است و "قربانا" حال و در تقدیر چنین است اتخذوهم آلهة من دون الله حالكونهم متقربا بهم این احتمال نیز وجود دارد که "قربانا" مفعول لاجله باشد- در ترکیب آیه احتمالات دیگری نیز داده شده که قابل ملاحظه نیست.

این هلاکت و بدبختی، این عذابهای دردناک، و این گمشدن معبودان در زمان حادثه، نتیجه دروغها و پندارها و افتراهای آنها بود<sup>۱</sup>.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۶۴

[سوره الأحقاف (۴۶): آیات ۲۹ تا ۳۲]

وَ إِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ  
قَالُوا أَنصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ (۲۹) قَالُوا يَا  
قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِن بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ  
يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُّسْتَقِيمٍ (۳۰) يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا  
دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِّن ذُنُوبِكُمْ وَيَجْرِمُكَم مِّنْ عَذَابِ  
الْإِيمِ (۳۱) وَ مَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَ  
لَيْسَ لَهُ مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۳۲)

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۶۵

ترجمه:

۲۹- به یاد آور هنگامی که گروهی از جن را به سوی تو متوجه ساختیم که قرآن را استماع کنند، وقتی حضور یافتند به یکدیگر گفتند خاموش باشید و بشنوید، و هنگامی که پایان گرفت به سوی قوم خود بازگشتند و آنها را انداز کردند.

---

<sup>۱</sup> بنا بر این آیه محذوفی دارد، و در تقدیر چنین است: و ذلك نتيجة افكهم - این احتمال نیز وجود دارد که آیه نیازی به محذوف نداشته باشد در این صورت معنی چنین می شود " این بود دروغ آنها و افتراهایشان " ولی معنی اول مناسبتر به نظر می رسد.

۳۰- گفتند: ای قوم! ما کتابی را استماع کردیم که بعد از موسی نازل شده، هماهنگ با نشانه‌های کتب قبل از آن، که به سوی حق هدایت می‌کند و به سوی راه راست.

۳۱- ای قوم ما! دعوت کننده الهی را اجابت کنید و به او ایمان آورید تا گناهانتان را ببخشد و شما را از عذاب الیم پناه دهد.

۳۲- و هر کس به دعوت کننده الهی پاسخ نگوید هرگز نمی‌تواند از چنگال عذاب الهی در زمین فرار کند، و غیر از خدا یار و یاور برای او نیست، و چنین کسان در گمراهی آشکارند.

شان نزول:

در شان نزول این آیات روایات مختلفی آمده است، از جمله اینک:

رسول خدا ص از مکه به سوی بازار عکاظ در طائف آمد، و "زید بن حارثه" با او بود، به این منظور که مردم را به سوی اسلام دعوت کند، اما احدی به دعوت او پاسخ نگفت، ناچار به سوی مکه بازگشت تا به محلی رسید که آنجا را وادی جن می‌نامیدند، در دل شب به تلاوت قرآن پرداخت، جمعی از طائفه جن از آنجا می‌گذشتند هنگامی که قرائت قرآن پیامبر ص را شنیدند گوش فرا دادند، و به یکدیگر گفتند: ساکت باشید، هنگامی که تلاوت حضرت پایان یافت آنها ایمان آوردند، و به عنوان مبلغانی به سوی قوم خود آمدند، و آنان را به سوی اسلام دعوت کردند، گروهی از آنها ایمان آوردند و با هم به محضر پیامبر ص رسیدند، و پیامبر ص تعلیمات



اسلام را به آنها یاد داد، اینجا بود که آیات فوق و آیات سوره جن نازل گردید.<sup>۱</sup>

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۶۶

بعضی دیگر شان نزولی از ابن عباس نقل کرده‌اند که با شان نزول سابق شباهت دارد، با این تفاوت که "پیامبر ص مشغول نماز صبح بود، و در آن تلاوت قرآن می‌کرد، گروهی از جن که در حال تحقیق و جستجو بودند، و قطع اخبار آسمان آنان را به وحشت افکنده بود، صدای تلاوت قرآن پیامبر ص را شنیدند و گفتند: علت قطع اخبار آسمان از ما همین است، اینجا بود که سوی قوم خود بازگشتند و آنها را به اسلام دعوت کردند"<sup>۲</sup>.

مرحوم "طبرسی" در "مجمع البیان" شان نزول سومی در اینجا آورده که مساله را با داستان سفر پیامبر ص به طائف مربوط می‌سازد و خلاصه آن چنین است:

"بعد از وفات ابو طالب کار بر پیامبر ص سخت شد به سوی طائف رفت شاید یارانی پیدا کند، اشراف طائف شدیداً از در تکذیب درآمدند، و آن قدر از پشت سر به پیامبر سنگ زدند که خون از پاهای مبارکش جاری شد، خسته و ناراحت به کنار باغی آمد، و در سایه درخت نخلی نشست، در حالی که خون از پاهای مبارکش می‌ریخت.

---

<sup>۱</sup> تفسیر "علی بن ابراهیم" مطابق نقل "نور الثقلین" جلد ۵ صفحه ۱۹ (با کمی تلخیص).

<sup>۲</sup> این حدیث را که ما به طور خلاصه آوردیم در صحیح "بخاری" و "مسلم" و مسند "احمد" مشروحا آمده است (مطابق نقل "فی ظلال" جلد ۷ صفحه ۴۲۹).

باغ متعلق به "عتبه بن ربیعہ" و "شیبہ بن ربیعہ" دو نفر از ثروتمندان قریش بود، پیامبر از مشاهده آنها ناراحت شد، چون دشمنی آنها را از قبل می دانست.

آن دو غلامشان "عداس" را که مردی مسیحی بود با طبقی از انگور خدمت پیامبر ص فرستادند پیغمبر به "عداس" فرمود: از کجایی؟ گفت: از نینوا! فرمود: از شهر بنده صالح خدا" یونس"؟ "عداس" گفت: شما از کجا یونس را می شناسید فرمود: من رسول خدایم، خداوند به من خبر داده، "عداس" به حقانیت پیامبر ص پی برد، برای خدا سجده کرد و پای پیامبر ص را بوسه داد.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۶۷

هنگامی که برگشت "عتبه" و "شیبه" او را سرزنش کردند که چرا این کار را کردی؟! گفت: این مرد صالحی است که مرا از اسرار ناشناخته مردم این سامان در مورد پیامبرمان "یونس" خبر داد، آنها خندیدند و گفتند: مبادا ترا از آئین نصرانیت فریب دهد که او مرد فریبکاری است! پیامبر ص به سوی مکه بازگشت (در حالی که محصول این سفر تنها یک مرد مؤمن بود) تا به نزدیکی نخلی در دل شب رسید مشغول نماز شد گروهی از جن از اهل "نصیبین" یا "یمن" از آنجا می گذشتند، صدای تلاوت قرآن او را در نماز صبح شنیدند و گوش فرا دادند و ایمان آوردند.<sup>۱</sup>

\*\*\* تفسیر: طائفه جن ایمان می آورند

---

<sup>۱</sup> "مجمع البیان" جلد ۹ صفحه ۹۲- این داستان را "ابن هشام" نیز در تاریخ خود "السیره النبویه" با کمی تفاوت آورده است (جلد ۲ صفحه ۶۲ و ۶۳).

در این آیات - چنان که در شان نزول نیز اشاره شد - بحث فشرده‌ای پیرامون ایمان آوردن گروهی از طائفه جن به پیامبر اسلام ص و کتاب آسمانی او آمده است، تا این حقیقت را بر مشرکان مکه بازگو کند که چگونه طائفه به ظاهر دور افتاده جن، به این پیامبری که از انس است و از میان شما برخاسته ایمان آوردند ولی شما هم چنان بر کفر اصرار می‌ورزید و به مخالفت خود ادامه می‌دهید.

در باره موجودی به نام "جن" و خصوصیات آن بحث مشروحی در تفسیر سوره جن به خواست خدا خواهیم داشت، در اینجا فقط به تفسیر آیات مورد بحث می‌پردازیم: در حقیقت داستان "قوم عاد" هشدار برای مشرکان مکه بود و داستان ایمان طائفه "جن" هشدار دیگری است.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۶۸

نخست می‌فرماید: "به خاطر بیاور موقعی که گروهی از جن را به سوی تو متوجه ساختیم که به قرآن گوش فرا دهند" (وَ إِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ).

تعبیر به "صرفنا" از ماده "صرف" که به معنی منتقل ساختن چیزی از حالتی به حالت دیگر است، ممکن است اشاره به این معنی باشد که طائفه جن قبلاً از طریق "استراق سمع" به اخبار آسمانها گوش فرا می‌دادند، با ظهور پیامبر اسلام از آن بازگردانده شدند و به سوی قرآن روی آوردند.

"نفر" چنان که راغب در "مفردات" گفته به معنی "گروهی از مردان است که می‌توانند به اتفاق یکدیگر کوچ کنند".

و مشهور در میان ارباب لغت، جماعتی است از سه تا ده نفر، و بعضی تا چهل نفر نیز گفته‌اند (هر چند این تعبیر در زبان فارسی بر یک فرد نیز اطلاق می‌شود).

سپس می‌افزاید: " هنگامی که در برابر قرآن حضور یافتند و آیات روحپور آن را شنیدند به یکدیگر گفتند خاموش باشید و بشنوید " (فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنْصِتُوا).

و این موقعی بود که پیامبر در دل شب یا به هنگام قرائت نماز صبح آیات قرآن را تلاوت می‌فرمود.

" انصتوا" از ماده " انصات" به معنی " سکوت توأم با استماع و توجه" است.

سرانجام نور ایمان در دل آنها تاییدن گرفت، و حقانیت آیات قرآن را در درون جان خود لمس کردند، لذا " هنگامی که تلاوت قرآن پایان یافت همچون مبلغانی به سوی قوم خود رفتند و آنها را انداز کردند" و از حقیقتی که نصیبشان شده بود آگاه ساختند " (فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ).

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۶۹

و اینچنین است راه و رسم افراد با ایمان که پیوسته طالب آند دیگران را از حقایقی که خود آگاه شده‌اند آگاه سازند، و منابع ایمان خود را در اختیار آنها قرار دهند.

\*\*\* آیه بعد بیانگر چگونگی دعوت این گروه از قوم خود به هنگام بازگشت به سوی آنهاست، دعوتی منسجم، حساب شده، کوتاه و پر معنا، " گفتند: ای قوم! ما کتابی را استماع کردیم که بعد از موسی از آسمان نازل شده است " (قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ).

این کتاب اوصافی دارد، نخست اینکه: "کتابهای آسمانی قبل از خود را تصدیق می‌کند و محتوای آن هماهنگ با محتوای آنهاست، و نشانه‌هایی که در کتب پیشین آمده است در آن به خوبی دیده می‌شود" (مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ)!

وصف دیگر اینکه "همگان را به سوی حق هدایت می‌نماید" (يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ).

به گونه‌ای که هر کس عقل و فطرت خویش را به کار گیرد نشانه‌های حقانیت را به روشنی در آن می‌یابد.

و آخرین وصف اینکه: "به سوی راه مستقیم دعوت می‌کند" (وَ إِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ).

تفاوت دعوت به حق، با دعوت به راه مستقیم، ظاهرا در این است که اولی اشاره به اعتقادات حق است، و دومی به برنامه‌های عملی مستقیم و صحیح.

جمله "أَنْزَلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى" و جمله "مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ" مؤید این مطلب است که این گروه به کتب آسمانی پیشین مخصوصا کتاب موسی ایمان داشتند.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۷۰

و در جستجوی حق بودند، و اگر می‌بینیم سخنی از کتاب عیسی که بعد از آن نازل شده به میان نیامده نه بخاطر چیزی است که "ابن عباس" گفته که جن مطلقا از نزول انجیل آگاه نبودند، چرا که طائفه جن از اخبار آسمانها با خبر بودند چگونه ممکن است از اخبار زمین تا این حد غافل بمانند؟!

---

<sup>۱</sup> تفسیر این جمله را در جلد اول ذیل آیه ۴۱ سوره بقره (صفحه ۲۱۰ طبع جدید) مشروحا آورده‌ایم.

بلکه بخاطر این است که تورات کتاب اصلی بود که حتی مسیحیان احکام شرایع خود را از آن گرفته و می‌گیرند.

\*\*\* سپس افزودند: "ای قوم ما! دعوت کننده الهی را اجابت کنید، و به او ایمان آورید" (یا قَوْمَنَا أُجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَ آمِنُوا بِهِ).

که دو پاداش بزرگ به شما ارزانی می‌دارد: "گناهانتان را می‌بخشد، و شما را از عذاب الیم پناه می‌دهد" (يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يَجْرِكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ)¹.

منظور از داعی الله (دعوت کننده الهی) پیامبر اسلام ص است که آنها را به سوی "الله" رهنمون می‌شد و از آنجا که بیشترین ترس و وحشت انسان از گناهان و عذاب دردناک قیامت است امنیت در برابر این دو امر را مطرح کردند تا بیش از همه جلب توجه کند.

جمعی از مفسران کلمه "من" در "من ذنوبکم" را "زائده" دانسته‌اند که تأکیدی است بر آمرزش همه گناهان در سایه ایمان.

ولی بعضی آن را "تبعیضیه" و اشاره به آن دسته از گناهایی می‌دانند که قبل از ایمان آوردن انجام داده‌اند، یا گناهایی که جنبه حق الله دارد، و نه حق الناس.

ولی مناسبتر همان است که "من" زائده و برای تأکید باشد و آیه شریفه همه گناهان را شامل گردد.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۷۱

---

¹ "یجرکم" از ماده "ایجار" به معانی مختلفی آمده است، به فریاد رسیدن، نجات دادن از عذاب، و پناه دادن، و حفظ کردن.

\*\*\* در آخرین آیه مورد بحث آخرین سخن مبلغان جن را چنین بازگو می‌کند:

" آنها به قوم خود گفتند: هر کس دعوت داعی الهی را پاسخ نگوید نمی‌تواند از چنگال عذاب الهی در زمین فرار کند" (وَ مَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ).

" و یاور و سرپرستی غیر از خدا برای او نخواهد بود" (وَ لَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ).

و لذا " این گروه در گمراهی آشکارند" (أَوْلَيْكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ).

چه گمراهی از این بدتر و آشکارتر که انسان به ستیزه‌جویی با حق و پیامبر خدا، و حتی با خدا برخیزد که نه در تمام عالم هستی جز او پناهگاهی وجود دارد و نه انسان می‌تواند از محیط کشورش بگریزد و به جای دیگری فرار کند.

بارها گفته‌ایم: "معجز" (یا سایر مشتقات این کلمه) در اینگونه موارد به معنی عاجز نمودن از تعقیب و کیفر است، و یا به تعبیر دیگر فرار کردن از چنگال مجازات.

تعبیر به "فی الارض" (در زمین) اشاره به این است که هر جای زمین بروید ملک خدا است، و از حیطة قدرت او خارج نخواهد بود، و اگر سخنی از آسمان نمی‌گوید به خاطر این است که به هر حال جایگاه جن و انس هر دو روی زمین است.

\*\*\* نکته‌ها:

۱- تبلیغات مؤثر

چنان که گفتیم بحث پیرامون جن و چگونگی حیات این موجود، و خصوصیات

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۷۲

دیگر مربوط به آن، به خواست خداوند در تفسیر سوره جن خواهد آمد، آنچه از آیات مورد بحث استفاده می‌شود این است که آنها موجوداتی عاقل و صاحب شعورند، و مکلف به تکلیفهای الهی، و دارای دو گروه مؤمن و کافرند، و آگاهی کافی از دعوتهای الهی دارند.

مساله جالب در این آیات مورد بحث روشی است که آنها برای تبلیغ اسلام در میان قوم خود در پیش گرفتند.

آنها پس از حضور در محضر پیامبر ص و شنیدن آیات قرآن، و پی بردن به محتوای آن، به سرعت به سراغ طائفه خود آمدند و به تبلیغ آنها پرداختند.

آنها نخست از حقانیت قرآن سخن گفتند، و با سه دلیل این مطلب را اثبات کردند، سپس به تشویق آنها پرداخته، نجات و رهایی از چنگال عذاب آخرت را در سایه ایمان به این کتاب آسمانی به آنها بشارت دادند، که هم تأکیدی بود بر مساله "معاد" و هم توجهی به ارزشهای اصیل آخرت در برابر ارزشهای ناپایدار دنیا.

در سومین مرحله خطرات ترک ایمان را به آنها گوشزد کردند، و هشدار توأم با استدلال و دلسوزی به آنها دادند، و سرانجام و عاقبت انحراف از این مسیر را که "ضلال مبین" و گمراهی آشکار است گوشزد کردند.

این شیوه تبلیغ شیوه‌ای است مؤثر برای هر کس و هر گروه.



\*\*\* ۲- بهترین دلیل عظمت قرآن محتوای آن است

از آیات فوق و همچنین از آیات سوره جن به خوبی برمی آید که این گروه از طائفه جن تنها با شنیدن آیات قرآن مجذوب آن شدند، و هیچ نشانه‌ای بر اینکه آنها تقاضای معجزه دیگری از پیامبر اسلام ص کرده باشند در دست نیست.

آنها همین اندازه را که قرآن مجید هماهنگ با نشانه‌های کتب پیشین است، و از سوی دیگر دعوت به حق می‌کند، و از سوی سوم برنامه‌ریزی عملی

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۷۳

آن بر صراط مستقیم است، برای حقانیت آن کافی دانسته‌اند. و به راستی مطلب همین است که بررسی محتوای قرآن ما را از هر گونه دلیل دیگر بی‌نیاز می‌کند.

کتابی که از سوی انسانی درس نخوانده، و در محیطی مملو از جهل و خرافات عرضه شده، دارای چنین محتوایی بلند، معارف و عقائدی پاک، توحیدی خالص، قوانینی محکم و منسجم، استدلال‌هایی قوی و نیرومند، برنامه‌هایی متین و سازنده، و مواعظ و اندرزهایی روشن‌گر و عالی باشد آن هم با چنین جاذبه نیرومند و زیبایی خیره‌کننده، خود بهترین دلیل بر حقانیت این کتاب آسمانی است که " آفتاب آمد دلیل آفتاب "!

[سوره الأحقاف (۴۶): آیات ۳۳ تا ۳۵]

---

<sup>۱</sup> پیرامون " اعجاز قرآن " در جلد اول تفسیر نمونه ذیل آیه ۲۳ سوره بقره بحث مشروحی داشته‌ایم.

أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ لَمْ يَعْزِ بِخَلْقِهِنَّ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى بَلَى إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۳۳) وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَى وَ رَبَّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۳۴) فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَانَتْهُمْ يَوْمَ يَرُونَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ بَلَاغٌ فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ (۳۵)

ترجمه:

۳۳- آیا آنها نمی دانند خداوندی که آسمانها و زمین را آفریده، و از آفرینش آنها ناتوان نشده قادر است مردگان را زنده کند؟ آری او بر هر چیز تواناست.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۷۵

۳۴- روزی را به یادآور که کافران را بر آتش عرضه می دارند (و به آنها گفته می شود) آیا این حق نیست؟ می گویند: آری، به پروردگار ما سوگند (که حق است، در این هنگام) می گوید: پس عذاب را به خاطر کفرتان بچشید! ۳۵- بنا بر این صبر کن آن گونه که پیامبران اولو العزم شکیبایی کردند و برای (عذاب) آنها شتاب مکن، هنگامی که وعده هایی را که به آنها داده شد می بینند احساس می کنند که گویی فقط ساعتی از یک روز در دنیا توقف داشتند، این ابلاغی است برای همگان، آیا جز قوم فاسق هلاک می شوند؟

تفسیر:

همچون پیامبران اولو العزم شکیبای باش

این آیات که آخرین آیات سوره "احقاف" است به بحث پیرامون "معاد" می‌پردازد، زیرا از یک سو در آخرین آیات گذشته که از زبان مبلغان جن نقل شد اشاره به مساله "معاد" آمده بود.

و از سوی دیگر سوره "احقاف" در بخشهای نخست از مساله توحید و عظمت قرآن مجید و اثبات نبوت پیامبر اسلام سخن می‌گوید.

و در آخرین بخش از این سوره مساله "معاد" را پیش می‌کشد، و به این ترتیب اصول سه‌گانه اعتقادی را تکمیل می‌کند.

نخست می‌فرماید: "آیا آنها نمی‌دانند خداوندی که آسمانها و زمین را آفریده، و از آفرینش آنها هرگز خسته و ناتوان نشده، قادر است که مردگان را زنده کند آری او بر هر چیز تواناست؟! (أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ لَمْ يَعْزِبْ بِخَلْقِهِنَّ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ بَلَىٰ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)".

آفرینش آسمانها و زمین با موجودات رنگارنگ و مختلف نشانه قدرت او بر هر چیز است، چرا که هر چیز به تصور آید او در این عالم آفریده است، با این

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۷۶

حال چگونه ممکن است از تجدید حیات انسانها عاجز باشد؟ این دلیلی است دندان‌شکن بر مساله "امکان معاد".

اصولا بهترین دلیل بر امکان هر چیز وقوع آن است، ما که اینهمه پیدایش موجود زنده و جاندار را از موجودات بیجان

می‌بینیم چگونه می‌توانیم در قدرت مطلقه او بر مساله معاد تردید به خود راه دهیم؟

این یکی از دلایل متعدد معاد است که قرآن مجید در آیات مختلف از جمله در آیه ۸۱ سوره یس روی آن تکیه کرده است.<sup>۱</sup>

\*\*\* در آیه بعد صحنه‌ای از مجازات دردناک مجرمان و منکران معاد را مجسم کرده، می‌فرماید: "روزی را به خاطر بیاورید که کافران را بر آتش عرضه می‌کنند" (وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ).

آری گاه دوزخ را بر کافران عرضه می‌کنند، و گاه کافران را بر دوزخ و هر کدام هدفی دارد که در چند آیه قبل به آن اشاره شد.

هنگامی که کافران را بر آتش عرضه می‌کنند و شعله‌های سوزان و کوه‌پیکر و وحشتناک آن را می‌بینند به آنها گفته می‌شود: "آیا این حق نیست" (أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ).

آیا امروز هم می‌توانید رستاخیز و دادگاه عدل خدا و پاداش و کیفر او را انکار کنید، و بگوئید این از افسانه‌های خرافی پیشینیان است؟!.

آنها که چاره‌ای جز اعتراف ندارند" می‌گویند: آری سوگند به پروردگاران که این حق است" و جای شک و تردید در آن نیست، ما گمراه بودیم که آن را ناحق می‌پنداشتیم (قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا).

---

<sup>۱</sup> شرح بیشتر پیرامون این موضوع و دلایل مختلف معاد را در ذیل آیات آخر سوره یس (جلد ۱۸ از صفحه ۴۵۶ تا ۴۹۰) مطالعه فرمائید.

در این هنگام خداوند یا ماموران عذاب الهی می گویند: " پس بچشید عذاب را به خاطر آنچه انکار می کردید " (قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ).

و به این ترتیب در آن روز همه حقایق را با چشم خود می بینند و اعتراف می کنند، اعتراف و اقراری که سودی به حال آنها ندارد، و جز اندوه و حسرت و شکنجه و جدان و آزار روحی نتیجه ای نخواهد داشت.

\*\*\* در آخرین آیه مورد بحث که آخرین آیه سوره " احقاف " است با توجه به آنچه در مورد معاد و کیفر کافران در آیات قبل گذشت به پیامبر خود دستور می دهد که " صبر کن همانگونه که پیامبران اولوا العزم صبر و شکیبایی کردند ".  
(فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ).

تنها تو نیستی که با مخالفت و عداوت این قوم مواجه شده ای، همه پیامبران اولوا العزم با این مشکلات روبرو بودند و استقامت کردند، " نوح " ع پیامبر بزرگ خدا ۹۵۰ سال دعوت کرد اما جز گروه اندکی به او ایمان نیاوردند، پیوسته آزارش می دادند و به سخریه اش می گرفتند.

" ابراهیم " ع را به میان آتش افکندند و " موسی " ع را تهدید به مرگ نمودند، و قلبش از نافرمانیهای قومش پر خون بود، و عیسی مسیح ع را بعد از آزار بسیار می خواستند به قتل برسانند که خداوند نجاتش داد، خلاصه تا بوده دنیا چنین بوده است، و جز با نیروی صبر و استقامت نمی توان بر مشکلات پیروز شد.

\*\*\* پیامبران اولوا العزم چه کسانی بودند؟

در این که منظور از پیامبران اولوا العزم چه کسانی هستند در میان مفسران گفتگو بسیار است، و پیش از آنکه در این باره تحقیق کنیم باید معنی "عزم"

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۷۸

را بررسی کرد، زیرا "اولوا العزم" به معنای صاحبان "عزم" است.

"عزم" به معنای اراده محکم و استوار است، "راغب" در "مفردات" می گوید: عزم به معنی تصمیم گرفتن بر انجام کاری است (عقد القلب علی امضاء الامر).

در قرآن مجید گاهی "عزم" در مورد "صبر" به کار رفته، مانند وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ: "کسی که صبر کند و عفو نماید این از عزم امور است" (شوری ۴۳).

و گاه به معنی "وفای به عهد" مانند: وَ لَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَتَسَى وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا: "ما به آدم از قبل عهد کردیم، اما او فراموش کرد و بر سر عهد خود نایستاد" (طه - ۱۱۵).

ولی با توجه به این که پیامبران صاحب شریعت جدید و آئین تازه با مشکلات و گرفتاری های بیشتری روبرو بودند، و برای مقابله با آن عزم و اراده محکم تری لازم داشتند به این دسته از "پیامبران"، "اولوا العزم" اطلاق شده است، و آیه مورد بحث نیز ظاهرا اشاره به همین معنا است.

در ضمن اشاره ای است به این که پیغمبر اسلام ص نیز از همان پیامبران است، زیرا می گوید "تو هم شکیبایی کن آن گونه که پیامبران اولوا العزم شکیبایی کردند".

و اگر بعضی "عزم" و "عزیمت" را به معنی "حکم و شریعت" تفسیر کرده‌اند به همین مناسبت است، و گرنه "عزم" در لغت به معنی شریعت نیامده است.

به هر حال طبق این معنی "من" در "من الرسل" تبعیضیه است، و اشاره به گروه خاصی از پیامبران بزرگ است که صاحب شریعت بوده‌اند، همانها که در آیه ۷ سوره احزاب نیز به آنان اشاره شده: **وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ**

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۷۹

**وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ أَخَذْنَا مِنْهُمُ مِيثَاقاً غَلِيظاً:** به خاطر بیاور هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم، و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم، از همه آنها پیمان محکمی گرفتیم" (احزاب-۷).

در اینجا بعد از ذکر همه انبیاء به صورت جمع، به این پنج پیامبر بزرگ اشاره می‌کند، و این دلیل بر ویژگی آنها است.

در آیه ۱۳ سوره شوری نیز از آنها سخن می‌گوید: **شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي أُوحِيَنا إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّينا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى:**

"آئینی برای شما تشریح کرد که به نوح توصیه کرده بود و آنچه را بر تو وحی فرستادیم و بر ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم".

روایات فراوانی در منابع شیعه و اهل سنت نیز در این زمینه نقل شده است که پیامبران اولوا العزم همین پنج تن بودند، چنان که در حدیثی از امام باقر و امام صادق آمده است:

منهم خمسة: اولهم نوح، ثم ابراهيم، ثم موسى، ثم عيسى، ثم محمد (ص).<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از امام علی بن الحسین آمده است:

منهم خمسة اولوا العزم من المرسلين: نوح و ابراهيم و موسى و عيسى و محمد (ص)،

و هنگامی که راوی سؤال می‌کند: لم سموا اولوا العزم: "چرا آنها اولوا العزم نامیده شدند؟"

امام در پاسخ می‌فرماید:

لانهما بعثوا الى شرقها و غربها، و جنها و انسها:

" زیرا آنها مبعوث به شرق و غرب و جن و انس شدند."<sup>۲</sup>

و باز در حدیثی از امام صادق آمده: سادة النبيين و المرسلين خمسة و هم اولوا العزم من الرسل و عليهم داره الرحى نوح و ابراهيم و موسى و عيسى و محمد (ص).

" بزرگ پیامبران و رسولان پنج نفرند، و آنها پیامبران اولوا العزم هستند و آسیای نبوت و رسالت بر محور وجود آنها دور می‌زند، آنها نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد ص بودند."<sup>۳</sup>

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۸۰

<sup>۱</sup> "مجمع البيان" ذیل آیات مورد بحث (جلد ۹ صفحه ۹۴)

<sup>۲</sup> "بحار الانوار" جلد ۱۱ صفحه ۵۸ (حدیث ۶۱) در همان جلد صفحه ۵۶ حدیث ۵۵ نیز با صراحت در این زمینه سخن می‌گوید.

<sup>۳</sup> کافی جلد ۱ باب "طبقات الانبياء و الرسل" حدیث ۳.



در تفسیر " در المنثور " از ابن عباس نیز همین معنی نقل شده که پیامبران اولوا العزم همین پنج نفرند<sup>۱</sup>.

ولی بعضی از مفسران اولوا العزم را اشاره به پیامبرانی می‌دانند که مامور به پیکار با دشمنان شدند.

بعضی عدد آنها را ۳۱۳ نفر دانسته<sup>۲</sup> و بعضی همه پیامبران را اولوا العزم (صاحبان اراده قوی) می‌دانند<sup>۳</sup> و مطابق این قول " من " در " من الرسل " بیانیه است نه تبعیضیه.

ولی تفسیر اول از همه صحیح‌تر است و روایات اسلامی آن را تایید می‌کند.

\*\*\* سپس قرآن در دنبال این سخن می‌افزاید: " در باره آنها (کافران) عجله و شتاب مکن " (وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ).

چرا که قیامت به زودی فرا می‌رسد و آنچه را در باره آن شتاب داشتند با چشم خود می‌بینند، سخت مجازات می‌شوند و به اشتباهات خود پی می‌برند.

به قدری عمر دنیا در برابر آخرت کوتاه است که " هنگامی که آنها وعده‌هایی که به آنها داده می‌شد می‌بینند احساس می‌کنند که گویا در دنیا جز ساعتی از یک روز توقف نداشتند! " (كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنْ نَّهَارٍ)

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۸۱

. این احساس کمی عمر دنیا در برابر آخرت یا به خاطر آن است که واقعا این زندگی در برابر آن حیات جاویدان ساعتی

۱ ( ۲ و ۳ و ۴ ) " در المنثور " جلد ۶ صفحه ۴۵.

۲ ( ۲ و ۳ و ۴ ) " در المنثور " جلد ۶ صفحه ۴۵.

۳ ( ۲ و ۳ و ۴ ) " در المنثور " جلد ۶ صفحه ۴۵.

بیش نیست، و یا به خاطر این است که دنیا چنان به سرعت بر آنها می‌گذرد که گویی ساعتی بیش نبوده است، و یا از این جهت که آنها محصول تمام عمر خود را که از آن بهره‌برداری صحیح نکردند بیش از یک ساعت نمی‌بینند.

اینجا است که سیلاب حسرت بر قلب آنها جاری می‌شود، اما چه سود که راه بازگشت وجود ندارد.

لذا می‌بینیم هنگامی که از پیامبر ص "فاصله دنیا و آخرت را سؤال می‌کنند" و می‌گویند: کم ما بین الدنيا و الآخرة؟ در پاسخ می‌فرماید: غمضه عین: "یک چشم بر هم زدن!" سپس می‌گوید: خداوند فرموده كَانَهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنْ نَّهَارٍ<sup>۱</sup>.

این نشان می‌دهد که تعبیر به "ساعت" نه به معنی مقدار ساعت معمولی است، بلکه اشاره به زمان کم و کوتاه است.

بعد به عنوان هشدار به همه انسانها می‌افزاید: "این ابلاغی است، برای همه" (بلاغ)<sup>۲</sup>.

برای تمام کسانی که از خط عبودیت پروردگار خارج شدند، برای کسانی که غرق در زندگی زودگذر دنیا و شهوات آن گشتند، و بالآخره ابلاغی است برای همه ساکنان این جهان ناپایدار.

<sup>۱</sup> "روضه الواعظین" مطابق نقل نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۲۵.

<sup>۲</sup> "بلاغ" خبر مبتدای محذوفی است، و در تقدیر چنین است: "هذا القرآن بلاغ" - یا - "هذا الوعظ و الانذار بلاغ".

و در آخرین جمله ضمن یک استفهام پر معنی و تهدیدآمیز می‌فرماید: " آیا جز قوم فاسق هلاک می‌شوند؟" (فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ).

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۸۲

\*\*\* نکته: پیامبر اسلام اسطوره صبر و استقامت بود

زندگی پیامبران بزرگ خدا مخصوصا پیامبر اسلام ص بیانگر مقاومت بی‌حد و حصر آنها در برابر حوادث سخت، و طوفانهای شدید، و مشکلات طاقتفرسا است، و با توجه به اینکه مسیر حق همیشه دارای اینگونه مشکلات است رهروان راه حق باید از آنها در این مسیر الهام بگیرند.

ما معمولا از نقطه روشن تاریخ اسلام به روزهای تاریک پیشین می‌نگریم و این نگرش که از " آینده به گذشته " است واقعیتها را طور دیگری مجسم می‌کند ما باید خود را در آن روز تصور کنیم که پیامبر ص تک و تنها بود، هیچ نشانه‌ای از پیروزی در افق زندگی او به چشم نمی‌خورد.

دشمنان لجوج برای نابودی او کمر بسته بودند، و حتی خویشاوندان نزدیکش در صف اول این مبارزه قرار داشتند! پیوسته به میان قبائل عرب می‌رفت، و از آنها دعوت می‌کرد، اما کسی به دعوت او پاسخ نمی‌گفت.

سنگسارش می‌کردند آن چنان که از بدن مبارکش خون می‌ریخت، ولی دست از برنامه خود برنمی‌داشت.

آن چنان او را در محاصره اجتماعی و اقتصادی و سیاسی قرار دادند که تمام راهها به روی او و پیروان اندکش بسته شد،

بعضی از گرسنگی تلف شدند، و بعضی را بیماری از پای درآورد.

یاران اندکش را شکنجه می دادند، شکنجه‌هایی که بر جان و قلب او می نشست.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۸۳

روزهایی بر پیامبر گذشت که توصیف آن با بیان و قلم مشکل است، هنگامی که برای دعوت مردم به سوی اسلام به "طائف" آمد نه تنها دعوتش را اجابت نگفتند بلکه آن قدر سنگ بر او زدند که خون از پاهایش جاری شد.

افراد نادان را تحریک کردند که فریاد زنند و او را دشنام دهند، ناچار به باغی پناه برد در سایه درختی نشست، و با خدای خودش این چنین راز و نیاز کرد:

اللهم الیک اشکو ضعف قوتی، و قلۀ حیلتی، و هو انی علی الناس، یا ارحم الراحمین! انت رب المستضعفین، و انت ربی، الی من تکلنی؟ الی بعید یتجهمنی؟ ام الی عدو ملکته امری؟ ان لم یکن بک علی غضب فلا ابالی ...

"!": خداوند! ناتوانی و نارسایی خودم و بی حرمتی مردم را به پیشگاه تو شکایت می کنم، ای کسی که از همه رحیمان رحیم تری، تو پروردگار مستضعفین و پروردگار منی، مرا به که وا می گذاری؟ به افراد دور دست که با چهره درهم کشیده با من روبرو شوند؟ یا به دشمنانی که زمام امر مرا به دست گیرند؟

پروردگارا! همین اندازه که تو از من خشنود باشی مرا کافی است" <sup>۱</sup>.

گاه ساحرش خواندند، و گاه دیوانه‌اش خطاب کردند.

گاه خاکستر بر سرش ریختند، و گاه کمر به قتلش بستند و خانه‌اش را در میان شمشیرها محاصره نمودند.

اما با تمام این احوال هم چنان به صبر و شکیبایی و استقامت ادامه داد.

و سرانجام میوه شیرین این درخت را چشید، آئین او نه تنها جزیره عربستان که شرق و غرب عالم را در بر گرفت، و امروز بانگ اذان که فریاد پیروزی او است هر صبح و شام از چهار گوشه دنیا، و در تمام پنج قاره جهان، به گوش می‌رسد.

و این است معنی " فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أَوْلُوا الْعَزْمِ مِنَ الرَّسُولِ ".

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۸۴

و این است راه و رسم مبارزه با شیاطین و اهریمنان و طریق پیروزی بر آنان و نیل به اهداف بزرگ الهی.

با اینحال چگونه عافیت طلبان می‌خواهند بدون شکیبایی و تحمل رنج و درد به اهداف بزرگ خود نائل شوند؟

چگونه مسلمانان امروز در برابر اینهمه دشمنانی که کمر به نابودی آنها بسته‌اند می‌خواهند بدون الهام گرفتن از مکتب اصیل پیغمبر اسلام ص پیروز شوند؟

---

<sup>۱</sup> "سیره ابن هشام" جلد ۲ صفحه ۶۱.

مخصوصاً رهبران اسلامی بیش از همه مامور به این برنامه‌اند چنان که در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع آمده است:

ان الصبر علی ولاء الامر مفروض لقول الله عز و جل لنبیه: فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أَوْلُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ، و ایجابیه مثل ذلك علی اولیائه و اهل طاعته، بقوله: لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ: " صبر و استقامت بر رهبران و زمامداران فریضه است، زیرا خداوند به پیامبرش فرموده: فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أَوْلُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ و همین معنی را بر دوستان و اهل طاعتش نیز فرض کرده است، چرا که می‌گوید: برای شما در زندگی پیامبر تاسی نیکویی بود (و شما نیز باید همگی به او اقتدا کنید)!

\*\*\* خداوندا! این موهبت بزرگ، این عطیه آسمانی، این صبر و شکیبایی و استقامت در برابر مشکلات را به ما ارزانی فرما! پروردگارا! به ما توفیق ده که این چراغ هدایتی را که پیامبران اولوا العزم مخصوصاً خاتم پیامبران محمد ص با زحمات طاقتفرسا فرا راه بشریت قرار دادند هم چنان فروزان نگهداریم و به شایستگی از آن پاسداری کنیم.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۸۵

بارالها! می‌دانیم دشمنان حق متشکل و متحدند، و از هیچ جنایتی ابا ندارند، بیش از آنچه آنها در توان دارند به ما صبر و شکیبایی مرحمت فرما، تا هرگز در برابر انبوه مشکلات زانو نزنیم، و امواج و طوفانها را پشت سر بگذاریم، و این جز با امداد و لطف بی‌پایان تو ممکن نیست آمین یا رب العالمین.

۱ " احتجاج طبرسی " مطابق نقل نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۲۳.

## سوره مبارکه محمد ﷺ

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۸۷

(۴۷) سوره محمد ص این سوره در مدینه نازل شده و ۳۸ آیه است

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۸۸

محتوای سوره محمد (ص)

این سوره که بخاطر آیه دوم آن که نام پیامبر اسلام در آن ذکر شده سوره محمد ص نام دارد نام دیگرش سوره "قتال" (سوره جنگ) است، و در واقع مساله جهاد و جنگ با دشمنان اسلام مهمترین موضوعی است که بر این سوره سایه افکنده، در حالی که قسمت مهم دیگری از آیات این سوره به مقایسه حال مؤمنان و کفار و ویژگیها و صفات آنها، و همچنین سرنوشتشان در آخرت می‌پردازد.

به طور کلی محتوای سوره را می‌توان در چند بخش خلاصه کرد:

۱- مساله ایمان و کفر و مقایسه حال مؤمنان و کافران در این جهان و جهان دیگر.

۲- بحثهای گویا و صریحی پیرامون مساله جهاد و پیکار با دشمنان، و دستور در باره اسیران جنگی.

۳- قسمت قابل ملاحظه دیگری شرح حال منافقان است که به هنگام نزول این آیات در مدینه فعالیت‌های تخریبی زیادی داشتند.

۴- بخش دیگر از مساله "سیر در زمین" و بررسی سرنوشت اقوام پیشین به عنوان یک درس عبرت سخن می‌گوید.

۵- در قسمتی از آیات سوره مساله آزمایش الهی به تناسب مساله جنگ مطرح است.

۶- در قسمتی دیگر از مساله "انفاق" که آن نیز نوعی جهاد است و در نقطه مقابل آن مساله "بخل" سخن به میان آمده.

۷- در بعضی از آیات سوره به همین مناسبت مساله صلح با کفار (صلحی که مایه شکست و ذلت باشد) مطرح و از آن نهی شده است.

روبهمرفته با توجه به اینکه این سوره در مدینه به هنگام درگیری شدید مسلمانان با دشمنان اسلام نازل شده، و به گفته جمعی از مفسران در بحبوحه جنگ

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۸۹

احد یا کمی بعد از آن بوده است، مساله اصلی در آن مساله جنگ است. و بقیه مسائل بر محور آن دور می‌زد، جنگی سرنوشت‌ساز و مشخص‌کننده صفوف مؤمنان از کافران و منافقان، جنگی که پایه‌های اسلام را تقویت می‌کرد، و دشمنانی را که قصد نابودی اسلام و مسلمین داشتند بر سر جای خود می‌نشانند.

فضیلت تلاوت سوره



در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص آمده است: من قرء سورۃ محمد (ص) کان حقا علی اللّٰه ان یسقیه من انهار الجنۃ: " کسی که سوره محمد ص را تلاوت کند بر خدا حق است که او را از نهرهای بهشت سیراب سازد".<sup>۱</sup>

در کتاب " ثواب الاعمال " از امام صادق ع نیز نقل شده که فرمود: من قرء سورۃ الذین کفروا (سورۃ محمد " ص " ) لم یرتب ابداء، و لم یدخله شک فی دینه ابداء، و لم یتله اللّٰه بفقر ابداء و لا خوف سلطان ابداء و لم یزل محفوظا من الشرک و الکفر ابداء حتی یموت فاذا مات و کله اللّٰه به فی قبره الف ملک یصلون فی قبره و یکون ثواب صلاتهم له و یشیعونه حتی یوقفوه موقف الا من عند اللّٰه عز و جل و یکون فی امان اللّٰه و امان محمد (ص): " هر کس سوره محمد ص را بخواند هرگز شک و تردید در دین به خود راه نمی‌دهد، و هرگز خداوند او را به فقر در دین مبتلا نمی‌سازد، و هرگز ترسی از سلطانی نخواهد داشت، و همواره تا آخر عمرش از شرک و کفر محفوظ و در امان خواهد بود، و هنگامی که می‌میرد خداوند هزار فرشته را مامور می‌کند که در قبرش نماز بخوانند و ثواب نمازهایشان از آن او است، و این هزار فرشته هم چنان با او هستند تا در عرصه محشر در محل امن و امانی او را متوقف کنند، و پیوسته در امان خدا و محمد ص است".<sup>۲</sup>

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۹۰

روشن است آنها که محتوای این آیات را در جان خود پیاده کنند و در پیکار با دشمنان سرسخت و بی‌رحم و بی‌منطق،

<sup>۱</sup> " مجمع البیان " جلد ۹ آغاز سوره محمد (ص).

<sup>۲</sup> " ثواب الاعمال " مطابق نقل " نور الثقلین " جلد ۵ صفحه ۲۵.

تردید و تزلزل بخود راه ندهند، هم پایه‌های دین و ایمانشان قوی می‌شود، و هم ترس و ذلت و فقر از آنها برچیده خواهد شد، و هم در قیامت در جوار رحمت الهی متنعمند.

در حدیث دیگری آمده است که امام ع فرمود: من اراد ان يعرف حالنا و حال اعدائنا فليقرء سورة محمد فانه يراها آية فينا و آية فيهم: "هر کس بخواهد حال ما و دشمنان ما را بنگرد سوره محمد را بخواند که آیه‌ای در باره ما است و آیه‌ای در باره آنها"<sup>۱</sup>! این حدیث را مفسران اهل سنت مانند "آلوسی" در "روح المعانی"<sup>۲</sup> و "سیوطی" در "در المنثور"<sup>۳</sup> نیز نقل کرده‌اند.

و بیانگر این واقعیت است که نمونه اتم ایمان اهل بیت پیامبر ص بودند و نمونه بارز کفر و نفاق بنی امیه درست است که در این سوره تصریحی به عنوان اهل بیت نیامده، و نه به عنوان بنی امیه، ولی چون از دو گروه مؤمن و منافق و ویژگیهای آنها بحث شده است قبل از هر چیز اشاره به آن دو مصداق روشن می‌کند، و در عین حال مانع از شمول سوره نسبت به سایر افراد مؤمن و منافق نیست.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۹۱

[سوره محمد (۴۷): آیات ۱ تا ۳]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

<sup>۱</sup> مجمع البیان جلد ۹ اول سوره.

<sup>۲</sup> روح المعانی جلد ۲۶ صفحه ۳۳.

<sup>۳</sup> در المنثور جلد ۶ صفحه ۴۶.

الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ (۱) وَالَّذِينَ  
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَهُوَ  
الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ (۲) ذَلِكَ بِأَنَّ  
الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَ أَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ  
رَبِّهِمْ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ (۳)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱- کسانی که کافر شدند و مردم را از راه خدا بازداشتند اعمالشان را نابود می‌کند.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۹۲

۲- و کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند به آنچه بر محمد (ص) نازل شده، و همه حق است و از سوی پروردگار، نیز ایمان آوردند خداوند گناهانشان را می‌بخشد و کارشان را اصلاح می‌کند.

۳- این به خاطر آن است که کافران از باطل پیروی کردند و مؤمنان از حقی که از سوی پروردگارشان بود، اینگونه خداوند برای مردم زندگیشان را توصیف می‌کند.

تفسیر: مؤمنان پیرو حقتند و کافران پیرو باطل

این سه آیه در حقیقت مقدمه‌ای است برای یک دستور مهم جنگی که در آیه چهارم داده شده است.

در آیه نخست وضع حال کافران، و در آیه دوم وضع حال مؤمنان را بیان کرده، و در آیه سوم آن دو را با هم مقایسه می‌کند، تا با روشن شدن این خطوط آمادگی برای پیکار مکتبی با دشمنان بیرحم و ستمگر حاصل شود.

نخست می‌فرماید: "کسانی که کافر شدند و مردم را از راه خدا بازداشتند خداوند اعمالشان را به نابودی می‌کشانند و گم می‌کند" (الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ). این اشاره به سردمداران کفر و مشرکان مکه است که آتش‌افروزان جنگهای ضد اسلامی بودند، نه تنها خودشان کافر بودند که دیگران را نیز با انواع حیل و نقشه‌ها از راه خدا بازمی‌داشتند.

گر چه بعضی از مفسران مانند زمخشری در "کشاف" "صد" را در اینجا به معنی "اعراض" از ایمان تفسیر کرده‌اند، در مقابل آیه بعد که از ایمان سخن می‌گوید، ولی با توجه به موارد استعمال این کلمه در قرآن مجید باید معنی اصلی آن را که همان "منع و جلوگیری" است حفظ کرد.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۹۳

منظور از "اضل اعمالهم" این است که آن را نابود و حبط می‌کند، زیرا گم کردن کنایه از بی‌سرپرست ماندن چیزی است که لازمه آن از بین رفتن است.

به هر حال بعضی از مفسران این جمله را اشاره به کسانی می‌دانند که در روز جنگ بدر شترهایی را نحر کرده به مردم انفاق کردند، ابو جهل ده شتر، صفوان ده شتر، و سهل بن عمرو ده شتر برای لشکر سر بردند<sup>۱</sup>.

اما چون این اعمال در طریق شرک و برنامه‌های شیطانی بود همگی حبط شد.

---

<sup>۱</sup> "روح المعانی" جلد ۲۶ صفحه ۳۳.

ولی ظاهر این است که محدود به این معنی نیست، بلکه تمام اعمالی را که ظاهراً به عنوان کمک به مستمندان یا میهمان‌نوازی یا غیر آنها انجام می‌دادند به خاطر عدم ایمانشان همگی حبط می‌شود.

از این گذشته اعمالی را که آنها برای محو اسلام و درهم شکستن مسلمین انجام می‌دادند خداوند همه آنها را نیز گم و نابود کرد و از رسیدن به مقصد و هدف بازداشت.

\*\*\* آیه بعد توصیفی است از وضع مؤمنان که در نقطه مقابل کفاری که اوصافشان در آیه قبل آمده است قرار دارند می‌فرماید: " و کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، و به آنچه بر محمد ص نازل شده که حق است و از سوی پروردگار است نیز ایمان آوردند خداوند گناهانشان را می‌بخشد و کارشان را در دنیا و آخرت اصلاح می‌کند" (وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ أَصْلَحَ بَالَهُمْ)!

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۹۴

ذکر "ایمان به آنچه بر پیغمبر اسلام ص نازل شده" بعد از ذکر ایمان به طور مطلق تأکیدی است بر برنامه‌های این پیامبر بزرگ، و از قبیل ذکر خاص بعد از عام است، و بیانگر این واقعیت است که بدون ایمان به آنچه بر پیامبر ص نازل شده هرگز ایمان به خدا تکمیل نمی‌شود.

---

<sup>۱</sup> جمعی از مفسران جمله " وَ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ" را جمله معترضه دانسته‌اند.

این احتمال نیز وجود دارد که جمله اول اشاره به ایمان به خدا است، و جنبه اعتقادی دارد، و این جمله اشاره به ایمان به محتوای اسلام و تعلیمات آن حضرت است و جنبه عملی دارد.

و به تعبیر دیگر ایمان به خدا به تنهایی کافی نیست، بلکه باید ایمان به " ما انزل علیه " نیز داشته باشند، ایمان به قرآن، ایمان به جهاد، ایمان به نماز و روزه، ایمان به ارزشهای اخلاقی که بر او نازل شده است.

ایمانی که مبدأ حرکت، و تاکید بر عمل صالح بوده باشد. قابل توجه این است که بعد از ذکر این جمله می‌گوید: " وَ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ " در حالی که آنچه بر او نازل شده حق است و از سوی پروردگار "

یعنی ایمان آنها بی حساب و بی دلیل نیست، چون حق را در آن تشخیص داده‌اند ایمان آورده‌اند.

و تعبیر من ربهم (از سوی پروردگارشان) تاکید است بر این واقعیت که همیشه حق از سوی پروردگار است، از او سرچشمه می‌گیرد و به او بازمی‌گردد.

قابل توجه اینکه در مقابل دو کیفری که برای کفار بازدارنده از راه خدا ذکر شده بود دو پاداش برای مؤمنان صالح العمل بیان می‌کند که نخستین آنها پوشاندن لغزشها و بخشودگی خطاهایی است که به هر حال هر انسان غیر معصومی از آن خالی نیست، و دیگر " اصلاح بال " است.

"بال" به معانی مختلفی آمده است به معنی حال، کار، قلب، و به گفته راغب در مفردات به معنی "حالات پر اهمیت" است، بنا بر این "اصلاح بال" به معنی

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۹۵

سر و سامان دادن به تمام شئون زندگی و امور سرنوشت‌ساز می‌باشد که طبعا هم پیروزی در دنیا را شامل است، و هم نجات در آخرت را، به عکس سرنوشتی که کفار دارند که به حکم "اضل اعمالهم" تلاشها و کوششهایشان به جایی نمی‌رسد و به جز شکست نصیب و بهره‌ای ندارند.

و می‌توان گفت آموزش گناهان نتیجه ایمان آنها، و اصلاح بال نتیجه اعمال صالح آنها است.

مؤمنان هم دارای آرامش فکرنند، و هم پیروزی در برنامه‌های عملی که اصلاح بال دامنه گسترده‌ای دارد و همه اینها را شامل است، و چه نعمتی از این بالاتر که انسان روحی آرام و قلبی مطمئن و برنامه‌هایی مفید و سازنده داشته باشد.

\*\*\* در آخرین آیه نکته اصلی این پیروزی و آن شکست را در یک مقایسه فشرده و گویا بیان کرده، می‌فرماید: "این به خاطر آن است که کافران از باطل پیروی کردند، و مؤمنان از حقی که از سوی پروردگارشان بود" (ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ).

جان مطلب اینجا است که دو خط "ایمان" و "کفر" از دو خط "حق" و "باطل" منشعب می‌شود، "حق" یعنی واقعیت‌های عینی که از همه بالاتر ذات پاک پروردگار است، و

به دنبال آن حقائق مربوط به زندگی انسان، و قوانینی حاکم بر رابطه او با خدا، و روابط آنها با یکدیگر است.

"باطل" یعنی پندارها، خیالها، نیرنگها، افسانه‌های خرافی، کارهای بیهوده و بی‌هدف، و هر گونه انحراف از قوانین حاکم بر عالم هستی.

آری مؤمنان پیروی از حق می‌کنند، به همان معنی که گفته شد و کفار از باطل، و همین دلیل بر پیروزی آنها و شکست اینها است.

قرآن مجید می‌گوید: **وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا:**

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۹۶

"آسمان و زمین و آنچه را در میان آن دو است باطل نیافریده‌ایم (سوره ص - ۲۷).

بعضی "باطل" را به معنی "شیطان"، و بعضی به معنی "بیهوده" تفسیر کرده‌اند، ولی همانگونه که گفتیم "باطل" معنی وسیعی دارد که همه اینها و غیر آن را شامل می‌شود.

و در پایان آیه می‌افزاید: "اینگونه خداوند برای مردم مثل‌های زندگیشان را بیان می‌کند" (**كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ**).

یعنی همین گونه که خطوط زندگی مؤمنان و کفار، و اعتقادات و برنامه‌های عملی و نتایج کار آنها را در این آیات بیان فرموده، سرنوشت حیات و عاقبت کار آنها را مشخص می‌سازد.



"راغب" در "مفردات" می‌گوید: "مثل" به معنی سخنی است که در باره چیزی گفته شود همانند سخنی که در باره مطلب مشابه آن گفته شده، تا یکی دیگر را تبیین کند.

از سخنان دیگر او نیز استفاده می‌شود که این کلمه گاه به معنی "مشابهت" به کار می‌رود، و گاه به معنی "توصیف".

و ظاهراً در آیه مورد بحث منظور معنی دوم است، یعنی خداوند اینگونه توصیف حال مردم می‌کند، همانگونه که در آیه ۱۵ سوره محمد ص آمده: **مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعِدَ الْمُتَّقُونَ**: "توصیف بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده چنین است... " به هر حال از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که هر اندازه به حق نزدیکتر باشیم به ایمان نزدیکتریم، و به هر اندازه اعتقاد و عمل ما گرایش به باطل داشته باشد از حقیقت ایمان دورتریم و به کفر نزدیکتر!، که خط ایمان و کفر همان خط حق و باطل است.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۹۷

[سوره محمد (۴۷): آیات ۴ تا ۶]

فَإِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَتَخْتَمُوهُمْ  
فَشُدُّوا الوثَاقَ فِيمَا مَنَّا بَعْدَ وَ إِمَّا فِدَاءً حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا  
ذَٰلِكَ وَ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَآتَنَصَّرَ مِنْهُمْ وَ لَكِن لَّيَبْلُوْا بِبَعْضِكُمْ بَبَعْضٍ  
وَ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَن يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ (۴) سَيَهْدِيهِمْ  
وَ يُصَلِّحُ بِأَلَهُمْ (۵) وَ يُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَفَها لَهُمْ (۶)

ترجمه:

۴- هنگامی که با کافران در میدان جنگ رو به رو می‌شوید  
گردنهایشان را بزنید، و هم چنان ادامه دهید تا به اندازه کافی

دشمن را درهم بکوبید، در این هنگام اسیران را محکم ببندید، سپس یا بر آنها منت گذارید (و آزادشان کنید) یا در برابر آزادی از آنها فدیة بگیریید، و این وضع هم چنان ادامه یابد تا جنگ بار سنگین خود را بر زمین نهد، برنامه این است، و هر گاه خدا می‌خواست خودش آنها را مجازات می‌کرد، اما می‌خواهد بعضی از شما را با بعضی دیگر بیازماید، و کسانی که در راه خدا کشته شدند خداوند هرگز اعمالشان را نابود نمی‌کند.

۵- به زودی آنها را هدایت می‌کند و کار آنها را اصلاح می‌کند.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۹۸

۶- و آنها را در بهشت (جاویدانش) که اوصاف آن را برای آنان بازگو کرده وارد می‌کند.

تفسیر: در میدان نبرد قاطعیت لازم است

همانگونه که قبلاً گفتیم آیات گذشته مقدمه‌ای بود برای آماده ساختن مسلمانان برای بیان یک دستور مهم جنگی که در آیات مورد بحث مطرح شده است، می‌فرماید: "هنگامی که با کافران در میدان جنگ روبرو می‌شوید با تمام قدرت به آنها حمله کنید و گردنهایشان را بزنید!" (فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ)<sup>۱</sup> بدیهی است گردن زدن کنایه از قتل است، بنا بر این ضرورتی ندارد که جنگجویان کوشش خود را برای انجام خصوص این امر به کار برند، هدف این است که دشمن

---

<sup>۱</sup> "ضرب" مصدر است و مفعول مطلق برای فعل مقدری، و در تقدیر چنین است:

اضربوا ضرب الرقاب همانگونه که در آیه ۱۲ سوره انفال به آن تصریح شده است "فَاَضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ\E".

از پای درآید، ولی چون گردن زدن روشتترین مصداق قتل بوده روی آن تکیه شده است.

و به هر حال این حکم مربوط به میدان نبرد است زیرا "لقیتم" از ماده "لقاء" در این گونه موارد به معنی "جنگ" است، قرائن متعددی در خود این آیه مانند مساله "اسارت اسیران" و واژه "حرب" (جنگ) و "شهادت در راه خدا" که در ذیل آیه آمده است گواه بر این معنی است.

کوتاه سخن این که "لقاء" گاه به معنی هر گونه ملاقات استعمال می‌شود، و گاه به معنی روبرو شدن در میدان جنگ است، و در قرآن مجید نیز در هر دو معنی به کار رفته، و آیه مورد بحث ناظر به معنی دوم است.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۳۹۹

و از اینجا روشن می‌شود افرادی که به منظور تبلیغات ضد اسلامی آیه را طوری معنی کرده‌اند که اسلام می‌گوید: "با هر کافری روبرو شدی گردنش را بزن!" چیزی جز اعمال غرض و سوء نیت نیست، و گرنه خود این آیه صراحت در مساله روبرو شدن در میدان جنگ دارد.

بدیهی است هنگامی که انسان با دشمنی خونخوار در میدان نبرد روبرو می‌شود اگر با قاطعیت هر چه بیشتر حملات سخت و ضربات کوبنده بر دشمن وارد نکند خودش نابود خواهد شد، و این دستور یک دستور کاملاً منطقی است.

سپس می‌افزاید: "این حملات کوبنده باید هم چنان ادامه یابد تا به اندازه کافی دشمن را درهم بکوبید، و به زانو درآورید،

در این هنگام اقدام به گرفتن اسیران کنید، و آنها را محکم ببندید" (حَتَّى إِذَا أَتَخْتَمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ).

"اتختتموهم" از ماده "تخن" (بر وزن شکن) به معنی غلظت و صلابت است و به همین مناسبت به پیروزی و غلبه آشکار و تسلط کامل بر دشمن اطلاق می‌شود.

گر چه غالب مفسران این جمله را به معنی کثرت و شدت کشتار از دشمن گرفته‌اند، ولی چنان که گفتیم این معنی در ریشه لغوی آن نیست، اما از آنجا که گاه جز با کشتار شدید و وسیع دشمن، خطر بر طرف نمی‌گردد یکی از مصادیق این جمله در چنین شرائطی می‌تواند مساله کشتار بوده باشد نه مفهوم اصلی آن!

به هر حال آیه فوق بیانگر یک دستور حساب شده جنگی است که پیش از درهم شکستن قطعی مقاومت دشمن نباید اقدام به گرفتن اسیران کرد، چرا که پرداختن به این امر گاهی سبب تزلزل موقعیت مسلمانان در جنگ خواهد شد، و پرداختن به امر اسیران و تخلیه آنها در پشت جبهه آنها را از وظیفه اصلی بازمی‌دارد.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۰۰

تعبیر به "فشدوا الوثاق" (با توجه به این که "وثاق" به معنی طناب یا هر چیزی است که با آن می‌بندند) اشاره به محکم کاری در بستن اسیران است، مبدا اسیر از فرصت استفاده کند و خود را آزاد ساخته و ضربه کاری وارد سازد.

---

<sup>۱</sup> در "لسان العرب" از "ابن الاعرابی" نقل می‌کند که "اتخن اذا غلب و قهر".

در جمله بعد حکم اسیران جنگی را بیان می‌کند که بعد از خاتمه جنگ باید در مورد آنها اجرا شود، می‌فرماید: یا بر آنها منت بگذارید، و بدون عوض آزادشان کنید، و یا از آنها فدیة و عوض بگیرید و آزاد نمایید " (فِيمَا مِّنَّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً).

و به این ترتیب اسیر جنگی را نمی‌توان بعد از پایان جنگ به قتل رسانید، بلکه رهبر مسلمین طبق مصالحی که در نظر می‌گیرد آنها را گاه بدون عوض، گاه با عوض، آزاد می‌سازد، و این عوض در حقیقت یک نوع غرامت جنگی است که دشمن باید بپردازد.

البته حکم سومی در این رابطه نیز در اسلام هست که اسیران را بصورت بردگان درآورند، ولی آن یک دستور الزامی نمی‌باشد بلکه در صورتی است که رهبر مسلمین در شرائط و ظروف خاصی آن را لازم ببیند، و شاید به همین دلیل در متن قرآن صریحاً نیامده، و تنها در روایات اسلامی منعکس است.

فقیه معروف ما "فاضل مقداد" در "کنز العرفان" می‌گوید: "آنچه از مکتب اهل بیت نقل شده این است که اگر اسیر بعد از پایان جنگ گرفته شود امام مسلمین مخیر در میان سه کار است: آزاد ساختن بی‌قید و شرط، و گرفتن فدیة و آزاد کردن، و برده ساختن آنها، و در هر صورت قتل آنها جایز نیست."

او در جای دیگر از سخن خود می‌گوید: "مساله بردگی از روایات استفاده شده نه از متن آیه".<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> "کنز العرفان" جلد ۱ صفحه ۳۶۵.

این مساله در سایر کتب فقهی نیز آمده است.<sup>۱</sup>

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۰۱

در بحث "بردگی" که ذیل این آیات خواهد آمد باز به این بحث اشاره خواهیم کرد.

سپس در دنباله آیه می‌افزاید: "این وضع باید هم چنان ادامه یابد، و دشمنان را باید هم چنان بکوبید، و گروهی را به اسارت درآورید تا جنگ بار سنگین خود را بر زمین نهد" (حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا)<sup>۲</sup>.

تنها وقتی دست بکشید که توان مقابله دشمن را درهم شکسته باشید، و آتش جنگ خاموش گردد.

"اوزار" جمع "وزر" به معنی "بار سنگین" است، و گاه بر "گناهان" نیز اطلاق می‌شود، چرا که آنهم بار سنگینی بر دوش صاحبش می‌باشد.

جالب اینکه این بارهای سنگین در آیه، به "جنگ" نسبت داده شده، می‌گوید: "جنگ بارهای خود را بر زمین نهد" این بارهای سنگین کنایه از انواع "سلاحها" و "مشکلاتی" است که جنگجویان بر دوش دارند، و با آن روبرو هستند، و تا جنگ پایان نپذیرد این بار بر دوش آنها است.

اما کی جنگ میان اسلام و کفر پایان می‌گیرد؟ این سؤال است که مفسران پاسخهای متفاوتی به آن داده‌اند.

---

<sup>۱</sup> "شرایع" کتاب الجهاد- "شرح لمعه" احکام غنیمت.

<sup>۲</sup> "حتی" غایت برای ضرب الرقاب است، احتمالات دیگری نیز داده شده که قابل توجه نیست.

بعضی مانند ابن عباس گفته‌اند: تا زمانی است که بت پرستی بر صفحه جهان باقی نماند و آئین شرک برچیده شود.

بعضی دیگر گفته‌اند: جنگ اسلام و کفر هم چنان ادامه دارد تا مسلمانان بر "دجال" پیروز شوند، و این به استناد حدیثی است که از رسول گرامی اسلام ص نقل شده که فرمود:

و الجهاد ماض مذ بعثنی اللّٰه الی ان یقاتل آخر امتی الدجال: "جهاد هم چنان ادامه دارد، از آن روز که خدا مرا مبعوث کرد تا زمانی که آخر امت من با دجال پیکار کنند".<sup>۱</sup>

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۰۲

بحث در باره "دجال" بحث دامنه‌داری است، ولی اینقدر معلوم است که "دجال" مرد فریبکار یا مردان فریبکاری هستند که در آخر زمان برای منحرف ساختن مردم از اصل توحید و حق و عدالت به فعالیت می‌پردازند، و مهدی ع با قدرت عظیمش آنها را درهم می‌کوبد.

و به این ترتیب تا دجالان بر صفحه زمین زندگی می‌کنند پیکار حق و باطل ادامه دارد! در حقیقت "اسلام" با کفر دو نوع پیکار دارد: یکی پیکارهای مقطعی است مانند غزواتی که پیامبر ص با دشمنان داشت که بعد از پایان هر جنگ شمشیرها به غلاف می‌رفت، و دیگر پیکار مستمری است که با "شرک و کفر و ظلم و فساد" دارد، و این امری است مستمر تا زمان گسترش حکومت عدل جهانی به وسیله حضرت مهدی ع.

---

<sup>۱</sup> "مجمع البیان" جلد ۹ صفحه ۹۸.

سپس اضافه می‌کند: "برنامه شما همین گونه است" (ذَلِكْ)¹. "و هر گاه خدا می‌خواست از طرق دیگر از آنها انتقام می‌گرفت" (وَ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرَ مِنْهُمْ).

از طریق صاعقه‌های آسمانی، زلزله‌ها، تندبادها، و بلاهای دیگر، ولی در این صورت میدان آزمایش تعطیل می‌شد، "اما خدا می‌خواهد بعضی از شما را با بعضی دیگر بیازماید" (وَ لَكِنْ لِيَلْبُوا بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ).

این در حقیقت فلسفه جنگ و نکته اصلی درگیری حق و باطل است، در این پیکارها صفوف مؤمنان واقعی و آنها که اهل عملند از اهل سخن جدا می‌شوند.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۰۳

استعدادها شکوفا می‌گردد، و نیروی استقامت و پایداری زنده می‌شود، و هدف اصلی زندگی دنیا که آزمودگی و پرورش قدرت ایمان و ارزشهای دیگر انسانی است تامین می‌گردد.

اگر مؤمنان کناری می‌نشستند و سرگرم زندگی تکراری روزانه بودند، و هر موقع گروه مشرک و ظالمی قیام می‌کرد خداوند با نیروی غیبی و از طریق اعجاز آنها را درهم می‌کوبید، جامعه‌ای بی‌ارزش، خمود، سست، ضعیف و ناتوان به وجود می‌آمد که از ایمان و اسلام نامی بیشتر نداشت.

خلاصه اینکه خداوند برای استقرار آئینش نیازی به پیکار ما ندارد، این ما هستیم که در میدان مبارزه با دشمن پرورش می‌یابیم و نیازمند به این پیکار مقدسیم.

---

¹ "ذَلِكْ" خبر مبتدای محذوفی است و در تقدیر چنین است "الامر ذَلِكْ".



همین معنی در آیات دیگر قرآن به صورتهای دیگر بازگو شده است، در سوره آل عمران آیه ۱۴۲ می‌خوانیم: **أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ يَعْلَمِ الصَّابِرِينَ:** "آیا چنان پنداشتید که شما با ادعای ایمان وارد بهشت خواهید شد در حالی که هنوز خداوند مجاهدان شما و صابران را مشخص نساخته است؟"

و در آیه قبل از آن آمده: **وَ لِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكَافِرِينَ:** "هدف این است که خداوند (در سایه این پیکارها) افراد با ایمان را خالص گرداند و کافران را نابود سازد."

در آخرین جمله آیه مورد بحث از شهیدانی که در این پیکارها جان شیرین خود را از دست می‌دهند، و حق بزرگی بر جامعه اسلامی دارند، سخن به میان آورده می‌گوید: "کسانی که در راه خدا کشته شدند خداوند اعمالشان را هرگز نابود نمی‌کند" **(وَ الَّذِينَ قَاتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ).**

زحمات و رنجها و ایثارهای آنها از میان نمی‌رود، همه در پیشگاه خدا محفوظ است، در این دنیا نیز آثار فداکاریهای آنها باقی می‌ماند، هر بانگ "لا اله الا الله" به گوش می‌رسد محصول زحمات آنها است، و هر مسلمانی در پیشگاه خدا سر به سجده می‌نهد از برکت فداکاری آنان است، زنجیرهای اسارت با زحمات آنها درهم شکسته شده و آبرو و عزت مسلمین مرهون آنها است.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۰۴

این یکی از مواهب الهی در مورد شهیدان است.

\*\*\* و سه موهبت دیگر در آیات بعد به آن می‌افزاید.

نخست می‌گوید: " خداوند آنها را هدایت می‌کند"  
(سَيَهْدِيهِمْ).

هدایت به مقامات عالیه، و فوز بزرگ، و رضوان الله.

دیگر اینکه " وضع حال آنها را اصلاح می‌نماید" (وَ يَصْلِحُ  
بِأَلَهُمْ).

آرامش روح و اطمینان خاطر و نشاط معنویت و روحانیت به  
آنها می‌بخشد، و هماهنگ با صفا و معنویت فرشتگان الهی که  
با آنها همدمند می‌سازد.

و در جوار رحمتش آنها را به ضیافت خویش دعوت می‌کند.  
\*\*\* و آخرین موهبت اینکه: " آنها را در بهشت جاویدانش  
که اوصافش را برای آنان بازگو کرده است وارد می‌کند" (وَ  
يُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَفَهَا لَهُمْ).

بعضی از مفسران گفته‌اند نه تنها اوصاف کلی بهشت برین و  
روضه رضوان را برای آنها بیان کرده بلکه اوصاف و نشانه‌های  
قصرهای بهشتی آنها را نیز مشخص می‌سازد به گونه‌ای که  
وقتی وارد بهشت می‌شوند یکسر به سوی قصرهای خویش  
می‌روند!

بعضی نیز " عرفها" را از ماده " عرف" (بر وزن فکر) به معنی "  
عطر و بوی خوش" تفسیر کرده‌اند، یعنی خداوند آنها را وارد  
بهشتی می‌کند که سراسر آن را برای میهمانانش معطر ساخته.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۰۵

ولی تفسیر اول مناسبتر به نظر می‌رسد.

---

۱ " مجمع البیان" جلد ۹ صفحه ۹۸.

بعضی نیز گفته‌اند که اگر این آیات را با آیه و لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا (آل عمران - ۱۶۹) ضمیمه کنیم روشن می‌شود که منظور از "اصلاح بال" همان حیات جاودانی است که شهیدان در سایه آن آماده حضور نزد پروردگار، با کنار رفتن حجابها و پرده‌ها می‌شوند<sup>۱</sup>.

\*\*\* نکته‌ها:

#### ۱- مقام والای شهیدان

در تاریخ ملتها روزهایی پیش می‌آید که بدون ایثار و فداکاری و دادن قربانیان بسیار خطرات بر طرف نمی‌شود، و اهداف بزرگ و مقدس محفوظ نمی‌ماند، اینجا است که گروهی مؤمن و ایثارگر باید به میدان آیند، و با نثار خون خود از آئین حق پاسداری کنند، در منطق اسلام به اینگونه افراد "شهید" گفته می‌شود.

اطلاق "شهید" از ماده "شهود" بر آنها یا به خاطر حضورشان در میدان نبرد با دشمنان حق است، یا به خاطر اینکه در لحظه شهادت فرشتگان رحمت را مشاهده می‌کنند، و یا به خاطر مشاهده نعمتهای بزرگی است که برای آنها آماده شده، و یا حضورشان در پیشگاه خداوند است آن چنان که در آیه شریفه  
وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (آل عمران - ۱۶۹) آمده است.

در اسلام کمتر کسی به پایه "شهید" می‌رسد، شهیدانی که آگاهانه و با اخلاص نیت به سوی میدان نبرد حق و باطل رفته، و آخرین قطرات خون پاک خود را نثار می‌کنند.

<sup>۱</sup> "المیزان" جلد ۱۸ صفحه ۳۴۴.

در باره مقام شهیدان روایات عجیبی در منابع اسلامی دیده می‌شود که حکایت از عظمت فوق العاده ارزش کار شهیدان می‌کند.

در حدیثی از رسول خدا ص می‌خوانیم: ان فوق کل بر برا حتی یقتل الرجل شهیدا فی سبیل اللّٰه: " در برابر هر نیکی، نیکی بهتری وجود دارد تا به شهادت در راه خدا رسد که برتر از آن چیزی متصور نیست".<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از آن حضرت نقل شده است: المجاهدون فی اللّٰه قواد اهل الجنة! " مجاهدان راه خدا رهبران اهل بهشتند!"<sup>۲</sup>.

در حدیث دیگری از امام باقر ع می‌خوانیم:

ما من قطرة احب الی اللّٰه من قطرة دم فی سبیل اللّٰه، او قطرة من دموع عین فی سواد اللیل من خشية اللّٰه، و ما من قدم احب الی اللّٰه من خطوة الی ذی رحم، او خطوة یتم بها زحفا فی سبیل اللّٰه!:

" هیچ قطره‌ای محبوبتر در پیشگاه خدا از قطره خونی که در راه او ریخته می‌شود، یا قطره اشکی که در تاریکی شب از خوف او جاری می‌گردد، نیست، و هیچ گامی محبوبتر در پیشگاه خدا از گامی که برای صله رحم برداشته می‌شود، یا گامی که پیکار در راه خدا با آن تکمیل می‌گردد نمی‌باشد"<sup>۳</sup>.

۱ ( ۱ و ۲) "بحار الانوار" جلد ۱۰۰ صفحه ۱۵.

۲ ( ۱ و ۲) "بحار الانوار" جلد ۱۰۰ صفحه ۱۵.

۳ "بحار الانوار" جلد ۱۰۰ صفحه ۱۴.

اگر تاریخ اسلام را و رق زنیم می‌بینیم، قسمت مهمی از افتخارات را شهیدان آفریده‌اند، و بخش عظیمی از خدمت را آنان کرده‌اند.

نه تنها دیروز، امروز نیز فرهنگ سرنوشت‌ساز "شهادت" است که لرزه بر اندام دشمنان می‌افکند، و آنها را از نفوذ در دژهای اسلام مایوس می‌کند، و چه پر برکت است فرهنگ شهادت برای مسلمانان، و چه وحشتناک است برای دشمنان اسلام.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۰۷

ولی بدون شک "شهادت" یک "هدف" نیست، هدف پیروزی بر دشمن و پاسداری از آئین حق است، اما این پاسداران باید آن قدر آماده باشند که اگر در این مسیر ایثار خون نیز لازم شود از آن دریغ ندارند، و این است معنی امت شهیدپرور، نه اینکه شهادت را به عنوان یک هدف طلب کنند.

روی همین جهت در آخر حدیث مفصلی که از امیر مؤمنان ع از رسول خدا ص در باره مقام شهیدان نقل شده می‌خوانیم: پیامبر ص سوگند یاد کرد:

و الذی نفسی بیده لو کان الانبیاء فی طریقهم لترجلوا لهم لما یرون من بهائهم و یشفع الرجل منهم سبعین الفا من اهل بینه و جیره

: "سوگند به کسی که جانم در دست او است که وقتی شهیدان وارد عرصه محشر می‌شوند اگر پیامبران در مسیر آنها سوار بر مرکب باشند پیاده می‌شوند، به خاطر نور و ابهت آنان و

هر یک از آنها هفتاد هزار نفر را از خاندان و همسایگان خود شفاعت می‌کند!"<sup>۱</sup>.

این نکته نیز قابل توجه است که شهادت در فرهنگ اسلام دو معنی متفاوت دارد: معنی "خاص" و دیگری معنی گسترده و "عام".

معنی خاص شهادت همان کشته شدن در معرکه جنگ در راه خدا است که احکام خاصی در فقه اسلامی دارد، از جمله عدم نیاز شهید به غسل و کفن، بلکه با همان لباس خونین دفن می‌شود!

اما معنی وسیع شهادت آن است که انسان در مسیر انجام وظیفه الهی کشته شود، یا بمیرد، هر کس در حین انجام چنین وظیفه‌ای به هر صورت از دنیا برود "شهید" است.

لذا در روایات اسلامی آمده است که چند گروه شهید از دنیا می‌روند:

۱- از پیامبر گرامی اسلام نقل شده

إذا جاء الموت طالب العلم و هو علی هذا الحال مات شهیداً:  
"کسی که در طریق تحصیل علم از دنیا برود شهید مرده است!"<sup>۲</sup>.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۰۸

۲- امیر مؤمنان علی ع می‌فرماید: من مات منکم علی فراشه و هو علی معرفه حق ربه و حق رسوله و اهل بینه مات شهیداً:  
"کسی که در بستر از دنیا رود اما معرفت حق پروردگار و

<sup>۱</sup> "بحار الانوار" جلد ۱۰۰ صفحه ۱۴.

<sup>۲</sup> "سفینه البحار" جلد ۱ ماده "شهید".

معرفت واقعی پیامبر او و اهل بیتش را داشته باشد شهید از دنیا رفته است"۱.

۳- در حدیث دیگری از امام صادق ع می‌خوانیم:

من قتل دون ماله فهو شهید: "کسی که برای دفاع از مال خود در برابر مهاجمین ایستادگی کند و کشته شود شهید است"۲.

و همچنین کسان دیگری که در مسیر حق کشته می‌شوند یا می‌میرند، و از اینجا عظمت این فرهنگ اسلامی و گسترش آن روشن می‌شود.

این بحث را با حدیثی از امام علی بن موسی الرضا ع پایان می‌دهیم: او از پدراش از رسول خدا ص چنین نقل می‌کند:

اول من یدخل الجنة الشهید: "نخستین کسی که داخل بهشت می‌شود شهید است"۳.

\*\*\* ۲- اهداف جنگ در اسلام.

جنگ در اسلام هیچگاه به عنوان یک "ارزش" تلقی نمی‌شود، بلکه از این نظر که مایه ویرانی و اتلاف نفوس و نیروها و امکانات است یک "ضد ارزش" محسوب میشود، لذا در بعضی از آیات قرآن در ردیف عذابهای الهی

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۰۹

قرار گرفته، در سوره انعام آیه ۶۵ می‌خوانیم: قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ

۱ "نهج البلاغه" خطبه ۱۹۰ (آخر خطبه).

۲ "سفینه البحار" جلد اول ماده "شهد"

۳ "بحار الانوار" جلد ۷۱ صفحه ۲۷۲.

أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا وَيُدِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ: "بگو خداوند قادر است عذابی از طرف بالا (همچون صاعقه) یا از زیر پای شما (همچون زلزله) بر شما بفرستد، یا شما را به صورت دسته‌های پراکنده قرار دهد، و طعم جنگ و خونریزی را به گروهی از شما وسیله گروه دیگر بچشانند!"

در اینجا جنگ چیزی در ردیف "صاعقه" و "زلزله" و بلاهای زمینی و آسمانی شمرده شده است. و به همین دلیل در اسلام تا آنجا که امکان دارد از جنگ پرهیز می‌شود.

ولی آنجا که موجودیت امتی به خطر می‌افتد، یا اهداف والای مقدسش در معرض سقوط قرار می‌گیرد، در اینجا جنگ یک ارزش می‌شود و عنوان "جهاد فی سبیل الله" به خود می‌گیرد. به همین دلیل در اسلام انواعی از جهاد وجود دارد: "جهاد ابتدایی آزادی‌بخش"، "جهاد دفاعی"، "جهاد برای خاموش کردن آتش فتنه و شرک و بت‌پرستی" که شرح آنها را در جای دیگر گفته‌ایم.<sup>۱</sup>

بنا بر این جهاد اسلامی بر خلاف آنچه دشمنان معاند تبلیغ می‌کنند هرگز به معنی تحمیل عقیده نیست، و اصولاً عقیده تحمیلی در اسلام ارزشی ندارد، بلکه جهاد مربوط به مواردی است که دشمن جنگ را بر امت اسلامی تحمیل می‌کند، یا آزادیهای خداداد را از او می‌گیرد، یا می‌خواهد حقوق او را پایمال کند، و یا ظالمی گلوی مظلومی را می‌فشارد که بر مسلمانان فرض است به یاری مظلوم بشتابند، هر چند منجر به درگیری با قوم ظالم شود.

---

<sup>۱</sup> جلد دوم تفسیر نمونه صفحه ۱۴ به بعد (ذیل آیه ۱۹۳ بقره).



در آیات گذشته در یک عبارت ظریف و کوتاه نیز این معنی منعکس شده است آنجا که می‌گوید کسانی که کافر شدند از باطل پیروی می‌کنند و مؤمنان

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۱۰

پیرو حقند، و به این ترتیب جنگ، جنگ حق و باطل است، نه وسیله‌ای برای کشورگشایی و توسعه‌طلبی و غارت کردن سرمایه‌های دیگران و زورگویی و قلدری.

و نیز به همین دلیل در روایتی که در تفسیر آیات آوردیم خواندیم که آتش جنگ در جامعه انسانی خاموش نمی‌شود مگر آن زمان که دجالان درهم کوبیده شوند و محیط روی زمین از لوٹ وجود آنان پاک گردد.

این نکته قابل توجه است که در اسلام مساله همزیستی مسالمت‌آمیز با پیروان ادیان آسمانی دیگر مورد تاکید قرار داده شده، و در آیات و روایات و فقه اسلامی بحثهای مشروحی در این زمینه تحت عنوان " احکام اهل ذمه " آمده است.

اگر اسلام طرفدار تحمیل عقیده، و توسل به زور و شمشیر برای پیشرفت اهدافش بود قانون اهل ذمه و همزیستی مسالمت‌آمیز چه معنی داشت؟

\*\*\*۳- احکام اسرای جنگی

گفتیم مسلمانان هیچگاه پیش از شکست کامل دشمن در میدان نبرد نباید به فکر گرفتن اسیران باشند کاری که به هر حال خطرات سنگینی در بر دارد.

ولی لحن آیات مورد بحث گواهی می دهد که بعد از پیروزی بر دشمن باید بجای کشتن آنها اقدام به اسارت آنان کرد، لذا می گوید: " هنگامی که با دشمن روبرو شدید ضربات سنگین خود را بر آنها وارد کنید."

سپس می افزاید: هنگامی که به قدر کافی نیروی آنها را درهم کوبیدید به گرفتن و بستن آنها به پردازید " فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثَخْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ "

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۱۱

به این ترتیب بعد از غلبه باید بجای کشتن آنها را اسیر کرد، کاری که گریزی از آن نیست، چرا که اگر دشمن رها شود باز ممکن است نیروی خود را تجدید سازمان دهد و حمله مجددی را آغاز نماید.

اما بعد از اسارت صحنه دگرگون می شود، و اسیر با تمام جنایاتی که مرتکب شده است به صورت یک امانت الهی در دست مسلمین درمی آید که باید حقوق بسیاری را در باره او رعایت کرد.

قرآن مجید از کسانی که ایثار کردند و غذای خود را به اسیری دادند تجلیل و احترام به عمل می آورد، و می گوید: وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حَبِّهِ مَسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا: ابرار و نیکان غذای خود را با آنکه به آن علاقه و نیاز دارند به فقیر و یتیم و اسیر می دهند" (این آیه طبق روایت معروف در مورد حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین ع نازل شده که روزه دار بودند و غذای افطار خود را به مسکین و یتیم و اسیر دادند).

حتی در مورد اسیرانی که استثنائاً به خاطر خطرناک بودنشان یا به علل ارتکاب جرائم خاصی اعدام می‌شوند دستور داده شده قبل از اجرای حکم با آنها نیکی شود. چنان که در حدیثی از علی ع می‌خوانیم:

اطعام الاسیر و الاحسان الیه حق واجب و ان قتلته من الغد:  
" غذا دادن به اسیر و نیکی نسبت به او حق واجبی است هر چند بنا باشد که فردا او را اعدام کنی".<sup>۱</sup>

و احادیث در این زمینه بسیار است.<sup>۲</sup>

حتی در حدیثی از امام " علی بن الحسین " ع آمده است که فرمود: اذا اخذت اسیرا فعجز عن المشی و لیس معک محمل فارسله، و لا تقتله،

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۱۲

فانک لا تدری ما حکم الامام فیه: " هنگامی که اسیری گرفتی و او را با خود می‌آوری اگر از راه رفتن ناتوان شد و مرکبی برای حمل او نداری او را رها کن، و به قتل مرسان، چرا که نمی‌دانی هنگامی که او را نزد امام آوردی چه حکمی در باره او خواهد کرد".<sup>۳</sup>

حتی در حالات پیشوایان اسلام در تاریخ آمده است که آنها از همان غذایی که خودشان تناول می‌کردند به اسیران می‌دادند.

<sup>۱</sup> " وسائل الشیعه " جلد ۱۱ صفحه ۶۹.

<sup>۲</sup> " فروع کافی " جلد ۵ صفحه ۳۵ باب الرفق بالاسیر و اطعامه مراجعه شود.

<sup>۳</sup> همان مدرک.

اما حکم اسیر همانگونه که در تفسیر آیات گفتیم بعد از خاتمه جنگ یکی از سه چیز است: آزاد کردن بی قید و شرط، آزاد کردن مشروط به پرداخت فدیة (غرامت) و برده ساختن او، و البته انتخاب یکی از این سه امر منوط به نظر امام و پیشوای مسلمین است. و او هم با در نظر گرفتن شرائط اسیران و مصالح اسلام و مسلمین از نظر داخل و خارج آنچه را شایسته‌تر باشد برمی‌گزیند و دستور اجرا می‌دهد.

بنا بر این نه غرامت گرفتن جنبه الزامی دارد نه برده گرفتن، بلکه اینها تابع مصالحی است که امام مسلمین پیش بینی می‌کند، هر گاه مصلحت نباشد از آن چشم می‌پوشد و اسیران را بدون غرامت و بردگی آزاد می‌کند.

در باره فلسفه گرفتن فداء در جلد ۷ صفحه ۲۵۰ به بعد مشروحا بحث کرده‌ایم (ذیل آیه ۷۰ سوره انفال).

#### \*\*\* ۴- بردگی در اسلام

گر چه در قرآن مجید مساله " استرقاق " (برده‌گیری و برده‌داری) به عنوان یک دستور حتمی در مورد اسیران جنگی نیامده است ولی انکار نمی‌توان کرد

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۱۳

که احکامی در قرآن برای بردگان ذکر شده است که اصل وجود بردگی را حتی در زمان پیامبر ص و صدر اسلام اثبات می‌کند، مانند احکامی که در مورد ازدواج با بردگان، یا احکام محرمیت یا مساله مکاتبه (قرارداد برای آزادی بردگان) که در آیات متعددی از قرآن در سوره نساء- نحل- مؤمنون- نور- روم و احزاب آمده است.

اینجا است که بعضی بر اسلام خرده می‌گیرند که چرا این آئین الهی با آن همه محتوا و ارزشهای والای انسانی مساله بردگی را به کلی الغاء نکرده، و طی یک حکم قطعی و عمومی آزادی همه بردگان را اعلام ننموده است؟!.

درست است که اسلام سفارش زیادی در مورد بردگان کرده، اما آنچه مهم است آزادی بی‌قید و شرط آنها است، چرا انسانی مملوک انسان دیگری باشد و آزادی را که بزرگترین عطیه الهی است از دست دهد؟!\*\*\* پاسخ:

در یک جمله کوتاه باید گفت که اسلام برنامه دقیق و زمانبندی شده برای آزادی بردگان دارد که بالمال همه آنها تدریجا آزاد می‌شوند، بی‌آنکه این آزادی عکس العمل نامطلوبی در جامعه به وجود آورد.

ولی پیش از آنکه به توضیح این طرح دقیق اسلامی بپردازیم ذکر چند نکته را مقدمتا لازم می‌دانیم.

۱- اسلام هرگز ابداع کننده بردگی نبوده است

اسلام هرگز ابداع کننده بردگی نبوده است، بلکه در حالی ظهور کرد که مساله بردگی سراسر جهان را گرفته بود، و با تار و پود جوامع بشری آمیخته بود، حتی بعد از اسلام نیز در تمام جوامع مساله بردگی ادامه یافت، تا حدود یکصد سال قبل که " نهضت آزادی بردگان " شروع شد، چرا که

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۱۴

به خاطر دگرگون شدن نظام زندگی بشر مساله بردگان به شکل قدیمی دیگر قابل قبول نبود.

الغای بردگی نخست از اروپا شروع شد سپس در سایر کشورها از جمله آمریکا و آسیا گسترش یافت.

در انگلستان تا سال ۱۸۴۰ میلادی، و در فرانسه تا سال ۱۸۴۸، و در هلند تا سال ۱۸۶۳، و در آمریکا تا سال ۱۸۶۵ بردگی ادامه داشت، و سپس کنگره " بروکسل " ضمن اعلامیه‌ای تصمیم به الغای بردگی در سراسر جهان گرفت، و این در سال ۱۸۹۰ بود (یعنی کمتر از صد سال قبل).

۲- تغییر شکل بردگی در دنیا امروز:

درست است که غربیها به اصطلاح پیشقدم در الغای بردگی بودند، اما وقتی دقیقا مساله را بررسی می کنیم می بینیم بردگی نه تنها ریشه کن نشد، بلکه به صورت خطرناکتر و وحشتناکتری یعنی در شکل استعمار ملتها و بردگی مستعمرات آشکار گشت، بطوری که هر قدر بردگی فردی رو به ضعف می گذاشت بردگی دستجمعی و استعمار قوی تر و نیرومندتر می شد، امپراطوری انگلستان که پیشقدم در الغای بردگی بود پیشقدم در امر استعمار نیز محسوب می شود!

جنایاتی که استعمارگران غربی در طول مدت استعمار خود انجام دادند نه تنها کمتر از جنایات دوران بردگی نبود، بلکه از شدت و گسترش بیشتری برخوردار بود.

حتی بعد از آزاد شدن مستعمرات باز بردگی ملتها ادامه یافت چرا که این آزادی، آزادی به اصطلاح سیاسی بود، ولی استعمار اقتصادی و فرهنگی هنوز در بسیاری از مستعمرات آزاد شده و غیر آن حکمفرما است.

مخصوصاً کشورهای کمونیستی که برای مسأله الغای بردگی  
بیش از همه سینه چاک می‌کنند خود گرفتار یک نوع برده‌داری  
شرم‌آور عمومی هستند،

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۱۵

و مردمی که در این کشورها زندگی می‌کنند مانند بردگان  
کمترین اختیاری از خود ندارند، و همه چیز آنها را گردانندگان  
حزب کمونیست تعیین می‌کنند، و اگر کسی اظهار نظر  
مخالفی کند یا به اردوگاه‌های کار اجباری فرستاده می‌شود، یا  
در سیاه‌چال زندان می‌افتد، و یا اگر از دانشمندان باشد به  
عنوان "بیمار روانی" روانه تیمارستانها می‌گردد.

خلاصه اینکه بردگی تابع اسم نیست، آنچه زشت و ناپسند  
است مفهوم و محتوای بردگی است، و می‌دانیم این مفهوم و  
محتوا در کشورهای استعمار زده و در ممالک کمونیستی به  
بدترین اشکال پیاده می‌شود.

نتیجه اینکه الغای بردگی در جهان امروز صوری بوده و در  
حقیقت تنها یک تغییر شکل است!.

۳- سرنوشت دردناک بردگان در گذشته

- بردگان در طول تاریخ سرنوشت بسیار دردناکی داشته‌اند،  
به عنوان نمونه بردگان اسپارتها را که به اصطلاح قومی متمدن  
بودند در نظر می‌گیریم، به قول نویسنده "روح القوانين"  
غلامان اسپارتی به قدری بدبخت بودند که تنها غلام یک نفر  
نبودند، بلکه غلام تمام جامعه محسوب می‌شدند، و هر کس  
بدون ترس از قانون می‌توانست هر قدر بخواهد غلام خود یا

دیگری را آزار و شکنجه دهد، و در حقیقت زندگانی آنها از حیوانات نیز بدتر بود.

از زمانی که بردگان را از کشورهای عقب‌افتاده صید می‌کردند تا هنگامی که در بازارهای فروش عرضه می‌شد بسیاری از آنها می‌مردند، و باقیمانده وسیله‌ای بودند برای بهره‌گیری برده‌فروشان طماع و اندک غذایی که به آنها می‌دادند برای زنده ماندن و کار کردن بود، و به هنگام پیری و بیماریهای صعب آنها را به حال خود رها می‌کردند تا به شکل دردناکی جان دهند! لذا نام بردگی در طول تاریخ با انبوهی از جنایات هولناک همراه است.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۱۶

با روشن شدن این چند نکته به صورت فشرده به طرح اسلام در زمینه آزادی تدریجی بردگان بازمی‌گردیم.

#### \*\*\* ۴- طرح اسلام برای آزادی بردگان

آنچه غالباً مورد توجه قرار نمی‌گیرد این است که اگر نظام غلطی در بافت جامعه‌ای وارد شود ریشه‌کن کردن آن احتیاج به زمان دارد، و هر حرکت حساب نشده نتیجه معکوسی خواهد داشت، درست همانند انسانی که به یک بیماری خطرناک مبتلا شده و بیماریش کاملاً پیشرفت نموده است، و یا شخص معتادی که دهها سال به اعتیاد زشت خود خو گرفته، در اینگونه موارد حتماً باید از "برنامه‌های زمان بندی شده" استفاده کرد.

صریحتر بگوئیم: اگر اسلام طبق یک فرمان عمومی دستور می‌داد همه بردگان موجود در آن را آزاد کنند، چه بسا بیشتر



آنها تلف می‌شدند، زیرا گاه نیمی از جامعه را بردگان تشکیل می‌دادند، آنها نه کسب و کار مستقلی داشتند، و نه خانه و لانه و وسیله‌ای برای ادامه زندگی.

اگر در یک روز و یک ساعت معین همه آزاد می‌شدند یک جمعیت عظیم بیکار ظاهر می‌گشت که هم زندگی خودش با خطر مواجه بود و هم ممکن بود نظم جامعه را مختل کند، و به هنگامی که محرومیت به او فشار می‌آورد به همه جا حمله‌ور شود و درگیری و خونریزی به راه افتد.

اینجا است که باید تدریجا آزاد شوند، و جذب جامعه گردند، نه جان خودشان به خطر بیفتد، و نه امنیت جامعه را به خطر اندازند، و اسلام درست این برنامه حساب شده را تعقیب کرد.

این برنامه مواد زیادی دارد که رؤس مسائل آن به طور فشرده و فهرست‌وار در اینجا مطرح می‌شود و شرح آن نیاز به کتاب مستقلی دارد:

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۱۷

ماده اول- بستن سرچشمه‌های بردگی

بردگی در طول تاریخ اسباب فراوانی داشته، نه تنها اسیران جنگی و بدهکارانی که قدرت بر پرداخت بدهی خود نداشتند به صورت برده درمی‌آمدند که زور و غلبه نیز مجوز برده گرفتن و برده‌داری بود، کشورهای زورمند نفرات خود را با انواع سلاحها به ممالک عقب افتاده آفریقایی و مانند آن می‌فرستادند، و گروه، گروه از آنها را گرفته و اسیر کرده و با کشتیها به بازارهای ممالک آسیا و اروپا می‌بردند.

اسلام جلو تمام این مسائل را گرفت، تنها در یک مورد اجازه برده‌گیری داد و آن در مورد اسیران جنگی بود، و تازه آن نیز جنبه الزامی نداشت، و به طوری که در تفسیر آیات فوق گفتیم اجازه می‌داد طبق مصالح اسیران را بی‌قید و شرط یا پس از پرداخت فدیة آزاد کنند.

در آن روز زندان‌هایی نبود که بتوان اسیران جنگی را تا روشن شدن وضعیتشان در زندان نگهداشت، و راهی جز تقسیم کردن آنها در میان خانواده‌ها و نگهداری به صورت برده نداشت.

بدیهی است هنگامی که چنین شرائطی تغییر یابد هیچ دلیلی ندارد که امام مسلمین حکم بردگی را در باره اسیران بپذیرد می‌تواند آنها را از طریق "من" و "فداء" آزاد سازد، زیرا اسلام پیشوای مسلمین را در این امر مخیر ساخته تا با در نظر گرفتن مصالح اقدام کند، و به این ترتیب تقریباً سرچشمه‌های بردگی جدید در اسلام بسته شده است.

ماده دوم- گشودن دریچه آزادی

اسلام برنامه وسیعی برای آزاد شدن بردگان تنظیم کرده است که اگر مسلمانان آن را عمل می‌کردند در مدتی نه چندان زیاد همه بردگان تدریجاً آزاد و جذب جامعه اسلامی می‌شدند.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۱۸

رءوس این برنامه چنین است:

الف- یکی از مصارف هشتگانه زکات در اسلام خریدن بردگان و آزاد کردن آنها است (توبه- آیه ۶۰) و به این ترتیب یک بودجه دائمی و مستمر برای این امر در بیت المال اسلامی

در نظر گرفته شده که تا آزادی کامل بردگان ادامه خواهد داشت.

ب- برای تکمیل این منظور مقرراتی در اسلام وضع شده که بردگان طبق قراردادی که با مالک خود می‌بندند بتوانند از دسترنج خود آزاد شوند (در فقه اسلامی فصلی در این زمینه تحت عنوان "مکاتبه" آمده است).<sup>۱</sup>

ج- آزاد کردن بردگان یکی از مهمترین عبادات و اعمال خیر در اسلام است، و پیشوایان اسلام در این مساله پیشقدم بودند، تا آنچه که در حالات علی ع نوشته‌اند: اعتق الف من کدیده: "هزار برده را از دسترنج خود آزاد کردند"<sup>۲</sup>! د- پیشوایان اسلام بردگان را به کمترین بهانه‌ای آزاد می‌کردند تا سرمشقی برای دیگران باشد، تا آنجا که یکی از بردگان امام باقر ع کار نیکی انجام داد امام ع فرمود: اذهب فانت حر فانی اکره ان استخدم رجلا من اهل الجنة: "برو تو آزادی که من خوش ندارم مردی از اهل بهشت را به خدمت خود درآورم"<sup>۳</sup>.

در حالات امام سجاد علی بن الحسین ع آمده است: "خدمتکارش آب بر سر حضرت می‌ریخت ظرف آب افتاد

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۱۹

و حضرت را مجروح کرد، امام ع سر را بلند کرد، خدمتکار گفت: و الکاظمین الغیظ حضرت فرمود: "خشمم را فرو بردم" عرض کرد: وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ فرمود: "خدا تو را

<sup>۱</sup> در زمینه مکاتبه و احکام جالب آن بحث مشروعی در جلد ۱۴

تفسیر نمونه صفحه ۴۵۹ و ۴۶۷ داشتیم.

<sup>۲</sup> بحار الانوار جلد ۴۱ صفحه ۴۳.

<sup>۳</sup> وسائل جلد ۱۶ صفحه ۳۲.

ببخشد" عرض کرد: وَاللَّهِ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ فرمود: " برو برای خدا آزادی".<sup>۱</sup>

ه- در بعضی از روایات اسلامی آمده است: بردگان بعد از هفت سال خود به خود آزاد می‌شوند، چنان که از امام صادق ع می‌خوانیم:

من كان مؤمنا فقد عتق بعد سبع سنين، اعتقه صاحبه ام لم يعتقه، و لا يحل خدمه من كان مؤمنا بعد سبعة سنين:

" کسی که ایمان داشته باشد بعد از هفت سال آزاد می‌شود صاحبش بخواد یا نخواهد و به خدمت گرفتن کسی که ایمان داشته باشد بعد از هفت سال حلال نیست.<sup>۲</sup>

در همین باب حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص نقل شده که فرمود:

ما زال جبرئیل یوصینی بالمملوک حتی ظننت انه سیضرب له اجلا یعتق فیه:

" پیوسته جبرئیل سفارش بردگان را به من می‌کرد تا آنجا که گمان کردم به زودی الاجلی برای آنها می‌شود که به هنگام رسیدن آن آزاد شوند"<sup>۳</sup>.

و- کسی که برده مشترکی را نسبت به سهم خود آزاد کند موظف است بقیه را نیز بخرد و آزاد کند.<sup>۴</sup>

---

<sup>۱</sup> نور الثقلین جلد ۱ صفحه ۳۹۰.

<sup>۲</sup> وسائل جلد ۱۶ صفحه ۳۶.

<sup>۳</sup> همان مدرک صفحه ۳۷.

<sup>۴</sup> شرایع کتاب العتق- وسائل الشیعه جلد ۱۶ صفحه ۲۱.

و هر گاه بخشی از برده‌ای را که مالک تمام آن است آزاد کند این آزادی سرایت کرده و خود بخود همه آزاد خواهد شد!

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۲۰

ز- هر گاه کسی پدر یا مادر و یا اجداد و یا فرزندان یا عمو یا عمه یا دایی یا خاله، یا برادر یا خواهر و یا برادرزاده و یا خواهرزاده خود را مالک شود فوراً آزاد می‌شوند.

ج- هر گاه مالک از کنیز خود صاحب فرزندی شود فروختن آن کنیز جائز نیست و باید بعد از سهم ارث فرزندش آزاد شود.

این امر وسیله آزادی بسیاری از بردگان می‌شد، زیرا بسیاری از کنیزان به منزله همسر صاحب خود بودند و از آنها فرزند داشتند.

ط- کفاره بسیاری از تخلفات در اسلام آزاد کردن بردگان قرار داده شده (کفاره قتل خطا- کفاره ترک عمدی روزه- و کفاره قسم را به عنوان نمونه در اینجا می‌توان نام برد).

ی- پاره‌ای از مجازاتهای سخت است که اگر صاحب برده نسبت به برده‌اش انجام دهد خود به خود آزاد می‌شود.<sup>۲</sup>

ماده سوم- احیای شخصیت بردگان

در دوران برزخی که بردگان مسیر خود را طبق برنامه حساب شده اسلام به سوی آزادی می‌پیمایند اسلام برای احیای حقوق آنها اقدامات وسیعی کرده است، و شخصیت انسانی آنان را احیاء نموده، تا آنجا که از نظر شخصیت انسانی هیچ

---

<sup>۱</sup> "شرایع" کتاب العتق.

<sup>۲</sup> "وسائل الشیعه" جلد ۱۶ صفحه ۲۶.

تفاوتی میان بردگان و افراد آزاد نمی‌گذارد و معیار ارزش را همان تقوا قرار می‌دهد، لذا به بردگان اجازه می‌دهد همه گونه پستهای مهم اجتماعی را عهده‌دار شوند، تا آنجا که بردگان می‌توانند مقام مهم قضاوت را عهده‌دار شوند<sup>۱</sup>.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۲۱

در عصر پیامبر ص نیز مقامات برجسته‌ای از فرماندهی لشکر گرفته تا پستهای حساس دیگر به بردگان یا بردگان آزاد شده سپرده شد.

بسیاری از یاران بزرگ پیامبر ص بردگان بودند و یا بردگان آزاد شده، و در حقیقت بسیاری از آنها به صورت معاون برای بزرگان اسلام انجام وظیفه می‌کردند.

سلمان و بلال و عمار یاسر و قنبر را در این گروه می‌توان نام برد، بعد از غزوه بنی المصطلق پیامبر ص با یکی از کنیزان آزاد شده این قبیله ازدواج کرد و همین امر بهانه‌ای آزادی تمام اسرای قبیله شد.

ماده چهارم- رفتار انسانی با بردگان

در اسلام دستورات زیادی در باره رفق و مدارا با بردگان وارد شده تا آنجا که آنها را در زندگی صاحبان خود شریک و سهم کرده است.

پیغمبر اسلام ص می‌فرمود: کسی که برادرش زیر دست او است باید، از آنچه می‌خورد به او بخوراند و از آنچه می‌پوشد به او بپوشاند، و زیادتیر از توانایی به او تکلیف نکند<sup>۲</sup>.

<sup>۱</sup> "شرایع" کتاب القضاء.

<sup>۲</sup> "بحار الانوار" جلد ۷۴ صفحه ۱۴۱ (حدیث ۱۱).

علی ع به غلام خود "قنبر" می فرمود: "من از خدای خود شرم دارم که لباسی بهتر از تو بپوشم، زیرا رسول خدا ص می فرمود: از آنچه خودتان می پوشید بر آنها بپوشانید و از آنچه خود می خورید به آنها غذا دهید".<sup>۱</sup>

امام صادق ع می فرماید: "هنگامی که پدرم به غلامی دستور انجام کاری می داد ملاحظه می کرد اگر کار سنگینی بود بسم الله می گفت و خودش وارد عمل می شد و به آنها کمک می کرد".<sup>۲</sup>

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۲۲

خوشرفتاری اسلام نسبت به بردگان در این دوران انتقالی به اندازه ای است که حتی بیگانگان از اسلام نیز روی آن تاکید و تمجید کرده اند.

به عنوان نمونه "جرجی زیدان" در تاریخ تمدن خود چنین می گوید: "اسلام به بردگان فوق العاده مهربان است پیغمبر اسلام ص در باره بردگان سفارش بسیار نموده، از آن جمله می فرماید: "کاری که برده تاب آن را ندارد به او واگذار نکنید، و هر چه خودتان می خورید به او بدهید".

در جای دیگر می فرماید: "به بندگان خود کنیز و غلام نگوئید، بلکه آنها را "پسر" و "دخترم" خطاب کنید! قرآن نیز در باره بردگان سفارش جالبی کرده و می گوید: "خدا را بپرستید، برای او شریک مگیرید، با پدر و مادر و خویشان و یتیمان و بینوایان همسایگان نزدیک و دور و دوستان، و آوارگان، و

<sup>۱</sup> "بحار الانوار" جلد ۷۴ صفحه ۱۴۴ (حدیث ۱۹).

<sup>۲</sup> همان مدرک صفحه ۱۴۲ (حدیث ۱۳).

بردگان جز نیکوکاری رفتاری نداشته باشید، خداوند از خودپسندی بیزار است".<sup>۱</sup>

ماده پنجم - بدترین کار انسان فروشی است!

اصولا در اسلام خرید و فروش بردگان یکی از منفورترین معاملات است تا آنجا که در حدیثی از پیغمبر اکرم ص آمده است: شر الناس من باع الناس! "بدترین مردم کسی است که انسانها را بفروشد".<sup>۲</sup>

همین تعبیر کافی است که نظر نهایی اسلام را در مورد بردگان روشن سازد و نشان دهد جهت گیری برنامه های اسلامی به کدام سو است.

و از این جالبتر این که یکی از گناهان نابخشودنی در اسلام سلب آزادی و حریت از انسانها و تبدیل آنها به یک متاع است، چنان که در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ص آمده است: ان الله تعالى غافر كل ذنب الا من جحد مهرا، او اغتصب اجيرا اجره، او باع رجلا حرا: "خداوند هر گناهی را می بخشد جز (سه گناه): کسی که مهر همسرش را انکار کند، یا حق کارگری را غصب نماید، و یا انسان آزادی را بفروشد"<sup>۳</sup>! طبق این حدیث غصب حقوق زنان، و حق کارگران، و سلب آزادی از انسانها سه گناه نابخشودنی است.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۲۳

<sup>۱</sup> تاریخ تمدن جلد ۴ صفحه ۵۴.

<sup>۲</sup> مستدرک جلد ۲ کتاب تجارت باب ۱۹ حدیث ۱.

<sup>۳</sup> "بحار الانوار" جلد ۱۰۳ صفحه ۱۶۸ (حدیث ۱۱).



همانگونه که در بالا آوردیم اسلام تنها در یک مورد اجازه برده‌گیری می‌دهد و آن در مورد اسیران جنگی است، آن هم هرگز جنبه الزامی ندارد در حالی که در عصر ظهور اسلام، و قرن‌ها بعد از آن برده‌گیری از طریق زور و حمله به کشورهای سیاه‌پوستان و دستگیر کردن انسانهای آزاد، و تبدیل آنها به بردگان، بسیار زیاد بود، و گاهی در مقیاسهای وحشتناک روی آن معامله می‌شد، بطوری که در اواخر قرن ۱۸ میلادی دولت انگلستان هر سال دویست هزار برده را معامله می‌کرد، و هر سال یکصد هزار نفر را از آفریقا گرفته و به صورت بردگان به آمریکا می‌بردند.<sup>۱</sup>

کوتاه سخن اینکه کسانی که به برنامه اسلام در مورد بردگان خود خرده‌گیری می‌کنند از دور سخنی شنیده‌اند، و از اصول این برنامه و جهت‌گیری آن که همان "آزادی تدریجی و بدون ضایعات بردگان" است اطلاع دقیقی ندارند، و یا تحت تاثیر افراد مغرضی قرار گرفته‌اند که به گمان خود این را نقطه ضعف مهمی برای اسلام شمرده و روی آن تبلیغات دامنه‌داری به راه انداخته‌اند.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۲۴

[سوره محمد (۴۷): آیات ۷ تا ۱۱]

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَ يَثِّبَ أَقْدَامَكُمْ  
(۷) وَ الَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعْسًا لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ (۸) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ  
كَرَهُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ (۹) أَ فَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ  
فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ دَمَرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ

<sup>۱</sup> "الميزان" جلد ۶ صفحه ۳۶۸.

لِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا (۱۰) ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ أُنَّ  
الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ (۱۱)

ترجمه:

۷- ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر خدا را یاری کنید شما را یاری می‌کند و گم‌هایتان را استوار می‌دارد.

۸- و کسانی که کافر شدند مرگ بر آنها و اعمالشان نابود باد.

۹- این به خاطر آن است که از آنچه خداوند نازل کرده کراهت داشتند لذا خدا

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۲۵

اعمالشان را حبط و نابود کرد.

۱۰- آیا در زمین سیر نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که قبل از آنها بودند چه شد؟ خداوند آنها را هلاک کرد، و برای کافران امثال این مجازاتها خواهد بود.

۱۱- این به خاطر آن است که خداوند مولا و سرپرست کسانی است که ایمان آوردند، اما کافران مولایی ندارند.

تفسیر: اگر خدا را یاری کنید شما را یاری می‌کند

این آیات هم چنان ادامه تشویق مؤمنان به مساله پیکار با دشمنان حق است، با تعبیری جالب و رسا آنها را تشویق به "جهاد" می‌کند می‌فرماید: "ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر خدا را یاری کنید شما را یاری می‌کند، و گم‌هایتان را استوار می‌دارد" (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يَثْبِتْ أَقْدَامَكُمْ).

تکیه بر مساله "ایمان" اشاره به این است که یکی از نشانه‌های ایمان راستین پیکار با دشمنان حق است.

تعبیر به یاری کردن خدا به وضوح به معنی یاری کردن آئین او است، یاری کردن پیامبر او، و شریعت و تعلیمات او، و لذا در بعضی دیگر از آیات قرآن یاری کردن خدا و رسولش در کنار یکدیگر قرار داده شده است، در سوره حشر آیه ۸ می‌خوانیم: **وَ يَنْصُرُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ** با اینکه قدرت خداوند بی‌پایان است، و قدرت مخلوقات در برابر او بسیار ناچیز، ولی باز تعبیر به یاری کردن خداوند می‌کند، تا اهمیت مساله جهاد و دفاع از آئین حق را روشن سازد، و تعبیری از این با عظمت‌تر برای این موضوع پیدا نمی‌شود.

اما ببینیم وعده‌ای را که خداوند در برابر دفاع از آئینش به مجاهدان

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۲۶

داده چیست؟ نخست: می‌گوید: "شما را یاری می‌کند" اما از کدام طریق؟

از طریق بسیار، در قلب شما نور ایمان و در روح شما تقوا، در اراده شما قدرت، در فکر شما آرامش می‌افکند.

از سوی دیگر فرشتگان را به یاری شما می‌فرستد، حوادث را به نفع شما تغییر مسیر می‌دهد، قلوب مردم را به شما متمایل می‌کند، سخنانتان را نافذ، فعالیت‌هایتان را پر ثمر می‌سازد، آری یاری خدا جسم و جان و درون و برون را احاطه می‌کند.

اما در میان تمام اشکال یاری کردن روی مساله " ثبات قدم " تاکید می‌کند، چرا که ایستادگی در برابر دشمن مهمترین رمز پیروزی است، و برندگان جنگها آنها هستند که ثبات و استقامت بیشتری نشان می‌دهند.

و لذا در داستان پیکار " طالوت "، فرمانده بزرگ بنی اسرائیل، با " جالوت " آن زمامدار ستمگر و خونخوار و قوی پنجه، می‌خوانیم: مؤمنان اندکی که با او بودند به هنگامی که در برابر انبوه دشمن قرار گرفتند چنین گفتند:

" رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَ انصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ "

" پروردگارا! صبر و استقامت را بر ما بریز و گامهای ما را استوار دار و در برابر قوم کافر یاری فرما."

و در آیه بعد از آن می‌خوانیم: فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ، " یاران " طالوت " لشکر نیرومند " جالوت " را به فرمان خدا شکست دادند."

آری نتیجه ثبات قدم پیروزی بر دشمن است.

\*\*\* و از آنجا که گاهی نیروی متراکم دشمن و انبوه جمعیت و انواع تجهیزات او، فکر مجاهدان راه حق را به خود مشغول می‌دارد در آیه بعد می‌افزاید:

" و کسانی که کافر شدند مرگ و سقوط بر آنها و اعمالشان نابود باد " (وَ الَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعْسًا لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ)!

---

<sup>۱</sup> " تعسا " مفعول مطلق برای فعل مقدری است و در تقدیر تعسهم تعسا می‌باشد و جمله " اضل اعمالهم " عطف بر این فعل مقدر است،

"تعس" (بر وزن نحس) به معنی لغزیدن و برو در افتادن است و اینکه بعضی آن را به "هلاکت و انحطاط" تفسیر کرده‌اند در واقع لازمه آن است.

و در هر حال مقابله میان این دو بسیار پر معنی است، در باره مؤمنان راستین می‌فرماید: "گامهایشان را استوار می‌دارد" اما در باره کافران می‌گوید: "لغزش و سقوط بر آنها باد" آنهم به صورت نفرین که گیراتر و گویاتر باشد.

آری هنگامی که افراد بی‌ایمان لغزش می‌کنند کسی نیست زیر بازوی آنها را بگیرد، و به آسانی در پرتگاهها سقوط خواهند کرد، اما فرشتگان رحمت الهی به یاری مؤمنان می‌شتابند، و آنها را در لغزشگاهها و پرتگاهها حفظ می‌کنند، چنان که در جای دیگر می‌خوانیم: **إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ (فصلت - ۳۰).**

اعمال مؤمنان پر برکت است، اما اعمال کافران بی‌برکت و به سرعت محو و گم می‌شود.

\*\*\* آیه بعد علت سقوط آنها و نابودی اعمالشان را چنین بیان می‌کند: "این به خاطر آن است که از آنچه خدا نازل کرده است کراهت داشتند، لذا خداوند اعمالشان را حبط و نابود کرده است" **(ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ).**

---

و هر دو به صورت نفرین است مانند "قاتلهم الله" و روشن است که نفرین از سوی خداوند به معنی وقوع آن است.

خداوند قبل از هر چیز آئین توحید را نازل فرمود اما آنها به آن پشت کرده رو به شرک آوردند، خداوند دستور به حق و عدالت و پاکی و تقوا داد اما آنها

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۲۸

همه را پشت سر افکندند، و به ظلم و فساد روی آوردند، آنها حتی وقتی نام خدای یگانه را می‌بردند ابراز تنفر می‌کردند. وَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ (زمر - ۴۵).

آری هنگامی که آنها از این امور نفرت داشتند طبعاً گامی در این مسیر بر نمی‌داشتند و تمام تلاشها و کوششهایشان در مسیر باطل بود، و طبیعی است که چنین اعمالی حبط و نابود گردد. در حدیثی از امام باقر ع آمده است: کرهوا ما انزل الله فی حق علی: آنها آنچه را که خداوند در حق علی ع نازل کرده بود کراهت داشتند.<sup>۱</sup>

البته تعبیر " ما انزل الله " معنی گسترده‌ای دارد که یکی از مصداقهای روشنش مساله ولایت امیر مؤمنان علی ع است، نه اینکه منحصر در آن باشد.

\*\*\* و از آنجا که قرآن مجید در بسیاری از موارد نمونه‌های حسی را به ظالمان سرکش ارائه می‌دهد در اینجا نیز آنها را به مطالعه احوال اقوام گذشته دعوت کرده می‌فرماید: " آیا آنها سیر در زمین نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که قبل از آنها بودند چگونه بود؟ همانها که راه کفر و طغیان را پیش گرفتند و خداوند آنها را درهم کوبید و هلاک کرد " (أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي

<sup>۱</sup> " مجمع البیان " ذیل آیات مورد بحث.

الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ).

سپس برای اینکه آنها گمان نکنند سرنوشت دردناکی که برای امتهای طغیانگر پیشین بود جنبه خصوصی داشت می‌افزاید: "و برای مشرکان و کافران نیز امثال این مجازاتها خواهد بود" (وَلِلْكَافِرِينَ أَمَثَالُهَا).<sup>۱</sup>

آنها انتظار نداشته باشند که با انجام اعمال مشابه آنها از کيفرهای مشابه مصون و برکنار بمانند، بروند آثار گذشتگان را بنگرند و آینده خود را در آئینه زندگی آنان ببینند.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۲۹

قابل توجه این که "دمر" از ماده "تدمیر" در اصل به معنی هلاک کردن است، اما هنگامی که با "علی" ذکر می‌شود به معنی نابود کردن همه چیز حتی فرزندان و خانواده و اموال مخصوص انسان است<sup>۲</sup> و به این ترتیب این تعبیر بیان مصیبت دردناکتری است، مخصوصا با توجه به این که لفظ "علی" معمولا در مورد سلطه به کار می‌رود، مفهوم جمله این می‌شود که خداوند هلاک و نابودی را بر سر این اقوام و اموال و آنچه مورد علاقه آنها بود فرو ریخت!

در مورد "سیر در ارض" که قرآن مجید به عنوان یک برنامه آگاه کننده بارها روی آن تکیه کرده است بطور مشروح در

---

<sup>۱</sup> ضمیر "امثالها" به "عاقبه" برمی‌گردد که از جمله قبل استفاده می‌شود.

<sup>۲</sup> تفسیر "روح المعانی" و "روح البیان" و "فخر رازی".

جلد سوم صفحه ۱۰۲ به بعد بحث کرده‌ایم (ذیل آیه ۱۳۷ سوره آل عمران) و در جلد ۱۶ صفحه ۴۵۸.

\*\*\* آخرین آیه مورد بحث به ذکر دلیل حمایت همه جانبه پروردگار از مؤمنان و نابودی کافران طغیانگر پرداخته می‌گوید: " این بخاطر آن است که خداوند مولا و سرپرست مؤمنان است اما کافران مولایی ندارند " (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ)!

" مولی " به معنی " ولی و سرپرست و یار و یاور " است، و به این ترتیب خداوند ولایت و سرپرستی و یاری مؤمنان را بر عهده گرفته، اما کافران را از زیر چتر ولایت خود خارج ساخته است، روشن است کسانی که تحت ولایت ذات پاک او باشند هم در مشکلات یاری می‌شوند، و هم ثبات قدم دارند، و سرانجام به مقصود خود نائل می‌شوند، اما آنها که از زیر این پوشش خارجند اعمالشان حبط و نابود و عاقبت کارشان هلاکت است.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۳۰

در اینجا سؤالی پیش می‌آید که در آیه مورد بحث خداوند فقط به عنوان مولای مؤمنان ذکر شده در حالی که در بعضی دیگر از آیات قرآن مانند آیه ۳۰ سوره یونس حتی مولای کافران معرفی شده است: وَرُدُّوْا اِلَى اللّٰهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقُّ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوْا يَفْتَرُوْنَ.

---

<sup>۱</sup> مشار الیه " ذلک " عاقبت نیک مؤمنان و عاقبت سوء کافران است که در آیات قبل به آن اشاره شده است.



" آنها به سوی خداوند مولای حقیقی خود بازمی‌گردند، و بتهایی را که به دروغ شریک خدا می‌پنداشتند گم و نابود می‌شود".

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می‌شود و آن این که ولایت عامه خداوند که همان مساله خالقیت و تدبیر او است همگان را فرا می‌گیرد، ولی ولایت خاصه و عنایت مخصوص او که توأم با انواع حمایتها است تنها شامل حال مؤمنان است<sup>۱</sup>.

بعضی گفته‌اند این آیه امیدبخش‌ترین آیات قرآن است "ارجی آیه فی القرآن" چرا که همه مؤمنان را اعم از عالم و جاهل، زاهد و راغب، کوچک و بزرگ، زن و مرد، و پیر و جوان، تحت حمایت و عنایت خاص پروردگار معرفی می‌کند، حتی مؤمنان گنهکار را استثنا نمی‌کند، او در حوادث سخت و مصائب جانکاه نمونه‌های حمایت خویش را نشان می‌دهد که هر کس در طول عمر خود این معنی را احساس کرده است و در تواریخ نیز شواهد فراوان دارد.

در حدیثی آمده است که پیامبر ص بعد از یکی از غزوات زیر درختی تنها نشسته بود، مشرکی با شمشیر برهنه بطور غافلگیرانه به حضرت حمله کرد و گفت:

من یخلصک منی: "الان چه کسی می‌تواند تو را از چنگال من نجات دهد؟!".

---

<sup>۱</sup> بعضی مانند آلوسی در "روح المعانی" مولى " را در آیه مورد بحث به معنی "ناصر" و در آیه سوره یونس و مانند آن به معنی "مالک" تفسیر کرده‌اند.

پیامبر ص فرمود: "اللّه" و در این هنگام پای مشرک لغزید و

بر زمین

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۳۱

خورد، و شمشیر از دستش فرو افتاد، پیامبر ص شمشیر را برداشت و فرمود:

الان تو بگو چه کسی تو را از دست من رهایی می‌بخشد؟!.

در جواب عرض کرد: لا احد! "هیچ کس!" و سپس ایمان آورد! آری مولای همه مؤمنان او است و کافران مولا و پناهگاهی ندارند.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۳۲

[سوره محمد (۴۷): آیات ۱۲ تا ۱۴]

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ (۱۲) وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجْتِكَ أَهْلُكِنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ (۱۳) أَمْ مَنْ كَانَ عَلَى بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زَيْنَ لَهُ سُوءَ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ (۱۴)

ترجمه:

۱۲- خداوند کسانی را که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند وارد باغهایی از بهشت می‌کند که نهرها از زیر درختانش جاری است، در حالی که کافران از متاع زودگذر دنیا بهره

۱ "روح البیان" جلد ۸ صفحه ۵۰۳.

می‌گیرند و همچون چهارپایان می‌خورند و سرانجام آتش دوزخ جایگاه آنهاست.

۱۳- و چه بسیار شهرهایی که از شهری که تو را بیرون کرد پر قدرت تر بودند، ما همه آنها را نابود کردیم، و یاوری نداشتند!

۱۴- آیا کسی که دلیل روشنی از سوی پروردگارش دارد همانند کسی است که زشتی اعمالش در نظرش تزیین شده، و از هوای نفس پیروی می‌کند؟!.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۳۳

تفسیر: سرنوشت مؤمنان و کفار

از آنجا که آیات گذشته پیرامون پیکار مستمر حق و باطل و ایمان و کفر سخن می‌گفت آیات مورد بحث در یک مقایسه روشن سرنوشت مؤمنان و کفار را تشریح می‌کند، تا روشن شود که این دو گروه تنها در زندگی دنیا متفاوت نیستند بلکه در آخرت نیز فوق العاده با هم متفاوتند می‌فرماید: " خداوند کسانی را که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند وارد باغهایی از بهشت می‌کند که نهراها از زیر درختان و قصرهایش جاری است" (إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ).

" در حالی که کافران از متاع زودگذر این دنیا بهره می‌گیرند، و همچون چهارپایان می‌خورند و سرانجام دوزخ جایگاه

آنهاست!" (وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ)!

درست است که هر دو گروه در دنیا زندگی می‌کنند و از مواهب آن بهره‌مند می‌شوند، ولی تفاوت اینجا است که مؤمنان هدفشان انجام اعمال صالح است، اعمالی مفید و سازنده و برای جلب خشنودی پروردگار.

ولی کافران تمام هدفشان همین خوردن و خوابیدن تمتع بردن از لذات حیات است.

مؤمنان حرکتی آگاهانه دارند و کافران بی‌هدف زندگی می‌کنند، و بی‌هدف می‌میرند، درست مانند چهارپایان! مؤمنان در بهره‌گیری از مواهب حیات قید و شرط فراوان قائلند، و در مشروعیت و طرق تحصیل آن و چگونگی مصرفش دقیقاً می‌اندیشند، اما کافران

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۳۴

چون چهارپایانند که برای آنها تفاوت نمی‌کند این علف از زمین صاحب آنها است یا غصب؟ حق یتیم و بیوه‌زنی است یا نه؟

مؤمنان با استفاده از هر یک از مواهب مادی به بخشنده این مواهب می‌اندیشند آیات او را در آنها می‌نگرند و حق شکر منعم را بجا می‌آورند، در حالی که کافر غافل و بیخبر به هیچ یک از اینها نمی‌اندیشد، و پیوسته بار خود را از ظلم و گناه سنگینتر می‌کند، خود را به هلاکت نزدیکتر می‌سازد،

---

<sup>۱</sup> کما یاکل ... در مقام نصب است برای مفعول مطلق مقدر (یاکلون اکلا کما یاکل الانعام).

همانگونه که گوسفندان پرواری هر قدر بیشتر می‌خورند و فربه‌تر می‌شوند به ذبح نزدیکتر می‌گردند.

بعضی تفاوت بین این دو گروه را چنین گفته‌اند: ان المؤمن لا یخلو أکله عن ثلاث: الورع عند الطلب، و استعمال الأدب، و الأکل للسبب، و الکافر یطلب للنهمه و یاکل للشهوه و عیسه فی غفله. " مؤمن خوردنش از سه برنامه خالی نیست ورع در به دست آوردن، و ادب در به کار بردن، و هدف در مصرف کردن، ولی کافر طلبش بی‌قید و شرط و خوردنش برای شهوت و زندگی سراسر غفلت است! "

قابل توجه اینکه در مورد مؤمنان می‌گوید خداوند آنها را وارد باغهای بهشت می‌کند اما در مورد کافران می‌گوید: آتش جایگاه آنها است که تعبیر اول احترام و اعتنایی است نسبت به مقام اهل ایمان، و تعبیر دوم تحقیر و بی‌اعتنایی نسبت به کفار است که از تحت ولایت او بیرون رفته‌اند.

بعضی از مفسران از جمله: و النَّارُ مَثْوًی لَّهُمْ (آتش جایگاه آنها است) چنین استفاده کرده‌اند که آنها هم اکنون در آتشند، زیرا جمله به صورت فعل مضارع و مستقبل نیست، بلکه خبر از حال می‌دهد، و در حقیقت چنین است، چرا که اعمال و افکار آنها خود آتش است که در آن گرفتارند، و جهنم هم اکنون از هر سو آنها را احاطه کرده، هر چند این حیوان‌صفتان غافلند. چنان که در آیه ۴۹ سوره توبه می‌خوانیم: وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ: " جهنم کافران را احاطه کرده است! "

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۳۵

در بعضی دیگر از آیات قرآن نیز این دوزخیان به چهارپایان تشبیه شده‌اند بلکه از چهارپایان بدتر: أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ

أَصْلُ أَوْلِيكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (اعراف- ۱۷۹) که شرح مبسوط آن را در جلد هفتم صفحه ۱۹ به بعد آورده‌ایم.

\*\*\* در آیه بعد برای تکمیل این هدف مقایسه‌ای در میان مشرکان مکه و بت پرستان پیشین می‌کند و با عبارتی گویا آنها را شدیداً مورد تهدید قرار می‌دهد و در ضمن روی بعضی از جرائم بزرگ آنها که دلیلی بر جواز جنگ با آنها است تکیه کرده، می‌فرماید: "چه بسیار شهرهایی که از شهری که تو را بیرون کرد قویتر و نیرومندتر بود، ما همه آنها را نابود کردیم و یآوری نداشتند" (وَ كَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجْتِكَ أَهْلُكُنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ).

آنها گمان نبرند که چند روزی دنیا به کامشان است، و آن قدر جسور شده‌اند که بزرگترین فرستاده الهی را از مقدسترین شهرها بیرون می‌کنند همیشه این وضع ادامه خواهد یافت، اینها در مقایسه با قوم عاد و ثمود و فراعنه و لشکر ابرهه موجوداتی ضعیف و ناتوانند، خداوندی که آنها را به آسانی درهم کوبید درهم شکستن آنها نیز برای او بسیار ساده است. در روایتی از ابن عباس آمده است که چون پیامبر ص از مکه به سوی غار (ثور) رفت، صورت به سوی مکه بازگرداند، و گفت:

انت احب البلاد الی الله و انت احب البلاد الی و لو لا  
المشركون اهلك اخرجونی لما خرجت منك:

"تو محبوبترین شهرها نزد خدا و محبوبترین بلاد نزد منی، و هر گاه ساکنان مشرک تو مرا خارج ننموده بودند به میل خود از تو خارج نمیشدم."

در اینجا آیه فوق نازل گشت (به پیامبر ص بشارت نصرت الهی و دشمنان را تهدید به مجازات کرد).<sup>۱</sup>

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۳۶

مطابق این شان نزول این آیه در مکه نازل شده است، ولی به نظر می‌رسد که این شان نزول مربوط به آیه ۸۵ سوره قصص است که بسیاری از مفسران آن را در آنجا ذکر کرده‌اند، و تناسب بیشتری نیز با همان آیه دارد، که می‌فرماید: **إِنَّ أَلَدِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُكَ إِلَىٰ مَعَادٍ** "آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی‌گرداند"<sup>۲</sup>.

قابل توجه اینکه در اینجا خارج کردن را به شهر مکه نسبت می‌دهد، در حالی که منظور اهل شهر است، این کنایه لطیفی است که سلطه یک گروه را بر آن شهر مشخص می‌کند و نظیر آن در موارد دیگری از قرآن مجید نیز آمده است. ضمناً تعبیر به "قریه" همانگونه که بارها گفته‌ایم به هر گونه شهر و آبادی اطلاق می‌شود و به معنی روستا نیست.

\*\*\* آخرین آیه مورد بحث از مقایسه دیگری بین "مؤمنان" و "کفار" سخن می‌گوید، از دو گروه متفاوت در همه چیز که یکی دارای ایمان و عمل صالح است و دیگری دارای یک زندگی به تمام معنی حیوانی، از دو گروهی که یکی در زیر چتر ولایت پروردگار قرار گرفته، و دیگری بی‌مولی و سرپرست، می‌فرماید:

<sup>۱</sup> تفسیر "قرطبی" جلد ۹ صفحه ۶۰۵۵.

<sup>۲</sup> شرح بیشتر پیرامون این مطلب را در جلد ۱۶ صفحه ۱۸۴ به بعد مطالعه فرمائید.

" آیا کسی که دلیل روشنی از سوی پروردگارش دارد، همانند کسی است که زشتی اعمالش در نظرش تزئین شده، و از هوای نفس پیروی می‌کند؟! " (أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ).

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۳۷

گروه اول در مسیر خود از شناخت صحیح و یقین و دلیل و برهان قطعی برخوردارند، "راه" و "هدف" خود را به روشنی می‌بیند و به سرعت پیش می‌روند. اما گروه دوم گرفتار سوء تشخیص و عدم درک واقعیت و تاریکی مسیر و هدف شده، در ظلمات اوهام سرگردانند، و عامل این سرگردانی همان پیروی از هوی و هوسهای سرکش است، چرا که هوا و هوس پرده بر روی عقل و فکر انسان می‌افکند، زشتی‌ها را زیبا و زیباییها را زشت نشان می‌دهد، آن چنان که گاهی به اعمال شرم‌آور و ننگین خود فخر و مباحات می‌کند، چنان که در آیه ۱۰۳ سوره کهف آمده است: قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا:

" بگو آیا به شما خبر دهیم که زیانکارترین مردم کیانند؟ آنها هستند که تلاشهایشان در زندگی دنیا گم و نابود شده با اینحال گمان می‌کنند کار نیکی انجام می‌دهند، آنها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و لقای او کافر شدند، به همین دلیل اعمالشان حبط و نابود می‌شود و روز قیامت میزانی برای آنها برپا نخواهیم کرد!" (چرا که عمل وزنداری ندارند).



"بینة" به معنی دلیل آشکار است و در اینجا اشاره به قرآن و معجزات پیامبر اسلام ص و دلائل عقلی دیگر است.

روشن است استفهام در جمله افمن کان ... "استفهام انکاری" است، یعنی هرگز این دو گروه یکسان نیستند.

در اینکه چه کسی اعمال سوء هواپرستان را در نظرشان تزیین می‌کند؟

خداوند، یا خود آنها، یا شیاطین؟ باید گفت: همه اینها صحیح است، چرا که در آیات قرآن به هر سه نسبت داده شده است، در آیه ۴ سوره نمل می‌فرماید: إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زِينًا لَهُمْ أَعْمَالُهُمْ: "کسانی که ایمان به آخرت نمی‌آورند اعمالشان را در نظرشان زینت می‌دهیم" و در آیات متعددی

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۳۸

از جمله ۳۸ عنکبوت آمده است: وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ، و در آیه مورد بحث با توجه به جمله "و اتبعوا هوائهم" به ظاهر این است که این تزیین ناشی از پیروی هوی و هوس است، و این معنی کاملاً قابل درک است که هوی و هوس حس تشخیص و درک صحیح واقعیتها را از انسان می‌گیرد.

البته نسبت دادن آن به "شیطان" نیز صحیح است چرا که او به هوا و هوسها دامن می‌زند و پیوسته انسان را وسوسه می‌کند.

و اگر به خداوند نسبت داده شده نیز به خاطر این است که او "مسبب الاسباب" است، و هر سببی اثری دارد از ناحیه او است، او به آتش سوزندگی داده، و به هوی و هوس تاثیر پرده‌پوشی بر حقائق، و قبلا هم این تاثیر را اعلام نموده است

و به این ترتیب ریشه اصلی مسئولیت به خود انسان بازمی‌گردد.

بعضی جمله "فَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ" را اشاره به پیامبر ص و جمله بعد را ناظر به کفار مکه می‌دانند، ولی ظاهر این است که آیه معنی گسترده‌ای دارد که اینها از مصادیق آن است.

\*\*\*

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۳۹

[سوره محمد (۴۷): آیه ۱۵]

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ (۱۵)

ترجمه:

۱۵- توصیف بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده چنین است که در آن نه‌هایی از آب صاف و خالص است که بدبو نشده. و نه‌هایی از شیر که طعم آن دگرگون نگشته، و نه‌هایی از شراب (طهور) که مایه لذت نوشندگان است، و نه‌هایی از عسل مصفی، و برای آنها در آن از تمام انواع میوه‌ها وجود دارد (و از همه بالاتر) آمرزشی است از سوی پروردگارشان، آیا چنین کسانی همانند کسانی هستند که همیشه در آتش دوزخند و از آب جوشان نوشانده می‌شوند که امعاء آنها را از هم متلاشی می‌کند!؟

تفسیر: توصیف دیگری از بهشت

این آیه هم چنان توصیفی است برای سرنوشت دو گروه کافر و مؤمن که یکی دارای اعمال صالح و دیگری اعمال زشت و ننگینی است که در نظرش تزیین شده.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۴۰

در این آیه از شش نوع مواهب بهشتیان، و دو نوع کیفرهای سخت و دردناک دوزخیان، پرده برداشته و عاقبت کار این دو گروه را مشخص می‌کند.

در میان نعمتهای بهشتیان از چهار نهر که هر کدام مایع و محتوایی مخصوص به خود دارد نام می‌برد، و سپس سخن از میوه‌های بهشتی است، و سرانجام از بعضی مواهب معنوی سخن می‌گوید.

نخست می‌فرماید: "بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده در آن نهرهایی است از آب صاف و خالص که هیچگونه دگرگونی در بوی آن حاصل نشده است" (مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ)<sup>۱</sup>.

"آسن" به معنی "بدبو" است، بنا بر این "ماءِ غَيْرِ آسِنٍ" یعنی آبی که بر اثر طول ماندن یا غیر آن بوی آن دگرگون نشده است، این نخستین قسمت از نهرهای بهشتی است که در آن صرفاً آب زلال خوشبو و خوش طعم جاری است.

---

<sup>۱</sup> در باره ترکیب این آیه شریفه مفسران بحثهای فراوانی دارند از همه مناسبتر این است که گفته شود: "مثل الجنة" مبتدا است و خبر آن محذوف است و در تقدیر چنین می‌باشد "مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ جَنَّةً فِيهَا أَنْهَارٌ" در حقیقت این آیه شبیه آیه ۳۵ سوره رعد است که می‌گوید: "مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ".

سپس می‌افزاید: " و نهرهایی از شیر که طعم آن دگرگون نگشته است " (وَ أَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ).

اصولا آنجا جای فساد و تباهی نیست و مواد غذایی بهشتی با گذشت زمان دگرگون نمی‌شود، این عالم دنیا است که به خاطر وجود انواع میکروبهای مخرب مواد غذایی به سرعت به سوی فساد می‌رود.

بعد به سراغ سومین قسمت از نهرهای بهشتی رفته، می‌گوید: " و نهرهایی از شراب طهور که مایه لذت نوشندگان است! " (وَ أَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ).

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۴۱

و بالاخره چهارمین و آخرین قسمت از نهرهای بهشتی را به این صورت بیان می‌کند: " و نهرهایی از عسل مصفا " (وَ أَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى).

علاوه بر این نهرهای گوناگون که هر کدام به منظوری آفریده شده در پنجمین موهبت سخن از انواع میوه‌های بهشتی به میان آورده می‌افزاید: " و برای آنها در بهشت از تمام انواع میوه‌ها موجود است " (وَ لَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ)¹.

میوه‌های رنگارنگ با طعمها و عطرهاى متفاوت، آنچه در تصور بگنجد یا انواعی که امروز حتی تصورش برای ما ممکن نیست، همه در اختیار آنها است.

---

¹ جمله محذوفی دارد و در تقدیر چنین است " لهم فيها انواع من كل الثمرات ".

و بالأخره در ششمین موهبت که بر خلاف مواهب مادی قبلی، جنبه معنوی و روحانی دارد می‌گوید<sup>۱</sup> و برای آنها است آمرزشی از سوی پروردگارشان" (و مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ).

رحمتی عظیم و گسترده که تمام لغزشهای آنها را می‌پوشاند، و به آنها اطمینان و آرامش می‌بخشد، و محبوب درگاه حق می‌کند، و مصداق: رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ هم خدا از آنها راضی است و هم آنها از خدا راضی و این پیروزی بزرگی است (مائده- ۱۱۹) می‌شوند.

و به این ترتیب مؤمنان پاکدل و صالح از انواع مواهب مادی و معنوی در بهشت جاویدان در جوار رحمت الهی برخوردارند.

اکنون ببینیم گروه مقابل آنها چه سرنوشتی خواهند داشت؟ در دنباله آیه می‌فرماید:

آیا این گروه همانند کسانی هستند که در آتش دوزخ خلود دارند، و از آب جوشان و سوزانی نوشانیده می‌شوند که امعاء آنها را از هم متلاشی می‌کند؟!<sup>۱</sup>

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۴۲

(كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ)!

"امعاء" جمع "معی" (بر وزن سعی) و "معا" (بر وزن غنا) به معنی روده است و گاه به تمام آنچه در درون شکم وجود

---

<sup>۱</sup> باز در ترکیب این جمله بحثهای زیادی شده و مناسبتر از همه این است آیه تقدیری دارد و آن چنین است "ا فمّن هو خالد الجنة التي هذه صفاته کمّن هو خالد فی النار".

دارد نیز گفته می‌شود و پاره شدن آنها اشاره به شدت سوزندگی و حرارت این نوشابه وحشتناک دوزخی است.

\*\*\* نکته‌ها:

#### ۱- نهرهای چهارگانه بهشتی

از آیات قرآن مجید به خوبی استفاده می‌شود که در بهشت نهرها و چشمه‌های گوناگونی است که هر کدام دارای فایده و لذتی است که چهار نمونه آن در آیه فوق آمده و نمونه‌های دیگری نیز در سوره دهر است که به خواست خدا در تفسیر آن خواهد آمد.

تعبیر به "انهار" در مورد این چهار نوع نشان می‌دهد که از هر کدام آنها یک نهر نیست بلکه "نهرها" است.

بارها گفته‌ایم نعمت‌های بهشتی چیزی نیست که با الفاظ روزمره زندگی دنیا بتوان در باره آن سخن گفت، این الفاظ کوچکتر از آن است که بتواند ترسیم کامل و گویایی از آن بکند، بلکه تنها می‌تواند شبیحی کم رنگ از آن حقایق بزرگ در اذهان ما ترسیم کند.

در آیه مورد بحث به نهرهای "آب" و "شیر" و "شراب طهور" و "عسل" اشاره شده که ممکن است اولی برای رفع تشنگی است، دومی تغذیه، سومی نشاط، و چهارمی لذت و قوت می‌آفریند.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۴۳

جالب این که از آیات دیگر قرآن استفاده می‌شود که همه بهشتیان از همه این نوشیدنیها نمی‌نوشند بلکه سلسله مراتبی دارند که به تناسب آن بهره‌مند می‌شوند در سوره مطففین آیه

۲۸ می خوانیم: عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ: " چشمه‌ای است که مقربان درگاه خدا از آن می نوشند."

### \*\*\* ۲- شراب طهور

ناگفته پیدا است که خمر و شراب بهشتی هیچگونه ارتباطی با خمر و شراب آلوده دنیا ندارد، همانگونه که قرآن در توصیف آن در جای دیگر گفته است: لَا فِيهَا عَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ: " آن خمر و شراب نه مایه فساد عقل است و نه موجب مستی می شود" و جز هوشیاری و نشاط و لذت روحانی چیزی در آن نیست (صافات - ۴۷).

### \*\*\* ۳- نوشابه‌های فاسدنشدنی

در توصیف نه‌های بهشتی در یک مورد با " غیر آسن " (بوی آن تغییر نیافته) و در مورد دیگر " لم يتغير طعمه " (طعم آن دگرگون نشده) آمده است و این نشان می دهد که نوشابه‌ها و غذاهای بهشتی همیشه به همان طراوت و تازگی روز نخست است، چرا چنین نباشد؟ در حالی که دگرگونی مواد غذایی و تغییر یا فساد آنها بر اثر تاثیر میکربهای فاسد کننده است، و اگر اینها نبودند در این دنیا نیز همه به همان حالت نخست باقی می ماندند، اما چون در بهشت جایی برای موجودات فاسد کننده نیست همه چیز آن همیشه صاف و پاک و سالم و تازه است.

### ۴- چرا میوه‌ها

در آیه مورد بحث و بسیاری دیگر از آیات قرآن از میان غذاهای بهشتی بیشتر روی میوه‌ها تکیه شده است میوه‌های متنوعی که باب همه ذائقه‌ها است

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۴۴

و این نشان می‌دهد که میوه مهمترین غذای بهشتی است، حتی بهترین و سالمترین غذای انسان در این دنیا نیز میوه است.

۵- [تعبیر به "سقوا"]

تعبیر به "سقوا" (نوشانیده می‌شوند) به صورت فعل مجهول بیانگر این واقعیت است که آب سوزان حمیم را به زور، و نه به دلخواه، به آنها می‌نوشانند که بجای سیر آب شدن در آن آتش سوزان، امعاء آنها را متلاشی می‌کند و همانطور که طبیعت دوزخ است باز به حال اول برمی‌گردد چرا که در آنجا مرگی نیست!

\*\*\*

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۴۵

[سوره محمد (۴۷): آیات ۱۶ تا ۱۹]

وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ  
أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنفأ أولئكَ الذین طبع الله علی قلوبهم و  
اتبعوا أهواءهم (۱۶) و الذین اهتدوا زادهم هدی و آتاهم  
تقواهم (۱۷) فهل ينظرون إلا الساعة أن تأتيهم بغتة فقد جاء  
أشراطها فأنى لهم إذا جاءتهم ذكرهم (۱۸) فاعلم أنه لا إله إلا  
الله و استغفر لذنبك و للمؤمنين و المؤمنات و الله يعلم  
مقلبكم و متواكم (۱۹)

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۴۶

ترجمه:



۱۶- گروهی از آنان به سخنانت گوش فرا می‌دهند اما هنگامی که از نزد تو خارج می‌شوند به کسانی که خداوند به آنها علم و دانش بخشیده (از روی استهزا) می‌گویند.

این مرد الان چه گفت؟ آنها کسانی هستند که خداوند بر قلبهایشان مهر نهاده، و از هوای نفسشان پیروی کرده‌اند (لذا چیزی نمی‌فهمند).

۱۷- کسانی که هدایت یافته‌اند خداوند بر هدایتشان می‌افزاید، و روح تقوی به آنها می‌بخشد.

۱۸- آیا آنها جز این انتظاری دارند که قیامت ناگهان برپا شود (آن‌گاه ایمان آورند) در حالی که هم اکنون نشانه‌های آن آمده است، اما هنگامی که بیاید تذکر و ایمان آنها سودی نخواهد داشت.

۱۹- پس بدان که معبودی جز الله نیست، و برای گناه خود و مردان و زنان با ایمان استغفار کن، و خداوند محل حرکت و قرارگاه شما را می‌داند.

تفسیر:

نشانه‌های رستاخیز ظاهر شده!

این آیات ترسیمی از وضع منافقان در برخوردشان با وحی الهی و آیات و سخنان پیامبر ص و مساله جنگ و مبارزه با دشمنان اسلام است.

در سوره‌های مدنی سخن از منافقان بسیار آمده در حالی که در سوره‌های مکی از آنها خبری نیست، چرا که مساله نفاق بعد از پیروزی اسلام و قدرت و سلطه آن بود، زیرا مخالفان در موضع ضعیفتر قرار گرفتند آن‌چنان که مخالفت خود را

نمی‌توانستند آشکارا بیان کنند لذا ظاهراً خود را به لباس اسلام درآورده تا از خشم مسلمین راستین در امان بمانند، ولی در باطن به انواع توطئه‌ها مشغول بودند، یهود مدینه که از قدرت نظامی و اقتصادی قابل ملاحظه‌ای برخوردار بودند نیز پشتوانه‌ای برای منافقین محسوب می‌شدند.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۴۷

به هر حال آنها در صف مؤمنان راستین جای داشتند، و در نماز جمعه یا در محضر پیامبر ص شرکت می‌کردند، ولی عکس‌العمل‌هایشان در برابر آیات قرآن بیانگر قلبهای بیمارشان بود.

در نخستین آیه مورد بحث می‌گوید: "گروهی از آنان نزد تو می‌آیند، به سخنانت گوش فرا می‌دهند، اما هنگامی که از نزد تو بیرون می‌روند به مؤمنانی که خداوند به آنها علم و دانش بخشیده از روی استهزاء و تحقیر می‌گویند: این مرد الان چه گفت؟! (و مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنفًا).

منظورشان از این مرد پیامبر ص بود.

تعبیر آنها در مورد شخص پیامبر ص و سخنان پر محتوای آن حضرت به قدری زشت و زننده و تحقیرآمیز بود که نشان می‌داد آنها اصلاً به وحی آسمانی ایمان نیاورده‌اند.

"آنفا" از ماده "انف" به معنی "بینی" است، و از آنجا که بینی در صفحه صورت انسان برجستگی خاصی دارد این کلمه در باره افراد شریف یک قوم به کار می‌رود، و نیز در مورد زمان

مقدم بر زمان حال این تعبیر به کار رفته، همانگونه که در آیه مورد بحث آمده است.

ضمنا تعبیر به "لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ" نشان می‌دهد که یکی از مشخصات مؤمنان داشتن آگاهی کافی است آری علم است که سرچشمه ایمان است، و هم زائیده و محصول ایمان.

ولی قرآن در پایان آیه پاسخ دندان‌شکنی به آنها گفته، می‌فرماید: "سخنان پیامبر ص نامفهوم نبوده و پیچیدگی خاصی ندارد، بلکه کسانی هستند که خداوند بر قلبهایشان مهر نهاده و از هوا و هوسهایشان پیروی کرده‌اند لذا چیزی از آن نمی‌فهمند!" (أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ).

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۴۸

در حقیقت جمله دوم علتی است برای جمله نخست یعنی هواپرستی قدرت ادراک حقائق و حس تشخیص را از آدمی می‌گیرد، و پرده بر قلب او می‌افکند به طوری که قلوب هواپرستان همانند ظرفی می‌شود که در آن را بسته و مهر و موم کرده‌اند، نه چیزی وارد آن می‌شود و نه چیزی از آن خارج می‌گردد.

\*\*\* نقطه مقابل آنها مؤمنان راستین هستند که آیه بعد در باره آنها می‌گوید: "کسانی که هدایت یافته‌اند خداوند بر هدایشان می‌افزاید، و روح تقوا و پرهیزکاری به آنها می‌بخشد" (وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَ اتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ).

آری آنها نخستین گامهای هدایت را شخصا برداشته، و عقل و خرد و فطرت خویش را در این راه به کار گرفته‌اند، سپس

خداوند طبق وعده‌ای که داده است مجاهدان راهش را هدایت و راهنمایی بیشتر می‌کند، نور ایمان به قلب آنها می‌افکند، و از شرح صدر و روشن‌بینی بهره‌مندشان می‌سازد، این از نظر اعتقاد و ایمان و اما از نظر عمل روح تقوا را در آنها زنده می‌کند، آن چنان که از گناه متنفر می‌شوند و به طاعت و نیکی عشق می‌ورزند.

آنها در هر دو جنبه درست نقطه مقابل منافقانی هستند که در آیه قبل به آنها اشاره شده، از یک سو بر دل‌های آنها مهر است و چیزی نمی‌فهمند، و از سوی دیگر در عمل همواره پیرو هوای نفسند، اما مؤمنان روز به روز بر هدایتشان افزوده می‌شود و در مقام عمل بر تقوایشان.

\*\*\* در آیه بعد به عنوان هشدار به این گروه بی‌ایمان استهزاء کننده، می‌فرماید: "آیا آنها جز این انتظاری دارند که قیامت ناگهان برپا شود آن گاه ایمان بیاورند، در حالی که هم اکنون نشانه‌های آن آمده است، اما هنگامی که قیامت رسماً برپا شود دیگر بیداری و تذکر و ایمان آنها سودی نخواهد داشت!"

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۴۹

(فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرَاهُمْ).

آری آنها آن موقعی که باید ایمان بیاورند و مفید است سرسختی و لجاجت به خرج می‌دهند، و در برابر حق تسلیم نمی‌شوند، بلکه به سخریه و استهزاء برمی‌خیزند، ولی آن زمان که حوادث هولناک و آغاز قیامت جهان را به لرزه درمی‌آورد

اینگونه افراد به وحشت می‌افتند، و اظهار خضوع و ایمان می‌کنند در حالی که هیچ سودی به حالشان ندارد.

این عبارت درست به این می‌ماند که به دیگری می‌گوئیم آیا انتظار داری هنگامی که کار از کار گذشت و بیماریت مشرف بر مرگ شد طیب و دارو بیاوری؟! پس بیا پیش از آنکه فرصت از دست برود قدمی بردار، قدمی سودمند و مؤثر.

"اشراف" جمع "شرط" (بر وزن شرف) به معنی "علامت" است، بنا بر این "اشراف الساعة" اشاره به نشانه‌های نزدیک شدن قیامت است.

در اینکه منظور از نشانه‌های نزدیک شدن رستاخیز در اینجا چیست؟ مفسران بحثهای فراوانی دارند، و حتی رساله‌های مختصر و مفصلی در این زمینه نگاشته شده.

اما بسیاری معتقدند منظور از "اشراف الساعة" در آیه مورد بحث قیام شخص پیامبر اسلام ص است، به شهادت حدیثی که از خود آن حضرت نقل شده که فرمود: بعثت انا و الساعة كهاتين و ضم السبابة و الوسطی: "بعثت من و قیامت مانند این دو است اشاره به دو انگشت مبارکش کرد، انگشت اشاره و انگشت وسط که در کنار یکدیگرند".<sup>۱</sup>

و بعضی مساله "شق القمر" و پاره‌ای دیگر از حوادث عصر پیامبر ص را نیز جزء "اشراف الساعة" شمرده‌اند.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۵۰

---

<sup>۱</sup> "مجمع البیان"، "تفسیر قرطبی"، "تفسیر فی ظلال"، و تفاسیر دیگر ذیل آیات مورد بحث (با مختصر تفاوتی در تعبیر).

احادیث متعددی در این زمینه نیز وارد شده که مخصوصاً شیوع بسیاری از گناهان در میان مردم به عنوان نشانه‌های نزدیک شدن قیامت معرفی شده است.

مانند حدیثی که شیخ مفید در "روضه الواعظین" از پیامبر ص نقل کرده که فرمود:

من اشراط الساعة ان يرفع العلم، و يظهر الجهل، و يشرب الخمر و يفشد الزنا:

"از نشانه‌های قیامت برچیده شدن علم، و آشکار شدن جهل، و شرب خمر و کثرت زنا است".<sup>۱</sup>

حتی حوادث مهم و مؤثری همانند قیام حضرت مهدی (ارواحنا فداه) به عنوان "اشراط الساعة" شمرده شده است.

اما این نکته لازم به یادآوری است که ما گاهی از "اشراط الساعة" به طور مطلق بحث می‌کنیم که نشانه‌های نزدیک شدن قیامت چیست؟، و گاه در مورد خصوص آیه.

در مورد آیه مطلب همان است که گفتیم، و اما در باره نشانه‌های نزدیک شدن قیامت به طور مطلق بحثها و روایات فراوانی است که در کتب معروف اسلامی آمده است، و در بحث نکات اشاره خواهیم کرد.<sup>۲</sup>

\*\*\* آیا قیام پیامبر (ص) از نشانه‌های نزدیکی قیامت است؟

---

۱ "نور الثقلین" جلد ۵ صفحه ۳۷.

۲ با توجه به آنچه گفتیم معلوم می‌شود که منظور از جمله "فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا" این نیست که تمام نشانه‌های قیامت در عصر پیامبر (ص) آشکار شده، بلکه منظور این است که بعضی از آنها ظاهر شده که خبر از نزدیکی قیامت می‌دهد هر چند، قسمتهایی از آن بعداً آشکار گردد.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چگونه قیام پیامبر ص را از نشانه‌های نزدیکی قیامت شمرده‌اند؟ در حالی که ۱۵ قرن می‌گذرد و هنوز از قیامت خبری نیست؟

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می‌شود و آن اینکه: باقی مانده دنیا را در مقایسه با گذشته آن باید محاسبه کرد، و در چنین مقایسه‌ای آنچه از عمر دنیا باقی مانده چیز مهمی نیست، چنان که در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ص آمده است که روزی بعد از عصر و نزدیک غروب آفتاب برای یارانش خطبه می‌خواند فرمود:

و الذی نفس محمد (ص) بیده مثل ما مضی من الدنیا فیما بقی منها الا مثل ما مضی من یومکم هذا فیها بقی منه، و ما بقی منه الا الیسیر: " سوگند به کسی که جان محمد ص به دست او است آنچه از دنیا گذشته نسبت به آنچه باقی مانده مانند مقداری است که امروز شما گذشته نسبت به آنچه باقی مانده است و می‌بینید که جز مقدار کمی باقی نمانده است!"<sup>۱</sup>.

\*\*\* آخرین آیه مورد بحث به عنوان نتیجه‌گیری از گفتگوهایی که در آیات قبل پیرامون ایمان و کفر و سرنوشت مؤمنان و کافران آمده بود، می‌فرماید: " پس بدان که معبودی جز الله نیست " (فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ).

یعنی روی خط توحید محکم به‌ایست که داروی شفابخش و بهترین وسیله نجات همین توحید است که آثار آن در آیات قبل بیان شد.

<sup>۱</sup> روح المعانی جلد ۲۶ صفحه ۴۸.

بنا بر این مفهوم این سخن آن نیست که پیامبر ص از توحید آگاه نبوده بلکه منظور ادامه این خط است، درست شبیه آنچه در تفسیر سوره حمد در آیه اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ گفته‌اند که مفهومش هدایت نیافتن نیست بلکه مفهومش این است که ما را بر خط هدایت ثابت بدار.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۵۲

این احتمال نیز وجود دارد که منظور تفکر بیشتر در امر توحید، و ارتقاء به مقامات بالاتر است، چرا که این مساله‌ای است که هر چه در آن بیشتر بیندیشند و آیات خدا را بیشتر مطالعه کنند به مرحله عالی‌تری می‌رسند، و بررسی آنچه در آیات قبل در مورد ایمان و کفر گفته شد خود عاملی است برای افزایش ایمان و کفر.

سومین تفسیر این است که منظور از آن جنبه‌های عملی توحید است یعنی بدان تنها پناهگاه در عالم او است، به او پناه بر، و حل مشکلاتت را فقط از او بخواه، و از انبوه دشمنان هرگز وحشت مکن.

این تفسیرهای سه‌گانه منافاتی با هم ندارند و ممکن است در مفهوم آیه جمع شود.

به دنبال این مساله عقیدتی باز به سراغ مساله تقوا و پاکی از گناه رفته، می‌افزاید: " برای گناه خود و مردان و زنان با ایمان استغفار کن " (و اسْتَغْفِرْ لِدُنْبِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ).

پیدا است پیامبر ص به حکم مقام عصمت هرگز مرتکب گناهی نشده، اینگونه تعبیرها یا اشاره به مساله " ترک اولی "



و " حسنات الأبرار سيئات المقربين " است، و یا سرمشقی است برای مسلمانان.

در حدیثی آمده است که " حذیفه یمان " می گوید: " من مرد تندزبانی بودم و نسبت به خانواده ام تندی می نمودم، عرض کردم ای رسول خدا! می ترسم عاقبت زبانم مرا دوزخی کند! " پیامبر ص فرمود:

فاین انت من الاستغفار؟ انی لاستغفر الله فی الیوم مائه مره!:

" از استغفار غفلت مکن، حتی خود من هر روز یکصد مرتبه استغفار می کنم! " (در بعضی از روایات نیز هفتاد مرتبه آمده است).<sup>۱</sup>

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۵۳

اگر دیگران از گناهان و معاصی خود استغفار می کنند پیغمبر اکرم ص از آن لحظه ای که از یاد خدا غافل مانده و یا کار خوبتری را رها کرده و به سراغ خوب رفته است.

این نکته نیز قابل توجه است که در اینجا خداوند برای مؤمنین و مؤمنات شفاعت کرده، و دستور استغفار به پیامبرش داده، تا آنها را مشمول رحمت خود کند، و از اینجا عمق مساله " شفاعت " در دنیا و آخرت، و همچنین مشروعیت و اهمیت مساله " توسل " ظاهر می شود.

و در ذیل آیه به عنوان بیان علت می فرماید: " خداوند محل حرکت و قرارگاه شما را می داند " (وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ و مثویکم).

---

<sup>۱</sup> " مجمع البیان " جلد ۹ صفحه ۱۰۲ (ذیل آیات مورد بحث).

از ظاهر و آشکار و درون و برون و سر و نجوای شما با خبر است، و حتی از اندیشه‌ها و نیات شما در حرکات و سکونتان کاملاً آگاهی دارد، به همین دلیل باید به سوی او بروید و از درگاه او طلب عفو کنید.

"مقلّب" به معنی جایگاه رفت و آمد و "مثنوی" به معنی محل استقرار است<sup>۱</sup>.

ظاهر این است که این دو کلمه مفهوم وسیعی دارد که تمام حرکات و سکون آدمی را چه در دنیا و چه در آخرت، چه در دوران جنینی و چه در قبور، را شامل می‌شود، هر چند بسیاری از مفسران معانی محدودی برای آن نموده‌اند.

بعضی گفته‌اند منظور حرکات انسان در روز و سکونت او در شب است.

بعضی دیگر گفته‌اند منظور مسیر انسان در دنیا، و قرارگاه او در آخرت است.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۵۴

بعضی دگرگونی انتقال انسان را در صلب پدران و رحم مادران، و ثبات او را در قبر مطرح کرده‌اند.

و بالاخره بعضی حرکات او را در سفر و آرامش او را در حضر عنوان نموده‌اند.

---

<sup>۱</sup> بنا بر این "مقلّب" اسم مفعول است که در اینجا به معنی اسم مکان آمده، ولی جمعی آن را "مصدر میمی" می‌دانند، که به معنی انتقال از حالی به حالی می‌باشد. ولی معنی اول با توجه به قرینه مقابله با "مثنوی" که مسلماً اسم مکان است مناسبتر است.

ولی همانگونه که گفتیم آیه مفهوم گسترده‌ای دارد که همه اینها را شامل می‌شود.

\*\*\* نکته: اشراط الساعة چیست؟

همانگونه که گفتیم "اشراط" جمع "شرط" به معنی "علامت" است، و "اشراط الساعة" نشانه‌های نزدیک شدن قیامت را می‌گویند که در منابع شیعه و اهل سنت در روایات بسیاری از آن بحث شده، و در قرآن مجید تنها در همین مورد به آن اشاره شده است.

یکی از مشروحترین و جامعترین احادیث در این زمینه حدیثی است که ابن عباس از پیغمبر گرامی اسلام ص در داستان حجة الوداع نقل کرده که بسیاری از مسائل را به ما می‌آموزد، و حاوی نکات فراوانی است، و روی همین جهت تمام آن را ذیلاً می‌آوریم:

او می‌گوید: ما با پیامبر اسلام ص در "حجة الوداع" بودیم (حجة الوداع آخرین حجی است که پیامبر در سال آخر عمر خود بجا آورد) حضرت حلقه در خانه کعبه را گرفت و رو به ما کرده فرمود: آیا شما را از "اشراط الساعة" آگاه کنم؟- و سلمان در آن روز از همه به پیامبر ص نزدیکتر بود- عرض کرد آری ای رسول خدا ص.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۵۵

فرمود: از نشانه‌های قیامت تضييع نماز، پیروی از شهوات، تمایل به هواپرستی، گرامی داشتن ثروتمندان، فروختن دین به دنیا است، و در این هنگام است که قلب مؤمن در درونش

آب می‌شود، آن چنان که نمک در آب، از اینهمه زشتیها که می‌بیند و توانایی بر تغییر آن ندارد.

سلمان گفت آیا چنین امری واقع می‌شود ای رسول خدا.

فرمود: آری سوگند به آن کس که جانم به دست او است، ای سلمان! در آن زمان زمامدارانی ظالم، وزرایی فاسق، کارشناسانی ستمگر، و امنایی خائن بر مردم حکومت می‌کنند.

"سلمان" پرسید آیا این امر واقع می‌شود ای رسول خدا؟!.

فرمود: آری سوگند به آن کس که جانم در دست او است، ای سلمان! در آن هنگام زشتیها زیبا، و زیباییها زشت می‌شود، امانت به خیانتکار سپرده می‌شود، و امانتدار خیانت می‌کند، دروغگو را تصدیق می‌کنند و راستگو را تکذیب!.

"سلمان" سؤال می‌کند: آیا چنین چیزی واقع می‌شود ای رسول خدا؟! فرمود: آری سوگند به کسی که جانم در دست او است، ای سلمان! در آن روز حکومت به دست زنان، و مشورت با بردگان خواهد بود، کودکان بر منابر می‌نشینند، و دروغ، ظرافت، و زکات، غرامت، و بیت المال، غنیمت محسوب می‌شود!.

مردم به پدر و مادر بدی می‌کنند، و به دوستانشان نیکی، و ستاره دنباله‌دار در آسمان ظاهر می‌شود.

سلمان گفت: آیا این امر واقع می‌شود ای رسول خدا؟! فرمود: آری سوگند به کسی که جانم به دست او است، ای سلمان! در آن زمان زن با شوهرش شریک تجارت می‌شود (و هر دو تمام تلاش خود را در بیرون خانه و برای ثروت‌اندوزی به

کار می گیرند) باران کم، و صاحبان کرم خسیس، و تهی‌دستان  
حقیر شمرده می شوند. در آن هنگام بازارها به یکدیگر نزدیک

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۵۶

می گردد، یکی می گوید چیزی نفروختم، و دیگری می گوید  
سودی نبردم، و همه زبان به شکایت و مذمت پروردگار  
می گشایند!

" سلمان " گفت: آیا این امر واقع می شود ای رسول خدا؟!.

فرمود: آری سوگند به کسی که جانم در دست اوست، ای  
سلمان! در آن زمان اقوامی به حکومت می رسند که اگر مردم  
سخن بگویند آنها را می کشند، و اگر سکوت کنند همه  
چیزشان را مباح می شمردند، اموال آنها را غارت می کنند و  
احترامشان را پایمال و خونهایشان را می ریزند، و دلها را پر از  
عداوت و وحشت می کنند، و همه مردم را ترسان و خائف و  
مرعوب می بینی!.

" سلمان " عرض کرد: آیا این امر واقع می شود ای رسول  
خدا؟!.

فرمود آری، قسم به آن کسی که جانم به دست او است، ای  
سلمان! در آن هنگام چیزی از مشرق چیزی از مغرب می آورند  
(قوانینی از شرق و قوانینی از غرب) و امت من متلون  
می گردد! وای در آن روز بر ضعفای امت از آنها، و وای بر  
آنها از عذاب الهی، نه بر صغیر رحم می کنند، نه احترام به کبیر  
می گذارند، و نه گنهکاری را می بخشند، بدنهایشان همچون  
آدمیان است اما قلوبشان قلوب شیاطین!.

" سلمان " گفت: آیا این امر واقع می‌شود ای رسول خدا ص؟!

فرمود: آری قسم به آن کس که جانم در دست او است، ای سلمان! در آن زمان مردان به مردان قناعت می‌کنند، و زنان به زنان، و بر سر پسران به رقابت برمی‌خیزند همانگونه که برای دختران در خانواده‌هایشان! مردان، خود را شبیه زنان و زنان خود را شبیه مردان می‌کنند، و زنان بر زین سوار می‌شوند (و به خودنمایی می‌پردازند) بر آنها لعنت خدا باد!

" سلمان " عرض کرد: آیا این امر واقع می‌شود ای رسول خدا ص؟!

فرمود: آری سوگند به کسی که جانم در دست او است، ای سلمان! در

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۵۷

آن زمان به تزیین مساجد می‌پردازند، آن چنان که معابد یهود و نصارا را تزیین می‌کنند، قرآن‌ها را می‌آریند (بی‌آنکه به محتوای آن عمل کنند) مناره‌های مساجد طولانی، و صفوف نمازگزاران فراوان، اما دلها نسبت به یکدیگر دشمن و زبانها مختلف است!

" سلمان " گفت: آیا این امر واقع می‌شود ای رسول خدا؟!

فرمود: آری سوگند به کسی که جانم در دست او است، ای سلمان! در آن هنگام پسران امت مرا با طلا تزیین می‌کنند، و لباسهای ابریشمین حریر و دیباج می‌پوشند، و از پوستهای پلنگ برای خود لباس تهیه می‌کنند!

" سلمان " عرض کرد: آیا این امر واقع شدنی است ای رسول خدا؟!.

فرمود: آری سوگند به کسی که جانم به دست او است، ای سلمان! در آن هنگام زنا آشکار می‌گردد، معاملات با غیبت و رشوه انجام می‌گیرد، دین را فرو می‌نهند و دنیا را برمی‌دارند.

" سلمان " گفت: آیا این امری شدنی است ای رسول الله ص؟!.

فرمود: آری سوگند به کسی که جانم به دست او است، ای سلمان! در آن هنگام طلاق فزونی می‌گیرد، و حدی برای خدا اجرا نمی‌شود، اما با این حال به خدا ضرر نمی‌زنند (خودشان زیان می‌بینند).

" سلمان " عرض کرد: آیا این امری شدنی است ای رسول خدا؟!.

فرمود: آری، سوگند به کسی که جانم به دست او است، ای سلمان! در آن هنگام زنان خواننده، و آلات لهو و نوازندگی آشکار می‌شود، و اشرار اتمم به دنبال آن می‌روند.

" سلمان " گفت: آیا این شدنی است ای رسول خدا؟! فرمود آری سوگند به کسی که جانم به دست او است، ای سلمان! در آن هنگام اغنیای اتمم برای تفریح به حج می‌روند، و طبقه متوسط برای تجارت،

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۵۸

و فقرای آنها برای ریا و تظاهر! در آن زمان اقوامی پیدا می‌شوند که قرآن را برای غیر خدا فرا می‌گیرند، و با آن همچون آلات لهو رفتار می‌کنند، و اقوامی روی کار می‌آیند

که برای غیر خدا علم دین فرا می‌گیرند، فرزندان نامشروع فراوان می‌شود، و قرآن را به صورت غنا می‌خوانند، و برای دنیا بر یکدیگر سبقت می‌گیرند.

سلمان عرض کرد: آیا این امر واقع می‌شود ای رسول خدا؟! فرمود: آری، سوگند به کسی که جانم به دست او است، ای سلمان! این در زمانی است که پرده‌های حرمت دریده می‌شود، گناه فراوان، بدان بر نیکان مسلط می‌گردند، دروغ زیاد می‌شود، لجاجت آشکار، و فقر فزونی می‌گیرد، و مردم با انواع لباسها بر یکدیگر فخر می‌فروشند، بارانهای بی‌موقع می‌بارد، قمار و آلات موسیقی را جالب می‌شمرند، و امر به معروف و نهی از منکر را زشت می‌دانند.

به گونه‌ای که مؤمن در آن زمان از همه امت خوارتر است قاریان قرآن و عبادت‌کنندگان پیوسته به یکدیگر بدگویی می‌کنند، و آنها را در ملکوت آسمانها افرادی پلید و آلوده می‌خوانند.

"سلمان" عرض کرد: آیا این امر واقع می‌شود ای رسول خدا ص؟!.

فرمود: آری، سوگند به کسی که جانم در دست او است، ای سلمان! در آن هنگام ثروتمند رحمی بر فقیر نمی‌کند، تا آنجا که نیازمندی در میان جمعیت به پا می‌خیزد و اظهار حاجت می‌کند، و هیچکس چیزی در دست او نمی‌نهد!

"سلمان" گفت: آیا این امر شدنی است ای رسول خدا؟!.

فرمود: آری سوگند به کسی که جانم به دست او است، ای سلمان! در آن هنگام "روییضة" سخن می‌گوید!



سلمان عرض کرد: پدر و مادرم فدایت باد ای رسول خدا!"  
روبیضة"

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۵۹

چیست؟

فرمود: کسی در باره محروم سخن می گوید که هرگز سخن نمی گفت (و کسی اظهار نظر می کند که مجال اظهار نظر به او نمی دادند).

در این هنگام طولی نمی کشد که فریادی از زمین برمی خیزد، آن چنان که هر گروهی خیال می کنند این فریاد در منطقه آنها است.

باز مدتی که خدا می خواهد به همان حال می ماند، سپس در این مدت زمین را می شکافند و زمین پاره های دل خود را بیرون می افکند، فرمود منظورم طلا و نقره است، سپس به ستونهای مسجد با دست مبارکش اشاره کرد و گفت: همانند اینها! و در آن روز دیگر طلا و نقره ای به درد نمی خورد (و فرمان الهی فرا می رسد) این است معنی سخن پروردگار "فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا"<sup>۱</sup>.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۶۰

[سوره محمد (۴۷): آیات ۲۰ تا ۲۴]

وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْ لَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَإِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشَىٰ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأُولَئِكَ لَهُمْ (۲۰) طَاعَةٌ وَ قَوْلٌ

<sup>۱</sup> تفسیر "علی بن ابراهیم" مطابق نقل "نور الثقلین" و "تفسیر صافی" (ذیل آیه مورد بحث).

مَعْرُوفٌ فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ (۲۱)  
فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطَّعُوا  
أَرْحَامَكُمْ (۲۲) أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى  
أَبْصَارَهُمْ (۲۳) أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا (۲۴)

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۶۱

ترجمه:

۲۰- کسانی که ایمان آورده‌اند می‌گویند چرا سوره‌ای نازل نمی‌شود؟ (که در آن فرمان جهاد باشد) اما هنگامی که سوره محکمی نازل می‌گردد که در آن نامی از جنگ است منافقان بیمار دل را می‌بینی همچون کسی که در آستانه مرگ قرار گرفته به تو نگاه می‌کنند، پس مرگ و نابودی برای آنها بهتر است.

۲۱- اما اگر آنها اطاعت کنند و سخن سنجیده و شایسته بگویند برای آنها بهتر است، و اگر آنها هنگامی که فرمان جهاد قطعیت پیدا می‌کند به خدا راست گویند (و از در صدق و صفا در آیند) برای آنها بهتر است.

۲۲- اما اگر روی گردان شوید آیا جز این انتظار می‌رود که در زمین فساد کنید و قطع رحم نمائید.

۲۳- آنها کسانی هستند که خداوند از رحمت خویش دورشان ساخته، گوشه‌هایشان را کر و چشم‌هایشان را کور نموده است.

۲۴- آیا آنها در قرآن تدبیر نمی‌کنند؟ یا بر دل‌هایشان قفل نهاده شده است.

تفسیر: از نام جهاد نیز وحشت دارند!

در این آیات موضع‌گیری‌های مختلف "مؤمنان" و "منافقان" را در برابر فرمان جهاد روشن می‌سازد، و تکمیلی است بر بحث‌هایی که در باره این دو گروه در آیات قبل آمد.

نخست می‌فرماید: "مؤمنان پیوسته می‌گویند چرا سوره‌ای نازل نمی‌شود؟! (وَ يَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْ لَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ).

سوره‌ای که در آن فرمان جهاد باشد، و تکلیف ما را در برابر دشمنان سنگدل و خونخوار و بی‌منطق روشن سازد، سوره‌ای که آیتش نور هدایت بر قلب ما بپاشد، و روح و جان ما را با فروغش روشن نماید.

این وضع حال مؤمنان راستین.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۶۲

و اما منافقان "هنگامی که سوره محکم و استواری نازل می‌گردد که در آن نامی از جنگ و جهاد است، منافقان بیماردل را می‌بینی که همچون کسی که در آستانه مرگ قرار گرفته با نگاهی مات و مبهوت، و چشمانی که حدقه آنها از کار ایستاده به تو می‌نگرند!" (فَإِذَا أَنْزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَ ذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشَىٰ عَلَيْهِ مِنْ الْمَوْتِ).

از شنیدن نام جنگ چنان وحشت و اضطراب سر تا پای آنها را فرا می‌گیرد که نزدیک است قالب تهی کنند! فکرشان از کار می‌افتد، سیاهی چشم از حرکت بازمی‌ایستد، و همچون کسانی که نزدیک است قبض روحشان شود نگاهی بی‌حرکت و خیره، بی‌آنکه پلک‌های چشم بهم خورد، دارند، و این گویاترین تعبیری است از حال منافقان ترسو و بزدل!

چرا برخورد مؤمنان و منافقان این چنین متفاوت نباشد در حالی که گروه اول به خاطر ایمان محکمشان هم به لطف و عنایت و یاری پروردگار امیدوارند، و هم از شهادت در راه او پروا ندارند.

میدان جهاد برای آنها میدان اظهار عشق به محبوب، میدان شرف و فضیلت، میدان شکوفایی استعدادها، و میدان پایداری و مقاومت و پیروزی است، و در چنین میدانی ترس معنی ندارد.

اما برای "منافقان" میدان مرگ و نابودی و بدبختی است، میدان شکست و جدایی از لذات دنیا است، میدانی است تاریک و ظلمانی، با آینده‌ای وحشتناک و مبهم!

منظور از "سوره محکمۀ" به عقیده بعضی از مفسران سوره‌هایی است که در آن مساله جهاد مطرح می‌شود، ولی دلیلی بر این تفسیر در دست نیست، بلکه ظاهر این است که "محکم" در اینجا به همان معنی مستحکم و استوار و قاطع و خالی از هر گونه ابهام است که گاه در مقابل آن عنوان متشابه قرار می‌گیرد، و البته

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۶۳

آیات جهاد چون معمولاً از قاطعیت فوق العاده‌ای برخوردار است تناسب بیشتری با مفهوم این واژه دارد، اما منحصر به آن نیست.

تعبیر به الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ: "کسانی که در قلبهایشان بیماری است" تعبیری است که در لسان قرآن معمولاً برای "منافقین" به کار می‌رود، و اینکه بعضی از مفسران احتمال

داده‌اند منظور افراد "ضعیف‌الایمان" است، نه با سایر آیات قرآن سازگار می‌باشد و نه با آیات قبل و بعد آیه مورد بحث که همه از منافقان سخن می‌گویند.

به هر حال، در پایان آیه در یک جمله کوتاه می‌گوید: "وای بر آنها که مرگ و نابودی برای آنها از زندگی بهتر است" (فَأُولَىٰ لَهُمْ).

جمله "اولی لهم" در ادبیات عرب معمولاً به عنوان تهدید و نفرین و آرزوی ناراحتی و بدبختی برای کسی می‌آید.<sup>۱</sup>

بعضی نیز آن را به معنی الموت اولی لهم (مرگ برای آنها بهتر است) تفسیر کرده‌اند، و جمع میان آنها چنان که در تفسیر آیه آوردیم نیز مانعی ندارد.

\*\*\* در آیه بعد می‌افزاید: "اگر آنها اطاعت کنند، و از فرمان جهاد سرپیچی نمایند و سخنان نیک و سنجیده و شایسته بگویند برای آنها بهتر است" (طَاعَةٌ وَ قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ)<sup>۲</sup>.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۶۴

تعبیر به "قول معروف" ممکن است در مقابل سخنان ناموزون و منکری باشد که منافقان بعد از نزول آیات جهاد سر می‌دادند، گاه می‌گفتند: "لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ"<sup>۳</sup>: در این گرمای شدید به سوی میدان جهاد نروید" (توبه - ۸۱).

---

<sup>۱</sup> جمعی تعبیر کرده‌اند که معنی جمله این می‌شود "یلیه مکروه" و آن را معادل با "ویل لهم" دانسته‌اند.

<sup>۲</sup> "طاعة" مبتدا است و خبر آن محذوف است و در تقدیر چنین می‌باشد "طاعة و قول معروف امثل لهم" بعضی نیز آن را خبر برای مبتدای محذوفی دانسته‌اند که در تقدیر امرتا طاعة بوده ولی معنی اول مناسبتر است.

و گاه می‌گفتند: "خدا و پیامبرش جز وعده‌های دروغین پیروزی چیزی به ما وعده نداده‌اند!"<sup>۱</sup> و إِذِ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا (سوره احزاب - ۱۲).

و گاه برای سست کردن افراد با ایمان و بازداشتن از میدان نبرد می‌گفتند:

هلم الینا" به سوی ما بیا و خوش باش!" (احزاب - ۱۸).

نه تنها مردم را تشویق به جهاد نمی‌کردند بلکه در تضعیف روحیه آنها سخت می‌کوشیدند.

سپس می‌افزاید: "اگر آنها هنگامی که برنامه‌ها محکم می‌شود و فرمان جهاد قطعیت می‌یابد به خدا راست گویند و از در صدق و صفا درآیند برای آنها بهتر است" (فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ).

هم در این دنیا باعث سربلندی آنها است، و هم در آخرت به پاداش و ثواب بزرگ و فوز عظیم نائل می‌شوند.

جمله "عزم الامر" در اصل اشاره به محکم شدن کار است ولی به قرینه آیات قبل و بعد منظور از آن "جهاد" می‌باشد.

\*\*\* در آیه بعد می‌افزاید: "اما اگر راه مخالفت را پیش گیرید، و از فرمان خدا و عمل به کتاب او روی‌گردان شوید، آیا جز این انتظاری می‌رود که در زمین فساد کنید و قطع رحم نمائید" (فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ!).

---

<sup>۱</sup> گر چه کمتر کسی از مفسران در ترکیب این آیه بحث کرده است لکن چنین به نظر می‌رسد که ان تولیتم جمله شرطیه است که در میان

زیرا اگر از قرآن و توحید روی گردان شوید قطعاً به سوی جاهلیت باز می‌گردید، و برنامه‌های جاهلی چیزی جز "فساد در زمین" "قتل و غارت و خونریزی"، "کشتن خویشاوندان و دختران" نبود.

این در صورتی است که "تولیت" از ماده "تولی" به معنی روی گردان شدن باشد، ولی بسیاری از مفسران این احتمال را داده‌اند که از ماده "ولایت" به معنی "حکومت" است، یعنی اگر زمام حکومت به دستتان بیفتد چیزی جز تباهی و خونریزی و قطع رحم از شما انتظار نمی‌رود.

گویا جمعی از منافقان برای فرار از میدان جهاد این بهانه را درست کرده بودند که ما چگونه قدم به میدان نبرد بگذاریم و خونریزی کنیم و خویشاوندان خود را به قتل برسانیم و مفسد فی الارض "باشیم؟!".

قرآن در پاسخ آنها می‌گوید: "مگر آن روز که حکومت در دست شما بود جز فساد و خونریزی و قطع رحم کار داشتید؟! اینها بهانه است، هدف از جنگ در اسلام خاموش کردن آتش فتنه است، نه فساد و تباهی در زمین، هدف برچیدن بساط ظلم و ستم است نه قطع رحم.

در بعضی از روایات که در منابع اهل بیت ع آمده است می‌خوانیم: "این آیه در باره بنی امیه است که وقتی زمام

---

اسم عسی و خبر آن قرار گرفته و جزای آن شرطیه مجموع جمله (فهل عسیتم ان تفسدوا فی الارض) است و در تقدیر چنین بوده ان تولیتم عن کتاب اللّٰه فهل یترب منکم الا الفساد فی الارض.

حکومت را به دست گرفتند نه بر صغیر رحم کردند و نه بر کبیر، حتی خویشاوندان خود را به خاک و خون کشیدند!"<sup>۱</sup>. روشن است که بنی امیه از ابو سفیان گرفته تا فرزندان و نواده‌های او همه مصداق روشن این آیه بودند، منظور از روایت نیز همین است در حالی که آیه مفهوم گسترده‌ای دارد که همه منافقان ظالم و مفسد را شامل می‌شود.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۶۶

\*\*\* در آیه بعد سرنوشت نهایی این گروه منافق و بهانه‌جوی مفسد را چنین بیان می‌کند: "آنها کسانی هستند که خداوند از رحمت خویش دورشان ساخته، گوشه‌ایشان را کر و چشمه‌ایشان را کور نموده است"، نه حقیقتی را می‌شنوند و نه واقعیتی را می‌بینند (أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ).

آنها جهاد اسلامی را که بر معیار حق و عدالت است قطع رحم و فساد فی الارض می‌پندارند، اما آن همه جنایاتی را که در جاهلیت مرتکب شدند و خونهای بیگناهی را که در دوران حکومتشان ریختند و نوزادان معصومی را که با دست خود زیر خاک پنهان کردند مطابق با حق و عدالت!، لعنت خدا بر آنها باد که نه گوش شنوا دارند و نه چشم بینا!

در روایتی از امام علی بن الحسین ع می‌خوانیم که به فرزندش امام باقر ع فرمود:

ایاک و مصاحبه القاطع لرحمة، فانی وجدته ملعونا فی کتاب الله عز و جل فی ثلاث مواضع: قال الله عز و جل فَهَلْ

<sup>۱</sup> "نور الثقلین" جلد ۵ صفحه ۴۰.



عَسَيْتُمْ...": "فرزندم از دوستی با افرادی که پیوند خویشاوندی را قطع کرده و نسبت به ارحام خود بد رفتاری می‌کنند بر حذر باش که من آنها را در سه آیه از قرآن ملعون یافتم، سپس آیه مورد بحث را تلاوت فرمود ...!"<sup>۱</sup>

"رحم" در اصل به معنی "جایگاه جنین" در شکم مادر است، سپس این تعبیر به تمام خویشاوندان اطلاق شده است به خاطر اینکه از رحم واحدی نشات گرفته‌اند.

در حدیث دیگری از رسول خدا می‌خوانیم: ثلاثه لا یدخلون الجنة مدمن خمر و مدمن سحر و قاطع رحم: "سه گروهند که هرگز داخل بهشت نمی‌شوند، شرابخواران، ساحران و قاطعان رحم"<sup>۲</sup>.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۶۷

ناگفته پیداست لعن و طرد خداوند نسبت به این گروه، و همچنین گرفتن قدرت درک حقایق از آنها، هرگز مستلزم جبر نیست، چرا که اینها مجازات اعمال خود آنها و واکنش کردار و رفتارشان است.

\*\*\* در آخرین آیه مورد بحث به ذکر علت واقعی انحراف این قوم نگون‌بخت پرداخته، می‌گوید: "آیا آنها در آیات قرآن تدبیر نمی‌کنند (تا حقیقت را دریابند و وظائف خود را انجام دهند) یا بر دل‌های آنها قفل نهاده شده است؟!"

<sup>۱</sup> "اصول کافی" جلد ۲ باب من تکره مجالسته حدیث ۷- اما دو آیه

دیگر که در ذیل حدیث آمده یکی آیه ۲۵ سوره رعد و دیگری ۲۷

بقره که در یکی لعن صریحا آمده، و در دیگری کنایتا.

<sup>۲</sup> "خصال صدوق" مطابق نقل تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۴۱.

(أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبِ أَفْئَالِهِا).

آری عامل بیچارگی آنها یکی از دو چیز است یا در قرآن، این برنامه هدایت الهی و این نسخه کامل شفابخش، تدبر نمی‌کنند، و یا اگر تدبر می‌کنند بر اثر هواپرستی و اعمالی که از قبل انجام داده‌اند قفلها بر دل‌های آنها است، به گونه‌ای که هیچ حقیقتی در آن نفوذ نمی‌کند.

و به تعبیر دیگر اگر کسی راه خود را در ظلمات گم می‌کند، یا چراغی به دست ندارد و یا چشمش نابینا است که اگر هم چراغ باشد و هم چشم بینا یافتن راه همه جا آسان است.

" اقفال " جمع " قفل " در اصل از ماده " قفول " به معنی بازگشت کردن یا " قفیل " به معنی اشیاء خشک است، و از آنجا که وقتی در راه بندند و بر آن قفل زنند هر کس بیاید از آنجا بازمی‌گردد، و همانند موجود خشک و صلب چیزی در آن نفوذ نمی‌کند این کلمه به این ابزار مخصوص گفته شده است.

\*\*\* نکته‌ها:

۱- قرآن کتاب اندیشه و عمل

آیات مختلف قرآن این حقیقت را فاش می‌گوید که این کتاب بزرگ آسمانی تنها برای تلاوت نیست، بلکه هدف نهایی از آن " ذکر " (یادآوری)

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۶۸

" تدبر " (بررسی عواقب و نتایج کار) " انذار "، " خارج کردن انسانها از ظلمات به نور " و " شفا و رحمت و هدایت " است.

در آیه ۵۰ سوره انبیاء می‌خوانیم: وَ هَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ: این یادآوری پر برکتی است که ما نازل کرده‌ایم."

در آیه ۲۹ سوره (ص) می‌خوانیم: كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ: "این کتاب پربرکتی است که بر تو نازل کرده‌ایم تا در آیاتش تدبر کنند."

و در آیه ۱۹ سوره انعام آمده است: وَ أَوْحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ: "این قرآن به من وحی شده است تا شما و تمام کسانی را که این پیام به آنها می‌رسد به وسیله آن انذار کنم."

و در آیه ۱ سوره ابراهیم می‌فرماید: كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ: "این کتابی است که بر تو نازل کردیم تا مردم را به وسیله آن از ظلمتها به سوی نور خارج سازی."

و بالأخره در آیه ۸۲ سوره اسراء آمده است: وَ نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ: "آیاتی از قرآن نازل می‌کنیم که مایه شفا و رحمت برای مؤمنان است."

و به این ترتیب باید قرآن مجید در متن زندگی مسلمانان قرار گیرد و آن را قنوه و اسوه خویش قرار دهند دستوراتش را مو به مو اجرا کنند، و تمام خطوط زندگی خویش را با آن هماهنگ سازند.

اما متأسفانه برخورد گروهی از مسلمانان با قرآن برخورد با یک مشت اوراد نامفهوم است، تنها به تلاوت سرسری می‌پردازند، و در نهایت به تجوید و مخارج حروف و زیبایی صوت اهمیت می‌دهند، و بیشترین بدبختی مسلمانان از همین

جاست که قرآن را از شکل یک برنامه جامع زندگی خارج ساخته و تنها

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۶۹

به الفاظ آن قناعت کرده‌اند.

قابل توجه اینکه در آیات مورد بحث با صراحت می‌گوید این منافقان بیمار دل در قرآن تدبر نکردند که به این روز سیاه افتادند.

" تدبر " از ماده " دبر " (بر وزن ابر) به معنی بررسی نتایج و عواقب چیزی است، به عکس تفکر که بیشتر به بررسی علل و اسباب چیزی گفته می‌شود، و به کاربرد هر دو تعبیر در قرآن مجید پر معنی است.

اما نباید فراموش کرد که بهره‌گیری از قرآن نیاز به یک نوع خودسازی دارد، هر چند خود قرآن نیز به خودسازی کمک می‌کند، چرا که اگر بر دلها قفلها باشد، قفلهایی از هوی و هوس، کبر و غرور، لجاجت و تعصب، اجازه ورود نور حق به آن نمی‌دهد، در آیات مورد بحث به همین امر نیز اشاره شده است.

و چه زیبا می‌گوید امیر مؤمنان علی ع در خطبه‌ای که پیرامون صفات پرهیزگاران فرموده:

اما اللیل فصافون اقدامهم، تالین لاجزاء القرآن یرتلونها ترتیلا، یحزنون به انفسهم، و یستثیرون به دواء دئهم، فاذا مروا بآیة فیها تشویق رکنوا الیها طمعا، و تطلعت نفوسهم الیها شوقا، و ظنوا انها نصب اعینهم، و اذا مروا بآیة فیها تخویف اصغوا الیها

مسامع قلوبهم، و ظنوا ان زفير جهنم و شهيقها فی اصول  
آذانهم:

" آنها شب هنگام بر پا ایستاده، قرآن را شمرده و با تدبیر  
تلاوت می‌کنند، و جان خود را با آن محزون می‌سازند، داروی  
درد خود را از آن می‌گیرند، هر گاه به آیه‌ای رسند که در آن  
تشویق است با علاقه فراوان به آن روی می‌آورند، و چشم  
جانشان با شوق بسیار در آن خیره می‌شود، و آن را همواره  
نصب العین خود می‌سازند، و هر گاه به آیه‌ای رسند که در  
آن بیم و انذار است گوشهای دل خود را برای شنیدنش باز  
کرده، فکر می‌کنند صدای ناله آتش سوزان دوزخ و به هم  
خوردن زبان‌هایش در گوش جانشان طنین‌انداز است!"

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۷۰

\*\*\* ۲- حدیثی از امام صادق (ع)

در تفسیر جمله " اُمّ عَلٰی قُلُوبِ اُقْفَالِهَا " از امام صادق ع چنین  
آمده است:

ان لك قلبا و مسامع، و ان الله اذا اراد ان يهدى عبدا فتح  
مسامع قلبه، و اذا اراد به غير ذلك ختم مسامع قلبه، فلا يصلح  
ابدا و هو قول الله عز و جل: اُمّ عَلٰی قُلُوبِ اُقْفَالِهَا

" برای تو قلبی است و گوشهایی که (راه نفوذ در آن است)  
و خداوند هر گاه بخواهد بنده‌ای را (بخاطر تقوایش) هدایت  
کند، گوشهای قلب او را می‌گشاید، و هنگامی که غیر از این  
بخواهد بر گوشهای قلبش مهر می‌نهد، به گونه‌ای که هرگز

<sup>۱</sup> نهج البلاغه خطبه ۱۹۳ معروف به خطبه حمام.

اصلاح نخواهد شد، و این معنی سخن خداوند است " اَمْ عَلَى قُلُوبِ أَقْفَالُهَا".<sup>۱</sup>

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۷۱

[سوره محمد (۴۷): آیات ۲۵ تا ۲۸]

إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ  
الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ (۲۵) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ  
كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ  
إِسْرَارَهُمْ (۲۶) فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ  
وَأَدْبَارَهُمْ (۲۷) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَكَرِهُوا  
رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ (۲۸)

ترجمه:

۲۵- کسانی که بعد از روشن شدن حق پشت کردند شیطان اعمال زشتشان را در نظرشان زینت داده، و آنها را با آرزوهای طولانی فریفته است.

۲۶- این بخاطر آن است که آنها به کسانی که نزول وحی الهی را کراهت داشتند گفتند ما در بعضی از امور از شما پیروی می‌کنیم، در حالی که خداوند اسرار آنها را می‌داند.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۷۲

۲۷- حال آنها چگونه خواهد بود هنگامی که فرشتگان (مرگ) بر صورت و پشت آنها می‌زنند (و قبض روحشان می‌کنند).

<sup>۱</sup> نور التقلین جلد ۵ صفحه ۴۱.

۲۸- این بخاطر آن است که آنها از آنچه خداوند را به خشم می‌آورد پیروی کردند و آنچه را موجب خشنودی او است کراهت داشتند لذا اعمالشان را حبط و نابود کرد.

تفسیر: چرا در قرآن تدبیر نمی‌کنند؟!

این آیات هم چنان به بحث پیرامون منافقان و موضعگیریهایی مختلف آنها ادامه می‌دهد، می‌فرماید: "کسانی که بعد از روشن شدن حق بازگشتند و پشت کردند، شیطان اعمال زشتشان را در نظرشان زینت داده، و آنها را به آرزوهای دور و دراز فریفته است" (إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ).

گرچه بعضی احتمال داده‌اند که این آیه پیرامون جمعی از کفار اهل کتاب سخن می‌گوید که قبل از قیام پیامبر اسلام ص نشانه‌های او را بر اساس کتب آسمانیشان می‌شمردند و سخت در انتظار او بودند، اما بعد از قیام او و روشن شدن این نشانه‌ها به او پشت کردند و شهوات و منافع مادی، مانع ایمانشان شد.

ولی قرآنی که در آیات قبل و بعد است به خوبی نشان می‌دهد این آیه نیز در باره منافقان سخن می‌گوید که نزدیک آمدند و دلائل حقانیت پیامبر ص را به وضوح دیدند و شنیدند، ولی به خاطر هواپرستی و تسویلات شیطانی به آن پشت کردند.

"سول" از ماده "سؤل" (بر وزن قفل) به معنی حاجتی است که نفس آدمی نسبت به آن حریص است<sup>۱</sup> و "تسویل" معنی ترغیب و تشویق نسبت به اموری که به آن حریص است، و

---

<sup>۱</sup> و لذا بعضی آن را به معنی "امید و آرزو" تفسیر کرده‌اند، چنان که در آیه ۳۶ طه نیز می‌خوانیم: قَدْ أُوتِيَ سُورًا يَا مُوسَى.

نسبت این امر به شیطان به خاطر وسوسه‌هایی است که او در جان انسان می‌کند، و مانع هدایت او می‌شود.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۷۳

جمله و املی لهم از ماده "املاء" به معنی ایجاد طول امل و آرزوهای دور و دراز است که انسان را به خود مشغول داشته و از حق باز می‌دارد.

\*\*\* آیه بعد علت این تسویلات و تزئینات شیطانی را چنین شرح می‌دهد: "این بخاطر آن است که آنها به کسانی که از نزول وحی الهی به پیامبر ص اسلام ناراحت بودند گفتند ما در بعضی از امور از شما پیروی می‌کنیم" (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأُمْرِ).

کار منافق همین است که به دنبال افراد سرخورده و مخالف می‌گردد، و اگر در تمام جهات با او قدر مشترک نداشته باشد به همان مقدار که وجوه مشترک موجود است همکاری، بلکه اطاعت می‌کند.

منافقان مدینه نیز به سراغ یهود آمدند، یهود "بنی نضیر" و "بنی قریظه" که پیش از بعثت پیامبر از مبلغان اسلام بودند، اما بعد از ظهورش بخاطر حسد و کبر و به خطر افتادن منافعی که ظهور اسلام را ناخوشایند دانستند، و از آنجا که مخالفت با پیامبر اسلام و توطئه ضد او قدر مشترکی در میان منافقان و یهود بود قول همکاری به آنها دادند.

تعبیر "فِي بَعْضِ الْأُمْرِ" شاید اشاره به این است که ما تنها در این قسمت با شما همکاری می‌کنیم، ولی شما با بت پرستی



مخالفید، و معتقد به رستاخیز هستید، ما در این امور با شما همراه نیستیم<sup>۱</sup>.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۷۴

این سخن شبیه چیزی است که در آیه ۱۱ سوره حشر آمده: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ:

" آیا ندیدید منافقان را که به برادران کافرشان از اهل کتاب می‌گویند اگر شما از این بلاد کوچ کنید ما هم با شما می‌آئیم، و از هیچکس در مخالفت با شما اطاعت نخواهیم کرد، و اگر با شما پیکار کنند یاریتان خواهیم کرد!" در پایان آیه آنها را با عبارتی کوتاه تهدید کرده، می‌گوید: " خداوند مخفی کاریها و اسرار آنها را می‌داند" (وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ).

هم از کفر باطنی آنها و نفاقشان آگاه است، و هم از توطئه‌چینها با کمک یهود، و به موقع آنها را مجازات خواهد کرد.

و نیز از آنچه یهود از حسادت و دشمنی و عناد مخفی می‌داشتند آگاه است آنها طبق گواهی کتابشان چنان از نشانه‌های پیامبر اسلام ص آگاه بودند که او را همچون فرزند خود می‌شناختند، و این نشانه‌ها را قبلاً برملا می‌گفتند، ولی بعد از ظهورش همه را مخفی و پنهان کردند خدا از این پنهان‌کاری آگاه است.

---

<sup>۱</sup> در تفسیر این آیه احتمالات متعدد دیگری نیز داده شده که هیچکدام با آیات قبل و بعد سازگار نیست، لذا از ذکر آنها صرف نظر شد.

در حدیثی از امام باقر و امام صادق ع آمده است که منظور از " كَرِهُوا مَا نَزَلَ اللَّهُ " بنی امیه " هستند که نزول فرمان خداوند را در باره ولایت علی ع ناخوش داشتند<sup>۱</sup>.

روشن است که این نوعی تطبیق و بیان مصداق است نه انحصار مفهوم آیه.

\*\*\* آیه بعد در حقیقت توضیحی است برای این تهدید سربسته می‌فرماید: " حال آنها چگونه خواهد بود هنگامی که فرشتگان مرگ روحشان را قبض

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۷۵

می‌کنند در حالی که بر صورت و پشت آنها می‌زنند " (فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهُهُمْ وَ أَدْبَارَهُمْ)<sup>۲</sup>.

آری این فرشتگان مامورند که در آستانه مرگ مجازات آنها را شروع کنند تا طعم تلخ کفر و نفاق و لجاجت و عناد را بچشند، به صورت آنها می‌کوبند، برای این که رو به سوی دشمنان خدا رفته‌اند، و بر پشت آنها می‌زنند بخاطر این که به آیات الهی و پیامبرش پشت کردند.

این معنی شبیه چیزی است که در آیه ۵۰ سوره انفال در باره کفار و منافقین آمده است: وَ لَوْ تَرَى إِذِ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهُهُمْ وَ أَدْبَارَهُمْ وَ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ: " اگر ببینی کافران را هنگامی که فرشتگان مرگ جان آنها را

<sup>۱</sup> " مجمع البیان " جلد ۹ صفحه ۱۰۵.

<sup>۲</sup> " کیف " خبر مبتدای محذوفی است و در تقدیر چنین است " فکیف حالهم ... "

می‌گیرند، و بر صورت و پشت آنها می‌زنند، و می‌گویند:  
بچشید عذاب سوزنده را ...".

\*\*\* در آخرین آیه مورد بحث باز به بیان علت این عذاب الهی در آستانه مرگ آنها پرداخته می‌گوید: "این عذاب و کیفر به خاطر آن است که آنها از آنچه خداوند را به خشم می‌آورد پیروی کردند، و آنچه را موجب خشنودی او است کراهت داشتند، لذا خداوند اعمالشان را حبط و نابود کرد" (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ).

چرا که شرط قبولی اعمال و هر گونه تلاش و کوشش رضای خدا است، بنا بر این طبیعی است که اعمال کسانی که اصرار در خشم خدا دارند و مخالف با رضای او هستند نابود گردد، و با دست خالی، و کوله‌بار عظیمی از گناهان این جهان را وداع گویند.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۷۶

حال این گروه درست مخالف وضعی است که مؤمنان دارند که فرشتگان رحمت در آستانه مرگ به استقبال آنها می‌آیند، با روی گشاده به آنها می‌گویند: سلام بر شما باد، هم اکنون وارد بهشت شوید بخاطر اعمالی که انجام می‌دادید: "الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ". (نحل - ۳۳).

قابل توجه این که در مورد خشم الهی جمله به صورت فعلیه آمده است (ما أَسْخَطَ اللَّهَ) و در مورد خشنودی او به صورت اسمیه (رِضْوَانَهُ).

بعضی از مفسران گفته‌اند این تفاوت تعبیر لطیفه‌ای در بردارد، و آن اینکه خشم خدا گاه‌گاه است، و رضا و رحمتش مستمر است و مدام.

این نکته نیز روشن است که خشم و غضب و سخط در مورد خداوند به معنی تآثر نفسانی نیست، همانگونه که رضای او نیز به معنی انبساط روح نمی‌باشد، بلکه همانگونه که در حدیث امام صادق ع آمده "غضب الله عقابه و رضاه ثوابه": "خشم خدا عقاب او است، و رضای او ثواب او".<sup>۱</sup>

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۷۷

[سوره محمد (۴۷): آیات ۲۹ تا ۳۱]

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ  
(۲۹) وَ لَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلاَعْرِفْتَهُمْ بِسِيْمَاهُمْ وَ لاَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي  
لَحْنِ الْقَوْلِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ (۳۰) وَ لاَنبَلُوْنَكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ  
الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ وَ لاَنبَلُواْ أَخْبَارَكُمْ (۳۱)

ترجمه:

۲۹- آیا کسانی که در دلهایشان بیماری است گمان کردند خدا  
کینه‌هایشان را ظاهر نمی‌کند؟! ۳۰- و اگر ما بخواهیم آنها را  
به تو نشان می‌دهیم تا آنها را با قیافه‌هایشان بشناسی، هر چند  
می‌توانی از طرز سخنانشان آنها را بشناسی، و خداوند اعمال  
شما را می‌داند.

<sup>۱</sup> توحید صدوق طبق نقل المیزان جلد ۱۸ صفحه ۲۶۶.

۳۱- ما همه شما را قطعاً آزمایش می‌کنیم تا معلوم شود مجاهدان واقعی و صابران از میان شما کیانند؟ و اخبار شما را بیازمائیم.

تفسیر: منافقان را از لحن گفتارشان می‌توان شناخت در این آیات باز هم به بحثی دیگر از صفات و نشانه‌های منافقین اشاره می‌کند

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۷۸

و مخصوصاً بر این معنی تأکید دارد که اینها تصور نکنند برای همیشه می‌توانند چهره درونی خود را از پیامبر ص و مؤمنان مکتوم دارند، و خود را از رسوایی بزرگ برهانند.

نخست می‌گوید: " آیا کسانی که در دل‌هایشان بیماری است گمان کردند خدا کینه‌های شدیدشان را ظاهر نمی‌سازد؟! (أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ)!"

" اضغان " جمع " ضغن " (بر وزن حرص، و همچنین بر وزن عقد) به معنی کینه شدید است.

آری آنها در درون دل کینه شدیدی نسبت به پیامبر ص و مؤمنان داشته و همیشه منتظر فرصتی بودند که ضربه‌ای بر آنها وارد کنند، قرآن به آنان هشدار می‌دهد، تصور نکنند همیشه می‌توانند چهره واقعی خود را مکتوم دارند.

---

۱ بعضی "ام" را در آیه فوق "استفهامیه" دانسته‌اند، و بعضی "منقطعه" به معنی "بل" ولی معنی اول مناسبتر به نظر می‌رسد.

\*\*\* لذا در آیه بعد می‌افزاید: "اگر بخواهیم آنها را به تو نشان می‌دهیم، تا آنها را با قیافه‌هایشان بشناسی!" (وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَלَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ).

در چهره‌های آنها علامتی می‌گذاریم که با مشاهده آن علامت از نفاقشان آگاه شوی، و به "رأى العين" آنها را ببینی.

سپس می‌افزاید: "هر چند الان هم می‌توانی از طرز سخنانشان آنها را بشناسی" (وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ).

"راغب" در "مفردات" می‌گوید: "لحن" عبارت از این است که سخن را از قواعد و سنن خود منحرف سازند، یا اعراب خلافی به آن دهند، و یا از صورت صراحت به کنایه و اشاره بکشانند، و منظور در آیه مورد بحث همان

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۷۹

معنی سوم است یعنی این منافقان بیماردل را از کنایه‌ها و نیشها و تعبیرات موزیانه و منافقانه‌شان می‌توان شناخت.

هر جا سخن از جهاد است آنها به نحوی در تضعیف اراده مردم می‌کوشند، هر جا سخن از حق و عدالت است آن را به سوی دیگری منحرف می‌سازند، و آنجا که از نیکان و پاکان و پیشگامان اسلام سخن به میان می‌آید به نحوی می‌کوشند آنها را لکه‌دار و کم اعتبار کنند.

لذا در حدیث معروفی از "ابو سعید خدری" نقل شده است که می‌گوید: لحن القول بغضهم علی بن ابی طالب، و کنا نعرف المنافقین علی عهد رسول الله بیغضهم علی بن ابی طالب: "منظور از "لحن القول" بغض علی بن ابی طالب ع

است، و ما منافقان را در عصر پیامبر ص از طریق عداوت با علی ع می‌شناختیم<sup>۱</sup>.

آری این یکی از نشانه‌های بارز منافقان بود که نسبت به اولین مؤمن از میان مردان، و نخستین پیشگام جانباز اسلام عداوت می‌ورزیدند.

اصولا ممکن نیست انسان چیزی را در دل داشته باشد و بتواند برای مدت طولانی آن را چنان مکتوم دارد که حتی در کنایات و اشارات و لحن کلام او ظاهر نشود، لذا در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع می‌خوانیم: ما اضمر احد شیئا الا ظهر فی فلتات لسانه و صفحات وجهه: "هیچکس چیزی را در دل پنهان نمی‌کند مگر اینکه در سخنانی که از دهان او ناآگاه می‌پرد و صفحه صورتش آشکار می‌شود"<sup>۲</sup>.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۸۰

در آیات دیگر قرآن سخنان مودیان منافقان که مصداق این لحن القول است، یا حرکات مشکوک آنها، نقل شده است، و شاید به همین دلیل بعضی از مفسران گفته‌اند که بعد از نزول

---

<sup>۱</sup> "مجمع البیان" ذیل آیات مورد بحث - ضمنا مضمون این حدیث را جمعی از بزرگان "اهل سنت" در کتابهای خود نقل کرده‌اند از جمله "احمد" در کتاب "فضائل" و "ابن عبد البر" در "استیعاب" و "ذهبی" در "تاریخ اول الاسلام" و "ابن اثیر" در "جامع الاصول" و "علامه گنجی" در "کفایة الطالب" و "محب الدین طبری" در "ریاض النضره" و "سیوطی" در "در المثور" و "آلوسی" در "روح المعانی" و گروه دیگری در کتابهای خود آورده‌اند، و نشان می‌دهد یکی از روایات مسلمی است که از پیغمبر گرامی اسلام نقل شده (برای توضیح بیشتر به "احقاق الحق" جلد سوم صفحه ۱۱۰ به بعد مراجعه فرمائید).

<sup>۲</sup> "نهج البلاغه" کلمات قصار جمله ۲۶.

آیه مورد بحث دیگر پیامبر ص به خوبی منافقان را از نشانه‌های آنها می‌شناخت.

شاهد گویای این سخن اینکه به آن حضرت دستور داده شد که هر گاه یکی از آنها از دنیا برود بر او نماز نخواند، و کنار قبرش برای دعا و طلب آمرزش نایستد: "وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ" (توبه - ۸۴).

مخصوصاً از مواقعی که منافقان به خوبی چهره واقعی خود را آشکار می‌کردند موقع جهاد بود، قبل از جنگ به هنگام جمع‌آوری کمکها و آماده شدن برای میدان نبرد، و در میدان جنگ به هنگام حملات شدید دشمن، و بعد از جنگ به هنگام تقسیم غنائم که در آیات فراوانی از قرآن مجید مخصوصاً در سوره توبه و احزاب به آنها اشاره شده است، و کار به جایی رسیده بود که حتی افراد عادی مسلمانان نیز منافقان را در این صحنه‌ها می‌شناختند.

امروز هم شناختن منافقان از لحن قول و موضعگیریهای خلافشان در مسائل مهم اجتماعی، و مخصوصاً در بحرانها یا جنگها کار مشکلی نیست و با کمی دقت از گفتار و رفتارشان شناسایی می‌شوند. و چه خوب است مسلمانان بیدار باشند و از این آیه الهام گیرند و این گروه خطرناک و کینه‌توز را بشناسند و افشا کنند.

در پایان آیه می‌افزاید: "خداوند اعمال همه شما را می‌داند"

---

(۱) "نهج البلاغه" کلمات قصار جمله ۲۶.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۸۱



(وَ اللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ).

هم اعمال مخفی و آشکار مؤمنان، و هم اعمال منافقان را، به فرض که بتوانند چهره اصلی خود را از مردم پنهان دارند آیا از خدا که در ظاهر و باطن و خلوت و جلوت با آنها است می‌توانند مکتوم دارند؟!\*\*\* در آیه بعد برای تاکید بیشتر و نشان دادن طرق شناخت مؤمنان از منافقان می‌افزاید: "ما همه شما را قطعاً آزمایش می‌کنیم، تا معلوم شود مجاهدان واقعی شما و صابران کیانند" و مجاهدنماها و سست عنصران منافق کیان؟! (وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ).

گر چه این آزمایش دامنه وسیع و گسترده‌ای دارد و صبر و شکیبایی در انجام همه وظائف را شامل می‌شود ولی به تناسب کلمه مجاهدین، و آیات قبل و بعد بیشتر منظور آزمایش در میدان جهاد است، و راستی میدان جهاد میدان آزمایش بزرگ و سختی است، و کمتر کسی می‌تواند چهره واقعی خود را در چنین میدانهایی از نظرها مستور دارد.

و در ذیل آیه می‌فرماید: علاوه بر اینکه شما را می‌آزمائیم " اخبار شما را نیز آزمایش می‌کنیم" (وَ نَبْلُؤُاْ اٰخْبَارَكُمْ).

بسیاری از مفسران گفته‌اند که مراد از " اخبار" در اینجا اعمال انسانها است، چرا که وقتی عملی از انسان سر می‌زند به صورت " خبر" در میان مردم پخش می‌شود، بعضی نیز گفته‌اند منظور از " اخبار" در اینجا اسرار درونی است، چرا که اعمال مردم از این اسرار خبر می‌دهد.

این احتمال نیز وجود دارد که " اخبار" در اینجا به معنی خبرهایی است که مردم از وضع خود یا از تعهدات خویش

می‌دهند، مثلاً منافقان با پیامبر ص عهد کرده بودند که پشت به میدان نبرد نکنند در حالی که عهد و پیمان

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۸۲

خود را شکستند: وَ لَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُؤْثِرُونَ  
الْأُدْبَارَ (احزاب- ۱۵).

و نیز " بعضی از آنها از پیامبر ص اجازه بازگشت از میدان جهاد می‌طلبیدند و می‌گفتند خانه‌های ما بدون حفاظ است در صورتی که بدون حفاظ نبود هدفشان این بود که فرار کنند!" وَ يَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَ مَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا (احزاب- ۱۳).

به این ترتیب خداوند هم اعمال انسانها را می‌آزماید و هم گفتار و اخبار آنها را.

مطابق این تفسیر این دو جمله در آیه مورد بحث دو معنی متفاوت دارد، در حالی که طبق تفسیرهای قبل تاکید یکدیگر است.

به هر حال این نخستین بار نیست که خداوند به مردم اعلام می‌کند که شما را می‌آزمایم تا صفوفتان از هم مشخص شود، و مؤمنان راستین از ضعیف‌الایمانها و منافقان شناخته شوند، در آیات فراوانی از قرآن این مساله ابتلاء و امتحان مطرح شده است.

مسائل مربوط به آزمایش الهی را در جلد اول ذیل آیه ۱۵۵ بقره (صفحه ۵۲۴ تا ۵۳۵) بحث کرده‌ایم و همچنین در جلد ۱۶ آغاز سوره عنکبوت مشروحا آمده است.

ضمنا جمله: " حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ " (تا مجاهدان شما را بشناسیم) به این معنی نیست که خداوند از این گروه آگاهی ندارد بلکه منظور تحقق این معلوم الهی است و مشخص شدن این گونه افراد است، یعنی تا این علم الهی تحقق خارجی یابد و عینیت حاصل کند و صفوف مشخص شود.

\*\*\*

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۸۳

[سوره محمد (۴۷): آیات ۳۲ تا ۳۴]

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ  
بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَ سَيَحْبِطُ أَعْمَالُهُمْ  
(۳۲) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تُبْطِلُوا  
أَعْمَالَكُمْ (۳۳) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا  
وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ (۳۴)

ترجمه:

۳۲- کسانی که کافر شدند و مردم را از راه خدا بازداشتند و بعد از روشن شدن حق به مخالفت با رسول خدا برخاستند هرگز زیانی به خدا نمی‌رسانند، و به زودی اعمالشان را نابود می‌کند.

۳۳- ای کسانی که ایمان آورده‌اید اطاعت کنید خدا، و اطاعت کنید رسول خدا را، و اعمال خود را باطل مسازید! ۳۴- کسانی که کافر شدند و مردم را از راه خدا بازداشتند سپس در حال کفر از دنیا رفتند خدا هرگز آنها را نخواهد بخشید.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۸۴

تفسیر: آنها که در حال کفر بمیرند هرگز بخشوده نخواهند شد بعد از بحثهای گوناگونی که پیرامون وضع منافقان در آیات گذشته بیان شد، این آیات پیرامون جمع دیگری از کفار بحث می‌کند، و می‌فرماید: "کسانی که کافر شدند و مردم را از راه خدا بازداشتند و بعد از روشن شدن حق به مخالفت با رسول خدا برخاستند، هرگز زیانی به خدا نمی‌رسانند، و اعمالشان را حبط و نابود می‌کند" (حتی اگر کار خیری هم انجام داده‌اند چون با ایمان قرین نبوده حبط می‌شود) (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ شَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَ سَيَحْبِطُ أَعْمَالُهُمْ).

این گروه ممکن است همان مشرکان مکه باشند، و یا کفار یهود مدینه، و یا هر دو، زیرا تعبیر به "کفر" و "صد عن سبیل اللّٰه" (بازداشتن مردم از راه خدا) و "شاقوا الرسول" (مخالفت و دشمنی با پیامبر) در مورد هر دو گروه در آیات قرآن آمده است.

تعبیر به "تبیین هدایت" در مورد مشرکان مکه از طریق معجزات بود، و در مورد کفار اهل کتاب از طریق کتاب آسمانیشان.

حبط اعمال آنها یا اشاره به کارهای نیکی است که احیانا انجام می‌دادند، مانند میهمان‌نوازی، انفاق و کمک به ابن السبیل، و یا اشاره به عقیم ماندن نقشه‌های آنها بر ضد اسلام است.

به هر حال این گروه دارای سه وصف بودند "کفر" و "صد عن سبیل اللّٰه" و "دشمنی و عداوت با پیامبر" که یکی مخالفت با خدا بود، و دیگری با بندگان خدا، و دیگری با رسول خدا.

\*\*\* در آیه بعد روی سخن را به مؤمنان کرده، و بعد از بیان  
خطوط منافقین

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۸۵

و کفار خط آنها را نیز چنین تبیین می‌کند: " ای کسانی که  
ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا و اطاعت کنید رسول خدا  
را، و اعمال خود را باطل مسازید " (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا  
اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تَبْطُلُوا أَعْمَالَكُمْ).

در حقیقت برنامه مؤمنان در همه چیز نقطه مقابل گروه کافر  
و منافق است آنها مخالفت فرمان خدا می‌کنند، و اینها اطاعت،  
آنها به عداوت و دشمنی با پیامبر ص برمی‌خیزند و اینها  
فرمانبردارند، آنها اعمالشان بر اثر کفر و ریا و منت و مانند آن  
نابود می‌شود اما اینها با ترک این امور پاداش اعمالشان در  
پیشگاه خدا محفوظ است.

به هر حال لحن آیه نشان می‌دهد که در میان مؤمنان آن روز  
نیز افرادی بوده‌اند که در مساله اطاعت خداوند و رسول و  
حفظ اعمالشان از باطل شدن کوتاهی‌هایی داشته‌اند که  
خداوند با این آیه به آنها اخطار می‌کند.

شاهد این سخن شان نزولی است که بعضی از مفسران در  
باره این آیه نقل کرده‌اند که " بنی اسد " اسلام آوردند و خدمت  
پیامبر ص عرضه داشتند ما تو را بر خود مقدم داشته‌ایم، و  
جان و خانواده خویش را در اختیار تو گذارده‌ایم، ولی از لحن  
گفتارشان یک نوع منت‌گذاری استفاده می‌شد، آیه فوق نازل  
گشت و به آنها در این زمینه هشدار داد.

بعضی از فقها به جمله اخیر (وَ لَا تُبْتَطِلُوا أَعْمَالَكُمْ) برای حرمت شکستن نماز استدلال کرده‌اند، ولی همانگونه که آیات قبل و بعد، و خود آیه مورد بحث گواهی می‌دهد مربوط به این معنی نیست، بلکه هدف عدم ابطال از طریق شرک و ریا و منت و امثال آن است.

\*\*\* آخرین آیه مورد بحث توضیح و تاکید است برای آنچه در آیات قبل پیرامون کفار آمده است، و در ضمن راه بازگشت را به آنها که مایل باشند نشان

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۸۶

می‌دهد، می‌فرماید: "کسانی که کافر شدند و مردم را نیز از پیمودن راه خدا باز داشتند سپس در همان حال کفر از دنیا رفتند خدا هرگز آنها را نخواهد بخشید!" (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ).

چرا که با مرگ درهای توبه بسته می‌شود، اینها بار سنگین کفر خودشان و اضلال و گمراهی دیگران را هر دو بر دوش می‌کشند، چگونه امکان دارد خداوند آنها را ببخشد؟

و به این ترتیب در مجموع این آیات، از سه گروه سخن به میان آمده است: منافقان، کفار، و مؤمنان، و صفات هر کدام و سرنوشت هر یک مشخص شده است.

\*\*\* نکته: عوامل نابودی ثواب عمل

از نکات حساسی که در آیات مختلف قرآن از جمله آیه مورد بحث، به آن هشدار داده شده این است که مؤمنان مراقب باشند که اعمالشان همچون کفار حبط و نابود نشود.

و به تعبیر دیگر اصل عمل مطلبی است، و نگاهداری آن مطلبی مهمتر، یک عمل پاک و سالم و مفید عملی است که از آغاز سالم و بی‌عیب باشد و محافظت و مراقبت از آن تا پایان عمر بشود.

عواملی که اعمال آدمی را به خطر می‌افکند یا نابود می‌سازد بسیار است از جمله:

۱- "منت گذاردن و آزار دادن" است، چنان که قرآن می‌گوید:  
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۸۷

رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ: "ای کسانی که ایمان آورده‌اید انفاقها و بخشش‌های خود را با منت و آزار باطل نسازید، همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می‌کند و ایمان به خدا و روز قیامت ندارد" (بقره- ۲۶۴).

در اینجا دو عامل بطلان عمل یکی "منت و آزار" و دیگری "ریا و کفر" مطرح شده است که اولی بعد از عمل می‌آید، و دومی مقارن آن، و اعمال نیک را به آتش می‌کشند.

۲- "عجب" عامل دیگری است برای نابودی آثار عمل، چنان که در حدیث آمده است

العجب ياكل الحسنات كما تاكل النار الحطب

"عجب حسنات انسان را می خورد همانگونه که آتش هیزم را!"!

۳- "حسد" نیز یکی از این گونه اعمال است که در باره آن نیز تعبیری شبیه به "عجب" آمده که همچون آتش، حسنات را نابود می کند، پیغمبر گرامی اسلام ص فرمود:

ایاکم و الحسد فان الحسد یاکل الحسنات کما تاكل النار الحطب<sup>۲</sup>.

اصولا همانگونه که حسنات، سیئات را از بین می برد (إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ) (سوره هود- ۱۱۴) همچنین گاهی سیئات، حسنات را به کلی از اثر می اندازد.

۴- مساله حفظ ایمان تا پایان عمر مهمترین شرط بقای آثار عمل است چرا که قرآن به صراحت می گوید: "کسانی که بی ایمان از دنیا بروند تمام اعمالشان حبط و نابود می شود"<sup>۳</sup>.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۸۸

از اینجا است که به اهمیت و مشکلات مساله نگهداری اعمال پی می بریم، و لذا در حدیثی از امام باقر ع آمده که فرمود:

الابقاء علی العمل اشد من العمل، قال و ما الإبقاء علی العمل؟ قال یصل الرجل بصله و ینفق نفقه لله و حده و لا شریک له، فکتب له سرا ثم یذکرها فتمحی فکتب له علانیة، ثم یذکرها فتمحی و تکتب له ریاء!:

<sup>۱</sup> "روح البیان" جلد ۸ صفحه ۵۲۲.

<sup>۲</sup> "بحار الانوار" جلد ۷۳ صفحه ۲۵۵.

<sup>۳</sup> زمر ۶۵.



"نگهداری عمل از خود عمل سختتر است".

راوی سؤال می‌کند منظور از نگهداری عمل چیست.

پاسخ فرمود انسان بخششی می‌کند و یا انفاقی در راه خداوند یکتا و به عنوان یک انفاق پنهانی برای او ثبت می‌شود، سپس در جایی آن را مطرح می‌کند این انفاق پنهانی حذف می‌شود و بجای آن انفاق آشکار نوشته می‌شود، دگر بار در جایی دیگر آن را مطرح می‌کند باز حذف می‌شود و به عنوان ریاء نوشته می‌شود!<sup>۱</sup>.

آیه مورد بحث اشاره سربسته‌ای به همه این امور کرده می‌گوید: **و لا تبطلوا اعمالکم**<sup>۲</sup>.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۸۹

[سوره محمد (۴۷): آیه ۳۵]

فَلَا تَهِنُوا وَ تَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَ اللَّهُ مَعَكُمْ وَ لَنْ يَتْرَكُكُمْ أَعْمَالَكُمْ (۳۵)

ترجمه:

۳۵- هرگز سست نشوید و دشمنان را به صلح (ذلت‌بار) دعوت نکنید در حالی که شما برترید و خداوند با شماست و چیزی از ثواب اعمالتان را هرگز کم نمی‌کند

تفسیر: صلح بیجا و ذلت‌بار!

<sup>۱</sup> "کافی" جلد ۲ باب ریاء حدیث ۱۶.

<sup>۲</sup> به شرح بیشتر پیرامون مساله حبط را در جلد دوم صفحه ۷۰ ذیل آیه ۲۱۷ بقره مطالعه فرمائید.

در تعقیب آیات گذشته پیرامون مسئله جهاد این آیه به یکی از نکات مهم پیرامون "جهاد" اشاره می‌کند و آن اینکه افراد سست و ضعیف‌الایمان برای فرار از زیر بار جهاد و مشکلات میدان جنگ غالباً مساله صلح را مطرح می‌کنند، مسلماً صلح بسیار خوب است اما در جای خود، صلحی که تامین اهداف والای اسلامی کند، و حیثیت و عظمت و آبروی مسلمین را حفظ نماید، نه صلحی که آنها را به خواری و ذلت کشاند.

لذا می‌فرماید: "اکنون که دستورهای گذشته را شنیدید سست نشوید و دشمنان را دعوت به صلح نکنید در حالی که شما برترید" (فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ)!

یعنی حالا که نشانه‌های پیروزی و برتری شما آشکار شده چگونه با پیشنهاد صلح که مفهومش عقب‌نشینی و شکست است پیروزیهای خود را عقیم می‌گذارید؟

این در حقیقت صلح نیست، این تسلیم و سازشی است که از سستی و زبونی سرچشمه

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۹۰

می‌گیرد، این یک نوع عافیت‌طلبی زشتی است که عواقب دردناک و خطرناک به بار می‌آورد.

و در ذیل آیه برای تقویت روحیه مسلمین مجاهد می‌افزاید: "و خدا با شما است، و ثواب اعمالتان را هرگز نمی‌کاهد" (وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَ لَنْ يَتْرُكُمْ أَعْمَالَكُمْ) کسی که خدا با او است همه عوامل پیروزی را در اختیار دارد، هرگز احساس تنهایی

---

۱ "تدعوا" مجزوم است و عطف بر "لا تهنوا" می‌باشد و در معنی چنین است "لا تهنوا و لا تدعوا الی السلم".

نمی‌کند، ضعف و سستی به خود راه نمی‌دهد، به نام صلح، تسلیم دشمن نمی‌شود، و فراورده‌های خونهای شهیدان را در لحظات حساس به باد نمی‌دهد.

"لن یترکم" از ماده "وتر" (بر وزن سطر) به معنی منفرد است، و لذا به کسانی که بعضی از بستگان نزدیکشان کشته می‌شود و آنها تنها می‌مانند "وتر" (بر وزن فکر) می‌گویند، و به معنی نقصان و کمبود نیز آمده است و در آیه مورد بحث کنایه زیبایی از این مطلب است که خداوند شما را تنها نمی‌گذارد و اجر و پاداش اعمالتان را همراه شما می‌کند.

به خصوص اینکه می‌دانید هر گامی در راه جهاد بردارید برای شما ثبت می‌شود، نه تنها چیزی از پاداشتان را کم نمی‌گذارد که از فضل و کرمش نیز بر آن می‌افزاید.

از آنچه گفتیم روشن شد که آیه مورد بحث هیچ تضادی با آیه ۶۱ سوره انفال ندارد، آنجا که می‌فرماید وَ إِن جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ: "اگر آنها تمایل به صلح نشان دهند تو نیز از در صلح درآ، و بر خدا تکیه کن که او شنوا و دانا است" تا یکی را ناسخ دیگری قرار دهیم.

بلکه هر یک از این دو ناظر به مورد خاصی است، یکی اشاره به "صلح معقول" و دیگری "صلح نابجا" است، یکی صلحی است که منافع مسلمین را

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۹۱

کاملاً تامین می‌کند، و دیگری صلحی است که از ناحیه مسلمانان ضعیف و سست در آستانه پیروزیها مطرح می‌گردد.

و لذا به دنبال آیه سوره انفال می‌گوید: **وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ**: "اما اگر آنها بخواهند با مطرح کردن صلح تو را فریب دهند و نیرنگی در کار باشد هرگز تسلیم مشو، و نگرانی به خود راه مده، چرا که خداوند پشتیبان تو است.

امیر مؤمنان علی ع در فرمان مالک اشتر به هر دو قسم از صلح اشاره کرده، می‌فرماید:

و لا تدفعن صلحا دعاك اليه عدوك و لله فيه رضا

: هر گاه دشمن تو را به صلحی دعوت کند که رضای خدا در آن بوده باشد پیشنهاد صلح را رد مکن<sup>۱</sup> مطرح شدن صلح از ناحیه دشمن از یک سو و توام بودن با رضای خدا از سوی دیگر، تقسیم شدن صلح را به دو قسم که در بالا گفتیم نشان می‌دهد.

به هر حال امرای مسلمین باید در تشخیص موارد صلح و جنگ که از پیچیده-ترین و ظریفترین مسائل سرنوشت‌ساز است فوق العاده دقیق و هوشیار باشند، چرا که کمترین اشتباه محاسبه در این جهت عواقب مرگباری را به دنبال دارد.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۹۲

[سوره محمد (۴۷): آیات ۳۶ تا ۳۸]

إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ إِن تُوْمِنُوا وَ تَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أَجْرَكُمْ وَ لَا يَسْئَلُكُمْ أَمْوَالَكُمْ (۳۶) إِن يَسْئَلْكُمْوَهَا فَيَحْفَظْكُمْ تَبَخَّلُوا وَ يُخْرِجْ أَمْوَالَكُمْ (۳۷) هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تُدْعُونَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ وَ مَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَن نَفْسِهِ وَ اللَّهُ

<sup>۱</sup> " نهج البلاغه " نامه ۵۳.

الْعَنَىٰ وَ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ وَ إِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ (۳۸)

ترجمه:

۳۶- زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی است و اگر ایمان آورید و تقوی پیشه کنید پادشاهای شما را به نحو کامل می دهد و (در برابر آن) چیزی از اموال شما نمی طلبد.

۳۷- چرا که هر گاه اموال شما را مطالبه کند، و حتی اصرار نماید، بخل می ورزید، و کینه و خشم شما را آشکار می سازد!  
۳۸- آری شما همان جمعیتی هستید که دعوت برای انفاق در راه خدا می شوید و بعضی از

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۹۳

شما بخل می ورزند، و هر کس بخل کند نسبت به خود بخل کرده است، و خداوند بی نیاز است و شما همه نیازمندید و هر گاه سرپیچی کنید خداوند گروه دیگری را بجای شما می آورد که مانند شما نخواهند بود.

تفسیر: اگر سرپیچی کنید این رسالت را به گروه دیگری می دهد

گفتیم سوره "محمد" ص سوره "جهاد" است، از مساله جهاد آغاز شده و با مساله جهاد پایان می گیرد.

آیات مورد بحث که آخرین آیات این سوره است نیز به یکی دیگر از مسائل زندگی انسانها در این رابطه می پردازد، و برای تشویق و تحریک هر چه بیشتر مسلمانان در زمینه اطاعت خداوند عموماً و مساله جهاد خصوصاً بی ارزش بودن زندگی

دنیا را مطرح می‌کند، زیرا یک عامل مهم بازدارنده از جهاد، سرگرم شدن و دل‌بستگی به زندگی مادی دنیا است.

می‌فرماید: "زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی است" (إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ).

"لعب" (بازی) به کارهایی گفته می‌شود که دارای یک نوع نظم خیالی برای وصول به یک هدف خیالی است، و لهو (سرگرمی) به هر کاری گفته می‌شود که انسان را به خود مشغول داشته و از مسائل اصولی منحرف سازد.

و به راستی زندگی دنیا "بازی" و "سرگرمی" است، نه از آن کیفیتی حاصل می‌شود و نه حالی، نه دوامی دارد و نه بقایی، لحظاتی است زودگذر، و لذاتی است ناپایدار و توأم با انواع دردسر! به دنبال آن می‌افزاید: "و اگر ایمان آورید و تقوا پیشه کنید خداوند پادشاهای شما را به نحو کامل و شایسته می‌دهد، و در برابر آن اموال شما را نمی‌طلبد" (وَ إِن تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أَجْرَكُمْ وَ لَا يَسْئَلْكُمْ أَمْوَالَكُمْ)<sup>۱</sup>.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۹۴

نه خداوند در برابر هدایت و راهنمایی و آن همه پادشاهای عظیم در دنیا و آخرت مالی از شما می‌طلبد، و نه پیامبرش، اصولاً خدا نیازی ندارد، و نیاز پیامبرش نیز فقط به خدا است.

و اگر مقدار ناچیزی از اموالتان به عنوان زکات و حقوق شرعی دیگر گرفته می‌شود آنهم برای خود شما مصرف می‌گردد، برای نگهداری یتیمان و مستمندان و ابن السبیل شما،

---

<sup>۱</sup> جمله "لا یسئلكم" مجزوم، و عطف است بر جزء جمله شرطیه یعنی "یؤتکم".

و برای دفاع از امنیت و استقلال کشورتان و برقراری نظم و آرامش و تامین نیازمندیها و عمران و آبادی شهر و دیار شما است.

بنا بر این همین مقدار نیز برای خود شما است که خدا و پیامبرش از همگان بی‌نیازند، و به این ترتیب تناقضی بین مفهوم آیه و آیات انفاق و زکات و مانند آن وجود ندارد.

در تفسیر جمله **وَلَا يَسْئَلُكُمْ أَمْوَالِكُمْ** و رفع تناقض احتمالات متعدد دیگری نیز داده‌اند:

بعضی گفته‌اند: در برابر هدایت و پاداش چیزی از اموالتان را طلب نمی‌کند.

بعضی دیگر گفته‌اند: کل اموال شما را نمی‌طلبند، و تنها قسمتی از آن را می‌خواهد.

بعضی نیز گفته‌اند: این جمله اشاره به این است که اموال همه از آن خدا است گر چه "چند روزی این امانت نزد ما است". ولی از همه مناسبتر همان تفسیر اول است.

به هر حال نباید فراموش کرد که بخشی از جهاد، "جهاد با اموال" است و اصولاً هر گونه نبرد با دشمن نیاز به هزینه‌هایی دارد که باید از سوی مسلمانان با ایمان و پرهیزگار و آنها که وابسته و دلبسته به دنیا نیستند گردآوری شود و آیات مورد بحث در حقیقت زمینه‌های فکری و فرهنگی را برای این مسأله آماده می‌کند.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۹۵

\*\*\* در آیه بعد برای نشان دادن میزان دل‌بستگی غالب مردم به اموال و ثروتهای شخصی می‌افزاید: " هر گاه اموال شما را مطالبه کند، و حتی اصرار ورزد بخل می‌کنید، بلکه از آن بالاتر کینه‌ها و خشم شما را آشکار می‌سازد!" (إِنْ يَسْأَلْكُمْ فَيُحْفِكُمْ تَبَخَّلُوا وَ يُخْرِجْ أَضْغَانَكُمْ).

" يحفكم " از ماده احفاء به معنی اصرار در مطالبه و سؤال است، و در اصل از حفا به معنی پابره‌نه راه رفتن است. این تعبیر کنایه از کارهایی است که انسان تا آخرین حد آن را پیگیری می‌کند، لذا " احفاء شارب " به معنی اصلاح کردن سبیل در کوتاهترین حد است.

و " اضغان " جمع " ضغن " چنان که قبلا هم اشاره کردیم به معنی " کینه شدید " است.

خلاصه اینکه آیه بیانگر دل‌بستگی شدید بسیاری از مردم به مسائل مالی است و در حقیقت یک نوع ملامت و سرزنش آنها و در عین حال تشویق به ترک این وابستگی است، تا آنجا که اگر خدا نیز از آنها مطالبه کند خشم و کینه او را به دل می‌گیرند! و به این ترتیب با این تازیانه ملامت روح خفته انسانها را بیدار می‌سازد، تا زنجیر اسارت و بردگی اموال را از گردن خویش بردارند و آن چنان شوند که در راه دوست از همه چیز بگذرند، و همه را بر پای او نثار کنند، در عوض ایمان و تقوا و رضا و خشنودی او را بطلبند.

\*\*\* آخرین آیه مورد بحث که آخرین آیه سوره محمد ص است تاکید دیگری است بر آنچه در آیات گذشته پیرامون مسائل مادی و دل‌بستگی‌های مردم به آن و انفاق در راه خدا آمده است.



می‌فرماید: "بدانید شما همان جمعیتی هستید که دعوت برای انفاق در راه خدا می‌شوید، بعضی از شما این فرمان الهی را اطاعت می‌کنند در حالی که بعضی بخل می‌ورزند (ها اَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَدْعُونَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخَلُ)." .

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که در آیات قبل گفته شد خداوند اموال شما را مطالبه نمی‌کند چگونه در این آیه دستور به انفاق فی سبیل الله داده شده است؟

ولی دنباله خود آیه در حقیقت به این سؤال از دو راه پاسخ می‌دهد: نخست می‌گوید: "کسی که در انفاق بخل کند نسبت به خود بخل کرده است" (وَمَنْ يَبْخَلْ فَإِنَّمَا يَبْخَلُ عَنْ نَفْسِهِ)<sup>۱</sup>.

چرا که نتیجه انفاقها هم در دنیا به خود شما بازمی‌گردد، زیرا فاصله‌های طبقاتی کم می‌شود آرامش و امنیت در جامعه حکمفرما می‌گردد، محبت و صفا و صمیمیت جای کینه و عداوت را می‌گیرد این پاداش دنیوی شما است.

و هم در آخرت در برابر هر درهم و دیناری مواهب و نعمتهایی به شما ارزانی می‌دارد که هرگز به فکر بشری خطور نکرده است، بنا بر این هر قدر بخل کنید به خودتان بخل کرده‌اید! به تعبیر دیگر مساله انفاق در اینجا بیشتر ناظر به انفاق برای جهاد است و تعبیر به فی سبیل الله نیز تناسب با همین معنی دارد، و واضح است که هر گونه کمک به پیشرفت

---

<sup>۱</sup> واژه بخل گاهی با عن متعدی می‌شود و گاه با علی در صورت اول معنی منع دارد و در صورت دوم اضرار.

امر جهاد ضامن حفظ موجودیت و استقلال و شرف یک جامعه است.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۹۷

پاسخ دیگر اینکه " خداوند غنی و بی نیاز است و شما همه نیازمندید" (وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ).

او هم از انفاق شما بی نیاز است، و هم از اطاعتتان، این شما هستید که در دنیا و آخرت نیاز به لطف و رحمت و پاداش او دارید.

اصولا موجودات امکانیه و ما سوی الله سر تا پا فقر و نیازند، و غنی بالذات تنها خدا است، آنها حتی در اصل وجودشان دائما وابسته به اویند، و لحظه به لحظه از منبع لا یزال فیض وجود او مدد می گیرند که اگر یک لحظه از آنها قطع فیض کند هستی همه بر باد می رود" و فرو ریزند قالبها"! آخرین جمله هشدار است به همه مسلمانان که قدر این نعمت بزرگ و موهبت عظیم را بدانید که خداوند شما را پاسدار آئین پاکش قرار داد تا حامیان دین و یاوران پیامبر او باشید، اگر به این نعمت بزرگ ارج ننهید" و اگر روی گردان شوید این ماموریت را به گروه دیگری می سپارد گروهی که همانند شما نخواهند بود!" (وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ).

آری این بار هرگز بر زمین نمی ماند، اگر شما به اهمیت موفقتان پی نبرید، و این رسالت عظیم را نادیده بگیرید، خداوند قوم دیگری را برمی انگیزد و این رسالت عظیم را بر دوش آنها می افکند، قومی که در ایثار و فداکاری و بذل جان و مال و انفاق فی سبیل الله به مراتب از شما برتر و بالاتر

باشند! این تهدید بزرگی است که نظیر آن در آیه ۵۴ سوره مائده نیز آمده است: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ: " ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هر کس از شما از آئین خود بازگردد (به خدا زبانی نمی‌رساند) خداوند در آینده جمعیتی را می‌آورد که آنها را دوست

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۹۸

دارد و آنها نیز خدا را دوست دارند، در برابر مؤمنان متواضع، و در برابر کافران نیرومند و شکست ناپذیر، مردانی که در راه خدا جهاد می‌کنند و هرگز از سرزنش سرزنش کنندگان هراسی به خود راه نمی‌دهند " (مائده- ۵۳).

جالب توجه این که اکثر مفسران در ذیل آیه مورد بحث نقل کرده‌اند که بعد از نزول این آیه جمعی از اصحاب رسول خدا ص عرض کردند: من هؤلاء الذین ذکر الله فی کتابه: " این گروهی که خداوند در این آیه به آنها اشاره کرده کیانند؟! " در این هنگام سلمان نزدیک پیامبر ص نشسته بود، پیامبر دست بر پای سلمان (و طبق روایتی بر شانه سلمان) زد و فرمود: " هذا و قومه، و الذی نفسی بیده لو کان الايمان منوطا بالثريا لتناولہ رجال من فارس: " منظور این مرد و قوم او است، سوگند به آن کس که جانم به دست او است اگر ایمان به ثریا بسته باشد گروهی از مردان فارس آن را به چنگ می‌آورند! " این حدیث و مشابه آن را محدثان معروف اهل سنت مانند محدث معروف بیهقی و ترمذی در کتب معروف خود آورده‌اند، و مفسران معروف شیعه و اهل سنت بر آن اتفاق

دارند، مانند: نویسنده تفسیر قرطبی، روح البیان، و مجمع البیان و فخر رازی و مراغی و ابو الفتوح رازی و مانند آنها.

در تفسیر "در المنثور" در ذیل همین آیه نیز چندین حدیث در همین زمینه آورده است.<sup>۱</sup>

حدیث دیگری از امام صادق ع نقل شده که مکمل حدیث فوق است فرمود: و اللّٰه ابدل بهم خیرا منهم، الموالی: "به خدا سوگند که خداوند به این وعده خود وفا کرده و گروهی را از غیر عرب بهتر از آنها جانشین آنها فرمود"<sup>۲</sup>.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۹۹

اگر با دقت و خالی از هر گونه تعصب به تاریخ اسلام و علوم اسلامی بنگریم، و سهم عجم، و مخصوصا ایرانیان را در میدانهای جهاد و مبارزه با دشمنان از یک سو، و تنقیح و تدوین علوم اسلامی را از سوی دیگر بنگریم به واقعیت این حدیث پی خواهیم برد و شرح این سخن بسیار است.

\*\*\* خداوندا! ما را در مسیر جهاد و ایثار و فداکاری در طریق آئین پاکت استوار و ثابت قدم بدار.

بارالها! این افتخار بزرگی را که به ما مرحمت فرمودی که داعیان آئین پاک تو باشیم هرگز از ما سلب مکن.

پروردگارا! در این هنگام که طوفانهای شدید از شرق و غرب برای محو آثار آئین پاکت درگرفته، به ما قدرت بیشتر، ایمان محکمتر، ایثار فزونتر و اخلاص فراوانتر مرحمت فرما! آمین یا رب العالمین جمعه ۱۷ ماه رمضان (روز فتح بدر) سال

<sup>۱</sup> "در المنثور" جلد ۶ صفحه ۶۷.

<sup>۲</sup> تفسیر "مجمع البیان" جلد ۹ صفحه ۱۰۸.

## سوره مبارکه احقاف

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳

جلد بیست و دوم

(۴۸) سوره فتح این سوره در "مدینه" نازل شده و دارای ۲۹

آیه است

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۵

محتوای سوره "فتح"

این سوره چنان که از نامش پیدا است پیام آور فتح و پیروزی است، پیروزی بر دشمنان اسلام، پیروزی چشم گیر و قاطع (خواه پیروزی مربوط به فتح مکه باشد یا صلح حدیبیه یا فتح خیبر یا پیروزی به طور مطلق).

و برای درک محتوای این سوره قبل از هر چیز لازم است بدانیم این سوره پس از ماجرای "حدیبیه" در سال ششم هجرت نازل شده است.

توضیح اینکه: پیغمبر اسلام ص در سال ششم هجرت تصمیم گرفت که به اتفاق مهاجرین و انصار و سایر مسلمانان به عنوان مراسم "عمره" به سوی مکه حرکت کند، و قبلاً به مسلمانان اطلاع داده بود که من در خواب دیدم همراه یارانم وارد "مسجد الحرام" شده ایم و مشغول مناسک عمره هستیم.

مسلمانان در " ذی الحلیفه " نزدیک مدینه احرام بستند و با تعداد زیادی شتر برای قربانی حرکت کردند.

وضع حرکت پیامبر ص به خوبی نشان می‌داد که هدفی جز انجام این عبادت بزرگ ندارد. تا اینکه پیامبر ص وارد سرزمین " حدیبیه " شد (حدیبیه قریه‌ای در نزدیکی مکه بود که حدود ۲۰ کیلومتر تا مکه فاصله داشت).

ولی در اینجا قریش با خبر شدند و راه را بر پیغمبر ص بستند، و از ورود او به مکه مانع شدند و در واقع تمام سنتهایی را که در زمینه امنیت زائران خانه خدا در ماه حرام داشتند زیر پا گذاردند، چرا که آنها معتقد بودند در ماههای حرام (از جمله ماه ذی القعدة که پیامبر در آن ماه قصد عمره داشت)

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۶

و مخصوصا در حال احرام نباید مانع هیچکس شوند، حتی اگر کسی قاتل پدر خویش را در این ایام و در این مراسم می‌دیدند ابا متعرض او نمی‌شدند.

در اینجا ماجرای مفصلی پیش آمد که به عقد قرارداد صلحی میان پیامبر ص و مشرکان مکه به نام " صلح حدیبیه " منتهی شد که بعد از آن سخن خواهیم گفت، ولی به هر صورت آن سال مانع ورود پیامبر ص به مکه شدند، ناچار پیامبر ص به یارانش دستور داد که شترهای خود را در همانجا قربانی کنند، سرهای خود را بتراشند و از احرام بیرون آیند، و به سوی مدینه باز گردند.

در اینجا طوفانی از غم و اندوه مسلمانان را فرا گرفت، و انبوهی از ناراحتیها و گاه شک و تردید بر افراد ضعیف الایمان غالب شد.

موقعی که پیامبر ص از حدیبیه به سوی مدینه می آمد مرکبش سنگین شد و از حرکت باز ایستاد، و در همین حال چهره مبارکش غرق سرور و شادمانی بی سابقه‌ای گشت و فرمود: هم اکنون آیات سوره فتح بر من نازل شد!

و از اینجا جو خاص حاکم بر این سوره کاملا نمایان می شود. در یک بررسی اجمالی می توان گفت که این سوره از هفت بخش تشکیل یافته است.

۱- سوره با مساله بشارت فتح آغاز می شود، و آیات انجام آن نیز به همین مساله مربوط است، و تاکید بر تحقق خواب پیامبر ص دائر به وارد شدن به مکه و انجام مناسک عمره است.

۲- بخش دیگری از سوره حوادث مربوط به "صلح حدیبیه" و "نزول سکینه" و آرامش بر دل‌های مؤمنان و مساله "بیعت رضوان" را بازگو می کند.

۳- در بخش دیگری از مقام پیامبر و هدف والای او سخن می گوید.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۷

۴- در قسمت دیگری از کارشکنیهای منافقان و نمونه‌هایی از عذرهای واهیشان در مورد عدم شرکت در میدان جهاد پرده بر می دارد.

---

۱ "تلخیص" از "تفسیر قمی" و "مجمع البیان" و "فی ظلال".

۵- در بخش دیگر قسمتی از تقاضاهای نابجای منافقان را منعکس می‌سازد.

۶- سپس کسانی را که از شرکت در میدان جهاد معذورند معرفی می‌کند.

۷- و بالاخره در بخشی نیز از ویژگیهای پیروان خط مکتبی پیامبر اسلام ص و صفات مخصوص آنها سخن می‌گوید.

رویه‌مرفته آیات این سوره فوق العاده حساس و سرنوشت‌ساز و مخصوصا برای مسلمانان امروز در برابر حوادث گوناگونی که جوامع اسلامی با آن درگیر هستند الهام آفرین است.

\*\*\* فضیلت تلاوت سوره فتح

در باره این سوره روایات عجیبی در منابع اسلامی دیده می‌شود:

در حدیثی از انس آمده است که می‌گوید: هنگامی که ما از " حدیبیه " باز می‌گشتیم در حالی که مشرکان مانع ورود ما در مکه و انجام مراسم عمره شده بودند، سخت غرق اندوه و غم بودیم، ناگهان خداوند آیه " إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا " را نازل فرمود.

پیغمبر ص فرمود: لقد انزلت علی آیه هی احب الی من الدنیا کلها: " آیه‌ای بر من نازل شده که از تمام دنیا نزد من محبوبتر است " (در بعضی از روایات نیز آمده است سوره‌ای بر من نازل شده ...)'.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> مجمع البیان جلد ۹ صفحه ۱۰۸.



" عبد الله بن مسعود " می گوید: " هنگام بازگشت از " حدیبیه " وقتی " إِنَّا فَتَحْنَا ... " بر پیامبر ص نازل شد چنان

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۸

حضرت غرق سرور گشت که خدا می داند<sup>۱</sup> در حدیث دیگری از پیامبر ص آمده است: من قرأها فکانما شهد مع محمد (ص) فتح مکه،

و فی روایة اخری فکانما کان مع من بايع محمدا تحت الشجرة: " هر کس این سوره را قرائت کند مانند کسی است که به هنگام فتح مکه در خدمت پیامبر ص و در لشکر او بوده است " و در روایت دیگری آمده: " مانند کسی است که با محمد ص در زیر درختی که در حدیبیه بود بیعت کرده است " <sup>۲</sup> و بالآخره در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:

حصنوا اموالکم و نسائکم و ما ملکتم ایمانکم من التلف بقرائته " إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ " فانه اذا کان ممن یدمن قراءتها نادى مناد یوم القیامة حتى یسمع الخلائق، انت من عبادى المخلصین، الحقوه بالصالحین من عبادى، و ادخلوه جنات النعیم، و اسقوه من ریحق مختوم بمزاج الکافور!:

" اموال و همسران و آنچه را در ملک شما است با قرائت انا فتحنا از تلف حفظ کنید. کسی که پیوسته آن را تلاوت کند روز قیامت منادی صدا می زند آن چنان که همه خلائق می شنوند: تو از بندگان مخلص منی، او را به بندگان صالحم

<sup>۱</sup> " مجمع البیان " جلد ۹ صفحه ۱۰۹.

<sup>۲</sup> " مجمع البیان " جلد ۹ صفحه ۱۰۸.

ملحق سازید، و در باغهای پر نعمت بهشت او را وارد کنید،  
و از نوشابه مخصوص بهشتیان سیرایش نمائید"!<sup>۱</sup>.

ناگفته پیداست اینهمه فضیلت و افتخار با تلاوت خالی از  
اندیشه و عمل حاصل نمی‌شود، بلکه هدف اصلی از تلاوت،  
تطبیق اعمال و خلق و خوی خویش بر مفاد این آیات است.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۹

[سوره الفتح (۴۸): آیه ۱]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا (۱)

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱- ما برای تو پیروزی  
آشکاری فراهم ساختیم!

تفسیر: فتح المبین!

در نخستین آیه این سوره بشارت عظیمی به پیامبر ص داده  
شده است، بشارتی که طبق بعضی از روایات نزد پیامبر ص  
محبوبتر از تمام جهان بود، می‌فرماید: "ما برای تو فتح آشکار  
و نمایانی کردیم" (إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا).

پیروزی چشمگیری که آثار آن در کوتاه مدت و دراز مدت  
در پیشرفت اسلام و زندگی مسلمانان آشکار شده و می‌شود،  
فتوحی که در طول تاریخ اسلام کم نظیر یا بی نظیر بود.

---

<sup>۱</sup> "ثواب الاعمال" مطابق نقل نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۴۶.

در اینجا گفتگو و بحث عظیمی در میان مفسران در گرفته است که منظور از این فتح کدام فتح است؟! اکثر مفسران آن را اشاره به پیروزی عظیمی می‌دانند که از "صلح حدیبیه"

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۰

نصیب مسلمانان شد!

جمعی نیز آن را اشاره به مساله "فتح مکه" دانسته‌اند.

در حالی که بعضی نیز آن را ناظر به "فتح خیبر" می‌دانند.

و بعضی اشاره به پیروزی اسلام بر تمام دشمنان از طریق قدرت منطق و برتری دلائل و معجزات آشکار دانسته‌اند.

و بالاخره بعضی آن را اشاره به گشودن اسرار علوم برای پیامبر ص می‌دانند.

ولی قرائن فراوانی در دست است که مساله صلح حدیبیه را ترجیح می‌دهد، اما برای روشن شدن تفسیر این آیات باید قبل از هر چیز فشرده‌ای از داستان حدیبیه را در اینجا بیاوریم که به منزله شان نزول آن است.

\*\*\* داستان صلح حدیبیه

---

<sup>۱</sup> این تفسیر را ابو الفتوح رازی، آلوسی در روح المعانی، علامه طباطبائی در المیزان، نویسندگان فی ظلال در تفسیر خود، و فیض کاشانی در صافی، برگزیده‌اند، در حالی که در تفسیر تبیان و کشاف، و فخر رازی، و بعضی دیگر تفسیر دوم (فتح مکه) ترجیح داده شده، مرحوم طبرسی در مجمع البیان هر دو قول را با اقوال دیگر بر شمرده، ولی فتح مکه را اولین قول ذکر کرده که نشانه ترجیح آن در نظر اوست.

در سال ششم هجرت ماه ذی القعدة پیغمبر اکرم ص به قصد عمره به سوی مکه حرکت کرده و همه مسلمانان را تشویق به شرکت در این سفر نمود، اما گروهی خودداری کردند، ولی جمع کثیری از مهاجران و انصار و اعراب بادیه‌نشین در خدمتش عازم مکه شدند.

این جمعیت که در حدود یکهزار و چهارصد نفر بودند همگی لباس احرام بر تن داشتند و جز شمشیر که اسلحه مسافران محسوب می‌شد هیچ سلاح جنگی

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۱

با خود بر نداشتند.

هنگامی که پیامبر به "عسفان" در نزدیکی مکه رسید با خبر شد که قریش تصمیم گرفته‌اند از ورود او به مکه جلوگیری نمایند، تا این که پیامبر ص به "حدیبیه" رسید ("حدیبیه" روستایی است در بیست کیلومتری مکه که به مناسبت چاه و یا درختی که در آنجا بوده، به این نام نامیده می‌شد)، حضرت فرمود همین جا توقف کنید، عرض کردند در اینجا آبی وجود ندارد، پیامبر ص از طریق اعجاز از چاهی که در آنجا بود آب برای یارانش فراهم ساخت.

در اینجا سفرایی میان قریش و پیامبر ص رفت و آمد کردند تا مشکل به نحوی حل شود، سرانجام "عروه ابن مسعود ثقفی" که مرد هوشیاری بود از سوی قریش خدمت پیامبر ص آمد، پیامبر ص فرمود من به قصد جنگ نیامده‌ام و تنها هدفم زیارت خانه خدا است، ضمناً عروه در این ملاقات منظره وضوء گرفتن پیامبر ص را که اصحاب اجازه نمی‌دادند قطره‌ای از آب وضوی او به روی زمین بیفتد مشاهده کرد، و

هنگام بازگشت به قریش گفت: من به دربار کسری و قیصر و نجاشی رفته‌ام، هرگز زمامداری را در میان قومش به عظمت محمد ص در میان یارانش ندیدم، و اگر تصور کنید که آنها دست از محمد ص بردارند اشتباه بزرگی است، شما با چنین افراد ایثارگری روبرو هستید، تصمیمتان را بگیرید.

در این میان پیامبر ص به "عمر" پیشنهاد فرمود که به مکه رود و اشراف قریش را از هدف این سفر آگاه سازد، عمر گفت قریش با من عداوت شدیدی دارند، و من از آنها بیمناکم، بهتر این است که "عثمان" به این کار مبادرت ورزد، عثمان به سوی مکه آمد و چیزی نگذشت که در میان مسلمانان شایع شد او را کشته‌اند، در اینجا پیامبر ص تصمیم به شدت عمل گرفت، و در زیر درختی که در آنجا بود با یارانش تجدید بیعت کرد که به نام "بیعت رضوان" معروف شد، و با آنان عهد بست که تا آخرین نفس مقاومت کنند، ولی چیزی

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۲

نگذشت که عثمان سالم بازگشت و به دنبال او قریش "سهیل ابن عمر" را برای مصالحه خدمت پیامبر ص فرستادند، ولی تاکید کردند که امسال به هیچ وجه ورود او به مکه ممکن نیست.

بعد از گفتگوهای زیاد پیمان صلحی منعقد شد که یکی از موادش همین بود که مسلمانان آن سال را از عمره چشم‌پوشند و سال آینده به مکه بیایند مشروط بر اینکه بیش از سه روز نمانند و سلاحی جز سلاح مسافر با خود نیاورند، و مواد متعدد دیگری دائر بر امنیت جانی و مالی مسلمانان که

از مدینه وارد مکه می‌شوند و همچنین ۱۰ سال متارکه جنگ میان مسلمین و مشرکین و آزادی مسلمانان مکه در انجام فرائض مذهبی در آن گنجانیده شد.

این پیمان در حقیقت یک پیمان عدم تعرض همه جانبه بود که به جنگهای مداوم و مکرر بین مسلمانان و مشرکان موقتا پایان می‌داد.

" متن پیمان صلح " از این قرار بود که پیامبر ص به علی ع دستور داد بنویس:

" بسم الله الرحمن الرحيم: " سهیل بن عمرو " که نماینده مشرکان بود گفت: من با چنین جمله‌ای آشنا نیستم، بنویس بسمک اللهم! پیامبر ص فرمود بنویس: بسمک اللهم.

سپس فرمود: بنویس این چیزی است که محمد رسول الله ص با سهیل بن عمرو مصالحه کرده، " سهیل " گفت: ما اگر تو را " رسول الله " می‌دانستیم با تو جنگ نمی‌کردیم، تنها اسم خودت، و اسم پدرت را بنویس، پیغمبر ص فرمود مانعی ندارد، بنویس: " این چیزی است که " محمد بن عبد الله " با سهیل بن عمرو صلح کرده که ده سال متارکه جنگ شود تا مردم امنیت خود را باز یابند.

علاوه بر این هر کس از قریش بدون اجازه و لیش نزد محمد بیاید (و مسلمان شود) او را بازگردانند، و هر کس از آنها که با محمد هستند نزد قریش بازگردد

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۳

بازگرداندن او لازم نیست!

همه آزادند هر کس می‌خواهد در پیمان محمد وارد شود و هر کس می‌خواهد در پیمان قریش.

طرفین متعهدند که نسبت به یکدیگر خیانت نکنند (و جان و مال یکدیگر را محترم بشمارند).

از این گذشته محمد امسال باز می‌گردد و وارد مکه نمی‌شود، اما سال آینده ما به مدت سه روز از مکه بیرون می‌رویم و یارانش بیایند اما بیش از سه روز توقف نکنند (و مراسم عمره را انجام دهند و بازگردند) به شرط اینکه جز اسلحه مسافر یعنی شمشیر، آن هم در غلاف سلاح دیگری به همراه نداشته باشند.

بر این پیمان صلح گروهی از مسلمانان و مشرکان گواهی داده، و کاتب عهدنامه علی بن ابی طالب بود<sup>۱</sup>.

مرحوم "علامه مجلسی" در "بحار الانوار" بعضی موارد دیگر نیز نقل کرده از جمله این که:

"اسلام در مکه باید آشکار باشد، و کسی را مجبور در انتخاب مذهب نکنند و اذیت و آزاری به مسلمانان نرسانند"<sup>۲</sup>.

این مضمون در تعبیر سابق نیز اجمالا وجود داشت.

در اینجا پیامبر ص دستور داد شترهای قربانی را که به همراه آورده بودند در همانجا قربانی کنند، سرهای خود را بتراشند و از احرام به در آیند.

اما این امر برای جمعی از مسلمانان سخت ناگوار بود، چرا که بیرون آمدن از احرام بدون انجام مناسک عمره در نظر آنها

---

<sup>۱</sup> "تاریخ طبری" جلد ۲ صفحه ۲۸۱ (با مقداری تلخیص).

<sup>۲</sup> "بحار الانوار" جلد ۲۰ صفحه ۳۵۲.

امکان پذیر نبود، ولی پیغمبر ص شخصا پیشگام شد، و شتران قربانی را نحر فرمود، و از احرام بیرون

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۴

آمد، و به مسلمانان تفهیم نمود که این استثنایی است در قانون احرام و قربانی که از سوی خداوند قرار داده شده است.

مسلمین هنگامی که چنین دیدند تسلیم شدند و دستور پیامبر ص دقیقا اجرا شد و از همانجا آهنگ مدینه کردند، اما کوهی از غم و اندوه بر قلب آنها سنگینی می نمود، چرا که ظاهر قضیه مجموع این مسافرت یک ناکامی و شکست بود ولی خبر نداشتند که در پشت داستان صلح حدیبیه چه پیروزیهایی برای مسلمانان و آینده اسلام نهفته است، و در همین هنگام بود که سوره فتح نازل شد و بشارت فتح عظیمی را به پیامبر گرامی اسلام داد.<sup>۱</sup>

\*\*\* پیامدهای سیاسی و اجتماعی و مذهبی صلح حدیبیه

یک مقایسه اجمالی میان وضع مسلمانان در سال ششم هجرت (هنگام صلح حدیبیه) و دو سال بعد که با ده هزار سرباز مجهز برای فتح مکه حرکت کردند تا به پیمان شکنی مشرکان پاسخ دندان شکنی دهند و سرانجام بدون کمترین برخورد نظامی مکه را گشودند چرا که قریش کمترین قدرت مقاومت در خود نمی دیدند نشان می دهد که بازتاب صلح حدیبیه تا چه حد گسترده بود.

---

۱ "سیره ابن هشام" جلد ۳ صفحه ۳۲۱-۳۲۴، تفسیر مجمع

البیان"، "تفسیر فی ظلال"، "کامل ابن اثیر جلد ۲" و مدارک دیگر با تلخیص فراوان.



به طور خلاصه مسلمانان از این صلح چند امتیاز و پیروزی مهم به شرح زیر به دست آوردند.

۱- عملا به فریب‌خوردگان مکه نشان دادند که آنها قصد کشتار ندارند و برای شهر مقدس مکه و خانه خدا احترام فراوان قائلند، همین امر سبب جلب قلوب جمع کثیری به سوی اسلام شد.

۲- قریش برای اولین بار اسلام و مسلمین را به رسمیت شناختند مطلبی که دلیل بر تثبیت موقعیت آنها در جزیره عربستان بود.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۵

۳- بعد از صلح حدیبیه مسلمانان براحتی می‌توانستند همه جا رفت و آمد کنند، و جان و مالشان محفوظ بماند، و عملا با مشرکان از نزدیک تماس پیدا کردند، تماسی که نتیجه‌اش شناخت بیشتر اسلام از سوی مشرکان و جلب توجه آنها به اسلام بود.

۴- بعد از صلح حدیبیه راه برای نشر اسلام در سراسر جزیره عرب گشوده شده، و آوازه صلح‌طلبی پیامبر ص اقوام مختلفی را که برداشت غلطی از اسلام و شخص پیامبر ص داشتند به تجدید نظر وادار کرد، و امکانات وسیعی از نظر تبلیغاتی به دست مسلمانان افتاد.

۵- صلح حدیبیه راه را برای گشودن "خیر" و برچیدن این غده سرطانی یهود که بالفعل و بالقوه خطر مهمی برای اسلام و مسلمین محسوب می‌شد هموار ساخت.

۶- اصولاً وحشت قریش از درگیری با سپاه هزار و چهارصد نفری پیامبر ص که هیچ سلاح مهم جنگی با خود نداشتند و پذیرفتن شرائط صلح خود عامل مهمی برای تقویت روحیه طرفداران اسلام و شکست مخالفان بود که تا این اندازه از مسلمانان حساب بردند.

۷- بعد از ماجرای حدیبیه پیامبر ص نامه‌های متعددی به سران کشورهای بزرگ ایران و روم و حبشه، و پادشاهان بزرگ جهان نوشت، و آنها را به سوی اسلام دعوت کرد، و این به خوبی نشان می‌دهد که تا چه حد صلح حدیبیه اعتماد به نفس به مسلمین داده بود که نه تنها در جزیره عرب که در دنیای بزرگ آن روز راه خود را به پیش می‌گشودند.

\*\*\* اکنون به تفسیر آیات باز می‌گردیم.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۶

از آنچه گفته شد به خوبی می‌توان درک کرد که صلح حدیبیه به راستی فتح و پیروزی بزرگی برای اسلام و مسلمین بود، و تعجب نیست که قرآن مجید از آن به عنوان "فتح مبین" یاد کند.

از این گذشته قرائن متعدد دیگری در دست است که این تفسیر را تایید می‌کند.

۱- جمله "فتحنا" به صورت فعل ماضی است نشان می‌دهد که این امر به هنگام نزول آیات تحقق یافته بود، در حالی که چیزی جز صلح حدیبیه در کار نبود.

۲- زمان نزول این آیات که در بالا اشاره شد و آیات دیگر این سوره که مدح مؤمنان و ذم منافقان و مشرکان در ماجرای حدیبیه می‌کند مؤید دیگری بر این معنی است.

آیه ۲۷ این سوره که تاکید بر "رؤیای صادقانه" پیامبر ص کرده می‌گوید: "مسلمانان در آینده وارد مسجد الحرام در نهایت امنیت خواهید شد، و به انجام مناسک عمره می‌پردازید" شاهد گویایی است بر اینکه این سوره و محتوای آن بعد از حدیبیه و قبل از فتح مکه بوده است.

۳- در روایات متعددی "صلح حدیبیه" به عنوان "فتح مبین" معرفی شده است از جمله:

در تفسیر "جوامع الجوامع" آمده است: هنگامی که پیامبر از حدیبیه باز می‌گشت (و سوره فتح نازل شد) یکی از اصحاب عرض کرد: ما هذا الفتح لقد صددنا عن البيت و صد هدینا: "این چه فتحی است که ما را از زیارت خانه خدا باز داشتند و جلوی قربانی ما را گرفتند؟! پیامبر ص فرمود:

بئس الكلام هذا، بل هو اعظم الفتوح، قد رضی المشركون ان يدفعوكم عن بلادهم بالراع، و يسئلوكم القضية، و رغبوا اليكم في الامان و قد رأوا منكم ما كرهوا!:

"بد سخنی گفتمی، بلکه این بزرگترین پیروزی ما بود که مشرکان راضی شدند بدون بر خورد خشونت آمیز

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۷

شما را از سرزمین خود دور کنند، و به شما پیشنهاد صلح دهند، و با آن همه ناراحتی که قبلاً دیده‌اند تمایل به ترک تعرض نشان دادند".<sup>۱</sup>

سپس پیامبر ناراحتیهایی که در بدر و احزاب تحمل کردند به آنها یادآور شد مسلمانان تصدیق کردند که این اعظم فتوح بوده است و آنها از روی ناآگاهی قضاوت کردند.<sup>۲</sup>

"زهری" که از رجال معروف تابعین است می‌گوید: "فتوحی عظیمتر از صلح حدیبیه صورت نگرفت، چرا که مشرکین با مسلمانان ارتباط یافتند و اسلام در قلوب آنها جایگزین شد و در عرض سه سال گروه عظیمی اسلام آوردند، و جمعیت مسلمانان با آنها فزونی گرفت".<sup>۳</sup>

در این احادیث به گوشه‌هایی از امتیازاتی که به برکت صلح حدیبیه نصیب مسلمانان گردید اشاره شده است.

تنها در حدیثی از امام علی ابن موسی الرضاع آمده است که:

"إِنَّا فَتَحْنَا" بعد از "فتح مکه" نازل گشت.<sup>۴</sup>

ولی از آنجا که صلح حدیبیه مقدمه‌ای برای فتح مکه در دو سال بعد شد توجیه این حدیث مشکل نخواهد بود.

یا به تعبیر دیگر صلح حدیبیه در کوتاه مدت سبب فتح خیبر (در سال هفتم هجرت) و فراتر از آن سبب فتح مکه، و نیز

<sup>۱</sup> "جوامع الجامع" (مطابق نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۴۸- حدیث ۹).

<sup>۲</sup> "تفسیر در المنثور" جلد ۶ صفحه ۶۸.

<sup>۳</sup> همان مدرک صفحه ۱۰۹.

<sup>۴</sup> "نور الثقلین" جلد ۵ صفحه ۴۸.

پیروزی اسلام در تمام صحنه جهان از نظر نفوذ در قلوب مردم بود.

و به این ترتیب می‌توان میان تفسیرهای چهارگانه را جمع کرد با این قید که محور اصلی را صلح حدیبیه تشکیل می‌دهد.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۸

[سوره الفتح (۴۸): آیات ۲ تا ۳]

لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ  
وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (۲) وَ يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا (۳)  
ترجمه:

۲- غرض این بود که خداوند گناهان گذشته و آینده‌ای را که به تو نسبت می‌دادند ببخشد و نعمتش را بر تو تمام کند، و به راه راست هدایتت فرماید.

۳- و پیروزی شکست‌ناپذیری نصیب تو کند.

تفسیر: نتایج بزرگ فتح المبین

در این دو آیه قسمتی از نتایج پر برکت " فتح مبین " (صلح حدیبیه) که در آیه قبل آمده است تشریح شده، می‌فرماید: " هدف این بود که خداوند گناهان قبل و بعد تو را بیامرزد، و نعمتش را بر تو تمام کند و تو را به راه راست هدایت فرماید " (لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا).

\*\*\*" و تو را به پیروزی شکست‌ناپذیری برساند " (وَ يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا).

و به این ترتیب خداوند چهار موهبت عظیم در سایه این فتح  
مبین نصیب پیامبرش کرد: مغفرت، تکمیل نعمت، هدایت، و  
نصرت.

\*\*\*

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۹

نکته‌ها:

۱- پاسخ به چند سؤال مهم

در اینجا سؤالات زیادی مطرح شده و مفسران از قدیمترین  
ایام تا کنون به پاسخ این سؤالات پرداخته‌اند.

مخصوصاً سه سؤال زیر در باره نخستین موهبت الهی یعنی  
موهبت "مغفرت گناهان گذشته و آینده" مطرح است.

۱- با اینکه پیامبر به حکم مقام عصمت از هر گناهی پاک  
است منظور از این جمله چیست؟

۲- به فرض که از این ایراد صرف نظر کنیم چه ارتباطی میان "  
فتح حدیبیه" و "آمزش گناهان" مطرح است.

۳- اگر منظور از جمله "ما تأخَّرَ" گناهان آینده است، چگونه  
ممکن است گناهی که صورت نگرفته مورد عفو قرار گیرد؟  
آیا این اجازه ارتکاب گناه در آینده نیست؟

و هر یک از مفسران به نحوی به حل این اشکالات  
پرداخته‌اند، اما برای پی بردن به جامعترین پاسخ و تفسیر دقیق  
این آیات ذکر مقدمه‌ای لازم به نظر می‌رسد و آن اینکه:

مهم این است که ما رابطه "فتح حدیبیه" را با مساله "آمزش گناه" پیدا کنیم که کلید اصلی پاسخ به سؤالات سه گانه فوق در آن نهفته است.

با دقت در حوادث و رویدادهای تاریخی به این نتیجه می‌رسیم: هنگامی که مکتبی راستین ظاهر می‌شود و قد بر می‌افزاید، وفاداران به سنن خرافی که موجودیت خود را در خطر می‌بینند هر گونه تهمت و نسبت ناروا به آن می‌بندند، شایعه‌ها می‌سازند، و دروغها می‌پردازند، گناهان مختلف برای او می‌شمرند

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۰

و در انتظارند ببینند سرانجام کارش به کجا می‌رسد؟.

اگر این مکتب در مسیر پیشرفت خود مواجه با شکست شود، دستاویزی محکم برای اثبات نسبتهای ناروا بدست مخالفان می‌افتد، و فریاد می‌کشند نگفتیم چنین است، نگفتیم چنان است؟

اما هنگامی که به پیروزی نائل گردد و برنامه‌های خود را از بوته آزمایش موفق بیرون آورد، تمام نسبتهای ناروا نقش بر آب می‌شود، و تمام "نگفتیم‌ها" به افسوس و ندامت مبدل می‌گردد و جای خود را به "ندانستیم‌ها" می‌دهد!.

مخصوصا در مورد پیامبر اسلام ص این نسبتهای ناروا و گناهان پنداری بسیار فراوان بود، او را جنگ طلب، آتش افروز، بی‌اعتنا به سنتهای راستین، غیر قابل تفاهم، و مانند آن می‌شمرند.

صلح حدیبیه به خوبی نشان داد که آئین او بر خلاف آنچه دشمنان می‌پندارند یک آئین پیشرو و الهی است، و آیات قرآنش ضامن تربیت نفوس انسانها و پایانگر ظلم و ستم و جنگ و خونریزی است.

او به خانه خدا احترام می‌گذارد، هرگز بی دلیل به قوم و جمعیتی حمله نمی‌کند، او اهل منطق و حساب است، پیروانش به او عشق می‌ورزند، او به راستی همه انسانها را به سوی محبوبشان الله دعوت می‌کند، و اگر دشمنانش جنگ را بر او تحمیل نکنند او طالب صلح و آرامش است.

به این ترتیب فتح حدیبیه تمام گناهای که قبل از هجرت، و بعد از هجرت، یا تمام گناهای که قبل از این ماجرا و حتی در آینده ممکن بود به او نسبت دهند همه را شست، و چون خداوند این پیروزی را نصیب پیامبر ص نمود می‌توان گفت خداوند همه آنها را شستشو کرد.

نتیجه اینکه این گناهان، گناهان واقعی نبود، بلکه گناهای بود پنداری و در افکار مردم و در باور آنها، چنان که در آیه ۱۴ سوره شعراء داستان موسی ع

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۱

می‌خوانیم که موسی به پیشگاه خدا عرضه داشت: **وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ**: "فرعونیان بر من گناهی دارند که می‌ترسم به جرم آن گناه مرا بکشند" در حالی که گناه او چیزی جز یاری فرد مظلومی از بنی اسرائیل و کوبیدن ستمگری از فرعونیان نبود.



بدیهی است این نه تنها گناه نبود بلکه حمایت از مظلوم، بود ولی از دریچه چشم فرعونیان گناه محسوب می شد.

به تعبیر دیگر "ذنب" در لغت به معنی آثار شوم و تبعات کاری است، ظهور اسلام در آغاز، زندگی مشرکان را به هم ریخت، ولی پیروزیهای بعد سبب شد که آن تبعات به دست فراموشی سپرده شود.

هر گاه خانه کهنه و فرسوده‌ای را که سر پناه فعلی ما است، و به آن دلبستگی داریم خراب کنند ممکن است این کار را تخطئه کنیم، ولی بعد از آنکه ساختمانی محکم و مجهز بجای آن ساخته شد، و تمام ناراحتیها بر طرف گشت، قضاوت ما به کلی دگرگون می شود.

مشرکان مکه، چه قبل از هجرت و چه بعد از آن، ذهنیات نادرستی در باره اسلام و شخص پیامبر ص داشتند که پیروزیهای بعد بر همه آنها خط بطلان کشید.

آری اگر رابطه آمرزش این گناهان را با مساله فتح حدیبیه در نظر بگیریم مطلب کاملاً روشن است، رابطه‌ای که از "لام" لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ استفاده می شود و کلید رمز برای گشودن معنی آیه است.

اما آنها که به این نکته توجه نکرده‌اند در اینجا مقام عصمت پیامبر ص را زیر سؤال برده‌اند و برای او (نعوذ بالله) گناهی قائل شده‌اند که خدا در پرتو فتح حدیبیه آنها را بخشیده است، یا آیه را بر خلاف ظاهر معنی کرده‌اند.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۲

از جمله گفته‌اند: مراد گناهان است! و بعضی گفته‌اند: منظور گناهانی است که مردم در باره پیامبر ص مرتکب شده بودند مانند اذیت و آزارها، که با فتح حدیبیه از میان رفت! (در این صورت ذنب اضافه به مفعول شده نه فاعل!).

و یا آن را به معنی " ترک اولی " گرفته‌اند.

و یا به معنی گناهان فرضی تفسیر کرده‌اند که اگر فرضاً گناهی در آینده یا گذشته مرتکب می‌شدی ما آنها را می‌بخشیدیم.

اما روشن است که همه اینها تکلفاتی است بدون دلیل، چه اینکه اگر ما عصمت انبیاء را مخدوش کنیم فلسفه وجودی آنها از میان می‌رود، زیرا پیامبر ص باید در همه چیز سرمشق باشد، چگونه یک فرد گنهکار می‌تواند این نقش را ایفا کند.

به علاوه او خود نیاز به رهبر و راهنمای دیگری دارد تا هدایتش نماید.

تفسیرهای دیگر نیز بسیار مخالف ظاهر است و اشکال مهم این است که ارتباط آمرزش گناه را از مساله صلح حدیبیه قطع می‌کند.

بهترین تفسیر همان است که در بالا اشاره شد که هر سه سؤال را یک جا پاسخ می‌گوید، و ارتباط جمله‌های آیه را مشخص می‌سازد.

اینها همه در باره نخستین موهبت از مواهب چهارگانه‌ای است که خداوند در پرتو صلح " صلح حدیبیه " به پیامبرش داد.

اما " اتمام نعمت پروردگار " و " هدایت به جاده صاف و مستقیم " و " نصرت شکست ناپذیر الهی " بعد از پیروزی حدیبیه چیزی نیست که بر کسی مکتوم بماند، اسلام به

سرعت گسترش یافت، قلوب آماده را تسخیر کرد، عظمت تعلیمات آن بر همگان آشکار شد، سمپاشیها را خنثی نمود، نعمت خداوندی را کامل کرد، و براهی مستقیم به سوی پیروزیهای عظیم هموار ساخت به طوری که در ماجرای

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۳

فتح مکه لشکر اسلام بدون هیچگونه مقاومت مهمترین دژ دشمن را گشود.

\*\*\* ۲- منظور از "ما تَقَدَّم" و "ما تَأَخَّر" چیست؟

در آیه مورد بحث خواندیم که خداوند می فرماید: در سایه این فتح مبین گناهان متقدم و متاخر تو را بخشیده، در اینکه منظور از "متقدم" و "متاخر" چیست؟ بین مفسران گفتگو است.

بعضی "ما تقدم" را اشاره به عصیان و ترک اولی آدم و حوا دانسته‌اند و "ما تاخر" را اشاره به گناهان امت.

بعضی دیگر "ما تقدم" را به مسائل مربوط به قبل از نبوت و "ما تاخر" را مربوط به بعد از نبوت می دانند.

بعضی دیگر "ما تقدم" را به آنچه قبل از "صلح حدیبیه" بوده، و "ما تاخر" را به آنچه بعد از صلح حدیبیه رخ داده است مربوط دانسته‌اند.

اما با توجه به تفسیری که در باره اصل معنی آیه، و مخصوصا رابطه این امرزش، با مساله فتح حدیبیه بیان کردیم روشن می شود که مراد تمام نسبتهای ناروا و گناهیانی است که به زعم خود در "گذشته" و "آینده" به پیغمبر اکرم نسبت می دادند، و اگر این پیروزی بزرگ نصیب نشده بود تمام این گناهان را

قطعی می‌پنداشتند، ولی با حصول این پیروزی هم نسبتهای ناروای گذشته برچیده شد، و هم آنچه ممکن بود در آینده نسبت دهند.

شاهد دیگر این تفسیر حدیثی است که از امام علی ابن موسی الرضاع آمده است که مامون هنگامی که از این آیه سؤال کرد امام در پاسخ فرمود:

"هیچ کس نزد مشرکان مکه گنااهش سنگینتر از رسول الله ص نبود، زیرا آنها ۳۳۰ بت می‌پرستیدند، هنگامی که پیامبر ص آنها را به توحید دعوت کرد بسیار بر آنها گران آمد و گفتند: آیا او همه خدایان ما را تبدیل به یک

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۴

خدا کرده؟ چیز عجیبی است ... ما هرگز چنین چیزی را از پدران خود نشنیده‌ایم این فقط یک دروغ بزرگ است.

اما هنگامی که خداوند مکه را برای پیامبرش (بعد از صلح حدیبیه) گشود خداوند فرمود ای محمد ص ما فتح مبینی را برای تو فراهم کردیم تا گناهان گذشته و آینده‌ای که نزد مشرکان عرب بخاطر دعوت به توحید داشته و داری ببخشد، زیرا بعضی از مشرکان مکه تا آن روز ایمان آورده و بعضیها از مکه بیرون رفتند و ایمان نیاوردند، ولی قادر بر انکار توحید نبودند، و لذا گناه پیامبر در نظر آنها نیز بخاطر پیروزی بخشوده شد. هنگامی که مامون این سخن را شنید عرض کرد بارک الله ای ابو الحسن (نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۵۶).

\*\*\*

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۵

[سوره الفتح (۴۸): آیه ۴]

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ  
إِيمَانِهِمْ وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا  
حَكِيمًا (۴)

ترجمه:

۴- او کسی است که سکینه و آرامش را در دل‌های مؤمنان نازل کرد تا ایمانی بر ایمانشان افزوده شود، لشکر آسمانها و زمین از آن خدا است، و خداوند دانا و حکیم است.

تفسیر:

نزول سکینه بر دل‌های مؤمنان

آنچه در آیات گذشته خواندیم مواهب بزرگی بود که خدا در پرتو فتح مبین (صلح حدیبیه) نصیب پیامبر ص کرد، اما در آیه مورد بحث از موهبت عظیمی که بر همه مؤمنان مرحمت فرموده بحث می‌کند، می‌فرماید: "او کسی است که سکینه و آرامش را بر دل‌های مؤمنان نازل کرد تا ایمانی بر ایمانشان بیفزاید" (هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ).

چرا سکینه و آرامش بر دل آنها فرود نیاید" در حالی که لشکریان آسمانها و زمین از آن خدا است، و خداوند دانا و حکیم است" (و لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۶

وَالْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا).

\*\*\* این سکینه چه بود؟

باز لازم است در اینجا به داستان "صلح حدیبیه" بر گردیم و خود را در فضای "حدیبیه" و در جوی که بعد از صلح پیدا شد تصور کنیم، تا به عمق مفهوم آیه آشنا گردیم.

پیامبر ص خوابی دیده بود- رویایی الهی و رحمانی- که با یارانش وارد مسجد الحرام می‌شوند، و به دنبال آن به عزم زیارت خانه خدا حرکت کرد، غالب اصحاب فکر می‌کردند تعبیر این خواب و رؤیای صالحه در همین سفر واقع می‌شود، در حالی که مقدر چیز دیگری بود این از یک سو.

از سوی دیگر مسلمانان محرم شده بودند و حیوانات قربانی با خود آورده بودند، اما بر خلاف انتظارشان توفیق زیارت خانه خدا نصیب آنها نشد و پیامبر ص دستور داد در همان حدیبیه شتران قربانی را نحر کنند، و از احرام بیرون آیند، کاری که برای آنها بسیار سخت و باورناکردنی بود، چرا که آداب و سنن آنها و نیز دستورات اسلام ایجاب می‌کرد تا مناسک عمره را انجام ندهند از احرام بیرون نیایند.

از سوی سوم در مواد صلحنامه حدیبیه مطالبی که پذیرش آن بسیار سنگین می‌نمود، از جمله اینکه اگر کسی از قریش مسلمان شود و به مدینه پناه آورد مسلمانان او را به خانواده‌اش تحویل دهند، اما عکس آن لازم نیست! از سوی چهارم به هنگام تنظیم صلحنامه قریش حاضر نشدند کلمه "رسول الله" کنار نام محمد ص باشد، و "سهیل" نماینده قریش با اصرار آن را حذف کرد، و حتی با نوشتن "بسم الله الرحمن الرحيم" نیز موافقت نکرد، و اصرار داشت به جای آن "بسمک اللهم" نوشته شود که با سنت اهل مکه سازگار بود

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۷

واضح است این امور هر کدام به تنهایی مطلب ناگواری بود تا چه رسد به مجموع آنها، و به همین جهت تزلزلی در قلوب افراد ضعیف الایمان افتاد، حتی وقتی سوره فتح نازل شد بعضی با تعجب پرسیدند: چه فتحی؟! اینجا است که باید لطف الهی شامل حال مسلمانان شود و سکینه و آرامش را به دل‌های آنها باز گرداند، نه تنها ضعف و فتوری در آنان راه نیابد، بلکه به مصداق "لِيَزِدُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ" بر قدرت ایمان آنها افزوده شود، آیه فوق در چنین شرایطی نازل گردید.

\*\*\* "سکینه" در اصل از ماده سکون به معنی آرامش و اطمینان خاطری است که هر گونه شک و تردید و وحشت را از انسان زائل می‌کند و او را در طوفان حوادث ثابت قدم می‌دارد.

این آرامش ممکن است جنبه عقیدتی داشته باشد، و تزلزل اعتقاد را بر طرف سازد، یا جنبه عملی، به گونه‌ای که ثبات قدم و مقاومت و شکیبایی به انسان بخشد، و البته به تناسب بحثهایی که گذشت و تعبیرات خود آیه در اینجا بیشتر ناظر به معنی اول است، در حالی که در آیه ۲۴۸ سوره بقره در داستان "طالوت" و "جالوت" بیشتر روی جنبه‌های عملی تکیه دارد.

جمعی از مفسران برای "سکینه" معانی دیگری ذکر کرده‌اند که در نهایت بازگشت به همین تفسیر می‌کند.

جالب اینکه در بعضی از روایات "سکینه" به "ایمان" تفسیر شده<sup>۱</sup> و در بعضی دیگر به نسیم بهشتی که در شکل انسانی ظاهر می‌شود و به مؤمنان آرامش می‌بخشد.<sup>۲</sup>

اینها نیز تاییدی است بر آنچه گفته شده، چرا که "سکینه" زائیده ایمان است و همچون نسیم بهشتی آرامبخش.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۸

این نکته نیز قابل توجه است که در مورد "سکینه" تعبیر به "انزال" شده است، و چنان که می‌دانیم این تعبیر در قرآن مجید گاهی به معنی ایجاد و خلقت و بخشش نعمت آمده، و چون از یک مقام عالی به مقام پائین است این تعبیر در آن بکار رفته است.

\*\*\* نکته‌ها:

۱- آرامش بی نظیر!

اگر ایمان هیچ ثمری جز همین مساله آرامش نداشت کافی بود که انسان با تمام وجود از آن استقبال کند، تا چه رسد به ثمرات و برکات دیگر.

بررسی حال مؤمنان، و افراد بی ایمان، روشنگر این حقیقت است که گروه دوم در یک حال اضطراب و نگرانی دائم به سر می‌برند، در حالی که گروه اول از اطمینان خاطر بی نظیر بهره‌مندند، و در سایه آن:

۱ ( ۱ و ۲ ) " تفسیر برهان " جلد ۲ صفحه ۱۱۴ .

۲ ( ۱ و ۲ ) " تفسیر برهان " جلد ۲ صفحه ۱۱۴ .



هرگز از کسی جز خدا نمی ترسند: وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ (احزاب - ۳۹).

هرگز ملامتها و سرزنش این و آن در اراده آهنیشان اثر نمی گذارد وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةً لَّائِمَةً (مائده - ۵۴).

هرگز به خاطر آنچه از دست داده اند غمگین نمی شوند، و به آنچه دارند دلبستگی شدید ندارند، و این دو اصل سبب می شود که آرامش روحی آنها به خاطر گذشته و آینده متزلزل نشود لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ (حدید - ۲۳).

و بالاخره هرگز در برابر حوادث سخت سست نمی شوند، و اندوهی به خود راه نمی دهند، و همواره خود را برتر از دشمن می بینند: وَ لَا تَهِنُوا وَ لَا تَحْزِنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (آل عمران - ۱۳۹).

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۹

مؤمن در میدان حوادث خود را تنها نمی بیند، دست لطف و حمایت خدا را دائما بر سر خویش احساس می کند، و یاری فرشتگان را در وجود خویش لمس می کند.

در حالی که اضطراب حاکم بر افراد بی ایمان از خلال گفتار و رفتارشان مخصوصا به هنگام وزش طوفانهای حوادث کاملا محسوس است.

\*\*\* ۲- سلسله مراتب ایمان

ایمان چه به معنی علم و آگاهی و معرفت باشد، و چه به معنی روح تسلیم و پذیرش در برابر حق، دارای درجات و سلسله مراتبی است، چرا که علم، درجات دارد، و پذیرش و تسلیم

نیز دارای مراتب مختلفی است، و حتی عشق و شور و محبت توأم با ایمان نیز متفاوت است.

آیه مورد بحث که می‌گوید: "لِيَزِدُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ" نیز تأکیدی بر این حقیقت است، و به همین دلیل یک فرد مؤمن هرگز نباید در یک مرحله از ایمان متوقف گردد، او دائماً به سوی درجات بالاتر از طریق خودسازی و علم و عمل گام بر می‌دارد.

در حدیثی از امام صادق ع می‌خوانیم:

ان الايمان عشر درجات بمنزلة السلم يصعد منه مرقاة بعد مرقاة!

"ایمان ده درجه دارد همچون نردبان که پله پله از آن بالا می‌روند!"!

و در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: "خداوند ایمان را بر هفت سهم تقسیم کرده: نیکی، و صدق، و یقین، و رضا، و وفا، و علم، و حلم، سپس آن را در میان مردم توزیع نموده، کسی که تمام این هفت سهم را دارد مؤمن کامل و متعهد است و برای بعضی از مردم یک سهم، دو سهم، و بعضی سه سهم قرار

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۰

داده، تا به هفت سهم می‌رسد."

سپس امام ع افزود: "آنچه را وظیفه صاحب دو سهم است بر دوش صاحب یک سهم حمل نکنید، و آنچه مربوط به

---

<sup>۱</sup> "بحار الانوار" جلد ۶۹ صفحه ۱۶۵.

صاحب سه سهم است بر دوش صاحب دو سهم ننهید مبادا بارشان سنگین شود و به زحمت افتند!"<sup>۱</sup> و از اینجا روشن می‌شود آنچه از بعضی نقل کرده‌اند که ایمان کم و زیاد ندارد، بسیار بی اساس است، زیرا نه با واقعیت‌های علمی می‌سازد و نه با روایات اسلامی.

\*\*\* ۳- دو وسیله مهم آرامش

در ذیل آیه مورد بحث دو جمله خواندیم که هر کدام بیانگر یکی از عوامل "سکینه" و آرامش مؤمنان است: نخست جمله "و لله جنود السماوات و الارض":

(لشکریان آسمانها و زمین از آن خدا و تحت فرمان اویند) سپس جمله "وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا" (خداوند علیم و حکیم است).

اولی به انسان می‌گوید اگر با خدا باشی تمام قوای زمین و آسمان با تو است، و دومی به او می‌گوید: خداوند هم نیازها و مشکلات و گرفتاریهای تو را می‌داند و هم از تلاشها و کوششها و اطاعت و بندگی تو با خبر است.

و با ایمان به این دو اصل چگونه ممکن است آرامش خاطر بر وجود انسان حاکم نگردد؟.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۱

[سوره الفتح (۴۸): آیات ۵ تا ۷]

لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَيُكَفَّرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ كَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا

<sup>۱</sup> "کافی" جلد ۲ باب درجات الایمان (حدیث ۱).

عَظِيماً (۵) وَ يُعَذِّبُ الْمُنافِقِينَ وَ الْمُنافِقَاتِ وَ الْمُشْرِكِينَ وَ  
الْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَ غَضِبَ  
اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا (۶) وَ لِلَّهِ  
جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزاً حَكِيماً (۷)

ترجمه:

۵- هدف (دیگر از این فتح مبین) آن بود که مردان و زنان با  
ایمان را در باغهایی (از بهشت) وارد کند که نهرها از زیر  
درختانش جاری است، و گناهان آنها را ببخشد، و این نزد  
خدا پیروزی بزرگی است.

۶- و نیز مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به  
خدا گمان بد می‌برند مجازات کند، حوادث سوئی (که برای  
مؤمنان انتظار می‌کشند) تنها بر خودشان نازل می‌شود، خداوند  
آنها را غضب کرده، و آنها را از رحمت خود دور ساخته، و  
جهنم را برای آنها آماده کرده، و چه بد سرانجامی است.

۷- لشکریان آسمانها و زمین تنها از آن خدا است، و خداوند  
شکست ناپذیر و حکیم است.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۲

تفسیر: نتیجه دیگر فتح المبین

جمعی از مفسران شیعه و اهل سنت نقل کرده‌اند هنگامی که  
بشارت "فتح مبین" و "اتمام نعمت" و "هدایت" و "نصرت"  
به پیغمبر اسلام ص در آیات نخستین این سوره داده شد  
بعضی از مسلمانان که از حوادث "حدیبیه" دلتنگ و نگران  
بودند عرض کردند: هنیئا لک یا رسول الله! لقد بین الله لک

ما ذا يفعل بك، فما ذا يفعل بنا؟ فنزلت: "لِيَدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَ  
الْمُؤْمِنَاتِ ...":

"گوارا باد بر تو این همه مواهب الهی ای رسول خدا! خداوند  
آنچه را به تو داده و می‌دهد بیان کرده، بما چه خواهد داد؟  
در اینجا نخستین آیه مورد بحث نازل شد و به مؤمنان بشارت  
داد که برای آنها نیز پادشاهای بزرگی فراهم شده<sup>۱</sup>.

به هر حال، این آیات هم چنان در ارتباط با صلح "حدیبه"  
و بازتابهای مختلف آن در افکار مردم، و نتایج پر بار آن سخن  
می‌گوید، و سرنوشت هر گروه را در این بوته آزمایش بزرگ  
مشخص می‌سازد.

نخست می‌فرماید: "هدف دیگر از این فتح عظیم آن بود که  
مردان و زنان با ایمان را در باغهایی از بهشت وارد کند که  
نهرها از زیر درختانش جاری است" (لِيَدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَ  
الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ).

"جاودانه در آن می‌مانند"، و این نعمت بزرگ هرگز از آنان  
سلب نمی‌شود (خالدین فیها).

علاوه بر این هدف این بوده "سیئات اعمال آنها را ببوشاند"  
و مورد عفوشان قرار دهد (وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ).

"و این نزد خدا پیروزی بزرگی است!" (وَ كَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ  
فَوْزًا عَظِيمًا)<sup>۲</sup>.

<sup>۱</sup> "تفسیر مراغی" جلد ۲۶ صفحه ۸۵ و "تفسیر ابو الفتح رازی"

جلد ۱۰ صفحه ۲۶ و "تفسیر روح المعانی" جلد ۲۶ صفحه ۸۶.

<sup>۲</sup> مطابق این بیان جمله "لیدخل" و همچنین "یعذب" که در آیه بعد  
می‌آید عطف بر جمله "لیغفر" می‌باشد، گروهی از مفسران از جمله

به این ترتیب خداوند در برابر آن چهار موهبتی که به پیامبرش در فتح المبین داد، دو موهبت عظیم نیز به مؤمنان ارزانی داشت: بهشت جاویدان با تمام نعمتهایش، و عفو و گذشت از لغزشهای آنها، علاوه بر سکینه و آرامش روحی که در این دنیا به آنها بخشید، و مجموعه این سه نعمت فوز عظیم و پیروزی بزرگی است برای کسانی که از این بوته امتحان سالم بیرون آمدند.

کلمه "فوز" که در قرآن مجید معمولاً با توصیف "عظیم" ذکر شده، و گاهی نیز همراه با "مبین" و "کبیر" آمده، بنا به گفته "راغب" در "مفردات" به معنی پیروزی و نیل به خیرات توأم با سلامت است، و این در صورتی است که نجات آخرت در آن باشد هر چند با از دست دادن مواهب مادی دنیا همراه گردد.

طبق روایات معروفی امیر مؤمنان علی ع آن گاه که فرق مبارکش در محراب عبادت با شمشیر جنایتکار روزگار "عبد الرحمن بن ملجم" شکافته شد صدا زد: فزت و رب الکعبه: "سوگند به خدای کعبه پیروز شدم" (و سعادت نامه من با خون سرم امضا شد!).

آری گاهی امتحانات پروردگار آن چنان سخت و طاقت فرسا است که ایمانهای سست را از بیخ و بن بر می کند، و قلبها را

---

شیخ طوسی در "تبیان"، و طبرسی در "مجمع البیان" و ابو الفتح رازی در تفسیرش همین معنی را برگزیده اند، در حالی که گروه دیگری آن را عطف بر "لِیَزِدُوا إِیْمَانًا" دانسته اند در حالی که نه با شان نزول فوق هماهنگ است و نه با مساله مجازات کفار.

واژگون می‌کند، تنها مؤمنان راستین که از نعمت سکینه و آرامش بهره‌مندند مقاومت می‌کنند، و از پیامدهای آن در قیامت نیز بهره‌مند خواهند بود و این راستی فوز عظیمی است.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۴

\*\*\* ولی در برابر این گروه، گروهی منافقان و مشرکان بی‌ایمان بودند که در آیه بعد سرنوشتشان این گونه ترسیم شده: "هدف دیگر این است که خداوند مردان و زنان منافق، و مردان و زنان مشرک را مجازات کند (وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ).

" همانها که به خدا گمان بد می‌برند" (الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ).

آری منافقان به هنگام حرکت پیامبر ص و مؤمنان از مدینه گمان داشتند که این گروه هرگز سالم به مدینه باز نخواهند گشت، چنان که در آیه ۱۲ همین سوره می‌خوانیم: "بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ أَبَدًا".

و مشرکان نیز گمان داشتند که محمد ص با این جمع کم، و نداشتن اسلحه کافی، سالم به مدینه باز نخواهد گشت، و ستاره اسلام به زودی افول می‌کند.

سپس به توضیح این عذاب و مجازات پرداخته و تحت چهار عنوان آن را شرح می‌دهد:

می‌گوید: "حوادث و پیش آمدهای سوء تنها بر این گروه نازل می‌شود" (عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوِّءِ)<sup>۱</sup>.

"دائرة" در لغت به معنی حوادث و رویدادهایی است که برای انسان پیش می‌آید، اعم از خوب و بد، ولی در اینجا با ذکر کلمه "سوء" منظور حوادث نامطلوب است.

دیگر این که "خداوند آنها را غضب کرده" (وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ).

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۵

و نیز "خداوند آنها را از رحمت خود دور ساخته" (وَ لَعَنَهُمْ).

و بالآخره "جهنم را برای آنها از هم اکنون فراهم ساخته، و چه بد سرانجامی است" (وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا)<sup>۲</sup>.

جالب توجه این که در صحنه "حدیبیه" غالباً مردان مسلمان بودند، و در نقطه مقابل نیز مردان منافق و مشرک، ولی در آیات فوق قرآن زنان و مردان را در آن فوز عظیم، و این عذاب الیم، مشترک شمرده، این بخاطر آن است که مردان با ایمان که در میدان نبرد حاضر می‌شوند بدون پشتیبانی زنان با ایمان، و مردان منافق بدون همکاری زنان منافق، به اهداف خود نائل نمی‌شوند.

---

<sup>۱</sup> "سوء" بر وزن "نوع" به گفته "صحاح اللغة" معنی مصدری دارد و "سوء" بر وزن "کور" معنی اسم مصدری، ولی به گفته "کشاف" هر دو به یک معنی است.

<sup>۲</sup> "مصیر" به معنی حالات مختلفی است که انسان به یکی بعد از دیگری می‌رسد.



اصولاً اسلام دین مردان نیست که شخصیت زنان را نادیده بگیرد، و لذا در هر مورد که عدم ذکر نام زنان مفهوم انحصاری به کلام می‌دهد آنها را صریحاً مطرح می‌کند، تا معلوم شود اسلام متعلق به همه انسانها است.

\*\*\* در آخرین آیه مورد بحث بار دیگر به عظمت قدرت خداوند اشاره کرده، می‌گوید: "جنود و لشکریان آسمان و زمین از آن خدا است و خداوند عزیز و حکیم است" (وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزاً حَكِيمًا).

این سخن یک بار در ذیل مقامات و مواهب اهل ایمان آمد، و یک بار هم در اینجا در ذیل مجازات منافقان و مشرکان، تا روشن شود خداوندی که تمام جنود آسمان و زمین تحت فرمانش قرار دارند هم قدرت بر آن دارد هم توانایی بر این، هر گاه دریای رحمتش موج زند شایستگان را هر جا باشند شامل می‌شود، و هر گاه آتش قهر و غضبش زبانه کشد مجرمی را قدرت فرار از آن نیست.

قابل توجه اینکه به هنگام ذکر مؤمنان، خداوند توصیف به "علم و حکمت" شده که مناسب مقام رحمت است، ولی در مورد منافق و مشرکان توصیف به "قدرت

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۶

و حکمت" که مناسب مقام عذاب است.

منظور از "جنود آسمان و زمین" چیست؟

این واژه معنی وسیعی دارد که هم لشکریان فرشتگان الهی را شامل می‌شود و هم لشکریانی همچون صاعقه، زلزله‌ها، طوفانها، سیلابها و امواج و نیروهای نامرئی دیگری که ما از

آن آگاهی نداریم، چرا که همه جنود الهی هستند و سر بر فرمان او دارند.

\*\*\* نکته: چه کسانی به خدا سوء ظن دارند؟

"سوء ظن" گاهی نسبت به خویشان است، گاهی نسبت به دیگران، و گاه نسبت به خدا، همانطور که "حسن ظن" نیز تقسیم سه گانه‌ای دارد.

اما سوء ظن نسبت به خویشان در صورتی که به حد افراط نرسد نردبان تکامل است، و سبب می‌شود که انسان نسبت به اعمال خود سختگیر و مو شکاف باشد، و جلوی عجب و غرور ناشی از اعمال نیک را می‌گیرد.

به همین دلیل علی ع در خطبه معروف "همام" در توصیف پرهیزکاران می‌فرماید: فهم لانفسهم متهمون، و من اعمالهم مشفقون، اذا زکی احد منهم خاف مما یقال له، فیقول: انا اعلم بنفسی من غیری، و ربی اعلم بی منی بنفسی، اللهم لا تؤاخذنی بما یقولون، و اجعلنی افضل مما یظنون، و اغفر لی ما لا یعلمون: "آنها خویشان را متهم می‌کنند، و از اعمال خود بیمناکند، هر گاه یکی از آنها ستوده شود از آنچه در باره او گفته شده ترسان می‌گردد، و می‌گوید: من از دیگران نسبت به خویشان آگاهترم، و پروردگارم نسبت به اعمالم از من آگاهتر است! خداوندا! به آنچه آنها می‌گویند مرا مؤاخذه مکن، و مرا از آنچه آنها

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۷

فکر می‌کنند برتر قرار ده، و آنچه را آنها نمی‌دانند بر من ببخش!" اما اگر این سوء ظن در مورد مردم باشد ممنوع است،

مگر در مواقعی که فساد بر جامعه غلبه کند که در آنجا خوش‌باوری درست نیست. (شرح این مطلب به خواست خدا در ذیل آیه ۱۲ سوره حجرات خواهد آمد).

و اما "سوء ظن" نسبت به خداوند یعنی نسبت به وعده‌های او، نسبت به رحمت و کرم بی پایان او، بسیار زشت و زنده است، و نشانه ضعف ایمان و گاه نشانه عدم ایمان است.

قرآن کراراً از سوء ظن افراد بی ایمان، و یا ضعیف‌الایمان، مخصوصاً به هنگام بروز حوادث سخت اجتماعی و طوفانهای آزمایش یاد می‌کند، که چگونه مؤمنان در این مواقع با حسن ظن تمام، و اطمینان به لطف پروردگار ثابت قدم می‌مانند اما افراد ضعیف و ناتوان زبان به شکایت می‌گشایند، همانطور که در داستان فتح "حدیبیه" نیز منافقان و همفکران آنها گمان بد بردند و گفتند: محمد ص و یارانش به این سفر می‌روند و باز نمی‌گردند، گویی وعده‌های الهی را به فراموشی سپردند، و یا نسبت به آن بد بین بودند.

مخصوصاً نمونه روشنی از آن در میدان جنگ احزاب هنگامی که مسلمانان سخت تحت فشار قرار گرفتند ظاهر شد، و خداوند گمانهای سوء گروهی را سخت نکوهش کرد: *إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا:* "بخاطر بیاورید زمانی را که آنها (لشکر احزاب) از سمت بالا و پائین شهر شما وارد شدند (و مدینه را محاصره کردند) و زمانی را که چشمها از شدت وحشت خیره شده، و جانها به لب رسیده بود، و گمانهای

بدی به خدا میبردید، در آنجا مؤمنان آزمایش شدند و تکان سختی خوردند" (احزاب آیه ۱۰-۱۱).

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۸

حتی در آیه ۱۵۴ آل عمران اینگونه گمانها را "ظن الجاهلیه" (گمانهای دوران جاهلیت) خوانده است.

به هر حال مساله حسن ظن به خدا، و وعده رحمت و کرم و لطف و عنایت او از نشانه‌های مهم ایمان و از وسائل مؤثر نجات و سعادت است.

تا آنجا که در حدیثی از رسول خدا ص آمده است:

لیس من عبد یظن باللّه خیرا الا کان عند ظنه به!

هیچ بنده‌ای گمان نیک به خدا نمی‌برد مگر اینکه خداوند طبق گمانش با او رفتار می‌کند!<sup>۱</sup>

و در حدیث دیگری از امام علی ابن موسی الرضا (ع) آمده است:

احسن باللّه الظن، فان اللّه عز و جل یقول انا عند ظن عبدي المؤمن بی، ان خیر فخیر و ان شر فشر:

"گمان خود را به خداوند خوب کن، چرا که خداوند عز و جل می‌فرماید: من نزد حسن ظن بنده مؤمنم هستم هر گاه گمان نیکی نسبت به من داشته باشد، به نیکی با او رفتار می‌کنم و اگر بد باشد به بدی"<sup>۲</sup>.

و بالاخره در حدیث دیگری از پیامبر آمده است:

---

<sup>۱</sup> "بحار الانوار" جلد ۷۰ صفحه ۳۸۴.

<sup>۲</sup> (۲ و ۳) "بحار الانوار" جلد ۷۰ صفحه ۳۸۵.

ان حسن الظن بالله عز و جل ثمن الجنة:

" حسن ظن به خدا بهای بهشت است "۱.

چه بهایی از این سهلتر؟ و چه متاعی از آن پرارزشتتر؟.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۹

[سوره الفتح (۴۸): آیات ۸ تا ۱۰]

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (۸) لَتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ  
وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (۹) إِنَّ الَّذِينَ  
يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا  
يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمِنَّا فَمَنْ لِيُبَدِّلْ  
عَظِيمًا (۱۰)

ترجمه:

۸- ما تو را به عنوان گواه و بشارت دهنده و بیم دهنده  
فرستادیم.

۹- تا به خدا و رسولش ایمان بیاورید و از او دفاع کنید، او  
را بزرگ دارید و خدا را صبح و شام تسبیح کنید.

۱۰- آنها که با تو بیعت می‌کنند در حقیقت فقط با خدا بیعت  
می‌نمایند، و دست خدا بالای دست آنهاست، هر کس  
پیمان‌شکنی کند به زیان خود پیمان شکسته است و آن کس  
که نسبت به عهدی که با خدا بسته وفا کند به زودی پاداش  
عظیمی به او خواهد داد.

۱ ( ۲ و ۳ ) " بحار الانوار " جلد ۷۰ صفحه ۳۸۵.

تفسیر: تحکیم موقعیت پیامبر (ص) و وظائف مردم در برابر او

گفتیم صلح حدیبیه از سوی بعضی از ناآگاهان شدیداً مورد انتقاد قرار گرفت، و حتی تعبیراتی که خالی از بی حرمتی نسبت به پیامبر ص نبود در برابر

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۴۰

حضرت کردند، مجموع این حوادث ایجاب می‌کرد که موقعیت یا عظمت پیامبر ص بار دیگر مورد تاکید قرار گیرد. لذا در نخستین آیه مورد بحث پیامبر ص را مخاطب قرار داده می‌گوید:

" ما تو را گواه و بشارت دهنده، و بیم دهنده فرستادیم " (إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا).

این سه توصیف بزرگ و سه مقام برجسته از مهمترین مقامات پیامبر ص است، " گواه بودن " و " بشیر " و " نذیر " بودن، گواه بر تمام امت اسلام بلکه به یک معنی گواه بر همه امتها، چنان که در آیه ۴۱ نساء آمده است: فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا: چگونه خواهد بود آن روز که برای هر امتی گواهی بر اعمالشان می‌آوریم، و تو را گواه بر این گواهان!!

و در آیه ۱۰۵ سوره توبه می‌فرماید: وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ: " بگو عمل کنید، خدا و رسول او و مؤمنان (امامان معصوم) اعمال شما را می‌بینند!!"

اصولاً هر انسانی گواهان زیادی دارد.

قبل از هر کس خداوند که عالم الغیب و الشهاده است ناظر بر همه اعمال و نیات ماست.

بعد از او "فرشتگان" مامور ضبط اعمال آدمی هستند چنان که در آیه ۲۱ سوره ق اشاره شده است: وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ.

سپس "اعضای پیکر آدمی" و حتی پوست تن او گواهی می‌دهند: يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: "روزی که زبانها و دستها و پاهایشان به آنچه انجام می‌دادند گواهی می‌دهند" (نور- ۲۴) وَ قَالُوا لَجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ:

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۴۱

به پوستهای تن خود می‌گویند چرا بر ضد ما گواهی دادید؟، می‌گویند خداوندی که هر موجودی را به نطق در آورده، ما را گویا ساخته است تا گواهی دهیم!" (فصلت - ۲۱).

"زمین" نیز جزء گواهان است، همانگونه که در سوره زلزال آمده: يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا.

طبق بعضی از روایات "زمان" نیز در آن روز در صف گواهان است، در حدیثی از علی ع می‌خوانیم: ما من یوم یمر علی بنی آدم الا قال له ذلک الیوم انا یوم جدید و انا علیک شهید، فافعل فی خیرا، و اعمل فی خیرا، اشهد لک به یوم القیامه، فانک لن ترانی بعد هذا ابدا: "هیچ روزی بر فرزند آدم نمی‌گذرد مگر اینکه به او می‌گوید: من روز تازه‌ای هستم، و در باره تو گواهی می‌دهم، در من کار نیک کن، و عمل خیر

بجا آور، تا روز قیامت به نفع تو گواهی دهم، چرا که بعد از این هرگز مرا نخواهی دید!"<sup>۱</sup>.

بدون شک گواهی خداوند به تنهایی کافی است، ولی تعدد گواهان هم اتمام حجت بیشتری است، و هم اثر تربیتی قویتری در انسانها دارد.

به هر حال قرآن مجید در این آیه سه ماموریت مهم پیامبر ص را که مساله شهادت و انذار است به عنوان سه وصف عمده بیان کرده است، تا مقدمه‌ای باشد برای وظائفی که در آیه بعد آمده.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۴۲

در آیه بعد پنج دستور مهم به عنوان نتیجه و هدفی برای اوصاف پیشین پیامبر ص بیان شده که دو دستور در باره اطاعت خداوند و تسبیح و نیایش او است، و سه دستور در باره "اطاعت" و "دفاع" و "تعظیم" مقام پیامبر ص است، می‌فرماید: "هدف این است که ایمان به خداوند و رسولش بیاورید، و از او در برابر دشمنان دفاع نمائید، او را بزرگ دارید، و خدا را صبح و شام تسبیح و تقدیس کنید" (لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَفِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا).

"تعزروه" از ماده "تعزیر" در اصل به معنی "منع" است، سپس به هر گونه دفاع و نصرت و یاری کردن در مقابل

<sup>۱</sup> "نور الثقلین" جلد ۵ صفحه ۱۱۲.

<sup>۲</sup> در باره "گواهان در دادگاه قیامت" بحث دیگری ذیل آیه ۲۰-۲۲ سوره "فصلت" داشته‌ایم.



دشمنان اطلاق شده است، به بعضی از مجازاتهایی که مانع از گناه می‌شود نیز "تعزیر" می‌گویند.

توقروه از ماده "توقیر" از ریشه "وقر" به معنی سنگینی است، بنا بر این "توقیر" در اینجا به معنی تعظیم و بزرگداشت است. مطابق این تفسیر ضمیرهایی که در "تعزروه" و "توقروه" آمده، به شخص پیامبر ص باز می‌گردد، و هدف از آن دفاع از او در مقابل دشمن، و تعظیم و بزرگداشت او است (این تفسیر را "شیخ طوسی" در "تبیان" و "طبرسی" در "مجمع البیان" و بعضی دیگر برگزیده‌اند).

اما جمعی از مفسران<sup>۱</sup> معتقدند که تمام ضمیرهای آیه به خداوند باز می‌گردد، و منظور از "تعزیر" و "توقیر" در اینجا یاری دین خدا، و بزرگداشت او و آئین او است دلیل آنها در انتخاب این تفسیر هماهنگ شدن تمام ضمیرهای موجود در آیه است.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۴۳

ولی تفسیر اول مناسبتر به نظر می‌رسد، چرا که اولاً: معنی اصلی "تعزیر" منع و دفاع در مقابل دشمن است که در مورد خداوند جز به صورت مجاز صحیح نیست، و از آن مهمتر شان نزول آیه است که بعد از ماجرای حدیبیه نازل شده، در حالی که بعضی نسبت به مقام شامخ پیامبر ص بی حرمتی

---

<sup>۱</sup> "زمخشری" در "کشاف" و "آلوسی" در "روح المعانی" و "فیض کاشانی" در "تفسیر صافی" و "علامه طباطبائی" در "المیزان" این تفسیر را پذیرفته‌اند.

کرده بودند، و آیه برای توجیه مسلمانان نسبت به وظائفشان در مقابل رسول خدا ص نازل شده.

به علاوه نباید فراموش کرد که این آیه به عنوان نتیجه‌ای برای آیه قبل است که پیامبر ص را به عنوان "شاهد" و "بشیر" و "نذیر" توصیف می‌کند و این امر زمینه‌ساز دستوراتی است که در آیه بعد آمده.

\*\*\* در آخرین آیه مورد بحث اشاره کوتاهی به مساله "بیعت رضوان" می‌کند که در آیه ۱۸ همین سوره به طور مشروحتر آمده است.

توضیح اینکه: همانگونه که گفتیم طبق تواریخ مشهور پیامبر ص به دنبال خوابی که دیده بود همراه با ۱۴۰۰ نفر به قصد انجام عمره از مدینه خارج شد، ولی در نزدیکی مکه مشرکان تصمیم گرفتند که از ورود او و یارانش به مکه جلوگیری کنند، پیامبر ص و یارانش در سرزمین "حدیبیه" توقف فرمود، و سفیرانی میان او و قریش رد و بدل شد، تا به قرار داد صلح حدیبیه انجامید.

در این ماموریتها یک بار عثمان از طرف پیامبر ص مامور شد که این پیام را به اهل مکه برساند که او به قصد جنگ نیامده، و تنها قصدش زیارت خانه خدا است، ولی مشرکان عثمان را موقتا توقیف کردند، و همین امر سبب شد که در میان مسلمانان خبر قتل او شایع گردد، و اگر چنین چیزی صحت می‌داشت دلیل بر اعلان جنگ قریش بود، لذا پیامبر ص فرمود ما از اینجا حرکت نمی‌کنیم تا با این قوم پیکار کنیم، و برای تاکید بر این امر مهم از

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۴۴

مردم دعوت کرد تا با او تجدید بیعت کنند، مسلمانان در زیر درختی که آنجا بود جمع شدند و با حضرتش بیعت کردند که هرگز پشت به میدان نکنند و تا آنجا که در توان دارند در قلع و قمع دشمن بکوشند.

این موضوع به گوش مشرکان مکه رسید و رعب و وحشتی در قلوب آنها افکند و همین امر سبب شد که آنها به این صلح ناخوشایند تن در دهند.

این بیعت را از این جهت "بیعت رضوان" می‌نامند که در آیه ۱۸ همین سوره آمده است: لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ: "خدا از مؤمنان" راضی" شد هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت می‌کردند". به هر حال، قرآن مجید در آیه مورد بحث می‌گوید: "کسانی که با تو بیعت می‌کنند در حقیقت با خدا بیعت می‌کنند و دست خدا بالای دست آنها است" (إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ).

"بیعت" به معنی پیمان بستن برای فرمانبرداری و اطاعت از کسی است، و چنین مرسوم بوده که آن کس که پیمان اطاعت می‌بست دست خود را در دست پیشوا و رهبر خود می‌گذاشت و پیمان وفاداری را از این طریق اظهار می‌داشت.

و از آنجا که به هنگام "معامله و بیع" نیز دست به دست هم می‌دادند و قرار داد معامله را می‌بستند، واژه "بیعت" به این پیمانها اطلاق شده است، به خصوص اینکه آنها در پیمان خود گویی جان خویش را در معرض معامله با فردی که با او اعلام وفاداری داشتند قرار می‌دادند.

و از اینجا معنی "يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ" (دست خدا بالای دست آنها است) روشن می‌شود، این تعبیر کنایه از آن است که بیعت با پیامبر ص یک بیعت الهی است، گویا دست خدا بالای دست آنها قرار گرفته، نه تنها با پیامبرش

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۴۵

که با خدا بیعت می‌کنند، و این گونه کنایات در زبان عرب بسیار معمول است.

بنا بر این کسانی که این جمله را چنین تفسیر کرده‌اند که "قدرت خدا ما فوق قدرت آنها است" یا "نصرت و یاری خدا برتر از نصرت و یاری مردم است" و امثال آن تناسبی با شان نزول آیه و مفاد آن ندارد، هر چند این مطلب در حد ذات خود مطلب صحیحی است.

سپس می‌افزاید: "هر کس نقض عهد و پیمان‌شکنی کند در حقیقت به زیان خود پیمان‌شکنی کرده و عهد خویش را شکسته" (فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ).

"و آن کس که در برابر عهدی که با خدا بسته وفادار بماند، و حق بیعت را اداء کند، خداوند پاداش عظیمی به او خواهد داد" (وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَّا يَشَاءُ اللَّهُ كَرِيمًا).

---

<sup>۱</sup> باید توجه داشت که "علیه" در آیه فوق بر خلاف معمول، به ضم "هـ" خوانده می‌شود، و بعضی از مفسران در توجیه آن چنین گفته‌اند که این همان "هـ" "هو" است که در اصل مضموم است، و بعد از حذف واو گاه مضموم می‌آید، مانند "له" و "عنه" و گاه بخاطر آنکه قبل از آن یاء است مکسور می‌آید، مانند "علیه" ولی چون در آیه مورد بحث بعد از آن لفظ "اللّه" قرار گرفته مضموم خوانده شده تا با تفخیم "لام" در "اللّه" سازگارتر باشد.

" نکث " از ماده " نکث " (بر وزن مکث) به معنی باز گشودن و واتابیدن است، سپس در مورد پیمان شکنی و نقض عهد به کار رفته<sup>۱</sup>.

در این آیه، قرآن مجید به همه بیعت کنندگان هشدار می دهد که اگر بر سر پیمان و عهد خود بمانند پاداش عظیمی خواهند داشت، اما اگر آن را بشکنند زیانش متوجه خود آنها است، تصور نکنند به خدا ضرری می رسانند،

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۴۶

بلکه بقای جامعه و عظمت و سر بلندی و قوت و قدرت و حتی موجودیت خویش را به خاطر پیمان شکنی به خطر می افکنند.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع آمده است:

ان فی النار لمدينة یقال لها الحصینة، ا فلا تسئلونی ما فیها؟  
فقیل له: ما فیها یا امیر المؤمنین؟

قال فیها ایدی الناکثین!

" در جهنم شهری است به نام " حصینه " آیا از من نمی پرسید در آن شهر چیست؟ کسی عرض کرد: ای امیر مؤمنان در آن شهر چیست؟! فرمود: دستهای پیمان شکنان!! " و از اینجا روشن می شود که مساله پیمان شکنی و نقض بیعت از دیدگاه اسلام چقدر زشت و قبیح است<sup>۲</sup>.

---

<sup>۱</sup> " نکث " به فتح نون معنی مصدری دارد و " نکث " به کسر نون معنی اسم مصدری دارد.

<sup>۲</sup> " بحار الانوار " جلد ۶۷ صفحه ۱۸۶.

در باره اصل موضوع "بیعت در اسلام" و حتی "قبل از اسلام" و "کیفیت بیعت" و "احکام آن" بحثهایی است که به خواست خدا ذیل آیه ۱۸ همین سوره مطرح خواهد شد.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۴۷

[سوره الفتح (۴۸): آیات ۱۱ تا ۱۴]

سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَ أَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِآلِسِتِّهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرّاً أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعاً بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبيراً (۱۱) بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَ الْمُؤْمِنُونَ إِلَى أَهْلِيهِمْ أَبَداً وَ زَيْنَ ذَلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَ ظَنَنْتُمْ ظَنّاً سَوْءاً وَ كُنْتُمْ قَوْماً بَوَراً (۱۲) وَ مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعيراً (۱۳) وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ كَانَ اللَّهُ غَفوراً رَحِيماً (۱۴)

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۴۸

ترجمه:

۱۱- به زودی متخلفان از اعراب بادیه‌نشین (عذرتراشی کرده) می‌گویند: حفظ اموال و خانواده، ما را به خود مشغول داشت (و نتوانستیم در سفر حدیبیه تو را همراهی کنیم) برای ما طلب آموزش کن، آنها به زبان خود چیزی می‌گویند که در دل ندارند! بگو: چه کسی می‌تواند در برابر خداوند از شما دفاع کند هر گاه زبانی برای شما بخواهد و یا اگر نفعی اراده کند (مانع گردد) و خداوند به تمام اعمالی که انجام می‌دهید آگاه است.

۱۲- بلکه شما گمان کردید پیامبر و مؤمنان هرگز به خانواده‌های خود باز نخواهند گشت و این پندار غلط در دل‌های شما زینت یافته بود، و گمان بد کردید، و سرانجام هلاک شدید.

۱۳- و آن کس که ایمان به خدا و پیامبرش نیاورده (سرنوشتش دوزخ است) چرا که ما برای کافران آتش فروزان آماده کرده‌ایم! ۱۴- مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین از آن خدا است، هر کس را بخواهد (و شایسته بداند) می‌بخشد، و هر کس را بخواهد مجازات می‌کند و خداوند غفور و رحیم است.

تفسیر: عذر تراشی متخلفان!

در آیات قبل گفتیم پیامبر ص با یکهزار و چهارصد نفر از مسلمانان از مدینه به قصد عمره به سوی مکه حرکت کرد.

از سوی پیامبر ص در میان قبائل بادیه‌نشین اعلام شد که همه آنها نیز او را در این سفر همراهی کنند، ولی گروهی از افراد ضعیف‌الایمان از انجام این دستور سر باز زدند، و تحلیلشان این بود که چگونه ممکن است مسلمانان از این سفر جان سالم به در برند، در حالی که قبلا کفار قریش حالت تهاجمی داشته، و جنگهای احد و احزاب را در کنار مدینه بر مسلمانان تحمیل کردند،

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۴۹

اکنون که این گروه اندک و بدون سلاح با پای خود به مکه می‌روند، و در کنار لانه زنبوران قرار می‌گیرند چگونه ممکن است به خانه‌های خود باز گردند؟! اما هنگامی که دیدند

مسلمانان با دست پر و امتیازات قابل ملاحظه‌ای که از پیمان صلح حدیبیه گرفته بودند سالم به سوی مدینه بازگشتند بی آنکه از دماغ کسی خون بریزد، به اشتباه بزرگ خود پی بردند، و خدمت پیامبر آمدند تا به نحوی عذر خواهی کرده، و کار خود را توجیه کنند، و از پیامبر تقاضای استغفار نمایند.

ولی آیات فوق نازل گشت و پرده از روی کار آنها برداشت و آنها را رسوا نمود.

به این ترتیب بعد از ذکر سرنوشت منافقان و مشرکان در آیات قبل، در اینجا وضع متخلفان ضعیف الایمان را بازگو می‌کند، تا حلقات این بحث تکمیل گردد.

می‌فرماید: "به زودی متخلفان از اعراب بادیه‌نشین عذرتراشی کرده، می‌گویند: حفظ اموال و زن و فرزند ما را به خود مشغول داشت، و نتوانستیم در این سفر پر برکت در خدمت تو باشیم! اکنون عذر ما را بپذیر، و برای ما طلب آمرزش کن!"  
(سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا).

"آنها به زبان خود چیزی می‌گویند که در دل ندارند" (يَقُولُونَ بِاللَّيْسَ لَنَا فِي قُلُوبِهِمْ).

آنها حتی در توبه خود صادق نیستند.

ولی به آنها "بگو چه کسی می‌تواند در برابر خداوند مالک چیزی برای شما باشد و از شما دفاع کند اگر بخواهد به شما زبانی برساند؟ یا اگر بخواهد

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۵۰



نفعی برساند چه کسی می‌تواند مانع گردد؟! (قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرّاً أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعاً).

برای خدا به هیچ وجه مشکل نیست که شما را در خانه‌های امتتان و در کنار زن و فرزند و امواتان گرفتار انواع بلاها و مصائب کند، و نیز برای او هیچ مشکل نیست که در مرکز دشمنان و کانون مخالفان شما را از هر گونه گزند محفوظ دارد، این جهل شما به قدرت خدا است که این گونه افکار را در نظر شما زینت می‌دهد.

آری " خداوند به تمام اعمالی که انجام می‌دهید خبیر و آگاه است " (بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيراً).

بلکه از اسرار درون سینه‌ها و نیات شما نیز به خوبی با خبر است، او به خوبی می‌داند که این عذر و بهانه‌ها واقعیت ندارد آنچه واقعیت دارد شک و تردید و ترس و ضعف ایمان شما است، و این عذرتراشوها بر خدا مخفی نمی‌ماند، و هرگز مانع مجازات شما نمی‌شود.

جالب اینکه هم از لحن آیات، و هم از تواریخ، استفاده می‌شود که این آیات در اثناء بازگشت پیامبر ص به مدینه نازل شد، یعنی پیش از آنکه متخلفان بیایند و عذرتراشی کنند پرده از روی کار آنها برداشت و رسوایشان کرد!\*\*\* سپس برای توضیح بیشتر پرده‌ها را کاملاً کنار زده می‌افزاید: " بلکه شما گمان کردید پیامبر و مؤمنان هرگز به خانواده‌های خود باز نخواهند گشت " (بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَى أَهْلِيهِمْ أَبَداً).

آری علت عدم شرکت شما در این سفر تاریخی مساله اموال و زن و فرزند نبود، بلکه عامل اصلی سوء ظنی بود که به خدا داشتید، و با محاسبات غلط

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۵۱

خود چنین فکر می کردید که این سفر، سفر پایانی عمر پیامبر ص و مؤمنان است و باید از آن کناره گیری کرد.

آری " این پندار غلط و این وسوسه های شیطانی در دل شما زینت یافته بود " (وَزَيْنَ ذَلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ).

" و گمان بد کردید " (وَزَنْتُمْ ظَنَّ السَّوِّءِ).

چرا که فکر می کردید خداوند پیامبرش را به این سفر فرستاده، و آنها را به چنگال دشمنان سپرده و از آنها حمایت نخواهد کرد! " و سرانجام به هلاکت رسیدید! " (وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا).

چه هلاکت از این بدتر که از شرکت در این سفر تاریخی، و بیعت رضوان و افتخارات دیگر محروم شدید، و به دنبال آن رسوایی بزرگ بود، و در آینده عذاب دردناک آخرت است. آری شما دلهای مرده ای داشتید که گرفتار چنین سرنوشتی شدید.

از آنجا که این افراد ضعیف الایمان یا منافق مردمی ترسو، و راحت طلب، و طبعاً از جنگ و هر گونه درگیری گریزانند، تحلیلی که در باره حوادث می کنند هیچگونه با واقعیت تطبیق، نمی کند با این حال همیشه در نظرشان بسیار جالب است.

و به این ترتیب ترس و عافیت طلبی و فرار از زیر بار مسئولیتها سوء ظنها را در نظرشان واقعیتها جلوه می دهد، و نسبت به همه چیز بدبین هستند حتی به پیامبر خدا و حتی نسبت به

خدا! در " نهج البلاغه " در فرمان " مالک اشتر " می خوانیم: ان البخل و الجبن و الحرص غرائز شتی یجمعها سوء الظن بالله: " بخل و ترس و حرص، صفات نکوهیده مختلفی است که همه آنها در سوء ظن به خدا جمع است " ۱.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۵۲

داستان حدیبیه و آیات مورد بحث، ظهور عینی همین معنی است، و نشان می دهد که چگونه سوء ظن به پروردگار از صفات زشتی همچون بخل و حرص و ترس سرچشمه می گیرد.

\*\*\* از آنجا که این موضعگیری های غلط گاه از عدم ایمان سرچشمه می گرفت در آیه بعد می گوید: " کسی که ایمان به خدا و پیامبرش نیاورده سرنوشتش آتش دوزخ است چرا که ما برای کافران آتش فروزان فراهم کرده ایم " (وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا) ۲.

" سعیر " به معنی " بر افروخته " است.

\*\*\* و سرانجام در آخرین آیه مورد بحث برای اثبات قدرت خداوند بر مجازات کافران و منافقان می فرماید: " مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین از آن خدا است، هر کس را بخواهد می بخشد و هر کس را بخواهد مجازات می کند، و خداوند

---

۱ " نهج البلاغه " نامه ۵۳.

۲ طرز جمله بندی آیه ایجاب می کند که بفرماید " انا اعتدنا لهم سعیرا " ولی مخصوصا ضمیر را برداشته و بجای آن اسم ظاهر یعنی " الکافرین " را قرار داده تا علت این سرنوشت شوم را که مساله کفر است بیان کند.

غفور و رحیم است" (وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَعْفُرُ  
لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا).

جالب اینکه در اینجا مساله غفران و آمرزش را بر مساله عذاب  
مقدم می‌دارد، و در آخر آیه باز هم تاکید بر غفران و رحمت  
الهی می‌کند، چرا که هدف از تمام این تهدیدها و انذارها  
تریبیت است، و مساله تربیت ایجاب می‌کند که راه بازگشت  
به روی گنهکاران و حتی کافران باز باشد، به خصوص اینکه  
سرچشمه بسیاری از این موضعگیریهای منفی، جهل و  
ناآگاهی است، و در برابر اینگونه افراد باید امید به آمرزش  
افزایش داده شود شاید به راه آیند.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۵۳

\*\*\* نکته: توجه گناه، یک بیماری عمومی است!

هر قدر گناه سنگین باشد به سنگینی توجه گناه نیست، چرا  
که گنهکار معترف به گناه غالباً به سراغ توبه می‌رود، اما  
مصیبت زمانی شروع می‌شود که پای توجه‌گیریها در میان آید  
که نه تنها راه توبه را به روی انسان می‌بندد، بلکه او را در گناه  
راسختر و جری‌تر می‌سازد.

این توجه‌گری گناه برای حفظ آبرو و جلوگیری از رسوایی  
در برابر مردم است، اما از آن بدتر زمانی است که برای فریب  
و جدان صورت گیرد.

این توجه‌گری مطلب تازه‌ای نیست، و نمونه‌های مختلف آن  
را در تمام طول تاریخ بشر می‌توان یافت، که چگونه  
جنایتکاران بزرگ تاریخ برای فریب خود یا دیگران دست به

توجهات مضحکی می‌زدند که هر انسانی را غرق تعجب می‌کند.

قرآن مجید که درس بزرگ تربیت و انسان‌سازی است در این باره بحث‌های فراوانی دارد که نمونه‌ای از آن را در آیات فوق خواندیم.

بد نیست نمونه‌های دیگر را برای تکمیل این بحث نیز مورد بررسی قرار دهیم:

۱- مشرکان عرب برای توجیه شرک خود گاه متوسل به رسم نیاکان می‌شدند و می‌گفتند: **إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ** "ما پدران خود را بر آئینی یافتیم و ما به آثار آنها اقتدار می‌کنیم!" (زخرف - ۲۳).

و گاه به نوعی جبر متوسل شده می‌گفتند: **لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا**

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۵۴

آبائنا: "اگر خدا می‌خواست نه ما و نه پدرانمان هرگز مشرک نمی‌شدیم!" (۱۴۸ - انعام).

۲- گاه مؤمنان ضعیف‌الایمان برای فرار از جنگ، خدمت پیامبر ص می‌آمدند، و به این عنوان که خانه‌های ما در و دیوار درستی ندارد و آسیب پذیر است صحنه را خالی می‌کردند: **وَ يَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِّنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا** (احزاب - ۱۳): "گروهی از آنها از پیامبر اجازه می‌خواستند و می‌گفتند خانه‌های ما آسیب پذیر است در حالی که آسیب پذیر نبود آنها فقط می‌خواستند فرار کنند.

۳- گاه به این بهانه که اگر ما به جنگ رومیان برویم ممکن است زیبا رویان رومی، دل ما را برابیند، و به حرام بیفتیم! اجازه عدم شرکت در جنگ را از پیامبر ص می‌خواستند: وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَئِذَنْ لِي وَلَا تَفْتِنِّي (توبه - ۴۹): " بعضی از آنان می‌گویند به من اجازه ده و مرا به گناه نینداز!" و گاه به این عنوان که اموال و زن و فرزند ما را گرفتار و به خود مشغول ساخته، گناه بزرگ فرار از اطاعت فرمان پیامبر ص را توجیه می‌کردند (آیات مورد بحث).

۵- شیطان نیز با یک مقایسه غلط نافرمانی صریح خود را در برابر خداوند توجیه کرد و گفت: " مرا از آتش آفریده‌ای و آدم را از خاک! چگونه ممکن است موجودی شریفتر برای موجودی پستتر سجده کند!" اَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (اعراف - ۱۲).

۶- در عصر جاهلیت نیز برای توجیه جنایت بزرگ " فرزند کشی" می‌گفتند از این می‌ترسیم که در جنگها دختران ما به دست دشمنان بیفتند، غیرت ناموسی ما ایجاب می‌کند که نوزادان دختر را زیر خاک پنهان کنیم!، و گاه می‌گفتند اگر فرزندانمان زنده بمانند قادر بر تامین زندگی آنها نیستیم!

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۵۵

(اسراء - ۳۱).

حتی از بعضی آیات قرآن بر می‌آید که گناهکاران برای توجیه گناهان خود در قیامت نیز به اموری متشبث می‌شوند از جمله اینکه ما پیروی از بزرگان قوم خود کردیم و آنها بودند که ما را گمراه کردند، و بجای ما تصمیم گرفتند!

" رَبَّنَا إِنَّا أَعْطَيْنَا سَادَتَنَا وَكِبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا " (احزاب- ۶۷).

خلاصه اینکه بلای " توجیه‌گری " بلائی است فراگیر که گروه عظیمی از مردم اعم از عوام و خواص را در بر گرفته، و خطر بزرگ آن این است که راههای اصلاح را به روی گنهکاران می‌بندد، و گاه واقعیتها را حتی در نظر خود انسان دگرگون جلوه می‌دهد.

بسیارند کسانی که " ترس و جبن " خود را به عنوان " احتیاط "، و " حرص " را به " تامین آینده " و " تهور " را به " قاطعیت " و " ضعف نفس " را به " حیا " و " بی‌عرضگی " را به " زهد " و " ارتکاب حرام " را به " کلاه شرعی " و " فرار از زیر بار مسئولیت " را به " ثابت نبودن موضوع " و " ضعفها و کوتاهیها " ی خود را به " قضا و قدر " توجیه می‌کنند، و چه دردناک است که انسان با دست خود راه نجات را به روی خود ببندد؟! گرچه این مفاهیم هر کدام در جای خود معنی صحیحی دارد، ولی اشکال در این است که آن را تحریف کرده، و نتیجه وارونه می‌گیرند، و چه زیانهای عظیمی که از این رهگذر به جوامع بشری و خانواده‌ها و افراد رسیده است؟! خداوند همه ما را از این بلای بزرگ و خانمان سوز حفظ کند (آمین).

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۵۶

[سوره الفتح (۴۸): آیات ۱۵ تا ۱۷]

سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَانِمٍ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكَ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسَدُونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا (۱۵)  
قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سُدْعُونَ إِلَى قَوْمِ بَأْسٍ شَدِيدٍ

تَقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسَلِّمُونَ فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ  
تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۶) لَيْسَ عَلَى  
الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ  
وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ  
وَمَنْ يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۷)

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۵۷

ترجمه:

۱۵- هنگامی که شما در آینده برای به دست آوردن غنائمی  
حرکت کنید متخلفان می‌گویند:

بگذارید ما هم از شما پیروی کنیم (و در این جهاد شرکت  
نمائیم!) آنها می‌خواهند کلام خدا را تغییر دهند، بگو: هرگز  
نباید به دنبال ما بیایید، اینگونه خداوند از قبل گفته است، اما  
به زودی می‌گویند: شما نسبت به ما حسد می‌ورزید ولی آنها  
جز اندکی نمی‌فهمند! ۱۶- به متخلفان از اعراب بگو: به زودی  
از شما دعوت می‌شود که به سوی قومی جنگجو بروید و با  
آنها پیکار کنید تا اسلام بیاورند، اگر اطاعت کنید خداوند  
پاداش نیکی به شما می‌دهد، و اگر سرپیچی نمائید همانگونه  
که قبلاً نیز سرپیچی نمودید شما را عذاب دردناکی می‌کند.

۱۷- بر " نابینا " و " لنگ " و " بیمار " گناهی نیست (اگر در  
میدان جهاد شرکت نکند) و هر کس که اطاعت خدا و  
رسولش نماید او را در باغهایی (از بهشت) وارد می‌سازد که  
نهرها از زیر درختانش جاری است، و آن کس که سرپیچی  
کند او را به عذاب دردناکی گرفتار می‌کند.

تفسیر: متخلفان آماده طلب!



غالب مفسران معتقدند که این آیات ناظر به "فتح خیبر" است که بعد از "صلح حدیبیه" و در آغاز سال هفتم هجرت روی داد.

توضیح اینکه: طبق روایات هنگامی که پیامبر ص از "حدیبیه" باز می‌گشت به فرمان خدا مسلمانان شرکت کننده در حدیبیه را بشارت به "فتح خیبر" داد و تصریح فرمود که در این پیکار فقط آنها شرکت کنند، و غنائم جنگی مخصوص آنها است، و تخلف کنندگان را نصیبی از این غنائم نخواهد بود! اما این دنیا پرستان ترسو همین که از قرائن فهمیدند پیامبر ص در این جنگی که در پیش دارد قطعاً پیروز می‌شود و غنائم فراوانی به دست سپاه

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۵۸

اسلام خواهد افتاد، از فرصت استفاده کرده، خدمت پیامبر ص آمدند، و اجازه شرکت در میدان "خیبر" خواستند! و شاید به این عذر نیز متوسل شدند که ما برای جبران خطای گذشته، و سبک کردن بار مسئولیت، و توبه از گناه، و خدمت خالصانه به اسلام و قرآن، می‌خواهیم در این میدان جهاد با شما شرکت کنیم! غافل از اینکه آیات قرآن از قبل نازل شده بود، و سر آنها را فاش ساخته بود، چنان که در نخستین آیه مورد بحث می‌خوانیم:

" هنگامی که شما برای به دست آوردن غنائمی حرکت می‌کنید به زودی متخلفان می‌گویند بگذارید ما هم از شما پیروی کنیم، و در این جهاد شرکت نمائیم!" (سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ).

نه تنها در این مورد که در موارد دیگر نیز می‌بینیم این تن‌پروران طماع به سراغ لقمه‌های چرب و کم در دست می‌رفتند، و از میدانهای سخت و خطرناک و دور دست گریزان بودند، چنان که در آیه ۴۲ سوره "توبه" می‌خوانیم: "هر گاه غنائمی نزدیک، و سفری سهل و آسان باشد از تو پیروی می‌کنند، ولی (اکنون که برای میدان تبوک) راه دور و پرمشقت است سر باز می‌زنند، و به زودی سوگند می‌خورند که اگر توانایی داشتیم همراه شما حرکت می‌کردیم" "لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَ سَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَ لَكِن بَعَدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَ سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ".

به هر حال، قرآن در آیات مورد بحث در پاسخ این گروه سود جو و فرصت طلب می‌گوید: "آنها می‌خواهند کلام خدا را تغییر دهند" (يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ).

سپس می‌افزاید: "به آنها بگو: شما هرگز نباید به دنبال ما بیایید" و حق ندارید در این میدان شرکت کنید (قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا).

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۵۹

این سخنی نیست که من از پیش خود بگویم، "این مطلبی است که خداوند از قبل گفته" و ما را از آینده شما با خبر ساخته است (كَذَلِكَ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ).

خداوند دستور داده "غنائم خبیر" مخصوص "اهل حدیبیه" باشد، واحدی با آنها در این امر شرکت نکند! ولی این متخلفان بی شرم و پر ادعا، باز از میدان در نمی‌روند و شما را متهم به حسادت می‌کنند" و به زودی می‌گویند: مطلب چنین نیست

بلکه شما نسبت به ما حسد می‌ورزید!" (فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسَدُونَنا).

و به این ترتیب آنها حتی بطور ضمنی پیامبر ص را تکذیب می‌کنند، و ریشه منع آنها را از شرکت در "غزوه خیبر" حسادت می‌شمرند! قرآن در آخرین جمله می‌گوید: "ولی آنها جز اندکی نمی‌فهمند" (بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا).

آری ریشه تمام بدبختی‌های آنها جهل و نادانی و بیخبری است که همیشه دامنگیر آنها بوده است، جهل در مورد خداوند، و عدم معرفت مقام پیامبر ص و بیخبری از سرنوشت انسانها، و عدم توجه به ناپایداری ثروت دنیا.

درست است که آنها در مسائل مالی و منافع شخصی با هوش و دقیق و باریک بودند، اما چه جهلی از این بالاتر که انسان همه چیز خود را با اندکی ثروت مبادله کند؟!.

سرانجام پیغمبر اکرم ص طبق نقل تواریخ غنائم خیبر را تنها بر اهل حدیبیه تقسیم کرد، حتی کسانی که در حدیبیه بودند و موفق به شرکت در غزوه خیبر نشدند سهمی برای آنها قرار داد، البته این موضوع یک مصداق بیشتر نداشت و آن " جابر بن عبد الله " بود<sup>۱</sup>.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۶۰

در ادامه همین بحث و گفتگو با متخلفان " حدیبیه " در آیه بعد پیشنهادی به آنها کرده، و راه بازگشت را به روی آنها چنین می‌گشاید و می‌فرماید:

---

<sup>۱</sup> " سیره ابن هشام " جلد ۳ صفحه ۳۶۴.

" به متخلفان از اعراب بادیه‌نشین بگو به زودی از شما دعوت می‌شود که به سوی قومی جنگجو و پر قدرت گام بگذارید، و با آنها پیکار کنید تا اسلام را پذیرا شوند" (قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سُدْعُونَ إِلَى قَوْمِ بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسَلِّمُونَ).

" اگر اطاعت کنید خداوند پاداش نیکی به شما می‌دهد، و اگر سرپیچی کنید، آن گونه که قبلاً نیز سرپیچی کردید، خداوند شما را عذاب دردناکی می‌کند" (فَإِنْ تَطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا).

هر گاه به راستی از رفتار قبلی خود پشیمان شده‌اید، و دست از راحت- طلبی و دنیا پرستی برداشته‌اید، باید امتحان صداقت خود را در میدان سخت و سهمگین دیگری بدهید، و گرنه از میدانهای سخت اجتناب کردن، و در میدانهای راحت و پر غنیمت شرکت نمودن به هیچوجه ممکن نیست، و دلیلی است بر نفاق یا ضعف ایمان و جبن و ترس شما.

جالب اینکه قرآن روی عنوان مخلفین در این آیات مکرر تکیه کرده، و به اصطلاح بجای استفاده از "ضمیر" از "اسم ظاهر" استفاده می‌کند.

این تعبیر مخصوصاً به صورت صیغه "اسم مفعول" آمده، یعنی "پشت سر گذارده شدگان" اشاره به اینکه هنگامی که مسلمانان با ایمان مشاهده سستی و بهانه‌جوییهای این گروه را می‌کردند آنها را پشت سر گذارده و بی اعتنا به وضعشان به سوی میدان جهاد می‌شتافتند.

اما در اینکه این قوم جنگجو و پر قدرت که در این آیه به آنها اشاره کرده چه جمعیتی بودند؟ در میان مفسران گفتگو است.

جمله "تَقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسَلِّمُوا" (با آنها پیکار کنید تا مسلمان شوند) دلیل بر این است که اهل کتاب نبودند، زیرا آنها را مجبور به پذیرش اسلام نمی‌کنند، بلکه مخیر میان اسلام آوردن یا پذیرش شرائط اهل ذمه و همزیستی مسالمت‌آمیز با مسلمانان و پرداخت جزیه می‌کنند، تنها مشرکان و بت پرستان هستند که چیزی جز اسلام از آنان پذیرفته نمی‌شود، زیرا اسلام بت پرستی را به عنوان یک "دین" نمی‌شناسد، و اجبار در ترک بت پرستی جایز است.

و با توجه به اینکه در عصر پیامبر ص بعد از ماجرای "حدیبیه" و "خیبر" غزوه مهمی با مشرکان جز فتح "مکه" و غزوه "حنین" وجود نداشت، آیه فوق می‌تواند اشاره به آنها باشد، مخصوصاً غزوه حنین که مردان جنگجوی سخت‌کوشی از طایفه "هوازن" و "بنی سعد" در آن شرکت داشتند.

اما اینکه بعضی احتمال داده‌اند اشاره به غزوه "موته" که با رومیان انجام گرفت بوده باشد بعید به نظر می‌رسد، چرا که آنها اهل کتاب بودند.

و احتمال اینکه منظور جنگهای بعد از پیامبر ص از جمله جنگ با اهل "فارس" و "یمامه" بوده باشد بسیار بعیدتر است، چرا که لحن آیات نشان می‌دهد مساله مربوط به زمان پیامبر ص است، و هیچ الزامی نداریم که آن را بر جنگهای بعد از عصر پیامبر ص تطبیق دهیم، ظاهراً پاره‌ای انگیزه‌های سیاسی در فکر و اندیشه بعضی از مفسران که روی این مساله پافشاری داشته‌اند دخالت داشته است! این نکته نیز قابل توجه است که پیامبر ص به آنها قول نمی‌دهد که در جنگهای آینده

شما غنائمی به چنگ می آورید، زیرا هدف از جهاد کسب غنیمت نیست، بلکه روی این تکیه می کند که خداوند پاداش نیکی به شما خواهد داد که معمولاً این تعبیر در مورد پادشاهای آخرت است.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۶۲

در اینجا سؤالی مطرح می شود و آن اینکه: در آیه ۸۳ سوره توبه، به طور کلی دست رد بر سینه این نامحرمان زده و می گوید: **فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَ لَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ:**

" شما هرگز با من در هیچ نبردی خروج نخواهید کرد و مجاز نیستید همراه من با دشمن پیکار کنید چرا که نخستین بار به کناره گیری از جنگ راضی شدید اکنون نیز با متخلفان بمانید."

در حالی که آیه مورد بحث از آنها دعوت به پیکار در میدان سخت و سهمگین دیگری می کند؟

ولی با توجه به اینکه آیه سوره توبه مربوط به متخلفان جنگ تبوک است که پیامبر ص از آنها قطع امید کرده بود، و آیه مورد بحث از متخلفان حدیبیه سخن می گوید که هنوز از آنها قطع امید نشده بود پاسخ این سؤال روشن می گردد.

\*\*\* و از آنجا که در میان متخلفان افرادی بودند که به خاطر نقص عضو یا بیماری به راستی قدرت بر شرکت در جهاد نداشتند، و نباید حق آنها در این میان نادیده گرفته شود، در آخرین آیه مورد بحث معذور بودن آنان را مشخص ساخته است.

بخصوص اینکه بعضی از مفسران نقل کرده‌اند که بعد از نزول آیه قبل و تهدید متخلفان به "عذاب الیم" جمعی از معلولین یا بیماران خدمت پیامبر ص آمدند و عرض کردند: ای رسول خدا ص! تکلیف ما در این میان چیست؟

در اینجا این آیه نازل شد و حکم آنها را چنین بازگو کرد: "بر نابینا و لنگ و بیمار گناهی نیست اگر در میدان جهاد شرکت نکنند" (لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ).

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۶۳

تنها جهاد نیست که مشروط به قدرت و توانایی است، تمام تکالیف الهی یک سلسله شرائط عمومی دارد که از جمله آنها "توانایی و قدرت" است، و در آیات قرآن کراراً به این معنی اشاره شده است، در آیه ۲۸۶ سوره بقره به صورت یک اصل کلی می‌خوانیم: لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا: خداوند هیچکس را جز به مقدار طاقتش تکلیف نمی‌کند.

این شرط هم با ادله نقلی ثابت شده، و هم با دلیل عقل.

ولی البته این گروه گرچه از شرکت در میدان جهاد معافند اما آنها نیز باید به مقدار توان خود برای تقویت قوای اسلام و پیشبرد اهداف الهی آن بکوشند، چنان که در آیه ۹۱ سوره توبه می‌خوانیم: لَيْسَ عَلَى الضُّعْفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرْجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ:

"بر ضعیفان و بیماران و آنها که وسیله‌ای برای انفاق (در راه جهاد) ندارند گناهی نیست (که در میدان حاضر نشوند) به شرط اینکه برای خدا و رسولش خیر خواهی کنند."

یعنی اگر آنها قادر نیستند با دست کاری انجام دهند از آنچه در توان دارند با زبان مضایقه ننمایند، و این تعبیر جالبی است که نشان می‌دهد هر کس آنچه را در توان دارد باید فروگذار نکند، و به تعبیر دیگر اگر نمی‌توانند در جبهه شرکت کنند لا اقل "پشت جبهه" را محکم نگهدارند.

و شاید جمله اخیر آیه مورد بحث نیز اشاره به همین معنی باشد که می‌فرماید:

"هر کس اطاعت خدا و رسولش را کند او را در باغهایی از بهشت وارد می‌سازد که نهرها از زیر درختانش جاری است، و آن کس که سرپیچی کند او را به عذاب الیم گرفتار خواهد کرد!" (وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَنْ يَتَوَلَّ يَعْذِبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا).

این احتمال نیز وجود دارد که در مواقعی که استثنایی به حکمی می‌خورد

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۶۴

افرادی به فکر سوء استفاده افتاده، خود را در صف معذوران جا می‌زنند، قرآن به آنها هشدار می‌دهد که اگر به راستی معذور نباشند گرفتار عذاب الیم خواهند شد.

این نکته قابل توجه است که مساله معذور بودن نابینا و لنگ و بیماران سخت مخصوص "جهاد" است، اما در مساله "دفاع" هر کس به قدر توانایی خود باید از کیان اسلام و وطن اسلامی و جان دفاع کند و هیچ استثنایی در این زمینه وجود ندارد.

\*\*\*



[سوره الفتح (۴۸): آیات ۱۸ تا ۱۹]

لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا (۱۸) وَ مَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (۱۹)

ترجمه:

۱۸- خداوند از مؤمنانی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند راضی و خشنود شد، خدا آنچه را در درون قلب آنها (از صداقت و ایمان) نهفته بود می دانست، لذا آرامش را بر دل‌های آنها نازل کرد، و فتح نزدیکی، به عنوان پاداش، نصیب آنها فرمود.

۱۹- و غنائم بسیاری که آن را به دست می آورند، و خداوند عزیز و حکیم است.

تفسیر: خشنودی خدا از شرکت کنندگان در بیعت رضوان

گفتیم در ماجرای حدیبیه سفرایی میان " پیامبر " ص و " قریش " رد و بدل شد، از جمله پیامبر ص " عثمان بن عفان " را (که از بستگان ابو سفیان بود و این رابطه ظاهرا در انتخاب او تاثیر داشت) به عنوان نماینده نزد مشرکان مکه و اشراف قریش فرستاد تا آنها را از این حقیقت آگاه کند که مسلمانان به قصد جنگ نیامده اند بلکه هدفشان زیارت خانه خدا و احترام کعبه است، اما قریش عثمان را موقتا توقیف کردند، و به دنبال آن در بین مسلمانان شایع شد که عثمان کشته شده پیامبر ص فرمود من از اینجا حرکت نمی کنم تا با این گروه پیکار کنم.

سپس به زیر درختی که در آنجا بود آمد، و با مردم تجدید بیعت کرد،

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۶۶

و از آنها خواست که در پیکار با مشرکان کوتاهی نکنند، و کسی پشت به میدان جهاد نکند!

آوازه این بیعت در مکه پیچید و قریش سخت به وحشت افتادند و عثمان را آزاد کردند.

چنان که می‌دانیم این بیعت به عنوان "بیعت رضوان" (بیعت خشنودی خداوند) معروف شد، و لرزه بر اندام مشرکان انداخت و نقطه عطفی در تاریخ اسلام بود.

آیات مورد بحث در باره این ماجرا سخن می‌گوید.

نخست می‌فرماید: "خداوند از مؤمنانی که در زیر درخت با تو بیعت کردند راضی و خشنود شد" (لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ).

هدف از این "بیعت" انسجام هر چه بیشتر نیروها، تقویت روحیه، تجدید آمادگی رزمی، سنجش افکار، و آزمودن میزان فداکاری دوستان وفادار بود.

این بیعت روح تازه‌ای در کالبد مسلمین دمید، چرا که دست به دست پیامبر خدا ص می‌دادند، و از صمیم دل اظهار وفاداری می‌کردند.

خداوند به این مؤمنان فداکار و ایثارگر که در این لحظه حساس با پیامبر ص بیعت کردند چهار پاداش بزرگ داد که

---

<sup>۱</sup> "مجمع البیان" ذیل آیات مورد بحث.

از همه مهمتر همین پاداش سخت یعنی رضایت و خشنودی او بود، همانگونه که در آیه ۷۲ سوره توبه نیز می‌خوانیم وَ رِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ: " و رضا و خشنودی خداوند از همه نعمتهای بهشتی برتر است."

سپس می‌افزاید: "خداوند می‌دانست آنچه در درون قلب آنها از صداقت و ایمان و آمادگی وفاداری نسبت به این پیمان نهفته است، و لذا سکینه و آرامش را بر آنها نازل کرد" (فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ).

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۶۷

آن چنان آرامشی که در میان انبوه دشمنان در نقطه دور دستی از شهر و دیار خود، در میان سلاحهای آماده آنها، با نداشتن اسلحه کافی (چون برای زیارت آمده بودند نه برای جنگ) ترس و وحشتی به دل راه نمی‌دادند، و همچون کوه استوار و پا بر جا ایستاده بودند.

و این دومین موهبت الهی نسبت به آنها بود.

اصولا الطاف خاص و امدادهای الهی شامل حال کسانی می‌شود که دارای خلوص نیت و صدق و صفای باطن باشند.

لذا در حدیثی از امام صادق ع می‌خوانیم: ان العبد المؤمن الفقير ليقول يا رب ارزقني حتى افعل كذا و كذا من البر و وجوه الخير، فاذا علم الله عز و جل ذلك منه بصدق نيته كتب الله له من الاجر مثل ما يكتب له لو عمله، ان الله واسع كريم:

" بنده مؤمن فقیر گاهی می‌گوید: "خداوندا! به من روزی ده تا چنین و چنان از کارهای خیر و نیک انجام دهم، هر گاه خداوند صدق نیت از او بداند همان پاداشی را برای او

می‌نویسد که اگر توانایی داشت انجام می‌داد، چرا که خداوند دارای رحمت واسعه و کریم است".<sup>۱</sup>

و در پایان این آیه به سومین موهبت اشاره کرده می‌فرماید: "و فتح نزدیکی به عنوان پاداش نصیب آنها فرمود" (وَ أَتَابَهُمْ فَتَحًا قَرِيبًا).

آری این فتح که به گفته اکثر مفسران "فتح خیبر" بود (هر چند بعضی آن را فتح مکه شمرده‌اند) سومین پاداش الهی برای این مؤمنان ایثارگر بود.

تعبیر به "قریبا" تاییدی است بر اینکه منظور "فتح خیبر" است، زیرا این فتح در آغاز سال هفتم هجرت به فاصله چند ماه بعد از ماجرای حدیبیه تحقق یافت.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۶۸

\*\*\* چهارمین نعمتی که به دنبال بیعت رضوان نصیب مسلمانان شد غنائم فراوان مادی بود چنان که در آیه بعد می‌فرماید: "پاداش دیگر غنائم کثیری است که آن را به دست می‌آورند" (وَ مَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا).

یکی از این غنائم همان غنائم خیبر بود که در فاصله کوتاهی به دست مسلمانان افتاد، و با توجه به ثروت بی حساب یهود خیبر، این غنائم از اهمیت فوق العاده‌ای برخوردار بود.

ولی محدود ساختن غنائم به غنائم خیبر دلیل قطعی ندارد، و می‌تواند غنائم سایر جنگهای اسلامی را که بعد از فتح حدیبیه رخ داد در بر گیرد.

---

<sup>۱</sup> "بحار الانوار" جلد ۷۰ صفحه ۱۹۹.

و از آنجا که باید مسلمانان به این وعده الهی کاملاً اطمینان کنند در آخر آیه می‌افزاید: "خداوند شکست ناپذیر و حکیم است" (وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا).

اگر به شما دستور داد که در حدیبیه صلح کنید بر اساس حکمت بود، حکمتی که گذشت زمان پرده از اسرار آن برداشت، و اگر به شما وعده فتح قریب و غنائم کثیر می‌دهد این توانایی را دارد که به وعده‌های خود جامه عمل بپوشاند.

به این ترتیب مسلمانان با ایمان و ایثارگر در سایه بیعت رضوان و اعلام وفاداری به پیامبر ص در آن ساعات حساس، پیروزی دنیا و آخرت را به دست آوردند، در حالی که منافقان بیخبر و ضعیف الایمانهای ترسو در آتش حسرت سوختند؟

این سخن را با گفتاری از امیر مؤمنان علی ع پایان می‌دهیم: او به هنگامی که از پایمردی مسلمانان نخستین و جهاد بی نظیرش با دشمنی سخن

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۶۹

می‌گوید، و مخاطبان سست عنصر را مورد نکوهش قرار می‌دهد، می‌فرماید:

" فلما رای اللّٰه صدقنا انزل بعدونا الکبت، و انزل علینا النصر، حتی استقر الاسلام ملقیا جرانه، و متبوءا اوطانه، و لعمری لو کنا ناتی ما ایتیم، ما قام للدین عمود، و لا اخضر للایمان عود، و ایم اللّٰه لتحتلبنها دما، لتتبعنها ندما

"!:" هنگامی که خداوند صدق و اخلاص ما را دید خواری و ذلت را بر دشمن، و پیروزی و نصر را بر ما نازل کرد تا آنجا که اسلام بر صفحه زمین گسترده شد، و مناطق پهناوری را

برای خویش برگزید، بجانم سوگند اگر ما در مبارزه همچون شما بودیم، هرگز پایه‌ای از دین بر پا نمی‌شد! و شاخه‌ای از درخت ایمان سبز نمی‌گشت و به خدا سوگند به جای شیر، خون می‌دوشید و پشیمان می‌شوید"<sup>۱</sup>.

\*\*\* نکته: بیعت و خصوصیات آن

بیعت از ماده "بیع" در اصل به معنی دست دادن به هنگام قرار داد معامله است، و سپس به دست دادن برای پیمان اطاعت اطلاق شده است، و آن چنین بود که هر گاه کسی می‌خواست اعلام وفاداری به دیگری کند، او را به رسمیت بشناسد و از فرمانش اطاعت کند، با او بیعت می‌کرد، و شاید اطلاق این کلمه به این معنی از این جهت بود که هر یک از دو طرف تعهدی همچون تعهد دو معامله‌گر در برابر دیگری می‌کردند. بیعت کننده حاضر می‌شد گاه تا پای جان و گاه تا پای مال و فرزند در راه اطاعت او بایستد، و بیعت پذیر نیز حمایت و دفاع او را بر عهده می‌گرفت.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۷۰

ابن خلدون در مقدمه تاریخ خود می‌گوید: "کانوا اذا بايع الامير جعل ایدیهم فی یده تاکیدا فاشبه ذلک فعل البایع و المشتري: "هنگامی که بیعت با امیر می‌کردند برای تاکید دست در دست او می‌گذاشتند، و این شبیه کار فروشنده و خریدار بود"<sup>۲</sup>.

---

<sup>۱</sup> "نهج البلاغه" خطبه ۵۶.

<sup>۲</sup> مقدمه ابن خلدون صفحه ۱۷۴.

قرائن نشان می‌دهد که بیعت از ابداعات مسلمین نیست، بلکه سنتی بوده که قبل از اسلام در میان عرب رواج داشته است، و به همین دلیل در آغاز اسلام که طایفه "اوس" و "خزرج" در موقع حج از مدینه به مکه آمدند و با پیامبر اسلام ص در عقبه بیعت کردند بر خورد آنها با مساله بیعت بر خورد با یک امر آشنا بود، بعد از آن پیغمبر گرامی اسلام ص نیز در فرصتهای مختلف با مسلمانان تجدید بیعت کرد که یک مورد از آن همین "بیعت رضوان" در حدیبیه بود، و از آن گسترده‌تر بیعتی بود که بعد از فتح مکه انجام گرفت که در تفسیر "سوره ممتحنه" شرح آن به خواست خدا خواهد آمد.

اما چگونگی "بیعت" به طور کلی از این قرار بوده که بیعت کننده دست به دست بیعت شونده می‌داده و با زبان حال یا قال اعلام اطاعت و وفاداری می‌نمود، و گاه در ضمن بیعت شرایط و حدودی برای آن قائل می‌شد، مثلاً بیعت تا پای مال، تا سر حد جان، یا تا سر حد همه چیز حتی از دست دادن زن و فرزند.

و گاه بیعت تا سر حد عدم فرار، و گاه تا سرحد موت بود (اتفاقاً این هر دو معنی در مورد بیعت رضوان در تواریخ آمده است).

پیامبر اسلام بیعت زنان را نیز می‌پذیرفت، اما نه از طریق دست دادن، بلکه چنان که در تواریخ آمده، دستور می‌داد ظرف بزرگی از آب حاضر کنند، او دست خود را در یک طرف ظرف فرو می‌برد، و زنان بیعت کننده در طرف دیگر.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۷۱

گاه در ضمن " بیعت " انجام کار یا ترک کارهایی را شرط می‌کردند، همان‌گونه که پیغمبر ص در بیعت با زنان بعد از فتح مکه شرط کرد که " مشرک نشوند و آلوده به بی‌عفتی نگردند و دزدی نکنند و فرزندان خود را نکشند و امور دیگر " (سوره ممتحنه آیه ۱۲).

به هر حال در باره احکام بیعت بحثهای مختلفی است که به طور فشرده در اینجا یادآور می‌شویم، هر چند مسائل این بحث در فقه اسلامی نیز در هاله‌ای از ابهام فرو رفته است:

\*\*\* ۱- " ماهیت بیعت " یک نوع قرار داد و معاهده میان بیعت کننده از یک سو، و بیعت پذیر از سوی دیگر است، و محتوای آن اطاعت و پیروی و حمایت و دفاع از بیعت شونده است، و بر طبق شرائطی که در آن ذکر می‌کنند درجات مختلفی دارد.

از لحن آیات قرآن و احادیث استفاده می‌شود که بیعت یک نوع عقد لازم از سوی بیعت کننده است که عمل بر طبق آن واجب می‌باشد، و بنا بر این مشمول قانون کلی " اَوْفُوا بِالْعُقُودِ " است (مائده- ۱).

بنا بر این بیعت کننده حق فسخ را ندارد، ولی بیعت پذیر چنانچه صلاح بداند می‌تواند بیعت خود را بر دارد و فسخ کند، در اینصورت بیعت کننده از التزام و عهد خود آزاد می‌گردد<sup>۱</sup>.

---

<sup>۱</sup> در ماجرای کربلا می‌خوانیم که امام حسین (ع) شب عاشورا خطبه خواند و ضمن اظهار قدردانی از یارانش بیعت خود را از آنها برداشت، تا هر جا می‌خواهند بروند، ولی آنها هم چنان وفادار ماندند) و فرمود: فانطلقوا فی حل لیس علیکم منی زمام



\*\*\* ۲- بعضی بیعت را شبیه "انتخابات" یا نوعی از آن می‌دانند، در حالی که

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۷۲

مساله انتخابات درست عکس آن است، یعنی ماهیت آن یک نوع ایجاد مسئولیت و وظیفه، و پست و مقام برای انتخاب شونده، و یا به تعبیر دیگر نوعی توکیل در انجام کاری است، هر چند این انتخاب وظائفی هم برای انتخاب کننده به دنبال دارد (مانند همه وکالتها) در حالی که بیعت چنین نیست.

و به تعبیر دیگر: انتخابات اعطای مقام است، و همانگونه که گفتیم شبیه توکیل می‌باشد، در حالی که بیعت "تعهد اطاعت" است.

گرچه ممکن است این دو در بعضی از آثار با هم شباهت پیدا کنند، ولی این شباهت هرگز به معنی وحدت مفهوم و ماهیت آنها نیست، لذا در مورد بیعت، بیعت کننده قادر بر فسخ نمی‌باشد در حالی که در مورد انتخابات در بسیاری از موارد انتخاب کنندگان حق فسخ دارند که دسته جمعی شخص انتخاب شونده را از مقامش عزل کنند (دقت کنید).

\*\*\* ۳- در مورد پیامبر ص و امامان معصوم ع که از سوی خدا نصب می‌شوند هیچ نیازی به بیعت نیست، یعنی اطاعت پیامبر ص و امام معصوم ع و منصوب از سوی او واجب است، خواه بر کسانی که بیعت کرده باشند یا کسانی که بیعت نکرده باشند.

---

( کامل ابن اثیر جلد ۴ صفحه ۵۷).

و به تعبیر دیگر: لازمه مقام نبوت و امامت و جوب اطاعت است، همانگونه که قرآن می‌گوید: أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ (نساء - ۵۹).

ولی این سؤال پیش می‌آید که اگر چنین است پس چرا پیامبر ص کرارا از یاران خود، یا تازه مسلمانان بیعت گرفت که دو نمونه آن در قرآن صریحا آمده است (بیعت رضوان در اینجا و بیعت با اهل مکه که در سوره ممتحنه به آن اشاره شده است).

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۷۳

در پاسخ می‌گوئیم بدون شک این بیعتها یک نوع تاکید بر وفاداری بوده که در مواقع خاصی انجام می‌گرفته، و مخصوصا برای مقابله با بحرانها و حوادث سخت از آن استفاده می‌شده است، تا در سایه آن روح تازه‌ای در کالبد افراد دمیده شود، چنان که تاثیرهای شگرف آن را در بیعت رضوان در بحثهای گذشته خواندیم.

ولی در بیعتهایی که برای خلفا می‌گرفتند بیعت به عنوان پذیرش مقام خلافت بود، هر چند به عقیده ما خلافت پیامبر اسلام ص چیزی نبود که از طریق بیعت مردم انجام گیرد، بلکه تنها از سوی خداوند و به وسیله شخص پیامبر ص یا امام پیشین تحقق می‌یافت.

و به همین دلیل بیعتی را که مسلمانان با علی ع یا امام حسن یا امام حسین ع کردند آن نیز جنبه تاکید بر وفاداری داشت و شبیه بیعتهای پیامبر ص بود.

\*\*\* ۴- آیا در حال حاضر نیز بیعت به عنوان یک اصل اسلامی قابل قبول است؟ یا به تعبیر دیگر آیا می‌توان بیعت را تعمیم داد، و مثلاً فلان جمعیت یک فرد لائق و واجد شرائط شرعی را برگزینند (به عنوان فرمانده لشکر، رئیس جمعیت، و یا رئیس حکومت) و با او بیعت کنند؟ آیا اینگونه بیعتها مشمول احکام شرعی بیعت می‌باشد؟! از آنجا که به اصطلاح "عموم" و "اطلاقی" از قرآن و سنت در خصوص بیعت در دست نیست تعمیم این مساله مشکل به نظر می‌رسد، هر چند استدلال به عموم آیه "أَوْفُوا بِالْعُقُودِ" چندان بعید نیست.

ولی با اینحال ابهامی که در مسائل مربوط به بیعت وجود دارد مانع از این است که ما به طور قطع روی "أَوْفُوا بِالْعُقُودِ" تکیه کنیم بخصوص اینکه

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۷۴

در فقه ما هیچ موردی برای بیعت در غیر پیغمبر ص و امام معصوم ع دیده نمی‌شود.

توجه به این نکته نیز ضروری است که مقام نیابت ولی فقیه از نظر ما مقامی است که از سوی امامان معصوم ع تعیین شده، و هیچگونه نیازی به بیعت ندارد، البته پیروی و اطاعت مردم از "ولی فقیه"، به او امکان استفاده از این مقام و به اصطلاح "بسط ید" را می‌دهد، ولی این بدان معنی نیست که مقام او در گرو تبعیت و پیروی مردم است و تازه مساله پیروی مردم ارتباطی با مساله بیعت ندارد، بلکه عمل به حکم الهی در مورد ولایت فقیه است (دقت کنید).

\*\*\* ۵- و به هر حال "بیعت" مربوط به مسائل اجرایی است، و ارتباطی با احکام ندارد یعنی، بیعت با یک نفر هرگز

حق " تشریح و قانونگذاری " را به او نمی دهد، بلکه قوانین را باید از کتاب و سنت گرفت و سپس آن را به اجراء در آورد، و کسی در این گفتگو ندارد.

\*\*\* ۶- از روایات استفاده می شود که بیعت با امام و پیشوای معصوم باید برای خدا باشد، و به تعبیر دیگر از اموری است که " قصد قربت " در آن لازم است.

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ص آمده:

ثلاثة لا يكلمهم الله عز وجل يوم القيامة ولا ينظر اليهم ولا يزيكهم ولا لهم عذاب اليم: رجل بايع اماما لا يبایعه الا للدنيا، ان اعطاه ما يريد وفي له، و الا كف، و رجل بايع رجلا بسلعته بعد العصر مخلف بالله عز وجل لقد اعطى بها كذا و كذا فصدقه و اخذها و لم يعط فيها ما قال، و رجل على فضل ماء بالفلات يمنع ابن السبيل:

" سه نفرند که خداوند با آنها سخن نمی گوید و آنها را پاکیزه نمی کند، و عذاب دردناک برای آنها است: کسی که با امامی بیعت کند و هدفی جز دنیا

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۷۵

نداشته باشد که اگر خواسته اش را به او بدهد به بیعتش وفا می کند، و الا خود داری خواهد کرد، و مردی که بعد از وقت عصر جنسی را می فروشد و سوگند یاد می کند که فلان مبلغ برای خرید جنس داده ام، و مشتری تصدیق می کند و می خرد، در حالی که چنین نبوده است، و کسی که آب اضافی در بیابان دارد و به ابن سبیل نمی دهد<sup>۱</sup> (تعبیر به عصر یا به خاطر

<sup>۱</sup> " خصال " باب الثلاثة حدیث ۷۰.

شرافت این وقت است، و یا از این جهت که بسیاری از فروشندگان، جنس خود را به همان قیمتی که خریده‌اند در این موقع می‌فروشند).

\*\*\* ۷- شکستن بیعت از گناهان کبیره است، در حدیثی از امام موسی بن جعفر ع می‌خوانیم:

ثلاثة موبقات: نكث الصفة و ترك السنه و فراق الجماعة:

" سه گناه است که انسان را هلاک می‌کند (و به عذاب شدید الهی می‌افکند):

شکستن بیعت، ترک سنت، و جدایی از جماعت".<sup>۱</sup>

ترک سنت ظاهرا اشاره به قوانینی است که پیامبر اسلام آورده و جدایی از جماعت به معنی اعراض و پشت کردن به آن است نه صرفا عدم شرکت در جماعت.

۸- بیعت در سخنان علی (ع) در خطبه‌های نهج البلاغه کرارا روی مساله بیعت تکیه شده، و امام ع بارها روی بیعتی که مردم با او کردند تکیه می‌کند.

از جمله در یک مورد می‌فرماید: " ای مردم شما بر من حقی دارید، و من بر شما حقی دارم، اما حق شما بر من این است که دلسوز و خیر خواه شما باشم،

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۷۶

و بیت المال شما را در راه خودتان مصرف کنم، شما را تعلیم دهم تا از جهل نجات یابید، و تادیب کنم تا آگاه شوید، سپس می‌افزاید:

---

<sup>۱</sup> " بحار الانوار " جلد ۶۷ صفحه ۱۸۵.

و اما حقى عليكم فالوفاء بالبيعه، و النصيحة فى المشهد و  
المغيب، و الاجابه حين ادعوكم، و الطاعة حين امرکم:

" اما حق من بر شما اين است که در بيعت خویش وفادار  
باشيد، و در آشکارا و نهان خير خواهی کنید هر وقت شما را  
می‌خوانم اجابت نمائيد، و هر گاه فرمان می‌دهم اطاعت  
کنيد".<sup>۱</sup>

و در جای دیگر می‌فرماید:

لم تكن بيعتكم اياى فلتة

: " بيعت شما با من بی مطالعه و ناگهانی انجام نگرفت " (تا  
کمترین تردیدی در اطاعت من به خود راه دهید".<sup>۲</sup>

و در خطبه‌ای که قبل از جنگ " جمل " و حرکت از مدینه به  
سوی بصره ایراد فرمود، مردم را به پایداری روی بيعتشان  
توجه داده، می‌فرماید:

و بايعنى الناس غير مستكرهين، و لا مجبرين، بل طائعين  
مخيرين:

" مردم بدون اکراه و اجبار و از روی اطاعت و اختیار با من  
بيعت کردند".<sup>۳</sup>

و بالآخره در برابر معاويه که از بيعت با امام ع سر باز زد، و  
می‌خواست به نحوی خرده‌گیری کند فرمود:

---

<sup>۱</sup> نهج البلاغه خطبه ۳۴.

<sup>۲</sup> نهج البلاغه خطبه ۱۳۶.

<sup>۳</sup> نهج البلاغه نامه شماره ۱.

بايعنى القوم الذين بايعوا ابا بكر و عمر و عثمان على ما بايعوهم عليه، فلم يكن للشاهد ان يختار، و لا للغائب ان يرد: " همان گروهی که با ابو بکر و عمر و عثمان بیعت کردند با من با همان شرائط و کیفیت بیعت نمودند بنا بر این نه آنکه حاضر بود اکنون اختیار فسخ دارد، و نه آنکه غائب بود اجازه رد کردن!"<sup>۱</sup>.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۷۷

از بعضی از عبارات نهج البلاغه به خوبی بر می آید که "بیعت" یک بار بیش نیست، تجدید نظر در آن راه ندارد، و اختیار فسخ در آن نخواهد بود، و هر کس از آن سر بتابد طعنه زن و عیبجو خوانده می شود، و آن کس که در باره قبول یا رد آن بیندیشد یا تردید کند منافق است!

انها بیعه واحده، لا یثنی فیها النظر، و لا یستأنف فیها الخیار، الخارج منها طاعن، و المروى فیها مداهن!<sup>۲</sup>.

از مجموع این تعبیرات استفاده می شود که امام ع در مقابل کسانی که ایمان به امامت منصوصش از طرف پیامبر ص نداشتند و بهانه جویی می کردند به مساله بیعت که نزد آنها مسلم بود استدلال می کرد، تا یارای سر باز زدن از اطاعت امام ع نداشته باشند، و به معاویه و امثال او گوشزد می کرد همانگونه که مشروعیت برای خلافت خلفای سه گانه قائل

---

<sup>۱</sup> نهج البلاغه نامه ۶- باید توجه داشت تکیه روی بیعت خلفای پیشین از این نظر بود که معاویه از طرف آنها نصب شده بود و دم از حمایت از آنها می زد، بنا بر این منافاتی با آنچه در خطبه شمشقیه آمده است ندارد.

<sup>۲</sup> نهج البلاغه نامه ۷.

است باید برای خلافت امام ع قائل باشد و در برابر آن تسلیم گردد (بلکه خلافت او مشروعتر است، چون بیعت وی گسترده‌تر و از روی رضایت و رغبت عمومی انجام شد).

بنا بر این استدلال به بیعت هیچ منافاتی با مساله نصب امام از طریق خدا و پیامبر ص و تأکیدی بودن بیعت ندارد.

لذا در همین نهج البلاغه در یک مورد امام به حدیث ثقلین که از نصوص امامت است اشاره می‌فرماید<sup>۱</sup> و در جایی دیگر به مساله وصیت و وراثت<sup>۲</sup>.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۷۸

(دقت کنید).

و در عبارات دیگرش به لزوم وفاداری نسبت به بیعت و دوام آن و عدم امکان فسخ و تجدید نظر و عدم نیاز به تکرار اشاره فرموده است که اینها نیز مسائلی است مورد قبول در باره بیعت.

ضمناً از آنها به خوبی استفاده می‌شود که اگر بیعت جنبه اجبار و اکراه داشته باشد، یا به صورت غافلگیر کردن مردم انجام گیرد ارزشی ندارد، بلکه بیعتی با ارزش است که از روی اختیار و آزادی اراده و فکر و مطالعه انجام گیرد (باز هم دقت کنید).

\*\*\*

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۷۹

---

<sup>۱</sup> نهج البلاغه خطبه ۸۷

<sup>۲</sup> نهج البلاغه خطبه ۲.



[سوره الفتح (۴۸): آیات ۲۰ تا ۲۱]

وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ  
النَّاسِ عَنْكُمْ وَ لَتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَ يَهْدِيكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا  
(۲۰) وَ أُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَ كَانَ اللَّهُ  
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا (۲۱)

ترجمه:

۲۰- خداوند غنائم فراوانی به شما وعده داده که آنها را به  
چنگ می‌آورید، ولی این یکی را زودتر برای شما فراهم  
ساخت، و دست تعدی مردم (دشمنان) را از شما باز داشت،  
تا نشانه‌ای برای مؤمنان باشد، و شما را به راه راست هدایت  
کند.

۲۱- و نیز غنائم و فتوحات دیگری که شما قدرت بر آن  
ندارید ولی خداوند قدرتش بر آن احاطه دارد نصیب شما  
می‌کند و خداوند بر هر چیز توانا است.

تفسیر: باز هم برکات صلح حدیبیه!

این آیات هم چنان بحثهای مربوط به "صلح حدیبیه" و وقایع  
بعد از آن را بازگو می‌کند، و برکات و فوایدی را که از این  
رهگذر عائد مسلمانان شد شرح می‌دهد.

نخست می‌فرماید: "خداوند غنائم فراوانی به شما وعده داده  
که آنها را به دست می‌آورید، ولی این یکی را زودتر برای  
شما فراهم ساخت" (وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ  
لَكُمْ هَذِهِ).

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۸۰

لحن آیه نشان می‌دهد که منظور از غنائم فراوان در اینجا تمام غنائمی است که خداوند نصیب مسلمانان کرد، چه در کوتاه مدت و چه در دراز مدت، حتی جمعی از مفسران عقیده دارند که غنائمی را که تا دامنه قیامت به دست مسلمین می‌افتد در این عبارت داخل است.

اما این که می‌گوید: این یکی را زودتر برای شما فراهم ساخت غالباً اشاره به "غنائم خیبر" دانسته‌اند که در فاصله کوتاهی بعد از فتح حدیبیه فراهم شد.

ولی بعضی احتمال داده‌اند که "هذه" اشاره به "فتح حدیبیه" باشد که بزرگترین غنیمت معنوی بود.

سپس به یکی دیگر از الطاف خداوندی نسبت به مسلمانان در این ماجرا اشاره کرده، می‌افزاید: "و دست تعدی مردم را از شما باز داشت" (وَ كَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ).

این لطف بزرگی بود که آنها با کمی نفرات و نداشتن ابزار جنگی کافی آنهم در نقطه‌ای دور از وطن و بیخ گوش دشمن، مورد تهاجم قرار نگرفتند، و چنان رعب و وحشتی از آنان در دل دشمنان افکند که از هر گونه اقدام و حمله خود داری کردند.

جمعی از مفسران این جمله را اشاره به ماجرای خیبر می‌دانند که قبائلی از "بنی اسد" و "بنی غطفان" تصمیم گرفته بودند در غیاب مسلمانان به مدینه حمله کنند، و اموال مسلمین را به غنیمت گرفته، زنانشان را به اسارت ببرند.

یا اشاره به تصمیم جمعی از این دو قبیله دانسته‌اند که در نظر داشتند به یاری یهود خیبر برخیزند که خداوند رعب و وحشت در قلوب آنها افکند، و از تصمیم خود منصرف شدند. ولی تفسیر اول مناسبتر به نظر می‌رسد، چرا که در چند آیه بعد همین تعبیر

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۸۱

را مشاهده می‌کنیم که در باره اهل مکه سخن می‌گوید، همانند شرحی است برای آنچه در آیه مورد بحث آمده، و با روش قرآن که روش اجمال و تفصیل است سازگار می‌باشد.

مهم این است که طبق روایات مشهور، تمام سوره فتح بعد از ماجرای حدیبیه، و در مسیر بازگشت پیامبر ص از مکه به مدینه نازل گردیده است.

سپس در ادامه همین آیه به دو نعمت بزرگ دیگر از مواهب الهی اشاره کرده، می‌فرماید: "هدف این بود که این وقایع نشانه‌ای (بر حقانیت دعوت تو) برای مؤمنان باشد، و خداوند شما را به راه مستقیمی هدایت کند" (وَلِتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا) گرچه بعضی از مفسران ضمیر "لتكون" را تنها اشاره به "غنائم موعود" دانسته‌اند، و بعضی دیگر به نگهداری دشمنان از هجوم بر مسلمانان، ولی مناسب این است که این ضمیر به تمام حوادث "حدیبیه" و ماجراهای بعد از آن بر گردد، چرا که هر یک آیتی از آیات خدا، و دلیلی بر صدق پیامبر ص، و وسیله‌ای برای هدایت مردم به صراط مستقیم بود، و قسمتی از آن جنبه پیشگویی و خبر غیبی داشت، و بعضی با اسباب و شرائط عادی سازگار نبود، و در

مجموع معجزه روشنی از معجزات پیامبر ص محسوب می‌شد.

\*\*\* در آیه بعد بشارت بیشتری به مسلمانان داده، می‌گوید: " خداوند به شما غنائم و فتوحات دیگری وعده داده است که هرگز توانایی بر آن نداشته و ندارید ولی خداوند قدرتش بر آن احاطه دارد، و او بر هر چیز توانا است " (وَأَخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا). در اینکه این وعده اشاره به کدام غنیمت و کدام پیروزیها است؟ در میان مفسران گفتگو است.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۸۲

بعضی اشاره به فتح "مکه" و غنائم "حنین" می‌دانند، و بعضی به فتوحات و غنائمی که بعد از پیغمبر ص نصیب امت اسلامی شد (مانند فتح ایران و روم و مصر).

این احتمال نیز وجود دارد که اشاره به همه آنها باشد!

تعبیر به " لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا " اشاره به این است که مسلمانان قبل از آن هرگز احتمال چنین فتوحات و غنائمی را نمی‌دادند ولی به برکت اسلام و امدادهای الهی این نیرو و توان برای آنها پیدا شد.

بعضی از این جمله چنین استنباط کرده‌اند که قبلا در میان مسلمانان بحثی در باره این فتوحات بوده است، اما خود را از انجام آن ناتوان می‌دیدند، مخصوصا در حدیثی که در داستان

---

۱ " اخری " صفت برای " مغانم " است که محذوف می‌باشد، و در تقدیر " مغانم اخری " است که منصوب است به خاطر عطف بر " مغانم کثیره " .

جنگ احزاب آمده می‌خوانیم: آن روز که پیامبر ص بشارت فتح ایران و روم و یمن را به مسلمانان داد منافقان آن را به باد سخریه گرفتند.

جمله قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا (خداوند آن را احاطه فرموده) اشاره به احاطه قدرت پروردگار بر این غنائم یا فتوحات است، و بعضی آن را اشاره به احاطه علمی او دانسته‌اند اما معنی اول با جمله‌های دیگر آیه سازگارتر است، البته جمع میان هر دو نیز مانعی ندارد.

و بالآخره آخرین جمله آیه یعنی "وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا" در حقیقت به منزله بیان علت است برای جمله قبل اشاره به اینکه با قدرت خداوند بر همه چیز این گونه فتوحات برای مسلمانان عجیب نیست.

و به هر حال، آیه از اخبار غیبی و پیشگوییهای قرآن مجید در باره حوادث آینده است، این پیروزیها در مدت کوتاهی به وقوع پیوست و عظمت این آیات را روشن ساخت.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۸۳

\*\*\* نکته: ماجرای غزوه خیبر

هنگامی که پیامبر ص از حدیبیه بازگشت تمام ماه ذی الحجه، و مقداری از محرم سال هفتم هجری را در مدینه توقف فرمود، سپس با یکهزار و چهارصد نفر از یارانش که در حدیبیه شرکت کرده بودند به سوی "خیبر" حرکت کرد (جایی که کانون تحریکات ضد اسلامی بود، و پیامبر ص برای فرصت مناسبی روزشماری می‌کرد که آن کانون فساد را بر چیند).

قبیله " غطفان " در آغاز تصمیم گرفتند که از یهود " خیر " حمایت کنند، ولی بعدا ترسیدند و خود داری کردند.

هنگامی که پیامبر ص به نزدیک قلعه‌های " خیر " رسید، به یارانش دستور داد توقف کنید، سپس سر به آسمان بلند کرد و این دعا را خواند:

اللهم رب السماوات و ما اظللن، و رب الارضین و ما اقلن  
... نسألك خیر هذه القریة، و خیر اهلها، و نعوذ بك من شرها  
و شر اهلها، و شر ما فیها

" خداوندا! ای پروردگار آسمانها و آنچه بر آن سایه افکنده‌اند، و ای پروردگار زمینها و آنچه بر خود حمل کرده‌اند ... از تو خیر این آبادی و خیر اهل آن را می‌خواهیم، و به تو از شر آن و شر اهلش، و شر آنچه در آن است پناه می‌بریم."

سپس فرمود: بسم الله حرکت کنید، و به این ترتیب شبانه به کنار " خیر " رسیدند، و صبحگاهان که اهل " خیر " از ماجرا با خبر شدند خود را در محاصره سربازان اسلام دیدند، سپس پیامبر ص قلعه‌ها را یکی بعد از دیگری فتح کرد، تا به آخرین قلعه‌ها که از همه محکمتر و نیرومندتر بود

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۸۴

و فرمانده معروف یهود " مرحب " در آن قرار داشت، رسید.

در این ایام حالت سر درد شدیدی که گهگاه به سراغ پیامبر ص می‌آمد به او دست داد، به گونه‌ای که یکی دو روز نتوانست از خیمه بیرون آید، در این هنگام (طبق تواریخ معروف اسلامی) " ابو بکر " پرچم را به دست گرفت و با مسلمانان به سوی لشکر یهود تاخت، اما بی آنکه نتیجه بگیرد

بازگشت، بار دیگر "عمر" پرچم را به دست گرفت و مسلمانان شدیدتر از روز قبل جنگیدند ولی بدون گرفتن نتیجه بازگشتند.

این خبر به گوش رسول خدا ص رسید فرمود:

اما و الله لاعطينها غدا رجلا يحب الله و رسوله، و يحب الله و رسوله، ياخذها عنوة

" به خدا سوگند فردا پرچم را به دست مردی می‌سپارم که او خدا و پیامبرش را دوست دارد، و خدا و پیامبر نیز او را دوست دارند، و او قلعه را با قدرت فتح خواهد نمود."

گردنها از هر سو کشیده شد که منظور چه کسی است؟ جمعی حدس می‌زدند که منظور پیامبر ص علی ع است ولی علی ع هنوز در آنجا حضور نداشت، چرا که چشم درد شدیدی او را از حضور در لشکر مانع شده بود، اما صبحگاهان علی ع سوار بر شتری وارد شد، و نزدیک خیمه پیامبر ص پیاده گشت، در حالی که چشمانش شدیداً درد می‌کرد.

پیامبر ص فرمود: نزدیک بیا! نزدیک رفت، از آب دهان مبارکش بر چشم علی ع مالید، و چشمش به برکت این اعجاز کاملاً سالم شد، سپس پرچم را به دست او داد.

علی ع با لشکر اسلام به سوی قلعه بزرگ خیبر حرکت کرد، مردی از یهود از بالای دیوار سؤال کرد تو کیستی؟ فرمود: "من علی بن ابی طالبم" یهودی فریاد کشید ای جماعت یهود شکستان فرا رسید! در این هنگام مرحب

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۸۵

یهودی فرمانده آن دژ به میدان مبارزه علی ع آمد و چیزی نگذشت که با یک ضربت کاری بر زمین افتاد.

جنگ شدیدی میان مسلمانان و یهودیان در گرفت علی ع نزدیک در قلعه آمد، و با حرکتی نیرومند و پر قدرت در را از جا بر کند و به کناری افکند، به این ترتیب قلعه گشوده شد، و مسلمانان وارد شدند آن را فتح کردند.

یهود تسلیم شدند و از پیامبر خواستند در برابر این تسلیم خون آنها محفوظ باشد، پیامبر ص پذیرفت، غنائم منقول به دست سپاه اسلام افتاد، و اراضی و باغهای آنجا را به دست یهود سپرد مشروط به اینکه نیمی از درآمد آن را به مسلمین بپردازند<sup>۱</sup>.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۸۶

[سوره الفتح (۴۸): آیات ۲۲ تا ۲۵]

وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوْا الْأُذُبَارَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (۲۲) سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَ كُنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا (۲۳) وَ هُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا (۲۴) هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدَّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ الْهَدْيِ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحَلَّهُ وَ لَوْ لَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ وَ نِسَاءُ مُؤْمِنَاتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوَّهُمْ فِتْصِيْبِكُمْ مِنْهُمْ مَعْرَةٌ بَغَيْرِ عِلْمٍ لِيَدْخُلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۲۵)

<sup>۱</sup> "کامل ابن اثیر" (مورخ معروف اهل سنت) جلد ۲ صفحه ۲۱۶-

۲۲۱) (با تلخیص).



ترجمه:

۲۲- اگر کافران (در سرزمین حدیبیه) با شما پیکار می‌کردند به زودی فرار می‌نمودند، سپس ولی و یآوری نمی‌یافتند.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۸۷

۲۳- این سنت الهی است که در گذشته نیز بوده است، و هرگز برای سنت الهی تغییر و تبدیلی نخواهی یافت.

۲۴- او کسی است که دست آنها را از شما و دست شما را از آنها در دل مکه کوتاه کرد، بعد از آنکه شما را بر آنها پیروز ساخت، و خداوند به آنچه انجام می‌دهید بیناست.

۲۵- آنها کسانی هستند که کافر شدند و شما را از (زیارت) مسجد الحرام بازداشتند، و از رسیدن قربانیهای شما به محل قربانگاه مانع گشتند، و هر گاه مردان و زنان با ایمانی در این میان بدون آگاهی شما زیر دست و پا از بین نمی‌رفتند و از این راه عیب و عاری ناآگاهانه به شما نمی‌رسید (خداوند هرگز مانع این جنگ نمی‌شد) هدف این بود که خدا هر کس را می‌خواهد در رحمت خود وارد سازد و اگر مؤمنان و کفار (در مکه) از هم جدا می‌شدند کافران را عذاب دردناکی می‌کردیم.

تفسیر: اگر در حدیبیه جنگی روی می‌داد

این آیات هم چنان ابعاد دیگری از ماجرای عظیم "حدیبیه" را بازگو می‌کند، و به دو نکته مهم در این رابطه اشاره می‌کند.

نخست اینکه: تصور نکنید اگر در سرزمین "حدیبیه" درگیری میان شما و مشرکان مکه رخ می‌داد، مشرکان برنده جنگ می‌شدند، چنین نیست "اگر کافران با شما در آنجا پیکار

می‌کردند به زودی پشت کرده از میدان فرار می‌نمودند، سپس ولی و یآوری نمی‌یافتند" (وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوْا الْأُدْبَارَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وِلْيًا وَلَا نَصِيرًا).

\*\*\* و این منحصر به شما نیست" این یک سنت الهی است که در گذشته هم بوده است، و هرگز برای سنت الهی تغییر و تبدیل نخواهی یافت" (سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا).

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۸۸

این یک قانون همیشگی الهی است که اگر مؤمنان در امر جهاد ضعف و سستی نشان ندهند، و با قلبی پاک و نیتی خالص به مبارزه با دشمنان برخیزند، خدا آنها را پیروز می‌کند، ممکن است گاهی در این امر به منظور امتحان یا اهداف دیگری دیر و زودی باشد اما قطعاً پیروزی نهایی با آنها است.

اما در مواردی همچون میدان "احد" که جمعی از فرمان پیامبر خدا ص سرپیچی کردند و گروهی نیت خود را آلوده به عشق دنیا ساختند و به جمع غنائم پرداختند، سرانجام شکست تلخی دامانشان را گرفت، و بعداً نیز چنین است.

نکته مهمی را که این آیات تعقیب می‌کند این است که قریش نشینند و بگویند افسوس که ما قیام نکردیم و این گروه اندک را در هم نکوبیدیم، افسوس که صید به خانه آمد و از آن غفلت کردیم، افسوس و افسوس! ابداً چنین نیست، گرچه مسلمانان نسبت به آنها اندک بودند، و دور از وطن و مامن، و فاقد سلاح کافی، ولی با اینحال اگر درگیری واقع شده بود باز هم به برکت نیروی ایمان و نصرت الهی پیروزی از آن آنها بود، مگر در " بدر " یا در " احزاب " نفرات آنها کمتر و

تجهیزات دشمن بیشتر نبود؟ چگونه در هر دو مورد شکست دامان دشمن را گرفت.

به هر حال بیان این واقعیت مایه تقویت روحیه مؤمنان، و تضعیف روحیه دشمنان، و پایان دادن به "اگر" و "مگر" منافقان بود، و نشان داد که حتی در شرایط نابرابر از نظر ظاهر، اگر پیکاری رخ دهد پیروزی از آن مؤمنان خالص است!\*\*\* نکته دیگری که در این آیات تبیین شده این است که می‌فرماید: "او کسی است که دست کفار را از شما در دل مکه باز داشت، و دست شما را از

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۸۹

آنها، بعد از آنکه شما را بر آنها پیروز کرد، و خداوند نسبت به آنچه انجام می‌دهید بینا است" (وَ هُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا).

"به راستی این ماجرا مصداق روشن "فتح المبين" بود همان توصیفی که قرآن برای آن برگزیده، جمعیتی محدود بدون تجهیزات کافی جنگی وارد سرزمین دشمن شوند، دشمنی که بارها به مدینه لشکر کشی کرده، و تلاش عجیبی برای در هم شکستن آنها داشته، ولی اکنون که قدم در شهر و دیار او گذارده‌اند چنان مرعوب شود که پیشنهاد صلح کند، چه پیروزی از این برتر که بی آنکه حتی قطره خونی از دماغ کسی بریزد چنین توفقی بر دشمن حاصل گردد؟! بدون شک ماجرای صلح "حدیبیه" در سراسر جزیره عربستان شکستی برای قریش، و فتحی برای مسلمین محسوب می‌شد که تا آن حد توانسته بودند از دشمن زهر چشم بگیرند.

جمعی از مفسران برای این آیه "شان نزولی" ذکر کرده‌اند، و آن اینکه:

مشرکان "مکه" چهل نفر را در جریان حدیبیه برای ضربه زدن به مسلمانان به طور مخفیانه بسیج کردند که با هوشیاری مسلمانان توطئه آنها نقش بر آب شد، مسلمین همگی را دستگیر کرده خدمت پیامبر ص آوردند و پیامبر ص آنها را رها کرد.

بعضی عدد آنها را ۸۰ نفر نوشته‌اند که از کوه "تنعیم" به هنگام نماز صبح، و با استفاده از تاریکی می‌خواستند به مسلمانان یورش برند.

بعضی نیز گفته‌اند در آن هنگام که پیامبر ص در سایه درخت نشسته بود تا پیمان صلح را با نماینده قریش تنظیم کند، و علی ع مشغول نوشتن بود،

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۹۰

۳۰ نفر از جوانان مکه با اسلحه به او حمله‌ور شدند که به طرز معجزه آسایی توطئه آنها خنثی گشت، و همگی دستگیر شدند و حضرت آنها را آزاد فرمود!

مطابق "این شان نزول جمله مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ اشاره بر پیروزی بر این گروه است، در حالی که مطابق تفسیر سابق

---

<sup>۱</sup> "مجمع البیان" جلد ۹ صفحه ۱۲۳ این شان نزول را با تفاوت مختصری "قرطبی"، "ابو الفتوح رازی"، "آلوسی" در "روح المعانی"، "شیخ طوسی" در "تبیان"، "مراغی" و دیگران نیز نقل کرده‌اند.

منظور پیروزی کلی لشکر اسلام بر کل مشرکان است، و این با مفاد آیه سازگارتر است.

قابل توجه اینکه قرآن روی عدم درگیری در دل مکه تکیه می‌کند، این تعبیر ممکن است اشاره به دو نکته باشد: نخست اینکه: "مکه" کانون قدرت دشمن بود، و قاعدتا می‌بایست از این فرصت مناسب استفاده می‌کردند، و به مسلمانان حمله‌ور می‌شدند، و به اصطلاح آنها مسلمانها را در آسمان جستجو می‌کردند وقتی که آنها را در زمین خودشان به چنگ آوردند نباید به سادگی رها کنند، اما خداوند قدرت آنها را گرفت! دیگر اینکه: "مکه" حرم امن خدا بود، اگر درگیری و خونریزی در آنجا واقع می‌شد از یک سو احترام حرم خدشه‌دار می‌گشت، و از سوی دیگر عیب و عاری برای مسلمانان محسوب می‌شد، که آنها امنیت سنتی این سرزمین مقدس را در هم شکسته‌اند، و لذا یکی از نعمتهای بزرگ خداوند بر پیامبر ص و مسلمین این بود که دو سال بعد از این ماجرا مکه فتح شد که آنها بدون خونریزی بود.

\*\*\* در آخرین آیه مورد بحث به نکته دیگری در ارتباط با مساله صلح حدیبیه

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۹۱

و فلسفه آن اشاره کرده، می‌فرماید: "آنها (دشمنان شما) کسانی هستند که کافر شدند، و شما را از زیارت مسجد الحرام بازداشتند، و قربانیهای شما را از اینکه به محل قربانگاه برسد مانع شدند" (هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ

وَ الْهَدَىٰ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحَلَّهُ<sup>۱</sup>! . یک گناه آنها کفرشان بود، و گناه دیگر اینکه شما را از مراسم عمره و طواف خانه خدا بازداشتند، و اجازه ندادند که شترهای قربانی را در محلش یعنی مکه قربانی کنید (محل قربانی برای عمره مکه است و برای حج سرزمین منی) در حالی که خانه خدا باید برای همه اهل ایمان آزاد باشد، و جلوگیری از آن از بزرگترین گناهان است، همانگونه که قرآن در جای دیگر می‌گوید: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ: "چه کسی ستمکارتر است از آن کس که مردم را از ذکر نام خدا در مساجد الهی باز دارد"؟! (بقره- ۱۱۴) این گناهان ایجاب می‌کرد که خداوند آنها را به دست شما کیفر دهد و سخت مجازات کند.

اما چرا چنین نکرد؟ ذیل آیه دلیل آن را روشن ساخته، می‌فرماید: "و اگر به خاطر این نبود که مردان و زنان با ایمانی در این میان بدون آگاهی شما زیر دست و پا از بین می‌رفتند و از این راه عیب و عاری بدون اطلاع دامان شما را می‌گرفت خداوند هرگز مانع این جنگ نمی‌شد، و شما را بر آنها مسلط می‌ساخت تا کیفر خود را ببینند" (وَلَوْ لَا رِجَالٌ مُّؤْمِنُونَ وَ نِسَاءٌ مُّؤْمِنَاتٌ لَّمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوُّوهُمْ فَتُصِيبَكُمْ مِنْهُمْ مَعْرَةٌ بَغَيْرِ عِلْمٍ)<sup>۲</sup>.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۹۲

۱ "معکوفاً" از ماده "عکوف" به معنی منع از حرکت و ماندن در یک محل است.

۲ جواب "لو لا" در جمله بالا محذوف است، و در تقدیر چنین می‌باشد: لما كف ايديكم عنهم - يا - لو طئتم رقاب المشركين بنصرنا اياكم.

این آیه اشاره به گروهی از مردان و زنان مسلمان است که به اسلام پیوستند ولی به عللی قادر به مهاجرت نشده، و در مکه مانده بودند.

اگر مسلمانان به مکه حمله می‌کردند جان این گروه از مسلمانان مستضعف مکه به خطر می‌افتاد، و زبان مشرکان باز می‌شد، و می‌گفتند لشکر اسلام نه بر مخالفان خود رحم می‌کند و نه حتی به پیروان و موافقان، و این عیب و عار بزرگی بود.

بعضی نیز گفته‌اند مراد از این عیب لزوم کفاره و دیه قتل خطا است، ولی معنی اول مناسبتر به نظر می‌رسد.

" معرة " از ماده " عر " (بر وزن شر) و " عر " (بر وزن حر) در اصل به معنی بیماری جرب، یک نوع عارضه شدید پوستی است، که عارض بر انسان یا حیوانات می‌شود، سپس توسعه داده شده و به هر گونه زیان و ضرری که به انسان می‌رسد اطلاق شده است.

سپس برای تکمیل این سخن می‌افزاید: " هدف این بود که خداوند هر کس را می‌خواهد در رحمت خود وارد کند " (لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ).

آری خدا می‌خواست مؤمنان مستضعف " مکه " مشمول رحمت او باشند، و صدمه‌ای به آنها نرسد.

این احتمال نیز داده شده که یک هدف از " صلح حدیبیه " این بود که گروهی از مشرکان که قابل هدایت بودند، هدایت شوند و وارد رحمت خدا گردند.

تعبیر به "مَنْ يَشَاءُ" (هر کس را بخواهد) به معنی کسانی است که شایستگی و لیاقت دارند، زیرا مشیت الهی همیشه از حکمت او سرچشمه می‌گیرد، و حکیم بدون دلیل اراده‌ای نمی‌کند، و بیحساب کاری انجام نمی‌دهد.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۹۳

و در پایان آیه برای تاکید بیشتر می‌افزاید: "اگر صفوف مؤمنان از کفار در مکه جدا می‌شد و بیم از میان رفتن مؤمنان مکه نبود ما کافران را به عذاب دردناکی مجازات می‌کردیم و آنها را با دست شما سخت کیفر می‌دادیم" (لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا).

درست است که خداوند می‌توانست از طریق اعجاز این گروه را از دیگران جدا کند، ولی سنت پروردگار جز در موارد استثنایی انجام کارها از طریق اسباب عادی است.

تزیلوا از ماده زوال در اینجا به معنی جدا گشتن و متفرق شدن است.

از روایات متعددی که از طریق شیعه و اهل سنت ذیل این آیه نقل شده است استفاده می‌شود که منظور از آن افراد با ایمانی بودند که در صلب کفار قرار داشتند، خداوند به خاطر آنها این گروه، کفار را مجازات نکرد.

از جمله در حدیثی از امام صادق ع می‌خوانیم: "کسی از امام ع سؤال کرد: مگر علی ع در دین خداوند قوی و با قدرت نبود؟ امام ع فرمود: آری قوی بود، عرض کرد پس چرا بر اقوامی (از افراد بی ایمان و منافق) مسلط شد اما آنها را از میان نبرد؟ چه چیز مانع بود؟".



فرمود: یک آیه در قرآن مجید! سؤال کرد کدام آیه؟

فرمود: این آیه که خداوند می‌فرماید: لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا: "اگر آنها جدا می‌شدند کافران را عذاب دردناکی می‌کردیم".

سپس افزود:

انه كان لله عز و جل ودائع مؤمنون في اصلاب قوم كافرين و منافقين، و لم يكن على (ع) ليقتل الآباء حتى تخرج الودائع! ... و كذلك

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۹۴

قائما اهل البيت لن يظهر ابدا حتى تظهر ودايع الله عز و جل!:

"خداوند ودیعه‌های با ایمانی در صلب اقوام کافر و منافق داشت، و علی ع هرگز پدران را نمی‌کشت تا این ودایع ظاهر گردد ... و همچنین قائم ما اهل بیت ع ظاهر نمی‌شود تا این ودایع آشکار گردد!.

یعنی خدا می‌داند که گروهی از فرزندان آنها در آینده با اراده و اختیار خود ایمان را می‌پذیرند و به خاطر آنها پدران را از مجازات سریع معاف می‌کند.

این معنی را "قرطبی" به عبارت دیگری در تفسیرش آورده است.

مانعی ندارد که آیه فوق هم اشاره به اختلاط مؤمنان مکه با کفار باشد، و هم مؤمنانی که در صلب آنها قرار داشتند.

---

<sup>۱</sup> "تفسیر نور الثقلین" جلد ۵ صفحه ۷۰ روایات متعدد دیگری نیز در

این زمینه وارد شده است.

[سوره الفتح (۴۸): آیه ۲۶]

إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ  
اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالَزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى  
وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۲۶)

ترجمه:

۲۶- به خاطر بیاورید هنگامی را که کافران در دل‌های خود  
خشم و نخوت جاهلیت داشتند، و (در مقابل) خداوند آرامش  
و سکینه را بر رسول خود و مؤمنان نازل فرمود، و آنها را به  
تقوی ملزم ساخت که از هر کس شایسته‌تر و اهل و محل آن  
بودند، و خداوند به هر چیز عالم است.

تفسیر: تعصب و حمیت جاهلیت بزرگترین سد راه کفار!

در این آیات باز مسائل مربوط به ماجرای "حدیبیه" تعقیب  
می‌شود، و صحنه‌های دیگری از این ماجرای عظیم را مجسم  
می‌کند.

نخست به یکی از مهمترین عوامل بازدارنده کفار از ایمان به  
خدا و پیامبر ص و تسلیم در مقابل حق و عدالت اشاره کرده،  
می‌گوید: "بخاطر بیاورید هنگامی که کافران در دل‌های خود  
نخوت و خشم جاهلیت را قرار دادند (إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا  
فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ)!"

---

۱ "جعل" گاه یک مفعول می‌گیرد و آن در موردی است که به معنی  
ایجاد باشد مانند آیه مورد بحث که فاعل "الذین کفروا" است، و  
مفعول آن "الحمیه" می‌باشد، و منظور از ایجاد در اینجا حفظ این

و بخاطر آن مانع ورود پیامبر ص و مؤمنان به خانه خدا و انجام مراسم عمره و قربانی شدند، و گفتند اگر اینها که در میدان جنگ پدران و برادران ما را کشته‌اند وارد سرزمین و خانه‌های ما شوند و سالم باز گردند، عرب در باره ما چه خواهد گفت؟ و چه اعتبار و حیثیتی برای ما باقی می‌ماند؟

این کبر و غرور و تعصب و خشم جاهلی، حتی مانع از آن شد که هنگام تنظیم صلح نامه " حدیبیه " نام خدا را به صورت " بسم الله الرحمن الرحيم " بنویسند، بیاورند، با اینکه آداب و سنن آنها می‌گفت که زیارت خانه خدا برای همه مجاز، و سرزمین مکه حرم امن است، حتی اگر کسی قاتل پدر خویش را در آن سرزمین یا در مراسم حج و عمره می‌دید مزاحم او نمی‌شد.

آنها با این عمل هم احترام خانه خدا و حرم امن او را شکستند، و هم سنتهای خود را زیر پا گذاشتند، و هم پرده ضخیمی میان خود و حقیقت کشیدند و چنین است اثرات مرگبار " حمیت‌های جاهلیت "!" حمیت " در اصل از ماده " حمی " (بر وزن حمد) به معنی حرارتی است که از آتش یا خورشید یا بدن انسان و مانند آن به وجود می‌آید، و به همین دلیل به حالت " تب " " حمی " (بر وزن کبری) گفته می‌شود، و به حالت خشم و همچنین نخوت و " تعصب خشم‌آلود " نیز " حمیت " می‌گویند.

---

حالت و الزام و پای بندی به آن است، و گاه دو مفعول می‌گیرد و آن جایی است که به معنی صیورت باشد.

این حالتی است که بر اثر جهل و کوتاهی فکر و انحطاط فرهنگی مخصوصاً در میان "اقوام جاهلی" فراوان است، و سرچشمه بسیاری از جنگها و خونریزیهای آنها می‌شود.

سپس می‌افزاید: در مقابل آن "خداوند حالت سکینه و آرامش را بر رسول خود و مؤمنان نازل فرمود" (فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ).

این آرامش که مولود ایمان و اعتقاد به خداوند، و اعتماد بر لطف او بود،

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۹۷

آنها را به خونسردی و تسلط بر نفس دعوت کرد، و آتش خشمشان را فرو نشانند، تا آنجا که برای حفظ اهداف بزرگ خود حاضر شدند جمله "بسم الله الرحمن الرحيم" که رمز اسلام در شروع کارها بود، بردارند، و بجای آن "بسمک اللهم" که از یادگارهای دوران گذشته عرب بود در آغاز صلحنامه حدیبیه بنگارند، و حتی لقب "رسول الله" را از کنار نام گرامی "محمد" ص حذف کنند.

و حاضر شدند که بر خلاف عشق و علاقه سوزانی که به زیارت خانه خدا و مراسم عمره داشتند از همان "حدیبیه" به سوی مدینه باز گردند، و شترهای خود را بر خلاف سنت حج و عمره در همانجا قربانی کنند، و بدون انجام مناسک از احرام به درآیند.

آری حاضر شدند دندان بر جگر بگذارند و در برابر همه این ناملایمات صبر و شکیبایی به خرج دهند، در صورتی که اگر

حمیت جاهلیت" بر آنها حاکم بود هر یک از اینها کافی بود که آتش جنگ را در آن سرزمین شعله‌ور سازد.

آری فرهنگ جاهلیت دعوت به "حمیت" و "تعصب" و "خشم جاهلی" می‌کند، ولی فرهنگ اسلام به "سکینه" و "آرامش" و "تسلط بر نفس".

سپس می‌افزاید: "خداوند آنها را به کلمه تقوی ملزم ساخت، و آنها از هر کس سزاوارتر و شایسته‌تر و اهل و محل آن بودند" (وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا).

"کلمه" در اینجا به معنی "روح" است، یعنی خداوند روح تقوا را بر دل‌های آنها افکند، و ملازم و همراهشان ساخت. چنان که در آیه ۱۷۱ سوره نساء در باره عیسی ع می‌خوانیم: **إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَىٰ ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ:** "مسیح فقط فرستاده خدا و کلمه او است، و روحی است از ناحیه او که به مریم القا فرمود".

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۹۸

بعضی نیز احتمال داده‌اند که مراد از "کلمه تقوا" دستور و فرمانی است که خداوند در این زمینه به مؤمنان داده بود.

ولی مناسب همان "روحیه تقوا" است که جنبه "تکوینی" دارد، و زائیده ایمان و سکینه و التزام قلبی به دستورات خداوند است.

لذا در بعضی از روایات که از پیغمبر ص گرامی اسلام نقل شده " کلمه تقوا" به " لا اله الا الله" <sup>۱</sup> و در روایتی که از امام صادق ع نقل شده به " ایمان" تفسیر شده است.<sup>۲</sup>

در یکی از خطبه‌های پیغمبر گرامی ص می‌خوانیم: نحن کلمة التقوی و سبیل الهدی: " مائیم کلمه تقوا و طریقه هدایت"<sup>۳</sup>.

شبهه همین معنی از امام " علی ابن موسی الرضا" ع نیز نقل شده که فرمود: و نحن کلمة التقوی و العروة الوثقی: " مائیم کلمه تقوا و دستگیره محکم الهی"<sup>۴</sup>.

روشن است که ایمان به " نبوت" و " ولایت" مکمل ایمان به اصل " توحید" و معرفه الله است چرا که آنها همه داعیان الی الله و منادیان توحیدند.

به هر حال، مسلمانان در این لحظات حساس گرفتار خشم و عصبانیت و تعصب و نخوت نشدند، و سرنوشت درخشانی را که خداوند در ماجرای حدیبیه برای آنها رقم زده بود با آتش خشم و جهل نسوزاندند.

زیرا می‌گوید: " مسلمانان از همه سزاوارتر به تقوا بودند و اهل و محل آن".

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۹۹

بدیهی است از یک مشت جمعیت خرافی و نادان و بت‌پرست، جز " حمیت جاهلیت" انتظار نمی‌رفت، ولی از

<sup>۱</sup> " در المنثور" جلد ۶ صفحه ۸۰.

<sup>۲</sup> " اصول کافی" طبق نقل نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۷۳.

<sup>۳</sup> " خصال صدوق" نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۷۳.

<sup>۴</sup> همان مدرک صفحه ۷۴.

مسلمانان موحدی که سالیان دراز در مکتب قرآن پرورش یافته بودند چنین خلق و خوی جاهلی غیر منتظره بود. آنچه از آنها انتظار می‌رفت همان سکینه و وقار و تقوا بود که در حدیبیه به نمایش گذاردند، هر چند نزدیک بود بعضی از تندخویان ناشکیبا که شاید رسوباتی از گذشته را با خود داشتند این سد نیرومند را بشکنند، و جنجالی بر پا کنند، اما سکینه و وقار پیامبر ص همچون آبی بر این آتش ریخته شد و خاموش گشت.

در پایان آیه می‌فرماید: "و خداوند به هر چیزی عالم و آگاه بوده و هست" (وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا).

او هم نیت سوء کفار را می‌داند، و هم پاکدلی مؤمنان راستین را، در اینجا سکینه و تقوا نازل می‌کند، و در آنجا حمیت جاهلیت را مسلط می‌سازد که خداوند هر قوم و ملتی را به مقدار شایستگی‌هایشان مشمول لطف و رحمت خود می‌سازد، و یا خشم و غضبش!\*\*\*

نکته: حمیت جاهلیت چیست؟

گفتیم "حمیت" در اصل از ماده "حمی" به معنی حرارت است، و سپس در معنی غضب، و بعداً به معنی نخوت و تعصب آمیخته با غضب به کار رفته است.

این واژه گاه در همین معنی مذموم (توأم با قید جاهلیت، یا بدون آن) و گاه در معنی ممدوح و پسندیده به کار می‌رود، و اشاره به غیرت منطقی و تعصب

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۰۰

در امور مثبت و سازنده است.

امیر مؤمنان علی ع به هنگام انتقاد از بعضی از یاران سست  
عنصر و سرکش می‌فرماید:

منیت بمن لا یطیع اذا امرت و لا یجیب اذا دعوت ...

اما دین یجمعکم و لا حمیة تحمشکم

" گرفتار مردمی شده‌ام که اگر فرمان دهم اطاعت نمی‌کنند،  
و اگر دعوتشان کنم اجابت نمی‌کنند ... آیا دین ندارید که شما  
را جمع کند؟ یا غیرتی که شما را بخشم آورد؟ (و به انجام  
وظائف وادارد).<sup>۱</sup>

ولی غالباً در همان معنی مذموم به کار رفته است، چنان که  
امیر مؤمنان علی ع در خطبه " قاصعه " بارها روی این معنی  
تکیه کرده است، و در مذمت ابلیس که پیشوای مستکبران  
بود، می‌فرماید: صدقه به ابناء الحمیة و اخوان العصبیة و فرسان  
الکبر و الجاهلیة: " او را فرزندان نخوت و حمیت، و برادران  
عصبیت، و سواران بر مرکب کبر و جهالت تصدیق کردند "<sup>۲</sup>.  
و در جای دیگر همین خطبه، به هنگامی که مردم را از  
تعصبات جاهلیت بر حذر می‌دارد، می‌فرماید:

فاطفئوا ما کمن فی قلوبکم من نیران العصبیة و احقاد الجاهلیة،  
فانما تلك الحمیة تكون فی المسلم من خطرات الشیطان و  
نخواته و نزغاته و نفثاته

<sup>۱</sup> " نهج البلاغه " خطبه ۳۹.

<sup>۲</sup> ( ۲ و ۳ ) " نهج البلاغه " خطبه ۱۹۲ ( خطبه قاصعه ).



!" شراره‌های تعصب و کینه‌های جاهلی را که در قلب دارید خاموش سازید، که این نخوت و حمیت و تعصب ناروا در مسلمانان از القائات و نخوت و وسوسه شیطان است"<sup>۱</sup>.

به هر حال، شک نیست که وجود چنین حالتی در فرد یا جامعه باعث عقب ماندگی و سقوط آن جامعه است، پرده‌های سنگینی بر عقل و فکر انسان می‌افکند.

و او را از درک صحیح و تشخیص سالم باز می‌دارد، و گاه تمام مصالح او را به باد فنا می‌دهد.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۰۱

اصولا انتقال سنتهای غلط از قومی به قوم دیگر در سایه شوم همین "حمیت جاهلیت" صورت می‌گیرد، و پافشاری اقوام منحرف در برابر انبیاء و رهبران الهی نیز غالبا از همین رهگذر است.

در حدیثی از امام علی بن الحسین ع می‌خوانیم که وقتی از حضرت در باره "عصیت" سؤال کردند، فرمود:

العصیبه التي ياتم عليها صاحبها ان يري الرجل شرار قومه خيرا عن خيار قوم آخرين و ليس من العصیبه ان يحب الرجل قومه و لكن من العصیبه ان يعین قومه على الظلم

: "تعصبی که موجب گناه است این است که انسان بدان قوم خود را از نیکان قوم دیگر برتر بشمرد ولی دوست داشتن قوم خود تعصب نیست، تعصب آن است که آنها را در ظلم و ستم یاری کند"<sup>۲</sup>.

<sup>۱</sup> (۲ و ۳) "نهج البلاغه" خطبه ۱۹۲ (خطبه قاصعه).

<sup>۲</sup> تفسیر "نور الثقلین" جلد ۵ صفحه ۷۳ (حدیث ۷۰).

بهترین راه مبارزه با این خوی زشت، و طریق نجات از این مهلکه بزرگ، تلاش و کوشش برای بالا بردن سطح فرهنگ و فکر و ایمان هر قوم و جمعیت است.

در حقیقت داروی این درد را قرآن مجید در همین آیه مورد بحث بیان کرده، آنجا که در نقطه مقابل آن، از مؤمنانی بحث می‌کند که دارای سکینه و روح تقوی هستند، بنا بر این آنجا که ایمان و سکینه و تقوی است، حمیت جاهلیت نیست، و آنجا که حمیت جاهلیت است ایمان و سکینه و تقوی نیست!

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۰۲

[سوره الفتح (۴۸): آیه ۲۷]

لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنِ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا (۲۷)

ترجمه:

۲۷- خداوند آنچه را به پیامبرش در عالم خواب نشان داد راست بود، به طور قطع همه شما به خواست خدا وارد مسجد الحرام می‌شوید در نهایت امنیت، و در حالی که سرهای خود را تراشیده، یا ناخنهای خود را کوتاه کرده، و از هیچکس ترس و وحشتی ندارید، ولی خداوند چیزهایی می‌دانست که شما نمی‌دانستید (و در این تاخیر حکمتی بود) و قبل از آن فتح نزدیکی (برای شما) قرار داد.

تفسیر:

رؤیای صادقه پیامبر (ص)

این آیه نیز فراز دیگری از فرازهای مهم داستان " حدیبیه " را ترسیم می کند، ماجرا این بود:

پیامبر ص در مدینه خوابی دید که به اتفاق یارانش برای انجام مناسک " عمره " وارد مکه می شوند، و این خواب را برای یاران بیان کرد، همگی شاد و خوشحال شدند، اما چون جمعی تصور می کردند تعبیر و تحقق این خواب در همان سال واقع خواهد شد، هنگامی که مشرکان راه ورود به مکه را در حدیبیه به روی آنها بستند، گرفتار شک و تردید شدند، که مگر رؤیای پیامبر

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۰۳

هم ممکن است نادرست از آب در آید؟ مگر بنا نبود ما به زیارت خانه خدا مشرف شویم؟ پس چه شد این وعده؟ و کجا رفت آن خواب رحمانی؟! پیامبر ص در پاسخ این سؤال فرمود: مگر من به شما گفتم این رؤیا همین امسال تحقق خواهد یافت؟

آیه فوق در همین رابطه در طریق بازگشت به مدینه نازل شد و تاکید کرد که این رؤیای صادقانه بوده و چنین مساله حتمی و قطعی و انجام شدنی است.

می فرماید: " خداوند آنچه را به پیامبرش در عالم خواب نشان داده صدق و حق بود " (لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ) <sup>۱</sup>.

---

<sup>۱</sup> " صدق " فعل ماضی است، گاه دو مفعول می گیرد، مانند آیه فوق که " رسوله " مفعول اول و " رؤیا " مفعول دوم است، ولی احیانا مفعول دوم آن بواسطه " فی " می باشد مانند " صدقته فی حدیثه ".

سپس می‌افزاید: " به طور قطع همه شما به خواست خدا وارد مسجد الحرام می‌شوید در نهایت امنیت، و در حالی که سرهای خود را تراشیده، یا ناخنهای خود را کوتاه کرده‌اید، و از هیچکس ترس و وحشتی ندارید" (لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ).

" ولی خداوند چیزهایی می‌دانست که شما نمی‌دانستید" (فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا).

و در این تاخیر حکمتی بود" و قبل از آن فتح نزدیکی قرار داد" (فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا).

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۰۴

در این آیه نکاتی جلب توجه می‌کند:

۱- با توجه به اینکه لام در " لتدخلن" " لام قسم" و " نون" در آخر آن برای تاکید است این یک وعده قطعی الهی نسبت به آینده، و پیشگویی معجز- آسای صریحی است از انجام مراسم عمره، در نهایت امنیت، و چنان که خواهیم گفت درست در سال آینده، در همان ماه ذی القعدة، این پیشگویی به واقعیت پیوست، و مسلمانان مراسم عمره را به همین صورت انجام دادند.

\*\*\* ۲- جمله " إِنْ شَاءَ اللَّهُ" در اینجا ممکن است یک نوع تعلیم به بندگان باشد که به هنگام خبر دادن از آینده تکیه بر مشیت و اراده الهی را فراموش نکنند، و خود را در کارها مستقل و بی نیاز از لطف او ندانند.

و نیز ممکن است اشاره به شرایطی باشد که خداوند برای این موفقیت (توفیق زیارت خانه خدا در آینده نزدیک) قرار داده، و آن باقیماندن بر خط توحید و سکینه و تقوی است.

و نیز ممکن است اشاره به نفراتی باشد که در این فاصله مدت عمرشان پایان می‌گیرد و موفق به انجام این زیارت نمی‌شوند، و جمع میان این معانی کاملاً ممکن است.

\*\*\* ۳- تعبیر به "فَتْحاً قَرِيباً" به عقیده بسیاری از مفسران اشاره به همان "صلح حدیبیه" است که قرآن آن را "فتح مبین" نامیده، و می‌دانیم همین فتح زمینه‌ساز ورود به مسجد الحرام در سال بعد شد.

در حالی که گروهی دیگر آن را اشاره به "فتح خیبر" می‌دانند. البته کلمه "قربا" تناسب بیشتری با فتح خیبر دارد زیرا فاصله کمتری

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۰۵

با تحقق عینی این خواب داشت.

از این گذشته در آیه ۱۸ همین سوره که سخن از "بیعت رضوان" می‌گوید آمده است "فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَ أَثَابَهُمْ فَتَحاً قَرِيباً" و چنان که گفتیم و اکثر مفسران عقیده دارند که منظور "فتح خیبر" است، قرائن موجود در آیه نیز حکایت از همین می‌کند، و با توجه به اینکه آیه مورد بحث هماهنگ با آن می‌باشد به نظر می‌رسد که هر دو به یک معنی اشاره می‌کند.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> تعبیر به "مِنْ دُونِ ذَلِكَ" یا به معنی "قبل ذلك" است، یعنی قبل از عمره سال بعد خداوند فتح قریبی نصیب مؤمنان می‌کند، و یا به معنی

در تفسیر علی بن ابراهیم نیز به همین معنی اشاره شده است.<sup>۱</sup>

\*\*\* ۴- جمله "مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ" (در حالی که سرها را تراشیده‌اید و ناخنها را گرفته‌اید) اشاره به یکی از آداب مراسم عمره است که "تقصیر" نام دارد، و به وسیله آن محرم از احرام خارج می‌شود، بعضی این آیه را دلیل بر "تخیر" در مساله تقصیر و خروج از احرام دانسته‌اند، که محرم می‌تواند سر را بتراشد و یا ناخن خود را بگیرد، زیرا جمع میان این دو قطعاً واجب نیست.

\*\*\* ۵- جمله "فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا:" خداوند مطالبی را می‌دانست که شما نمی‌دانستید" اشاره به اسرار مهمی است که در "صلح حدیبیه" نهفته بود، و با گذشت زمان آشکار شد، پایه‌های اسلام تقویت یافت، و آوازه اسلام در همه جا پیچید، و تهمت‌های جنگ طلبی مسلمانان و مانند آن بر چیده شد، و مسلمین

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۰۶

توانستند با فراغت بال "خیبر" را فتح کنند، و مبلغان خود را به اطراف "جزیره عربستان" گسیل دارند، و پیامبر ص نامه‌های تاریخی خود را برای سران بزرگ دنیای آن روز بفرستد، مطالبی که افراد عادی از آن آگاه نبودند و تنها خداوند بر آن آگاهی داشت.

\*\*\* ۶- در این آیه به مساله "رؤیا" بر خورد می‌کنیم، همان رؤیای صادق پیامبر ص که شاخه‌ای از وحی است، شبیه آنچه

---

غیر ذلک" است یعنی غیر از توفیق زیارت خانه خدا فتح قریبی نیز برای آنها قرار می‌دهد.

<sup>۱</sup> "نور الثقلین" جلد ۵ صفحه ۷۶

در مورد ابراهیم ع و ذبح فرزندش اسماعیل ع آمده است  
(صافات آیه- ۱۰۲).

(شرح بیشتر در باره رؤیا و خواب دیدن را در جلد نهم در  
داستان یوسف صفحه ۳۱۲ به بعد مطالعه فرمائید).

\*\*\*۷- آیه مورد بحث یکی از اخبار غیبی قرآن، و از شواهد  
آسمانی بودن این کتاب، و از معجزات پیغمبر گرامی اسلام  
ص است که با این قاطعیت و تاکید هم خبر از ورود به مسجد  
الحرام و انجام مراسم عمره در آینده نزدیک می‌دهد، و هم  
فتح قریب و پیروز نزدیکی قبل از آن، و چنان که می‌دانیم این  
هر دو پیشگویی به وقوع پیوست، داستان فتح خیبر را قبلا  
شنیدید و اکنون داستان " عمره القضاء " را نیز بشنوید.

\*\*\* عمره القضاء

" عمره القضاء " همان عمره‌ای است که پیامبر ص سال بعد  
از حدیبیه، یعنی در ذی القعدة سال هفتم هجرت (درست یک  
سال بعد از آنکه مشرکان آنها را از ورود به مسجد الحرام  
بازداشتند) به اتفاق یارانش انجام داد، و نامگذاری

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۰۷

آن به این نام به خاطر آن است که در حقیقت قضای سال قبل  
محسوب می‌شد.

توضیح اینکه: طبق یکی از مواد قرار داد حدیبیه، برنامه این  
بود که مسلمانان در سال آینده مراسم عمره و زیارت خانه  
خدا را آزادانه انجام دهند، ولی بیش از سه روز در مکه توقف  
نکنند، و در این مدت سران قریش و مشرکان سرشناس مکه  
از شهر خارج شوند (تا هم از درگیری احتمالی پرهیز شود،

و هم آنها که به خاطر کینه‌توزی و تعصب یارای دیدن منظره عبادت توحیدی مسلمانان را نداشتند آن را نبینند!).

در بعضی از تواریخ آمده است که پیامبر ص با یارانش محرم شدند، و با شترهای قربانی حرکت کردند، و تا نزدیکی "ظهران" رسیدند، در این هنگام پیامبر یکی از یارانش را به نام "محمد بن مسلمه" با مقدار قابل ملاحظه اسبهای سواری، و اسلحه پیشاپیش خود فرستاد، هنگامی که مشرکان این برنامه را ملاحظه کردند شدیداً ترسیدند، و گمان کردند که حضرت ص می‌خواهد با آنها نبرد کند و قرار داد ده‌ساله خود را نقض نماید، این خبر را به اهل مکه دادند، اما هنگامی که پیامبر ص نزدیک مکه رسید، دستور داد تیرها و نیزه و سلاحهای دیگر را به سرزمینی که "یا جج" نام داشت منتقل سازند، و خود و یارانش تنها با شمشیر آنها غلاف کرده وارد مکه شدند.

اهل مکه هنگامی که این عمل را دیدند خوشحال شدند که به وعده وفا شده (گویا اقدام پیغمبر هشدار بود برای مشرکان که اگر بخواهند نقض عهد کنند و توطئه‌ای بر ضد مسلمانان بچینند آنها قدرت مقابله با آن را دارند).

رؤسای مکه از مکه خارج شدند تا این مناظر را که برای آنها دلخراش بود نبینند، ولی بقیه اهل مکه از مردان و زنان و کودکان در مسیر راه، و در پشت بامها، و در اطراف خانه خدا جمع شده بودند تا مسلمانان و مراسم عمره آنها را ببینند.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۰۸

پیامبر ص با ابهت خاصی وارد مکه شد، و شتران قربانی فراوانی همراه داشت، با نهایت محبت و ادب با اهل مکه رفتار کرد، و دستور داد مسلمانان به هنگام طواف با سرعت حرکت



کنند و احرامی را کمی کنار بزنند، تا شانه‌های نیرومند و سطر  
آنها آشکار گردد، و این صحنه در روح و فکر مردم مکه به  
عنوان دلیل زنده‌ای از قدرت و قوت و رشادت مسلمانان اثر  
گذارد.

رویه‌مرفته " عمره القضاء " هم عبادت بود، و هم نمایش  
قدرت، و باید گفت که بذر " فتح مکه " که در سال بعد روی  
داد در همان ایام پاشیده شد، و زمینه را کاملاً برای تسلیم  
مکیان در برابر اسلام فراهم ساخت.

این وضع به قدری برای سران قریش ناگوار بود که پس از  
گذشتن سه روز کسی را فرستادند خدمت پیامبر ص که طبق  
قرار داد باید هر چه زودتر " مکه " را ترک گوید.

جالب اینکه پیغمبر ص زن بیوه‌ای را از زنان مکه که با بعضی  
از سران معروف قریش خویشاوندی داشت به ازدواج خود  
در آورد تا طبق رسم عرب پیوند خود را با آنها مستحکم کرده  
و از عداوت و مخالفت آنها بکاهد.

هنگامی که پیامبر ص پیشنهاد خروج از مکه را شنید فرمود:  
من مایلم برای مراسم این ازدواج غذایی تهیه کنم، و از شما  
دعوت نمایم کاری که اگر انجام می‌شد نقش مؤثری در نفوذ  
بیشتر پیامبر ص در قلوب آنها داشت، ولی آنها نپذیرفتند و  
این دعوت را رسماً رد کردند.<sup>۱</sup>

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۰۹

---

<sup>۱</sup> " مجمع البیان طبرسی " جلد ۹ صفحه ۱۲۷- " فی ظلال القرآن " جلد ۷ صفحه ۵۱۱ و " تاریخ طبری " جلد ۲ صفحه ۳۱۰ (با تلخیص و تلفیق).

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا (۲۸) مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سَوْقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا (۲۹)

ترجمه:

۲۸- او کسی است که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاده، تا آن را بر همه ادیان پیروز کند، و کافی است که خدا شاهد این موضوع باشد.

۲۹- محمد فرستاده خدا است و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند، پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می‌بینی، آنها همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند، نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۱۰

نمایان است، این توصیف آنها در تورات است، و توصیف آنها در انجیل همانند زراعتی است که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته، تا محکم شده، و بر پای خود ایستاده است، و به قدری نمو و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وا می‌دارد! این برای آن است که کافران را به خشم آورد، خداوند کسانی از آنها را که ایمان آورده‌اند

و عمل صالح انجام داده‌اند و عده آمرزش و اجر عظیمی داده است.

تفسیر: در برابر دشمنان سختگیر و در برابر دوستان مهربان!

در این دو آیه که آخرین آیات سوره فتح است به دو مسأله مهم دیگر در ارتباط با "فتح المبین" یعنی "صلح حدیبیه" اشاره می‌کند که یکی مربوط به عالمگیر شدن اسلام است، و دیگری اوصاف یاران پیامبر اسلام ص و ویژگیهای آنان، و وعده الهی را نسبت به آنها بازگو می‌کند.

نخست می‌گوید: "او کسی است که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاد، تا آن را بر همه ادیان غالب گرداند، و کافی است که خدا شاهد و گواه این موضوع باشد" (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا).

این وعده‌ایست صریح و قاطع، از سوی خداوند قادر متعال، در رابطه با غلبه اسلام بر همه ادیان.

یعنی اگر خداوند از طریق رؤیای پیامبر ص به شما خبر پیروزی داده که با نهایت امنیت وارد مسجد الحرام می‌شوید، و مراسم عمره را بجا می‌آورید بی آنکه کسی جرأت مزاحمت شما را داشته باشد، و نیز اگر خداوند بشارت "فتح قریب" (پیروزی خیر) را می‌دهد تعجب نکنید، اینها اول کار

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۱۱

است سرانجام اسلام عالمگیر می‌شود و بر همه ادیان پیروز خواهد گشت.

چرا نشود در حالی که محتوای دعوت رسول الله هدایت است (ارسله بالهدی) و آئین او حق است (و دین الحق) و هر ناظر بی طرفی می تواند حقانیت آن را در آیات این قرآن، و احکام فردی و اجتماعی، و قضایی، و سیاسی اسلام، و همچنین تعلیمات اخلاقی و انسانی آن بنگرد، و از پیشگوییهای دقیق و صریحی که از آینده دارد و درست به وقوع می پیوندد ارتباط این پیامبر ص را به خدا به طور قطع بداند.

آری منطق نیرومند اسلام، و محتوای غنی و پر بار آن، ایجاب می کند که سرانجام ادیان شرک آلود را جاروب کند، و ادیان آسمانی تحریف یافته را در برابر خود به خضوع وا دارد، و با جاذبه عمیق خود دلها را به سوی این آئین خالص جلب و جذب کند.

در اینکه منظور از این پیروزی " پیروزی منطقی " است یا پیروزی نظامی؟

در میان مفسران گفتگو است:

" جمعی " معتقدند این پیروزی تنها " پیروزی منطقی و استدلالی " است، و این امر حاصل شده است، چرا که اسلام از نظر قدرت منطق و استدلال بر همه آئینهای موجود برتری دارد.

در حالی که " جمعی دیگر " پیروزی را به معنی " غلبه ظاهری " و غلبه قدرت گرفته اند، و موارد استعمال این کلمه (یظهر) نیز دلیل بر غلبه خارجی است، و به همین دلیل می توان گفت: علاوه بر مناطق بسیار وسیعی که امروز در شرق و غرب و شمال و جنوب عالم در قلمرو اسلام قرار گرفته، و هم اکنون

بیش از ۴۰ کشور اسلامی با جمعیتی حدود یک میلیارد نفر  
زیر پرچم اسلام قرار دارند، زمانی فرا خواهد رسید که همه  
جهان رسماً در زیر این پرچم قرار می‌گیرد، و این امر به وسیله  
قیام " مهدی " (ارواحنا فداه) تکمیل می‌گردد،

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۱۲

چنان که در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ص نقل شده است  
که فرمود:

لا یبقی علی ظهر الارض بیت مدر و لا وبر الا ادخله الله کلمه  
الاسلام

" در سراسر روی زمین خانه‌ای از سنگ و گل، یا خیمه‌هایی  
از کرک و مو، باقی نمی‌ماند، مگر اینکه خداوند اسلام را در  
آن وارد می‌کند!"<sup>۱</sup>.

در این زمینه بحث مشروحی ذیل آیه مشابه آن آیه ۳۳ سوره  
توبه داشتیم.<sup>۲</sup>

این نکته نیز قابل توجه است که بعضی تعبیر به " الهدی " را  
اشاره به استحکام " عقائد " اسلامی دانسته‌اند در حالی که  
" دین الحق " را ناظر به حقانیت " فروع دین " می‌دانند، ولی  
دلیلی بر این تقسیم بندی نداریم و ظاهر این است که هدایت  
و حقانیت هم در اصول است و هم در فروع.

---

<sup>۱</sup> " تفسیر مجمع البیان " جلد ۵ صفحه ۲۵ " قرطبی " نیز این روایت را  
از پیغمبر گرامی اسلام ذیل آیه ۵۵ سوره نور آورده ( جلد ۷ صفحه  
۴۶۹۲).

<sup>۲</sup> جلد هفتم تفسیر نمونه صفحه ۳۷۱.

در اینکه مرجع ضمیر در "لیظهره" "اسلام" است یا "پیامبر" ص؟

مفسران دو احتمال داده‌اند، ولی قرائن به خوبی نشان می‌دهد که منظور همان دین حق است، چرا که هم از نظر جمله بندی نزدیکتر به ضمیر است، و هم پیروزی دین بر دین تناسب دارد نه شخص بر دین.

آخرین سخن در مورد آیه اینکه جمله "كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً" اشاره‌ای است به این واقعیت که این پیشگویی نیازی به هیچ شاهد و گواه ندارد، چرا که شاهد و گواهِش الله است، و رسالت رسول خدا ص نیز نیاز به گواه دیگری ندارد که گواه آن نیز خدا است، و اگر "سهیل بن عمرو" و امثال او حاضر نشوند عنوان "رسول الله" بعد از نام محمد ص بنویسند" عرض خود می‌برند،

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۱۳

و زحمتی هم برای ما ندارند!"\*\*\* در آخرین آیه ترسیم بسیار گویایی از اصحاب و یاران خاص پیامبر ص و آنها که در خط او بودند از لسان تورات و انجیل بیان کرده که هم افتخار و مباهاتی است برای آنها که در "حدیبیه" و مراحل دیگر پایمردی به خرج دادند، و هم درس آموزنده‌ای است برای همه مسلمانان در تمام قرون و اعصار.

در آغاز می‌فرماید: "محمد فرستاده خدا است" (مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ).

خواه شب‌پره‌هایی همچون "سهیل بن عمرو" بپسندند یا نپسندند؟

و خود را از این آفتاب عالمتاب پنهان کنند یا نکنند؟ خدا گواهی به رسالت او داده و همه آگاهان گواهی می‌دهند.

سپس به توصیف یارانش پرداخته و اوصاف ظاهر و باطن و عواطف و افکار و اعمال آنها را طی پنج صفت چنین بیان می‌کند: "کسانی که با او هستند در برابر کفار شدید و محکم هستند" (وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ).

و در دومین وصف می‌گوید: "اما در میان خود رحیم و مهربانند" (رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ).

آری آنها کانونی از عواطف و محبت نسبت به برادران و دوستان و همکیشانند، و آتشی سخت و سوزان، و سدی محکم و پولادین در مقابل دشمنان.

در حقیقت عواطف آنها در این "مهر" و "قهر" خلاصه می‌شود، اما نه جمع میان این دو در وجود آنها تضادی دارد، و نه قهر آنها در برابر دشمن و مهر آنها در برابر دوست سبب می‌شود که از جاده حق و عدالت قدمی بیرون نهند در سومین صفت که از اعمال آنها سخن می‌گوید می‌افزاید: "پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می‌بینی و همواره به عبادت خدا مشغولند"

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۱۴

(تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا).

این تعبیر عبادت و بندگی خدا را که با دو رکن اصلیش "رکوع" و "سجود" ترسیم شده، به عنوان حالت دائمی و همیشگی آنها ذکر می‌کند، عبادتی که که رمز تسلیم در برابر

فرمان حق، و نفی کبر و خود خواهی و غرور، از وجود ایشان است.

در چهارمین توصیف که از نیت پاک و خالص آنها بحث می‌کند می‌فرماید:

" آنها همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند " (يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا).

نه برای تظاهر و ریا قدم بر می‌دارند، و نه انتظار پاداش از خلق خدا دارند، بلکه چشمشان تنها به رضا و فضل او دوخته شده، و انگیزه حرکت آنها در تمام زندگی همین است و بس.

حتی تعبیر به " فضل " نشان می‌دهد که آنها به تقصیر خود معترفند و اعمال خود را کمتر از آن می‌دانند که پاداش الهی برای آن بطلبند، بلکه با تمام تلاش و کوشش باز هم می‌گویند خداوند! اگر فضل تو به یاری ما نیاید وای بر ما! و در پنجمین و آخرین توصیف از ظاهر آراسته و نورانی آنها بحث کرده می‌گوید: " نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است " (سِيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ)!

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۱۵

" سیما " در اصل به معنی علامت و هیئت است، خواه این علامت در صورت باشد یا در جای دیگر بدن، هر چند در

---

۱ " سیماهم " مبتدا و " فی وُجُوهِهِمْ " خبر آن است و " مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ " یا بیان " سیما " است، یا حال است برای " سیما " ولی بهتر این است که " من " را نشویبه بدانیم و معنی جمله چنین می‌شود: " علامت آنها در صورتشان است و این علامت از اثر سجود است ".



استعمالات روزمره فارسی به نشانه‌های صورت و وضع ظاهری چهره گفته می‌شود.

به تعبیری دیگری "قیافه" آنها به خوبی نشان می‌دهد که آنها انسانهایی خاضع در برابر خداوند و حق و قانون و عدالتند، نه تنها در صورت آنها که در تمام وجود و زندگی آنان این علامت منعکس است.

گرچه بعضی از مفسران آن را به اثر ظاهری سجده در پیشانی، و یا اثر خاک در محل سجده‌گاه تفسیر کرده‌اند، ولی ظاهراً آیه مفهوم گسترده‌تری دارد که چهره این مردان الهی را به طور کامل ترسیم می‌کند.

بعضی نیز گفته‌اند: این آیه اشاره به سجده‌گاه آنها در قیامت است که همچون ماه به هنگام بدر می‌درخشد! البته ممکن است پیشانی آنها در قیامت چنین باشد ولی آیه از وضع ظاهری آنها در دنیا خبر می‌دهد.

در حدیثی از امام صادق ع نیز آمده است که در تفسیر این جمله فرمود:

هو السهر فی الصلاة: "منظور بیدار ماندن در شب برای نماز خواندن است" (که آثارش در روز در چهره آنها نمایان است).

البته جمع میان این معانی کاملاً ممکن است.

به هر حال قرآن بعد از بیان همه این اوصاف می‌افزاید: "این توصیف آنها (یاران محمد ص) در تورات است (ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ) این حقیقتی است که از پیش گفته شده و توصیفی

---

<sup>۱</sup> "من لا يحضره الفقيه" و "روضه الواعظین" (مطابق نقل تفسیر نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۷۸).

است در یک کتاب بزرگ آسمانی که از پیش از هزار سال قبل نازل شده است.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۱۶

ولی نباید فراموش کرد که تعبیر " وَ الَّذِينَ مَعَهُ " (آنها که با او هستند) سخن از کسانی می‌گوید که در همه چیز با پیامبر ص بودند، در فکر و عقیده و اخلاق و عمل، نه تنها کسانی که همزمان با او بودند هر چند خطشان با او متفاوت بود.

سپس به توصیف آنها در یک کتاب بزرگ دیگر آسمانی یعنی " انجیل " پرداخته، چنین می‌گوید: " توصیف آنها در انجیل همانند زراعتی است که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته، تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است، و به قدری نمو و رشد کرده و پر برکت شده که زارعان را به شگفتی وا می‌دارد " (وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَازْرَهُ فَاسْتَعْلَظَ فَاستَوَى عَلَى سَوْقِهِ يُعْجَبُ الزَّرَّاعُ<sup>۱</sup>).

" شطا " به معنی " جوانه " و " جوجه " است، جوانه‌هایی که از پائین ساقه و کنار ریشه‌ها بیرون می‌آید.

---

<sup>۱</sup> در اینکه جمله " وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ " جمله مستقلی است و توصیف جدا گانه‌ای را برای یاران محمد (ص) غیر از توصیفی که در تورات آمده بیان می‌کند، و یا عطف بر جمله " ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ " می‌باشد به طوری که از هر دو توصیف در هر دو کتاب آسمانی خبر می‌دهد، در میان مفسران گفتگو است، ولی ظاهر آیه این است که این دو توصیف جداگانه در دو کتاب آسمانی بوده است، و لذا کلمه " مثل " تکرار شده، در حالی که اگر عطف بر یکدیگر بود فصاحت ایجاب می‌کرد که بگوید: ذلک مثلهم فی التوراة و الانجیل.

" آزر " از ماده " موازره " به معنی معاونت است.

" استغلظ " از ماده " غلظت " به معنی سفت و محکم شدن است.

جمله " استوی علی سوقه " مفهومی این است که به حدی محکم شده که بر پای خود ایستاده (توجه داشته باشید که " سوق " جمع " ساق " است).

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۱۷

تعبیر " یُعْجِبُ الزُّرَّاعَ " یعنی به حدی از نمو سریع و جوانه‌های زیاد، و محصور وافر، رسیده، که حتی کشاورزانی که پیوسته با این مسائل سر و کار دارند در شگفتی فرو می‌روند.

جالب اینکه: در توصیف دوم که در انجیل آمده نیز پنج وصف عمده برای مؤمنان و یاران محمد ص ذکر شده است (جوانه زدن - کمک کردن برای پرورش - محکم شدن - بر پای خود ایستادن - نمو چشمگیر اعجاب‌انگیز).

در حقیقت اوصافی که در تورات برای آنها ذکر شده اوصافی است که ابعاد وجود آنها را از نظر عواطف و اهداف و اعمال و صورت ظاهر بیان می‌کند و اما اوصافی که در انجیل آمده بیانگر حرکت و نمو و رشد آنها در جنبه‌های مختلف است (دقت کنید).

آری آنها انسانهایی هستند با صفات والا که آنی از " حرکت " باز نمی‌ایستند، همواره جوانه می‌زنند، و جوانه‌ها پرورش می‌یابد و بارور می‌شود.

همواره اسلام را با گفتار و اعمال خود در جهان نشر می‌دهند و روز به روز خیل تازه‌ای بر جامعه اسلامی می‌افزایند.

آری آنها هرگز از پای نمی‌نشینند و دائماً رو به جلو حرکت می‌کنند، در عین عابد بودن مجاهدند، و در عین جهاد عابدند، ظاهری آراسته، باطنی پیراسته، عواطفی نیرومند، و نیاتی پاک دارند، در برابر دشمنان حق مظهر خشم خدایند، و در برابر دوستان حق نمایانگر لطف و رحمت او.

سپس در دنباله آیه می‌افزاید: این اوصاف عالی، این نمو و رشد سریع، و این حرکت پر برکت، به همان اندازه که دوستان را به شوق و نشاط می‌آورد سبب خشم کفار می‌شود " این برای آن است که کافران را به خشم آورد "

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۱۸

(لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ)!

و در پایان آیه می‌فرماید: " خداوند کسانی از آنها را که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است " (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا).

بدیهی است اوصافی که در آغاز آیه گفته شد ایمان و عمل صالح در آن جمع بود، بنا بر این تکرار این دو وصف اشاره به تداوم آن است، یعنی خداوند این وعده را تنها به آن گروه از یاران محمد ص داده که در خط او باقی بمانند، و ایمان و عمل صالح را تداوم بخشند، و گرنه کسانی که یک روز در زمره دوستان و یاران او بودند، و روز دیگر از او جدا شدند

---

<sup>۱</sup> لام در جمله " لیغیظ " را بسیاری از مفسران لام علت گرفته‌اند، بنا بر این مفهوم جمله چنین است: " این پیشرفت و قوت و قدرت را خدا نصیب یاران محمد (ص) کرد، تا کافران به خشم آیند ".

و راهی بر خلاف آن را در پیش گرفتند، هرگز مشمول چنین وعده‌ای نیستند.

تعبیر به "منهم" (با توجه به این نکته که اصل در کلمه "من" در اینگونه موارد این است که برای "تبعیض" باشد، و ظاهر آیه نیز همین معنی را می‌رساند دلیل بر این است که یاران او به دو گروه تقسیم خواهند شد: گروهی به ایمان و عمل صالح ادامه می‌دهند، و مشمول رحمت واسعه حق و اجر عظیم می‌شوند اما گروهی جدا شده و از این فیض بزرگ محروم خواهند شد.

معلوم نیست چرا جمعی از مفسران اصرار دارند که "من" در "منهم" در آیه فوق حتماً "بیانیه" است، در حالی که به فرض که مرتکب خلاف ظاهر شویم و "من" را برای "بیان" بگیریم قرائن عقلی را که در اینجا وجود دارد چگونه می‌توان کنار گذاشت، زیرا هیچکس مدعی نیست که یاران پیامبر ص همه معصوم بودند، و در این صورت احتمال عدم تداوم در خط ایمان و عمل

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۱۹

صالح در مورد هر یک از آنها می‌رود، و با این حال چگونه ممکن است خداوند وعده مغفرت و اجر عظیم را بدون قید و شرط به همه آنها دهد، اعم از اینکه راه ایمان و صلاح را بپیمایند، یا از نیمه راه برگردند و منحرف شوند.

این نکته نیز قابل توجه است که جمله "وَالَّذِينَ مَعَهُ" (کسانی که با او هستند) مفهومی هم‌نشین بودن و مصاحبت جسمانی با پیامبر ص نیست، چرا که منافقین هم دارای چنین مصاحبتی

بودند، بلکه منظور از " معه " به طور قطع همراه بودن از نظر اصول ایمان و تقوی است.

بنا بر این ما هرگز نمی‌توانیم از آیه فوق یک حکم کلی در باره همه معاصران و همشینیان پیامبر ص استفاده کنیم.

\*\*\* نکته‌ها:

#### ۱- داستان تنزیه صحابه!

معروف در میان علما و دانشمندان اهل سنت این است که صحابه رسول الله ص دارای این امتیاز خاص بر افراد دیگر از امت هستند که همگی پاک و پاکیزه‌اند، و از آلودگیها بدورند، و ما حق انتقاد از هیچیک از آنها نداریم، و بد گویی از آنها مطلقاً ممنوع است، حتی به گفته بعضی موجب کفر می‌شود! و برای اثبات این مقصود به آیاتی از قرآن مجید استناد کرده‌اند، از جمله آیه مورد بحث که می‌گوید: " خداوند به کسانی از آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام داده‌اند وعده مغفرت و اجر عظیم داده است."

و همچنین به " آیه ۱۰۰ سوره توبه " که بعد از ذکر عنوان " مهاجرین " و " انصار " می‌گوید: رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ: " خداوند از آنها خشنود، و آنها نیز از خدا خشنود شدند."

ولی هر گاه خود را از پیشداوریها تهی کنیم، قرائن روشنی در برابر ما

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۲۰

وجود دارد که این عقیده مشهور را متزلزل می‌سازد:

۱- جمله " رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ " در سوره توبه تنها مخصوص مهاجران و انصار نیست، زیرا در همان آیه در کنار مهاجران و انصار " الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ " قرار گرفته که مفهومی شامل تمام کسانی است که تا دامنه قیامت به نیکی از آنها پیروی می‌کنند.

همانگونه که " تابعان " اگر یک روز در خط ایمان و احسان باشند و روز دیگر در خط کفر و اسائه (بدی کردن) قرار گیرند، از زیر چتر رضایت الهی خارج می‌شوند عین همین مطلب در باره " صحابه " نیز می‌آید، زیرا آنها را نیز در آخرین آیه سوره فتح مقید به ایمان و عمل صالح کرده که اگر یک روز این عنوان از آنها سلب شود از دایره رضایت الهی بیرون خواهند رفت.

و به تعبیر دیگر تعبیر به " احسان " هم در مورد " تابعان " است، و هم در مورد " متبوعان " بنا بر این هر کدام از این دو، " خط احسان " را رها کنند مشمول رضایت خدا نخواهند بود.

۲- از روایات اسلامی چنین استفاده می‌شود که اصحاب پیامبر ص هر چند امتیاز مصاحبت آن بزرگوار را داشتند، ولی کسانی که در دورانه‌های بعد می‌آیند و از ایمان راسخ و عمل صالح برخوردارند از یک نظر از صحابه افضلند، چرا که آنها شاهد انواع معجزات بوده‌اند ولی دیگران بدون مشاهده آنها، و با استفاده از دلایل دیگر، در همان راه گام نهاده‌اند.

چنان که در حدیثی از پیامبر ص می‌خوانیم که یارانش عرض کردند:

نحن اخوانک یا رسول الله؟! قال: لا انتم اصحابی، و اخوانی الذین یاتون بعدی، آمنوا بی و لم یرونی، و قال: للعامل منهم

اجر خمسين منكم، قالوا بل منهم يا رسول الله؟ قال: بل منكم!  
ردوها ثلاثا، ثم قال: لانكم تجدون على الخير اعوانا!:

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۲۱

" آیا ما برادران تویم ای رسول خدا؟ فرمود: نه! شما اصحاب  
من هستید، ولی برادران من کسانی هستند که بعد از من  
می آیند و به من ایمان می آورند در حالی که مرا ندیده اند."

سپس افزود: " افرادی از آنها که اهل عمل صالحند اجر پنجاه  
نفر از شما را دارند! عرض کردند پنجاه نفر از خودشان ای  
رسول خدا؟! فرمود:

نه! پنجاه نفر از شما!! و سه بار آنها این سخن را تکرار کردند  
(و پیامبر ص نفی کرد) سپس فرمود: این به خاطر آن است  
که شرایطی در اختیار دارید که شما را در کارهای خیر یاری  
می کند."

در صحیح مسلم نیز از رسول خدا ص چنین نقل شده که  
روزی فرمود: وددت انا قد رأینا اخواننا: " دوست می داشتم  
برادرانمان را می دیدیم!".

قالوا: ا و لسنا اخوانک یا رسول الله؟! " گفتند: آیا ما برادران  
تو نیستیم ای رسول خدا؟! فرمود:

انتم اصحابی و اخواننا الذین لم یاتوا بعد: " شما اصحاب من  
هستید، اما برادران ما هنوز نیامده اند!"<sup>۱</sup> عقل و منطق نیز همین  
را می گوید که دیگران که تحت پوشش تعلیمات مستمر پیامبر

<sup>۱</sup> " تفسیر روح البیان " جلد ۹ صفحه ۶۱.

<sup>۲</sup> " صحیح مسلم " جلد اول کتاب الطهارة حدیث ۳۹.



ص در شب و روز نبوده‌اند و در عین حال همانند یاران پیامبر ص یا بیش از آنها ایمان و عمل صالح داشته‌اند برترند.

۳- این سخن از نظر تاریخی نیز بسیار آسیب پذیر است چرا که بعضی از صحابه را می‌بینیم که بعد از پیغمبر اکرم ص و یا حتی در عصر خود او راه خطا پیمودند.

ما چگونه می‌توانیم کسانی را که آتش جنگ جمل را افروختند و آن همه

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۲۲

مسلمانان را به کشتن دادند و بر روی خلیفه به حق پیامبر ص شمشیر کشیدند از گناه تبرئه کنیم؟! یا کسانی که در "صفین" و "نهروان" اجتماع کردند و سر به شورش در برابر وصی و جانشین پیامبر ص و برگزیده مسلمین برداشتند، و خونهای بی حساب ریختند، مشمول رضای خدا بدانیم، و بگوئیم گرد و غبار عصیان نیز بر دامان آنها ننشسته است؟! و از این عجیب‌تر عذر کسانی است که تمام این مخالفتها را به عنوان اینکه آنها "مجتهد" بودند و مجتهد معذور است توجیه می‌کنند! اگر بشود چنین گناهان عظیمی را به وسیله "اجتهاد" توجیه کرد دیگر هیچ قاتلی را نمی‌توان ملامت نمود، و یا حدود الهی را در باره او اجرا کرد، چرا که ممکن است اجتهاد کرده باشد.

و به تعبیر دیگر در میدان جمل یا صفین و یا نهروان دو گروه در مقابل هم ایستادند که قطعا هر دو بر حق نبودند، چرا که جمع بین ضدین محال است، با این حال چگونه می‌توان هر دو را مشمول رضای خدا دانست، در حالی که مساله از مسائل پیچیده و مشکلی نبود که تشخیص آن ممکن نباشد؟ زیرا همه

می‌دانستند علی ع یا بر طبق نص پیامبر ص و یا با انتخاب مسلمین خلیفه بر حق او است، در عین حال بر روی او شمشیر کشیدند، این کار را چگونه می‌توان از طریق اجتهاد توجیه کرد؟! چرا شورش "اصحاب رده" را در زمان ابو بکر از طریق اجتهاد توجیه نمی‌کنند و رسماً آنها را مرتد می‌شمردند، اما شورشیان "جمل" و "صفین" و "نهروان" را مبرای از هر گونه گناه می‌دانند؟! به هر حال به نظر می‌رسد که مساله تنزیه صحابه به طور مطلق یک حکم سیاسی بوده که گروهی بعد از پیامبر ص برای حفظ موقعیت خود روی آن

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۲۳

تکیه کردند، تا خود را از هر گونه انتقادی مصون و محفوظ دارند و این مطلبی است که نه با حکم عقل می‌سازد، و نه با تواریخ مسلم اسلامی، و شعری است که ما را در قافیه خود گرفتار خواهد کرد.

چه بهتر که ما در عین احترام به صحابه رسول الله ص و کسانی که همواره در خط او بودند معیار قضاوت در باره آنها را اعمال و عقائدشان در طول زندگانشان از آغاز تا انجام در نظر بگیریم، همان معیاری که از قرآن استفاده کرده‌ایم و همان معیاری که خود پیامبر ص یارانش را با آن می‌سنجید.

\*\*\* ۲- محبت متقابل اسلامی

در روایات اسلامی که در تفسیر آیه اخیر آمده است تاکید فراوانی روی اصل "رحماء بینهم" دیده می‌شود.

از جمله در حدیثی از امام صادق ع می‌خوانیم:

المسلم اخو المسلم، لا يظلمه، و لا يخذله، و لا يخوفه، و يحق  
على المسلم الاجتهاد فى التواصل، و التعاون على التعاطف، و  
المواساة لاهل الحاجة، و تعاطف بعضهم على بعض، حتى  
تكونوا كما امركم الله عز و جل:

رحماء بينكم، متراحمين، مغتمين لما غاب عنكم من امرهم،  
على ما مضى عليه معشر الانصار على عهد رسول الله (ص)

"مسلمان برادر مسلمان است به او ستم نمى کند، تنهائش  
نمى گذارد، تهديدش نمى کند، و سزاوار است مسلمان در  
ارتباط و پيوند و تعاون و محبت و مواسات با نيازمندان  
كوشش كند، و نسبت به يكديگر مهربان باشند، تا مطابق گفته  
خداوند "رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ" نسبت به يكديگر با محبت رفتار كنيد،  
و حتى در غياب آنها نسبت به امورشان دلسوزى كنيد، آن  
گونه كه انصار در عصر رسول الله بودند".<sup>۱</sup>

تفسير نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۲۴

ولى عجيب است كه مسلمانان امروز از رهنمودهاى مؤثر اين  
آيه و ويژگيهاى كه براى مؤمنان راستين و ياران رسول الله  
ص نقل مى كند فاصله گرفته اند، گاه آن چنان به جان هم  
مى افتند و كينه توى و خونريزى مى كنند كه هرگز دشمنان  
اسلام آن چنان نكردند! گاه با كفار آن چنان پيوند دوستى  
مى بندند كه گويى برادرانى از يك اصل و نسبد.

نه خبرى از آن ركوع و سجود است، و نه آن نيات پاك و "  
ابتغاء فضل الله" و نه آثار سجود در چهره ها نمايان، و نه آن

<sup>۱</sup> "اصول كافى" مطابق نقل نور الثقليين جلد ۵ صفحه ۷۷ (حديث

نمو و رشد و جوانه زدن و قوی شدن و روی پای خود ایستادن.

و عجب اینکه هر قدر از این اصول قرآنی فاصله گرفته‌ایم به درد و رنج و ذلت و نکبت بیشتری گرفتار شده‌ایم، ولی باز متوجه نیستیم از کجا ضربه می‌خوریم؟ باز "حمیت‌های جاهلیت" مانع اندیشه و تجدید نظر و بازگشت به قرآن است، خدایا ما را از این خواب عمیق و خطرناک بیدار کن.

\*\*\* خداوندا! به ما توفیقی رحمت کن که ویژگی‌های اخلاقی یاران راستین پیامبر ص و اصحاب خالص او را که در این آیات آمده است در خود زنده کنیم.

بار الها! شدت در مقابل دشمنان، محبت در برابر دوستان، تسلیم در برابر فرمان تو، توجه به عنایات خاص تو، و تلاش و کوشش برای بارور ساختن جامعه اسلامی، و پیشرفت و گسترش آن را به ما عنایت فرما.

پروردگارا! از تو فتح مبینی می‌خواهیم که جامعه اسلامی ما در سایه آن به حرکت در آید، و در عصر و زمانی که نیاز به معنویت از هر وقت دیگر

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۲۵

بیشتر است تعلیمات این آئین حیاتبخش را به مردم جهان عرضه کنیم، هر روز قلوب تازه‌ای را در تسخیر اسلام در آوریم، و کشور تازه‌ای از کشور دلها را فتح نمائیم (آمین یا رب العالمین).

پایان سوره فتح ۶/شوال/ ۱۴۰۵ / ۴ / ۴ / ۱۳۶۴

## سوره مبارکه حجرات

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۲۷

(۴۹) سوره حجرات این سوره در مدینه نازل شده و ۱۸ آیه است

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۲۹

محتوای سوره حجرات

در این سوره که بیش از هیچ‌ده آیه ندارد مسائل بسیار مهمی در ارتباط با شخص پیامبر و جامعه اسلامی نسبت به یکدیگر مطرح شده، و از آنجا که بسیاری از مسائل مهم اخلاقی در آن عنوان گردیده می‌توان آن را "سوره اخلاق و آداب" نامید. رویهمرفته بخشهای مختلف این سوره را اینگونه می‌توان خلاصه کرد:

بخش اول: آیات آغاز سوره است که آداب برخورد با پیشوای بزرگ اسلام پیغمبر اکرم ص، و اصولی را که مسلمانان در محضر او باید به کار بندند، بیان می‌کند.

بخش دوم: این سوره مشتمل بر یک سلسله اصول مهم "اخلاق اجتماعی" است که به کار بستن آنها محبت و صفا و صمیمیت و امنیت و اتحاد را در جامعه اسلامی حفظ می‌کند، و به عکس فراموش کردن آنها مایه بدبینی و نفاق و پراکنده‌گی و ناامنی است.

بخش سوم: دستوراتی است که مربوط به چگونگی مبارزه با اختلافات و درگیریهایی است که احیاناً در میان مسلمانان روی می‌دهد.

بخش چهارم: از معیار ارزش انسان در پیشگاه خدا و اهمیت مساله تقوی سخن می‌گوید.

بخش پنجم: روی این مساله تاکید دارد که ایمان تنها به گفتار نیست بلکه باید علاوه بر اعتقاد قلبی آثار آن در اعمال انسانی، و در جهاد با اموال و نفوس آشکار گردد.

بخش ششم: از این بحث می‌کند که اسلام و ایمان یک هدیه بزرگ

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۳۰

الهی برای مؤمنان است، بجای اینکه در پذیرش آن متنی بگذارند باید فوق العاده ممنون و شکرگزار باشند که مشمول این هدیه شده‌اند.

و بالاخره بخش هفتم که آخرین قسمت این سوره است از علم خداوند و آگاهی او از همه اسرار نهان عالم هستی و اعمال انسانها سخن می‌گوید که در حقیقت به منزله ضامن اجرا است برای تمام بخشهایی که در این سوره آمده است.

نامگذاری این سوره به سوره "حجرات" به تناسب آیه چهارم این سوره است که این کلمه در آن به کار رفته و تفسیر آن را به زودی خواهیم دانست.

\*\*\* فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره همین بس که در حدیثی از پیامبر  
گرامی اسلام ص می‌خوانیم:

من قرأ سورة الحجرات اعطی من الاجر عشر حسنات بعدد  
من اطاع الله و من عصاه

" هر کس سوره "حجرات" را بخواند به عدد تمام کسانی  
که خدا را اطاعت یا عصیان کرده‌اند ده حسنه به او داده  
می‌شود!"

و در حدیث دیگری از امام صادق ع آمده است:

من قرأ سورة الحجرات فی کل لیلۃ، او فی کل یوم، کان من  
زوار محمد (ص):

" هر کس سوره حجرات را در هر شب یا هر روز بخواند از  
زائران محمد ص خواهد بود."

بدیهی است این همه حسنات به عدد مطیعان و عاصیان در  
صورتی است که اعمال هر یک از این دو را که در آیات این  
سوره منعکس است دقیقاً در نظر بگیرد، و در آن بیندیشد، و  
مسیر خود را بر اولی منطبق و از دومی

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۳۱

جدا سازد.

و نیز نائل شدن به زیارت شخص پیامبر ص فرع بر این است  
که آدابی را که در این سوره در رابطه با شخص او آمده عملاً  
به کار گیرد، چرا که تلاوت همه جا مقدمه عمل است.

تفسير نمونه، ج ٢٢، ص: ١٣٢

[سوره الحجرات (٤٩): آيات ١ تا ٥]

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ  
إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (١) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ  
فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ  
أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ (٢) إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ  
أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ  
لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ (٣) إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ  
الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (٤)



وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵)

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۳۳

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱- ای کسانی که ایمان آورده‌اید چیزی را بر خدا و رسولش مقدم نشمرید و پیشی مگیرید و تقوای الهی پیشه کنید که خداوند شنوا و داناست.

۲- ای کسانی که ایمان آورده‌اید صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید، و در برابر او بلند سخن مگویید (و داد و فریاد نزنید) آن گونه که بعضی از شما در برابر بعضی می‌کنند، مبدا اعمال شما نابود گردد در حالی که نمی‌دانید! ۳- آنها که صدای خود را نزد رسول خدا کوتاه می‌کنند کسانی هستند که خداوند قلوبشان را برای تقوی خالص نموده، و برای آنها آمرزش و پاداش عظیمی است.

۴- (ولی) کسانی که تو را از پشت حجره‌ها بلند صدا می‌زنند اکثرشان نمی‌فهمند! ۵- هر گاه آنها صبر می‌کردند تا خود به سراغشان آیی برای آنها بهتر بود و خداوند غفور و رحیم است.

شان نزول:

مفسران برای آیه نخست شان نزولهایی ذکر کرده‌اند، و برای آیات بعد شان نزولهای دیگری.

از جمله شان نزولهایی که برای آیه نخست ذکر کرده‌اند این است که:

پیامبر ص به هنگام حرکت به سوی "خیبر" می‌خواست کسی را بجای خود در "مدینه" نصب کند، عمر شخص دیگری را پیشنهاد کرد آیه فوق نازل شد و دستور داد بر خدا و پیامبر پیشی مگیرید.<sup>۱</sup>

بعضی دیگر گفته‌اند: جمعی از مسلمانان گاه گاه می‌گفتند اگر چنین مطلبی در باره ما نازل می‌شد بهتر بود، آیه فوق نازل گشت و گفت بر خدا و پیامبرش پیشی مگیرید.<sup>۲</sup>

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۳۴

بعضی دیگر گفته‌اند: آیه اشاره به اعمال بعضی از مسلمانهاست که پاره‌ای از مراسم عبادات خود را پیش از موقع انجام دادند و آیه فوق نازل شد و آنها را از اینگونه کارها نهی کرد.<sup>۳</sup>

و اما در مورد آیه دوم گفته‌اند: گروهی از طایفه "بنی تمیم" و اشراف آنها وارد مدینه شدند هنگامی که داخل مسجد پیامبر ص گشتند صدا را بلند کرده، از پشت حجره‌هایی که منزلگاه پیامبر ص بود فریاد زدند:

یا محمد اخرج الینا! "ای محمد! بیرون بیا!" این سر و صداها و تعبیرات نامؤدبانه پیامبر ص را ناراحت ساخت هنگامی که بیرون آمد گفتند آمده‌ایم تا با تو مفاخره کنیم! اجازه ده تا "شاعر" و "خطیب ما" افتخارات قبیله "بنی تمیم" را بازگو کند پیامبر اجازه داد.

۱ ( ۱ و ۲ ) "تفسیر قرطبی" جلد ۹ صفحه ۶۱۲۱.

۲ ( ۱ و ۲ ) "تفسیر قرطبی" جلد ۹ صفحه ۶۱۲۱.

۳ "تفسیر قرطبی" جلد ۹ صفحه ۶۱۲۱.

نخست خطیب آنها برخاست و از فضائل خیالی طائفه " بنی تمیم " مطالب بسیاری گفت.

پیامبر ص به " ثابت بن قیس " <sup>۱</sup> فرمود پاسخ آنها را بده، او برخاست خطبه بلیغی در جواب آنها ایراد کرد بطوری که خطبه آنها را از اثر انداخت! سپس " شاعر " آنها برخاست و اشعاری در مدح این قبیله گفت که " حسان بن ثابت " شاعر معروف مسلمان پاسخ کافی به او داد.

در این هنگام یکی از اشراف آن قبیله بنام " اقرع " گفت: این مرد خطیبش از خطیب ما تواناتر، و شاعرش از شاعر ما لا یقتر است، و آهنگ صدای آنها نیز از ما برتر می باشد.

در این موقع پیامبر ص برای جلب قلب آنها دستور داد هدایای خوبی

(۲) " ثابت بن قیس " خطیب انصار و خطیب پیامبر (ص) بود، همانگونه که " حسان " شاعر حضرت بود (اسد الغابه جلد ۱ صفحه ۲۲۹).

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۳۵

به آنها دادند آنها تحت تاثیر مجموع این مسائل واقع شدند و به نبوت پیامبر اعتراف کردند.

آیات مورد بحث ناظر به سر و صدای آنها در پشت خانه پیامبر ص است.

شان نزول دیگری ذکر کرده اند که هم مربوط به آیه اول، و هم آیات بعد است، و آن اینکه: در سال نهم هجرت که " عام

---

<sup>۱</sup> " ثابت بن قیس " خطیب انصار و خطیب پیامبر (ص) بود، همانگونه که " حسان " شاعر حضرت بود (اسد الغابه جلد ۱ صفحه ۲۲۹).

الوفود" بود (سالی که هیئتهای گوناگونی از قبائل برای عرض اسلام یا عهد و قرار داد خدمت پیامبر ص آمدند) هنگامی که نمایندگان قبیله " بنی تمیم" خدمت پیامبر ص رسیدند ابو بکر به پیامبر ص پیشنهاد کرد که " قعقاع" (یکی از اشراف قبیله) امیر آنها گردد، و عمر پیشنهاد کرد، " اقرع بن حابس" (فرد دیگری از آن قبیله) امیر شود، در اینجا ابو بکر به عمر گفت: می‌خواستی با من مخالفت کنی؟

عمر گفت: من هرگز قصد مخالفت نداشتم، در این موقع سر و صدای هر دو در محضر پیامبر ص بلند شد، آیات فوق نازل گشت، یعنی نه در کارها بر پیامبر ص پیشی گیرید، و نه در کنار خانه پیامبر ص سر و صدا راه بیندازید!

\*\*\* تفسیر: آداب حضور پیامبر (ص)

چنان که در محتوای سوره اشاره کردیم در این سوره یک رشته از مباحث مهم اخلاقی و دستورات انضباطی نازل شده که آن را شایسته نام "سوره اخلاق" می‌کند، و در آیات مورد بحث که در آغاز سوره قرار گرفته، به دو قسمت از این

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۳۶

دستورات اشاره شده است:

---

۱ " تفسیر قرطبی" جلد ۹ صفحه ۶۱۲۱، و تفسیر فی ظلال القرآن جلد ۷ صفحه ۵۲۴، و سیره ابن هشام جلد ۴ صفحه ۲۰۶ به بعد (با تفاوت‌هایی) این داستان را نقل کرده‌اند (این حدیث در صحیح بخاری نیز آمده است - صحیح بخاری جزء ۶ صفحه ۱۷۲ در تفسیر سوره حجرات).

نخست تقدم نيافتن بر خدا و پيامبر ص، و ديگري در محضر  
پيامبر ص سر و صدا و قال و غوغا راه نينداختن.

بعد مي فرمايد: "اي كساني كه ايمان آورده ايد چيزي را در  
برابر خدا و رسولش مقدم نشمريد، و تقواي الهي پيشه كنيد،  
كه خداوند شنوا و داناست" (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدَّمُوا بَيْنَ  
يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).

منظور از مقدم نداشتن چيزي در برابر خدا و پيامبر پيشي  
نگرفتن بر آنها در كارها، و ترك عجله و شتاب در مقابل  
دستور خدا و پيامبر ص است.

گرچه بعضي از مفسران خواسته اند مفهوم آيه را محدود كنند،  
و آن را منحصر به انجام عبادات قبل از وقت، يا سخن گفتن  
قبل از سخن پيامبر ص و امثال آن بدانند، ولي روشن است  
كه آيه مفهوم وسيع و گسترده اي دارد و هر گونه پيشي گرفتن  
را در هر برنامه اي شامل مي شود.<sup>۱</sup>

مسئوليت انضباط "رهروان" در برابر "رهبران" آنها هم يك رهبر  
بزرگ الهي ايجاب مي كند كه در هيچ كار، و هيچ سخن و  
برنامه، بر آنها پيشي نگيرند، و شتاب و عجله نكنند.

---

<sup>۱</sup> "لَا تَقَدَّمُوا" به صورت فعل متعدي است، و مفعول آن محذوف  
است، و در تقدير چنين مي باشد لا تقدموا امرا بين يدي الله و رسوله،  
بعضي نيز احتمال داده اند كه اين فعل در اینجا به معنی فعل لازم باشد،  
و مفهوم آن لَا تَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ ... است، گرچه اين دو تفسير از  
نظر اصول ادبي متفاوت است، ولي از نظر معنا و نتيجه تفاوتی ندارد،  
و به هر حال منظور اين است كه در هيچ چيز بر خدا و پيامبر (ص)  
پيشي نگيرند.

البته این بدان معنا نیست که اگر پیشنهاد یا مشورتی دارند در اختیار

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۳۷

رهبر الهی نگذارند، بلکه منظور جلو افتادن و تصمیم گرفتن و انجام دادن پیش از تصویب آنها است حتی نباید در باره مسائل بیش از اندازه لازم سؤال و گفتگو کرد، باید گذاشت که رهبر خودش به موقع مسائل را مطرح کند آنهم رهبر معصوم که از چیزی غفلت نمی‌کند، و نیز اگر کسی سؤالی از او می‌کند نباید دیگران پیشقدم شده، پاسخ سؤال را عجولانه بگویند، در حقیقت همه این معانی در مفهوم آیه جمع است.

\*\*\* آیه بعد اشاره به دستور دوم کرده، می‌گوید: " ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید و در برابر او بلند سخن نگوئید و داد و فریاد نزنید، آن گونه که بعضی از شما در برابر بعضی می‌کنند مبادا اعمال شما حبط و نابود گردد در حالی که نمی‌دانید" (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ).

جمله اول (لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ...) اشاره به این است که صدا را بلندتر از صدای پیامبر ص نکنید، که این خود یک نوع بی ادبی در محضر مبارک او است، پیامبر ص که جای خود دارد این کار در برابر پدر و مادر و استاد و معلم نیز مخالف احترام و ادب است.

اما جمله (لَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ...) ممکن است تأکیدی بر همان معنی جمله اول باشد یا اشاره به مطلب تازه‌ای و آن

ترک خطاب پیامبر ص با جمله " یا محمد " و تبدیل آن به " یا رسول الله " است.

اما جمعی از مفسران در تفاوت بین این دو جمله چنین گفته‌اند: جمله اول، ناظر به زمانی است که مردم با پیامبر ص هم سخن می‌شوند که نباید صدای خود را از صدای او برتر کنند، و جمله دوم مربوط به موقعی است که

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۳۸

پیامبر ص خاموش است و در محضرش سخن می‌گویند، در اینحالت نیز نباید صدا را زیاد بلند کنند.

جمع میان این معنی و معنی سابق نیز مانعی ندارد و با شان نزول آیه نیز سازگار است. و به هر حال ظاهر آیه بیشتر این است که دو مطلب متفاوت را بیان می‌کند.

بدیهی است اگر اینگونه اعمال به قصد توهین به مقام شامخ نبوت باشد موجب کفر است و بدون آن ایذاء و گناه.

در صورت اول علت حبط و نابودی اعمال روشن است، زیرا کفر علت حبط (از میان رفتن ثواب عمل نیک) می‌شود.

و در صورت دوم نیز مانعی ندارد که چنین عمل زشتی باعث نابودی ثواب بسیاری از اعمال گردد، و ما سابقا در بحث " حبط " گفته‌ایم که نابود شدن ثواب بعضی از اعمال به خاطر بعضی از گناهان خاص، بی مانع است، همانگونه که نابود شدن اثر بعضی از گناهان به وسیله اعمال صالح نیز قطعی است، و دلایل فراوانی در آیات قرآن یا روایات اسلامی بر این معنی وجود دارد، هر چند این معنی به صورت یک قانون کلی در همه " حسنات " و " سیئات " ثابت نشده است، اما در

مورد بعضی از " حسنات " و " سیئات " مهم، دلائلی نقلی وجود دارد و دلیلی هم از عقل بر خلاف آن نیست<sup>۱</sup>.

در روایتی آمده است: هنگامی که آیه فوق نازل شد " ثابت بن قیس " (خطیب پیامبر ص) که صدای رسایی داشت گفت: من بودم که صدایم را از صدای پیامبر ص فراتر می‌کردم، و در برابر او بلند سخن می‌گفتم، اعمال من نابود شد، و من اهل دوزخم!

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۳۹

این مطلب به گوش پیامبر ص رسید، فرمود: " چنین نیست او اهل بهشت است " (زیرا او اینکار را به هنگام ایراد خطابه برای مؤمنان یا در برابر مخالفان که اداء یک وظیفه اسلامی بود انجام می‌داد)<sup>۲</sup>.

همانگونه که عباس بن عبدالمطلب نیز در جنگ " حنین " به فرمان پیامبر ص با صدای بلند فراریان را دعوت به بازگشت نمود.

\*\*\* آیه بعد برای تاکید بیشتر روی این موضوع پاداش کسانی را که به این دستور الهی عمل می‌کنند، و انضباط و ادب را در برابر پیامبر ص رعایت می‌نمایند چنین بیان می‌کند: " آنها که صدای خود را نزد رسول خدا کوتاه می‌کنند کسانی هستند که خداوند قلوبشان را برای تقوا خالص و

---

<sup>۱</sup> شرح بیشتر پیرامون مساله " حبط " را در جلد دوم صفحه ۷۰ (ذیل آیه ۲۱۷ سوره بقره) مطالعه فرمائید.

<sup>۲</sup> " مجمع البیان " جلد ۹ صفحه ۱۳۰- این حدیث با مختصر تفاوتی در کلمات بسیاری از مفسران و محدثان از جمله در نور الثقلین، صحیح بخاری، تفسیر فی ظلال، و مراغی آمده است.



گسترده ساخته و برای آنها آموزش و پاداش عظیمی است " (إِنَّ الَّذِينَ يَعْضُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ)!

" یعضون " از ماده " غض " (بر وزن حظ) به معنی کم کردن و کوتاه نمودن نگاه یا صدا است، و نقطه مقابل آن خیره نگاه کردن، و صدا را بلند نمودن است.

" امتحن " از ماده " امتحان " در اصل به معنی ذوب کردن طلا

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۴۰

و گرفتن ناخالصی آن است، و گاه به معنی " گستردن چرم " نیز آمده، ولی بعدا در معنی آزمایش به کار رفته است، مانند آیه مورد بحث، آزمایشی که نتیجه آن خلوص قلب و گسترده‌گی آن برای پذیرش تقوی است.

قابل توجه اینکه: در آیه قبل تعبیر به " نبی " شده، و در اینجا تعبیر به " رسول الله "، و هر دو گویا اشاره به این نکته است که پیامبر ص از خود چیزی ندارد، او فرستاده خدا و پیام‌آور او است، اسائه ادب در برابر او اسائه ادب نسبت به خدا است، و رعایت ادب نسبت به او رعایت نسبت به خداوند است.

ضمنا تعبیر " مغفرة " به صورت نکره، برای تعظیم و اهمیت است، یعنی خداوند آموزش کامل و بزرگ نصیبشان می‌کند، و بعد از پاک شدن از گناه اجر عظیم به آنها عنایت می‌فرماید،

---

۱ " لام " در " للتقوی " در حقیقت " لام غایت " است نه " لام علت "

یعنی قلوب آنها را خالص و آماده برای پذیرش تقوی می‌نماید، چرا که اگر قلب خالص نشود و از آلودگیها پاک نگردد تقوای حقیقی در آن جایگزین نمی‌شود.

زیرا نخست شستشوی از گناه مطرح است، سپس بهره‌مندی از پاداش عظیم الهی.

\*\*\* آیه بعد برای تاکید بیشتر، اشاره به نادانی و بی‌خردی کسانی می‌کند که این دستور الهی را پشت سر می‌افکنند، و چنین می‌فرماید: "کسانی که تو را از پشت حجره‌ها بلند صدا می‌زنند اکثرشان عقل و خرد ندارند!" (إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ).

این چه عقلی است که انسان در برابر بزرگترین سفیر الهی رعایت ادب نکند، و با صدای بلند و نامؤدبانه، همچون اعراب "بنی تمیم" پشت خانه پیامبر ص بیاید، و فریاد زند: یا محمد! یا محمد! اخراج الینا و آن کانون مهر و عطوفت پروردگار را بدینوسیله ایذاء و آزار نماید.

اصولا هر قدر سطح عقل و خرد انسان بالاتر می‌رود بر ادب او افزوده می‌شود، زیرا "ارزشها" و "ضد ارزشها" را بهتر درک می‌کند، و به همین دلیل بی ادبی همیشه نشانه بی‌خردی است، یا به تعبیر دیگر بی ادبی کار حیوان و ادب

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۴۱

کار انسان است؟

تعبیر به "أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ" (غالب آنها نمی‌فهمند) یا به خاطر این است که اکثر در لغت عرب گاه به معنی "همه" می‌آید، که برای رعایت احتیاط و ادب این تعبیر را به کار می‌برند که حتی اگر یک نفر مستثنی بوده باشد حق او ضایع نشود، گویی خداوند با این تعبیر می‌فرماید: من که پروردگار

شما هستم و به همه چیز احاطه علمی دارم به هنگام سخن گفتن رعایت آداب می‌کنم، پس شما چرا رعایت نمی‌کنید؟ و یا اینکه به راستی در میان آنها افراد عاقلی بوده‌اند که روی عدم توجه و یا عادت همیشگی صدا را بلند می‌کردند، قرآن از این طریق به آنها هشدار می‌دهد که عقل و فکر خود را به کار گیرند، و ادب را فراموش نکنند.

"حجرات" جمع "حجره" در اینجا اشاره به اطافهای متعددی است که در کنار مسجد پیامبر ص برای همسران او تهیه شده بود، و در اصل از ماده "حجر" (بر وزن اجر) به معنی منع است، زیرا "حجره" مانع ورود دیگران در حریم زندگی انسان است، و تعبیر به "ورء" در اینجا به معنی بیرون است، از هر طرف که باشد، زیرا در حجره‌های پیامبر به مسجد گشوده می‌شد، و افراد نادان و عجول گاه در برابر در حجره می‌آمدند و فریاد یا محمد! می‌زدند قرآن آنها را از این کار نهی می‌کند.

\*\*\* در آخرین آیه مورد بحث برای تکمیل این معنی می‌افزاید: "اگر آنها صبر می‌کردند تا خود بیرون آیی، و به سراغشان روی برای آنها بهتر بود" (وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ).

درست است که عجله و شتاب گاه سبب می‌شود که انسان زودتر به مقصود خود برسد، ولی شکیبایی و صبر در چنین مقامی مایه رحمت و آمرزش

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۴۲

و اجر عظیم است، و مسلماً این بر آن برتری دارد.

و از آنجا که افرادی ناآگاهانه قبلاً مرتکب چنین کاری شده بودند، و با نزول این دستور الهی طبعاً به وحشت می افتادند، قرآن به آنها نیز نوید می دهد که اگر توبه کنند مشمول رحمت خداوند می شوند، لذا در پایان آیه می فرماید: " و خداوند غفور و رحیم است " (وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

\*\*\* نکته‌ها:

۱- ادب برترین سرمایه است

در اسلام اهمیت زیادی به مسأله رعایت آداب، و بر خورد توأم با احترام و ادب با همه کس، و هر گروه، وارد شده است که به عنوان نمونه در اینجا به چند حدیث اشاره می شود.

۱- علی ع می فرماید:

الاداب حلال مجدده

: " رعایت ادب همچون لباس فاخر و زینتی و نواست "۱.

و در جای دیگر می فرماید: الادب یغنی عن الحساب: " ادب انسان را از افتخارات پدران و نیاکان بی نیاز می کند "۲.

در حدیث دیگری از امام صادق ع می خوانیم: خمس من لم تکن فیه لم یکن فیه کثیر مستمتع! قیل و ما هن یا ابن رسول الله؟

قال: الدین و العقل و الحیاء و حسن الخلق و حسن الادب:

" پنج چیز است که در هر کس نباشد صفات و امتیازات قابل ملاحظه‌ای

۱ " نهج البلاغه " حکمت ۵.

۲ " بحار الانوار " جلد ۷۵ صفحه ۶۸.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۴۳

نخواهد داشت.

عرض کردند: ای فرزند رسول الله آنها چیست؟

فرمود: دین و عقل و حیا و حسن خلق و حسن ادب<sup>۱</sup>.

و نیز در حدیث دیگری از همان امام ع می خوانیم که فرمود:

لا یطمعن ذو الکبر فی الثناء الحسن، و لا الخب فی کثره الصدیق، و لا السیئ الادب فی الشرف:

" افراد متکبر هرگز نباید انتظار ذکر خیر از سوی مردم داشته باشند و نه افراد نیرنگ باز انتظار کثرت دوستان، و نه افراد بی ادب انتظار شرف و آبرو<sup>۲</sup>."

به همین دلیل هنگامی که در زندگی پیشوایان بزرگ اسلام دقت می کنیم می بینیم که دقیقترین نکات مربوط به ادب را حتی با افراد کوچک رعایت می کردند.

اصولا دین مجموعه ای است از آداب: ادب در برابر خدا، ادب در مقابل پیامبر ص و پیشوایان معصوم ع، ادب در مقابل استاد و معلم، و پدر و مادر، و عالم و دانشمند.

حتی دقت در آیات قرآن مجید نشان می دهد خداوند با آن مقام عظمت هنگامی که با بندگان خود سخن می گوید: آداب را کاملا رعایت می کند! جایی که چنین است تکلیف مردم در مقابل خدا و پیغمبرش روشن است.

۱ ( ۱ و ۲ ) " بحار الانوار " جلد ۷۵ صفحه ۶۷.

۲ ( ۱ و ۲ ) " بحار الانوار " جلد ۷۵ صفحه ۶۷.

در حدیثی می‌خوانیم: " هنگامی که آیات آغاز سوره مؤمنون نازل شد، و یک سلسله آداب اسلامی را به آنها دستور داد، از جمله مساله خشوع در نماز پیامبر اسلام ص که قبلا به هنگام نماز گاه به آسمان نظر می‌افکند دیگر

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۴۴

سر بر نمی‌داشت، و دائما به زمین نگاه می‌فرمود<sup>۱</sup>."

در مورد پیامبر خدا نیز این موضوع تا آن حد مهم است که قرآن صریحا در آیات فوق می‌گوید صدا را بلندتر از صدای پیامبر ص کردن و در مقابل او جار و جنجال راه انداختن موجب حبط اعمال و از بین رفتن ثواب است.

روشن است تنها رعایت این نکته در برابر پیامبر ص کافی نیست، بلکه امور دیگری که از نظر سوء ادب همانند صدای بلند و جار و جنجال است نیز در محضرش ممنوع است، و به اصطلاح فقهی در اینجا باید " الغاء خصوصیت " و " تنقیح مناط " کرد، و اشباه و نظائر آن را به آن ملحق نمود.

در آیه ۶۳ سوره نور نیز می‌خوانیم: لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا که جمعی از مفسران آن را چنین تفسیر کرده‌اند: " هنگامی که پیامبر را صدا می‌زنید با ادب و احترامی که شایسته او است صدا کنید نه همچون صدا زدن یکدیگر ".

جالب اینکه قرآن در آیات فوق رعایت ادب را در برابر پیامبر ص نشانه پاکی قلب و آمادگی آن برای پذیرش تقوی، و سبب آمرزش و اجر عظیم می‌شمرد، در حالی که بی‌ادبان را همچون

---

<sup>۱</sup> " تفسیر مجمع البیان " تفسیر فخر رازی " ذیل آیه ۲ سوره مؤمنون.

چهار پایان بی عقل معرفی می‌کند! حتی بعضی از مفسران آیات مورد بحث را توسعه داده گفته‌اند مراحل پائین‌تر، مانند علما و دانشمندان و رهبران فکری و اخلاقی را نیز شامل می‌شود، مسلمانان موظفند در برابر آنها نیز آداب را رعایت کنند.

البته در برابر امامان معصوم ع این مساله روشنتر است، حتی در روایاتی که از طرق اهل بیت ع به ما رسیده می‌خوانیم: " هنگامی که یکی از یاران با حالت جنابت خدمتشان رسید امام ع بدون مقدمه فرمود:

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۴۵

اما تعلم انه لا ینبغی للجنب ان یدخل بیوت الانبیاء!؟

" آیا تو نمی‌دانی که سزاوار نیست " جنب " وارد خانه پیامبران شود؟! "!

و در روایت دیگری تعبیر به " ان بیوت الانبیاء و اولاد الانبیاء لا یدخلها الجنب " شده است، که هم خانه پیامبران را شامل می‌شود و هم خانه فرزندان آنها را.

کوتاه سخن اینکه مساله رعایت ادب در برابر کبیر و صغیر بخش مهمی از دستورات اسلامی را شامل می‌شود، که اگر بخواهیم همه را مورد بحث قرار دهیم از شکل تفسیر آیات بیرون می‌رویم، در اینجا این بحث را با حدیثی از امام سجاد علی بن الحسین ع در رساله حقوق در مورد " رعایت ادب در برابر استاد " پایان می‌دهیم، فرمود:

---

۱ " بحار الانوار " جلد ۲۷ صفحه ۲۵۵.

" حق کسی که ترا تعلیم و تربیت می‌دهد این است که او را بزرگ داری، مجلسش را محترم بشمیری، به سخنانش کاملاً گوش فرا دهی، و رو به روی او بنشینی، صدایت را از صدای او برتر نکنی، و هر گاه کسی از او سؤالی کند تو مبادرت به جواب ننمایی، در محضرش با کسی سخن نگویی، و نزد او از هیچکس غیبت نکنی، اگر پشت سر از او بد گویند دفاع کنی، عیوبش را مستور داری، و فضائلش را آشکار سازی، با دشمنانش همنشین نشوی، و دوستانش را دشمن نداری، هنگامی که چنین کنی فرشتگان الهی گواهی می‌دهند که تو به سراغ او رفته‌ای و برای خدا از او علم آموخته‌ای نه برای خلق خدا".<sup>۱</sup>

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۴۶

۲- بلند کردن صدا در کنار قبر پیامبر (ص)

جمعی از علماء و مفسران گفته‌اند: آیات مورد بحث همانگونه که از بلند کردن صدا نزد پیامبر ص در زمان حیاتش منع می‌کند، بعد از وفاتش را نیز شامل می‌شود.<sup>۲</sup>

اگر منظور آنها شمول عبارت آیه است، ظاهر آیه مخصوص زمان حیات رسول الله ص است، زیرا می‌گوید: " صدای خود را برتر از صدای او نکنید" و این در حالی است که پیامبر ص حیات جسمانی داشته باشد و سخن بگوید.

ولی اگر منظور مناط و فلسفه حکم است که در این گونه موارد روشن است و اهل عرف الغای خصوصیت می‌کنند،

<sup>۱</sup> " محجة البيضاء " جلد ۳ صفحه ۴۵۰ (باب آداب الصحبة و المعاشرة).

<sup>۲</sup> " روح المعانی " جلد ۲۶ صفحه ۱۲۵.



تعمیم مذکور بعید به نظر نمی‌رسد، زیرا مسلم است هدف در اینجا رعایت ادب و احترام نسبت به ساحت قدس پیامبر ص است، بنا بر این هر گاه بلند کردن صدا در کنار قبر پیامبر ص نوعی هتک و بی‌احترامی باشد بدون شک جایز نیست، مگر اینکه به صورت اذان نماز، یا تلاوت قرآن، یا ایراد خطابه و امثال آن بوده باشد که در اینگونه موارد، نه در حیات پیامبر ص ممنوع است و نه در ممات او.

در حدیثی در اصول کافی از امام باقر ع در باره ماجرای وفات امام حسن مجتبی ع و ممانعتی که از سوی "عایشه" در زمینه دفن آن حضرت در جوار پیامبر ص به عمل آمد و سر و صداهایی که بلند شد می‌خوانیم: امام حسین ع به آیه "یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ ..." استدلالت فرمود، و از رسول خدا ص این جمله را نقل کرد:

ان الله حرم من المؤمنین امواتا ما حرم منهم احياء:  
" خداوند آنچه را از مؤمنان در حال حیات تحریم کرده در حال مماتشان نیز تحریم کرده است! "

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۴۷

این حدیث گواه دیگری بر عمومیت مفهوم آیه است.

\*\*\* ۳- انضباط اسلامی در همه چیز و همه جا

مساله مدیریت و فرماندهی بدون رعایت انضباط هرگز به سامان نمی‌رسد و اگر بخواهند کسانی که تحت پوشش مدیریت و رهبری قرار دارند به طور خودسرانه عمل کنند

۱ " اصول کافی " مطابق نقل " نور الثقلین " جلد ۵ صفحه ۸۰

شیرازه کارها به هم می‌ریزد، هر قدر هم رهبر و فرمانده لایق و شایسته باشند.

بسیاری از شکست‌ها و ناکامیها که دامنگیر جمعیت‌ها و گروه‌ها و لشکرها شده از همین رهگذر بوده است، و مسلمانان نیز طعم تلخ تخلف از این دستور را بارها در زمان پیامبر ص یا بعد از او چشیده‌اند که روشترین آنها داستان شکست احد به خاطر بی انضباطی گروه اندکی از جنگجویان بود.

قرآن مجید این مساله فوق العاده مهم را در عبارات کوتاه آیات فوق به صورت جامع و جالب مطرح ساخته، می‌گوید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ.

وسعت مفهوم آیه چنان که گفتیم به قدری زیاد است که هر گونه "تقدم" و "تاخر" و گفتار و رفتار خودسرانه و خارج از دستور رهبری را شامل می‌شود.

با اینحال در تاریخ زندگی پیامبر ص موارد زیادی دیده می‌شود که افرادی بر فرمان او پیشی گرفتند، یا عقب افتادند و از اطاعت آن سرپیچی نمودند و مورد ملامت و سرزنش شدید قرار گرفتند، از جمله اینکه:

۱- هنگامی که پیامبر ص برای فتح مکه حرکت فرمود (سال هشتم هجرت) ماه مبارک رمضان بود، جمعیت زیادی با حضرت بودند، گروهی سواره و گروهی پیاده، وقتی به منزلگاه "کراع الغمیم" رسید دستور داد ظرف آبی آوردند

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۴۸

و حضرت ص روزه خود را افطار کرد، همراهان نیز افطار کردند، ولی عجب اینکه جمعی از آنها بر پیامبر ص پیشی گرفتند و حاضر به افطار نشدند و بر روزه خود باقی ماندند، پیامبر آنها را عصاء یعنی "جمعیت گنهکاران" نامید.<sup>۱</sup>

۲- نمونه‌ای دیگر در داستان "حجۃ الوداع" در سال دهم هجرت اتفاق افتاد، که پیامبر ص دستور داد منادی ندا کند، هر کس حیوان قربانی با خود نیاورده باید نخست "عمره" بجا آورد و از احرام بیرون آید، سپس مراسم حج را انجام دهد، و اما آنها که قربانی همراه خود آورده‌اند (و حج آنها حج افراد است) باید بر احرام خود باقی بمانند، سپس افزود اگر من شتر قربانی نیاورده بودم عمره را تکمیل می‌کردم، و از احرام بیرون می‌آمدم.

ولی گروهی از انجام این دستور سر باز زدند و گفتند چگونه ممکن است پیامبر ص بر احرام خود باقی بماند، و ما از احرام بیرون آئیم؟ آیا زشت نیست که ما به سوی مراسم حج بعد از انجام عمره برویم در حالی که قطره‌های آب غسل (جنابت) از ما فرو می‌ریزد.

پیامبر ص از این تخلف و بی انضباطی سخت ناراحت شد و آنها را شدیداً سرزنش کرد.<sup>۲</sup>

۳- داستان تخلف از لشکر "اسامه" در آستانه وفات پیامبر ص معروف است که حضرت به مسلمانان دستور داد که به

---

<sup>۱</sup> این حدیث را بسیاری از مورخان و محدثان نقل کرده‌اند از جمله در جلد ۷ وسائل صفحه ۱۲۵ (ابواب من یصح منه الصوم) با کمی تلخیص).

<sup>۲</sup> "بحار الانوار" جلد ۲۱ صفحه ۳۸۶ (با تلخیص).

فرماندهی " اسامه بن زید " برای جنگ با رومیان آماده شوند،  
و به مهاجران و انصار فرمود با این لشکر حرکت کنند.  
شاید می‌خواست به هنگام رحلتش مسائلی که در امر خلافت  
واقع شد

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۴۹

تحقق نیابد و حتی تخلف کنندگان از لشکر اسامه را لعن  
فرمود، اما با این حال گروهی از حرکت سر باز زدند به بهانه  
اینکه در این شرایط خاص پیامبر ص را تنها نمی‌گذاریم!

۴- داستان " قلم و دوات " در ساعات آخر عمر پیامبر گرامی  
اسلام ص نیز معروف و تکان دهنده است، و بهتر این است  
که عین عبارت صحیح مسلم را در اینجا بیاوریم:

لما حضر رسول الله و فی البیت رجال فیهم عمر بن الخطاب  
فقال النبی (ص) هلم اکتب لکم کتابا لا تضلون بعده، فقال  
عمر ان رسول الله (ص) قد غلب علیه الوجع! و عندکم القرآن،  
حسبنا کتاب الله! فاختلف اهل البیت، فاختصموا، فمنهم من  
يقول قربوا یکتب لکم رسول الله (ص) کتابا لن تضلوا بعده،  
و منهم من يقول ما قال عمر، فلما اکثروا اللغو و الاختلاف  
عند رسول الله (ص) قال رسول الله قوموا!:

" هنگامی که وفات پیامبر ص نزدیک شد گروهی در خانه  
نزد او بودند از جمله عمر بن خطاب، پیامبر ص فرمود: نامه‌ای  
بیاورید تا برای شما مطلبی بنویسم که هرگز بعد از آن گمراه

---

<sup>۱</sup> این ماجرا را در بسیاری از کتب تاریخ اسلامی نوشته‌اند و از  
حوادث مهم تاریخ اسلام است (برای اطلاع بیشتر به کتاب "  
المراجعات" مراجعه ۹۰ رجوع شود).

نشوید، عمر گفت: بیماری بر پیامبر غلبه کرده! (و العیاذ باللّٰه سخنان ناموزون می گوید!) قرآن نزد شما است، و همین کتاب الهی ما را کافی است!! در این هنگام در میان حاضران در خانه اختلاف افتاد، بعضی گفتند بیاورید تا پیامبر نامه خود را بنویسد، تا هرگز گمراه نشوید، در حالی که بعضی دیگر سخن عمر را تکرار می کردند! هنگامی که سخنان ناموزون

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۵۰

و اختلاف بالا گرفت پیامبر ص فرمود برخیزید و از من دور شوید!

قابل توجه اینکه عین این حدیث را با مختصر تفاوتی "بخاری" نیز در "صحیح" خود آورده است.<sup>۲</sup>

این ماجرا از حوادث مهم تاریخ اسلام است که نیاز به تحلیل فراوان دارد، و اینجا جای شرح آن نیست، ولی به هر حال یکی از روشنترین موارد تخلف از دستور پیامبر ص و مخالفت با آیه مورد بحث (یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیِ اللّٰهِ وَ رَسُوْلِهِ) محسوب می شود.

مساله مهم اینجا است که رعایت این انضباط الهی و اسلامی نیاز به روح تسلیم کامل و پذیرش رهبری در تمام شؤون زندگی و ایمان محکم به مقام شامخ رهبر دارد.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۵۱

[سوره الحجرات (۴۹): آیات ۶ تا ۸]

<sup>۱</sup> "صحیح مسلم" جلد سوم کتاب الوصیه حدیث ۲۲ (صفحه ۱۲۵۹).

<sup>۲</sup> "صحیح بخاری" جلد ششم باب مرض النبی و وفاته صفحه ۱۱.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا  
بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ (٦) وَاعْلَمُوا أَن فِيكُمْ  
رَسُولٌ اللَّهُ لَوْ يَطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنْتُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ  
إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَ زَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَهُ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ  
وَ الْعُصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ (٧) فَضَلَّ مِنَ اللَّهِ وَ نِعْمَةٌ وَ  
اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (٨)

ترجمه:

٦- ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر شخص فاسقی خبری  
برای شما بیاورد در باره آن تحقیق کنید، مبادا به گروهی از  
روی نادانی آسیب برسانید، و از کرده خود پشیمان شوید.

٧- و بدانید رسول خدا در میان شما است، هر گاه در بسیاری  
از امور از شما اطاعت کند به مشقت خواهید افتاد، ولی  
خداوند ایمان را محبوب شما قرار داده، و آن را در دل‌هایتان  
زینت بخشیده، و (به عکس) کفر و فسق و گناه را منفور شما  
قرار داده است کسانی که واجد این صفاتند هدایت یافتگانند.

٨- خداوند بر شما فضل و نعمتی از سوی خود بخشیده، و  
خداوند دانا و حکیم است.

تفسیر نمونه، ج ٢٢، ص: ١٥٢

شان نزول:

برای نخستین آیه مورد بحث دو شان نزول در تفاسیر آمده  
است که بعضی مانند "طبرسی" در "مجمع البیان" هر دو را  
ذکر کرده‌اند، و بعضی مانند "قرطبی" و "نور الثقلین" و "فی  
ظلال القرآن" تنها به یکی اکتفاء کرده‌اند.

نخستین شان نزولی که غالب مفسران آن را ذکر کرده‌اند این است که آیه یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِ جَاءَكُمْ ... در باره "ولید بن عقبه" نازل شده است که پیامبر ص او را برای جمع‌آوری زکات از قبیله "بنی المصطلق" اعزام داشت، هنگامی که اهل قبیله با خبر شدند که نماینده رسول الله ص می‌آید با خوشحالی به استقبال او شتافتند، ولی از آنجا که میان آنها و "ولید" در جاهلیت خصومت شدیدی بود تصور کرد آنها به قصد کشتنش آمده‌اند.

خدمت پیامبر ص بازگشت (بی آنکه تحقیقی در مورد این گمان کرده باشد) و عرض کرد: آنها از پرداخت زکات خودداری کردند! (و می‌دانیم امتناع از پرداخت زکات یک نوع قیام بر ضد حکومت اسلامی تلقی می‌شد، بنا بر این مدعی بود آنها مرتد شده‌اند!).

پیامبر ص سخت خشمگین شد، و تصمیم گرفت با آنها پیکار کند، آیه فوق نازل شد (و به مسلمانان دستور داد که هر گاه فاسقی خبری آورد در باره آن تحقیق کنید)!

بعضی نیز بر آن افزوده‌اند که بعد از اخبار "ولید" در باره ارتداد قبیله "بنی المصطلق" پیامبر ص به "خالد بن ولید بن مغیره" دستور داد به سراغ قبیله "بنی المصطلق" رود، ولی فرمود شتابزده کاری انجام مده.

"خالد" شبانه به نزدیکی قبیله رسید، و ماموران اطلاعاتی خود را برای

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۵۳

---

<sup>۱</sup> "تفسیر مجمع البیان" جلد ۹ صفحه ۱۳۲.

تحقیق فرستاد، آنها خبر آوردند که بنی المصطلق به اسلام کاملاً وفا دارند، و صدای اذان و نماز آنها را با گوش خود شنیده‌اند، صبحگاهان "خالد" شخصا به سراغ آنها آمد، و صدق گفتار مخبرین را ملاحظه کرد، خدمت پیامبر ص بازگشت و ماجرا را به عرض رسانید، در این هنگام آیه فوق نازل شد و به دنبال آن پیامبر می فرمود:

التانی من اللّٰه، و العجله من الشیطان!:

" درنگ کردن و تحقیق از سوی خدا است و عجله از شیطان است!"!

\*\*\* شان نزول دیگری که فقط بعضی از مفسران به آن اشاره کرده‌اند این است که آیه در مورد "ماریه" همسر پیامبر ص (مادر ابراهیم) نازل شد، زیرا خدمت پیامبر ص عرض کردند که او پسر عمویی دارد که گاه و بیگاه به سراغش می آید (و روابط نامشروعی در میان است) پیامبر علی ع را فرا خواند فرمود: برادرم! این شمشیر را بگیر اگر او را نزد "ماریه" یافتی به قتل برسان.

امیر مؤمنان علی ع عرض کرد: ای رسول خدا! من مامورم که مانند "سکه تفتیده"<sup>۲</sup> دستور شما را پیاده کنم، یا اینکه شخص حاضر چیزی می بیند که غائب نمی بیند؟ (با تحقیق بیشتر انجام وظیفه کنم).

---

۱ "قرطبی" جلد ۹ صفحه ۶۱۳۱.

۲ "سکه" در لغت عرب معنی وسیله‌ای است که با آن پولها را نقش می‌زنند و برای این منظور آن را داغ می‌کنند تا نقش خود را دقیقاً بر درهم و دینار منتقل کند، و منظور از این تعبیر این است که باید دستور بی چون و چرا و بدون بررسی مجدد اجرا شود.



فرمود: نه! بر اساس اینکه حاضر چیزی می‌بیند که غائب نمی‌بیند عمل کن.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۵۴

علی ع می‌فرماید: شمشیر را به کمر بستم و به سراغ او آمدم، دیدم نزد ماریه است شمشیر را کشیدم او فرار کرد و از نخلی بالا رفت، و سپس خود را از بالا به زیر افکند، در این هنگام پیراهن او بالا رفت و معلوم شد اصلاً عضو جنسی ندارد، خدمت پیامبر آمدم و ماجرا را شرح دادم پیامبر ص فرمود خدا را شکر که بدی و آلودگی و اتهام را از دامان ما دور می‌کند.<sup>۱</sup>

\*\*\* تفسیر: به اخبار فاسقان اعتنا نکنید!

در آیات گذشته سخن از وظائف مسلمانان در برابر رهبر و پیشوایشان پیامبر ص بود، و دو دستور مهم در آن آمده بود: نخست پیشی نگرفتن بر خدا و پیامبر ص و دیگر رعایت ادب به هنگام سخن گفتن و صدا زدن در محضر او.

آیات مورد بحث ادامه وظائف امت در برابر این رهبر بزرگ است و می‌گوید هنگامی که اخباری را خدمت او می‌آورند باید از روی تحقیق باشد، و اگر شخص فاسقی خبر از چیزی داد بدون تحقیق نپذیرند، و پیامبر ص را برای پذیرش آن تحت فشار قرار ندهند.

---

<sup>۱</sup> "مجمع البیان" جلد ۹ صفحه ۱۳۲ و در تفسیر "نور الثقلین" نیز این شان نزول به صورت مشروحتری آمده است (جلد ۵ صفحه ۸۱).

نخست می فرماید: "ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد در باره آن تحقیق کنید": (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا).

سپس به علت آن اشاره کرده می‌افزاید: "مبادا در صورت عمل کردن

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۵۵

بدون تحقیق به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید، و از کرده خود پشیمان شوید!" (أَنْ تُصَيَّبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلٰى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ).

همانگونه که اگر پیامبر ص به گفته "ولید بن عقبه" عمل می‌فرمود و با طایفه "بنی المصطلق" به عنوان یک قوم مرتد پیکار می‌کرد فاجعه و مصیبت دردناکی به بار می‌آمد.

از لحن آیه بعد چنین استفاده می‌شود که جمعی اصرار بر این پیکار داشتند قرآن می‌گوید: این کار شایسته شما نیست، این عین جهالت و نادانی است و سرانجامش ندامت و پشیمانی خواهد بود.

جمعی از علمای علم اصول برای حجیت خبر واحد به این آیه استدلال کرده‌اند، چرا که آیه می‌گوید: تحقیق و تبیین در خبر "فاسق" لازم است، و مفهوم آن این است که اگر شخص "عادل" خبری دهد بدون تحقیق می‌توان پذیرفت.

ولی به این استدلال اشکالات فراوانی کرده‌اند که از همه مهمتر دو ایراد است، بقیه اهمیت چندانی ندارد:

نخست اینکه استدلال فوق متوقف بر قبول "حجیت مفهوم وصف" است در حالی که معروف این است که مفهوم وصف حجت نیست<sup>۱</sup>.

دیگر اینکه علتی که در ذیل آیه آمده است آن چنان گسترده است که خبر "عادل" و "فاسق" هر دو را شامل می‌شود، زیرا عمل به خبر ظنی هر چه باشد احتمال پشیمانی و ندامت دارد. و اما این هر دو اشکال قابل حل است، زیرا مفهوم وصف و هر قید دیگر

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۵۶

در مواردی که به اصطلاح منظور بیان قیود یک مساله و مقام احتراز است حجت می‌باشد و ذکر این قید (قید فاسق) در آیه فوق طبق ظهور عرفی هیچ فایده قابل ملاحظه‌ای جز بیان حجیت خبر عادل ندارد.

و اما در مورد تعلیلی که ذیل آیه آمده است ظاهر این است که هر گونه عمل به ادله "ظنیه" را شامل نمی‌شود، بلکه ناظر به مواردی است که در آنجا عمل، عمل جاهلانه یا سفیهانه و ابلهانه است، چرا که در آیه روی عنوان "جهالت" تکیه شده، و می‌دانیم غالب ادله‌ای که تمام عقلای جهان در مسائل روزمره زندگی روی آن تکیه می‌کنند دلائل ظنی است (از قبیل ظواهر الفاظ، قول شاهد، قول اهل خبره، قول ذو الید و مانند اینها).

---

<sup>۱</sup> بعضی گمان کرده‌اند که اینجا از قبیل مفهوم شرط است، و مفهوم شرط حجت است، در حالی که ارتباطی با مفهوم شرط ندارد، بعلاوه جمله شرطیه در اینجا برای بیان موضوع است، و می‌دانیم در این گونه موارد "جمله شرطیه" نیز دارای مفهوم نیست (دقت کنید).

معلوم است که هیچیک از اینها جاهلانه و سفیهانه شمرده نمی‌شود، و اگر احیانا مطابق با واقع نباشد مساله ندامت نیز در آن مطرح نیست چون یک راه عمومی و همگانی است.

به هر حال به عقیده ما این آیه از آیات محکمی است که دلالت بر "حجیت خبر واحد" حتی در "موضوعات" دارد، و در این زمینه بحثهای فراوانی است که اینجا جای شرح آن نیست.

بعلاوه نمی‌توان انکار کرد که مساله اعتماد بر اخبار موثق اساس تاریخ و زندگی بشر را تشکیل می‌دهد، به طوری که اگر مساله حجیت خبر عادل یا موثق از جوامع انسانی حذف شود بسیاری از میراثهای علمی گذشته، و اطلاعات مربوط به جوامع بشری، و حتی مسائل زیادی از آنچه امروز در جامعه خود با آن سر و کار داریم به کلی حذف خواهد شد، و نه تنها انسان به عقب باز می‌گردد، بلکه گردش چرخهای زندگی فعلی او نیز متوقف خواهد شد.

لذا اجماع همه عقلا بر حجیت آن است و شارع مقدس نیز آن را "قولاً" و "عملاً" امضا فرموده است.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۵۷

ولی به همان اندازه که حجیت خبر واحد ثقه به زندگی سامان می‌بخشد، تکیه بر اخبار غیر موثق بسیار خطرناک، و موجب از هم پاشیدگی نظام جامعه‌ها است، مصائب فراوانی به بار می‌آورد، حیثیت و حقوق اشخاص را به خطر می‌اندازد، و انسان را به بیراهه و انحراف می‌کشاند، و به تعبیر جالب قرآن در آیه مورد بحث سرانجام مایه ندامت و پشیمانی خواهد بود.

این نکته نیز قابل توجه است که ساختن خبرهای دروغین و تکیه بر اخبار غیر موثق یکی از حرب‌های قدیمی نظام‌های جبار و استعماری است که به وسیله آن جو کاذبی ایجاد کرده، و با فریب و اغفال مردم ناآگاه آنها را گمراه می‌سازند، و سرمایه‌های آنها را به تاراج می‌برند.

اگر مسلمانان دقیقاً به همین دستور الهی که در این آیه وارد شده عمل کنند و خبرهای فاسقین را بدون تحقیق و تبیین نپذیرند از این بلاهای بزرگ مصون خواهند ماند.

این نکته نیز قابل توجه است که مساله مهم وثوق و اعتماد به خود خبر است، متنها گاهی این وثوق از ناحیه اعتماد به "شخص خبر دهنده" حاصل می‌شود، و گاه از قرائن دیگری از بیرون، لذا در پاره‌ای از موارد با اینکه گوینده خبر فاسق است ما به خبر او اطمینان پیدا می‌کنیم.

بنا بر این وثوق و اعتماد از هر راهی حاصل شود، خواه از طریق عدالت و تقوا و صداقت گوینده باشد، و یا از قرائن خارجی، برای ما معتبر است، و سیره عقلا که مورد امضای شرع اسلام قرار گرفته، نیز بر همین اساس است.

به همین دلیل در فقه اسلامی می‌بینیم بسیاری از اخباری که سند آنها ضعیف است، به خاطر اینکه مورد "عمل مشهور" قرار گرفته، و آنها از روی قرائنی به صحت خبر واقف شده‌اند معیار عمل قرار می‌گیرد، و بر طبق آن فتوا می‌دهند.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۵۸

به عکس گاه اخباری نقل شده که گوینده آن شخص معتبری است ولی قرائنی از خارج ما را نسبت به آن خبر بدبین

می‌سازد، اینجاست که چاره‌ای از رها کردن آن نداریم، هر چند گوینده آن شخص عادل و معتبری است.

بنا بر این معیار در همه جا اعتماد به خود "خبر" است، هر چند عدالت و صداقت راوی غالباً وسیله‌ای است برای این اعتماد اما یک قانون کلی نیست (دقت کنید).

\*\*\* در آیه بعد برای تاکید مطلب مهمی که در آیه گذشته آمده، می‌افزاید: "بدانید رسول الله در میان شماست، هر گاه در بسیاری از امور از شما اطاعت کند به مشقت خواهید افتاد" (وَاعْلَمُوا أَن فَيْكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ!).

این جمله چنان که جمعی از مفسران هم گفته‌اند نشان می‌دهد که بعد از خبر "ولید" از مرتد شدن طایفه "بنی المصطلق" جمعی از مسلمانان ساده دل و ظاهربین به پیغمبر ص فشار می‌آورند که بر ضد طایفه مزبور اقدام به جنگ کند.

قرآن می‌گوید: "از خوشبختی شما این است که رسول خدا ص در میان شما است، و رابطه او با عالم وحی برقرار است، و هر گاه خط و خطوط انحرافی در میان شما پیدا شود از این طریق شما را آگاه می‌سازد.

ولی او رهبر است انتظار نداشته باشید که از شما اطاعت کند، و دستور بگیرد، او نسبت به شما از هر کس مهربانتر است، برای تحمیل افکار

---

۱ "لعنتم" از ماده "عنت" به معنی افتادن در کاری است که انسان از عواقب آن می‌ترسد، و یا امری است مشقت‌بار، و به همین جهت هنگامی که به استخوان شکسته فشاری برسد و تولید ناراحتی کند "عنت" گفته می‌شود.

خود به او فشار نیاورید که این به زیان شما است.

در دنباله آیه به یکی دیگر از مواهب بزرگ الهی به مؤمنان اشاره کرده می‌فرماید "لکن خداوند ایمان را محبوب شما قرار داده، و آن را در دلهایتان زینت بخشیده" (وَ لَکِنَّ اللّٰهَ حَبِّبَ اِلَیْکُمُ الْاِیْمَانَ وَ زَیْنَهُ فِی قُلُوْبِکُمْ).

"و به عکس کفر و فسق و گناه را منفور شما قرار داده است" (وَ کَرَّهَ اِلَیْکُمُ الْکُفْرَ وَ الْفُسُوْقَ وَ الْعِصْیَانَ).

در حقیقت این تعبیرات اشاره لطیفی است به قانون "لطف" آنها "لطف تکوینی".

توضیح اینکه: وقتی شخص حکیم کاری را می‌خواهد تحقق بخشد زمینه‌های آن را از هر نظر فراهم می‌سازد، این اصل در مورد هدایت انسانها نیز کاملاً صادق است.

خدا می‌خواهد همه انسانها- بی آنکه تحت برنامه جبر قرار گیرند- با میل و اراده خود راه حق را بپویند، لذا از یک سو ارسال رسل می‌کند، و انبیا را با کتابهای آسمانی می‌فرستد، و از سوی دیگر "ایمان" را محبوب انسانها قرار می‌دهد، آتش عشق حق‌طلبی و حقجویی را در درون جانها شعله‌ور می‌سازد، و احساس نفرت و بیزاری از کفر و ظلم و نفاق و گناه را در دلها می‌آفریند.

و به این ترتیب هر انسانی فطرتاً خواهان ایمان و پاکی و تقوا است و بیزار از کفر و گناه.

ولی کاملاً ممکن است در مراحل بعد این آب زلالی که از آسمان خلقت در وجود انسانها ریخته شده، بر اثر تماس با

محیطهای آلوده، صفای خود را از دست دهد، و بوی نفرت‌انگیز گناه و کفر و عصیان گیرد.

این موهبت فطری انسانها را به پیروی از رسول خدا ص و تقدم نیافتن

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۶۰

بر او دعوت می‌کند.

این نکته نیز لازم به یادآوری است که محتوای این آیه با مساله "مشورت" هرگز منافات ندارد، زیرا هدف از "شوری" این است که هر کس عقیده خود را بیان کند، ولی نظر نهایی با شخص پیامبر ص است، چنان که از آیه "شوری" نیز همین استفاده می‌شود.

به تعبیر دیگر: شوری مطلبی است، و تحمیل فکر و عقیده کردن مطلب دیگر، آیه مورد بحث تحمیل فکر را نفی می‌کند نه مشورت را.

در اینکه منظور از "فسوق" در آیه فوق چیست؟ بعضی آن را تفسیر به "کذب و دروغ" کرده‌اند، ولی با توجه به گسترش مفهوم لغوی آن، و عدم وجود قید در آیه، هر گونه گناه و خروج از طاعت را شامل می‌گردد، بنا بر این تعبیر به "عصیان" بعد از آن به عنوان تاکید است، همانگونه که جمله "زَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ" (آن را در دل شما زینت داده) تاکید است بر جمله حَبِّبَ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ (ایمان را محبوب شما قرار داد).

بعضی "فسوق" را اشاره به "گناهان کبیره" می‌دانند، در حالی که عصیان را اعم دانسته‌اند، ولی این تفاوت نیز دلیلی ندارد.



به هر حال، در پایان آیه به صورت یک قاعده کلی و عمومی می‌فرماید:

" کسانی که واجد این صفاتند (ایمان در نظرشان محبوب و مزین، و کفر و فسق و عصیان در نظرشان منفور است) هدایت یافتگانند " (أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ).

یعنی اگر این موهبت الهی (عشق به ایمان و نفرت از کفر و گناه) را حفظ کنید، و این پاکی و صفای فطرت را آلوده نسازید، رشد و هدایت بیشک در انتظار شماست.

قابل توجه اینکه: جمله‌های قبل به صورت خطاب به مؤمنین بود، اما این جمله از آنها به صورت غایب یاد می‌کند، این تفاوت تعبیر ظاهرا برای این

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۶۱

است که نشان دهد این حکم اختصاص به یاران پیامبر ص ندارد، بلکه یک قانون همگانی است که هر کس در هر عصر و زمان صفای فطرت خویش را حفظ کند اهل نجات و هدایت است.

\*\*\* آخرین آیه مورد بحث این حقیقت را روشن می‌سازد که این محبوبیت ایمان و منفور بودن کفر و عصیان از مواهب بزرگ الهی بر بشر است.

می‌فرماید " این فضلی است از ناحیه خداوند، و نعمتی است که بر شما ارزانی داشته، و خداوند دانا و حکیم است " (فَضْلًا مِنْ اللَّهِ وَ نِعْمَةً وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ) <sup>۱</sup>.

آگاهی و حکمت او ایجاب می‌کند که عوامل رشد و سعادت را در شما بیافریند، و آن را با دعوت انبیا هم‌هانگ و تکمیل سازد، و سرانجام شما را به سر منزل مقصود برساند.

ظاهر این است که " فضل " و " نعمت " هر دو اشاره به یک واقعیت است، و آن مواهبی است که از ناحیه خداوند به بندگان اعطا می‌شود، منتها " فضل " از این نظر بر آن اطلاق می‌شود که خدا به آن نیاز ندارد، و " نعمت " از این نظر که بندگان به آن محتاجند، بنا بر این به منزله دو روی یک سکه‌اند.

بدون شک علم خداوند به نیاز بندگان، و حکمت او در زمینه تکامل و پرورش مخلوقات، ایجاب می‌کند که این نعمتهای بزرگ معنوی، یعنی

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۶۲

محبوبیت ایمان و منفور بودن کفر و عصیان را به آنها مرحمت کند.

\*\*\* نکته‌ها:

" هدایت الهی " و " آزادی اراده "

---

<sup>۱</sup> " فضلا و نعمه " یا " مفعول لاجله " است برای " حَبَّ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ ... " و یا " مفعول مطلق " است برای فعل مقدری و در تقدیر چنین است " افضل فضلا و انعم نعمه ".

آیات فوق ترسیم روشنی از دیدگاه اسلام در زمینه مساله " جبر و اختیار " و " هدایت و اضلال " است، زیرا این نکته را به خوبی آشکار می کند که کار خداوند فراهم آوردن زمینه های رشد و هدایت است.

از یک سو " رسول الله " ص را در میان مردم قرار می دهد، و " قرآن " که برنامه هدایت و نور است نازل می کند، و از سوی دیگر " عشق به ایمان " و " تنفر و بیزاری از کفر و عصیان " را به عنوان زمینه سازی در درون جانها قرار می دهد ولی سرانجام تصمیم گیری را به خود آنها واگذار کرده، و تکالیف را در این زمینه تشریح می کند.

طبق آیات فوق عشق به ایمان، و تنفر از کفر، در دل همه انسانها بدون استثنا وجود دارد، و اگر کسانی این زمینه ها را ندارند از ناحیه تربیتهای غلط و اعمال خودشان است، خدا در دل هیچکس " حب عصیان " و " بغض ایمان " را نیافریده است.

### \*\*\* ۲- رهبری و اطاعت

این آیات بار دیگر تاکید می کند که وجود " رهبر الهی " برای نمو و رشد یک جمعیت لازم است، مشروط بر اینکه " مطاع " باشد نه " مطیع " پیروان خود، فرمان او را بر دیده گذارند نه اینکه او را برای اجرای مقاصد و افکار

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۶۳

محدود خود تحت فشار قرار دهند.

نه تنها در مورد رهبران الهی این اصل ثابت است که در مساله " مدیریت " و " فرماندهی " همه جا این امر باید حکومت کند.

حاکمیت این اصل نه به معنی استبداد رهبران است، نه ترک شوری، چنان که در بالا نیز اشاره شد.

\*\*\* ۳- ایمان نوعی "عشق" است نه تنها "درک عقل"

این آیات در ضمن اشاره‌ای است به این حقیقت که ایمان نوعی علاقه شدید الهی و معنوی است، هر چند از استدلالات عقلی ریشه گیرد، و لذا در حدیثی از امام صادق ع می‌خوانیم که از حضرتش سؤال کردند: آیا حب و بغض از ایمان است؟ در جواب فرمود:

" و هل الايمان الا الحب و البغض؟! ثم تلا هذه الاية: حَبَّ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانُ وَ زَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَهُ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ:

آیا ایمان جز حب و بغض چیز دیگری است؟! سپس امام ع به آیه (مورد بحث) استدلال فرمود که می‌گوید: خداوند ایمان را محبوب شما قرار داد، و آن را در دل‌هایتان تزیین کرد، و کفر و فسق و عصیان را منفور شما ساخت و کسانی که چنین باشند هدایت یافتگانند!"

در حدیث دیگری از امام باقر ع چنین آمده است:

و هل الدين الا الحب؟!:

" آیا دین چیزی جز محبت است؟! " سپس به چند آیه از قرآن مجید از جمله آیه مورد بحث استدلال فرمود، و در پایان اضافه

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۶۴

<sup>۱</sup> اصول کافی جلد ۲ باب الحب فی الله و البغض فی الله حدیث ۵.

کرد: الدین هو الحب، و الحب هو الدین: " دین محبت است و محبت دین است!"<sup>۱</sup>.

ولی بدون شک این محبت - چنان که گفتیم - باید از ریشه‌های استدلالی و منطقی نیز سیراب گردد و بارور شود.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۶۵

[سوره الحجرات (۴۹): آیات ۹ تا ۱۰]

وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (۹) إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۱۰)

ترجمه:

۹- هر گاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند در میان آنها صلح بر قرار سازید و اگر یکی از آنها بر دیگری تجاوز کند با طایفه ظالم پیکار کنید تا به فرمان خدا باز گردد، هر گاه بازگشت (و زمینه صلح فراهم شد) در میان آن دو بر طبق عدالت صلح بر قرار سازید، و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت پیشه‌گان را دوست دارد.

۱۰- مؤمنان برادر یکدیگرند، بنا بر این میان دو برادر خود صلح بر قرار سازید، و تقوای الهی پیشه کنید تا مشمول رحمت او شوید.

شان نزول:

<sup>۱</sup> "تفسیر نور الثقلین" جلد ۵ صفحه ۸۳ و ۸۴.

در شان نزول این آیات آمده است که میان دو قبیله "اوس" و "خزرج" (دو قبیله معروف مدینه) اختلافی افتاد، و همان سبب شد که گروهی از آن

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۶۶

دو به جان هم بیفتند و با چوب و کفش یکدیگر را بزنند! (آیه فوق نازل شد و راه بر خود با چنین حوادثی را به مسلمانان آموخت).<sup>۱</sup>

بعضی دیگر گفته‌اند: دو نفر از "انصار" با هم خصومت و اختلافی پیدا کرده بودند، یکی از آنها به دیگری گفت: من حقم را به زور از تو خواهم گرفت، زیرا جمعیت قبیله من زیاد است! و دیگری گفت: برای داوری نزد رسول الله ص می‌رویم. نفر اول نپذیرفت، و کار اختلاف بالا گرفت، و گروهی از دو قبیله با دست و کفش و حتی شمشیر به یکدیگر حمله کردند آیات فوق نازل شد (و وظیفه مسلمانان را در برابر اینگونه اختلافات روشن ساخت).<sup>۲</sup>

\*\*\* تفسیر: مؤمنان برادر یکدیگرند

قرآن در اینجا به عنوان یک قانون کلی و عمومی برای همیشه و همه جا می‌گوید: "هر گاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند در میان آنها صلح بر قرار سازید" (وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا)<sup>۳</sup>.

<sup>۱</sup> "مجمع البیان" جلد ۹ صفحه ۱۳۲.

<sup>۲</sup> "تفسیر قرطبی" جلد ۹ صفحه ۶۱۳۶.

<sup>۳</sup> با اینکه "طائفتان" تشبیه است فعل آن "اقتتلوا" به صورت جمع آمده، زیرا هر طایفه مرکب از مجموعه‌ای است.

درست است که "اقتتلوا" از ماده "قتال" به معنی جنگ است، ولی در اینجا قرائن گواهی می‌دهد که هر گونه نزاع و درگیری را شامل می‌شود، هر چند به مرحله جنگ و نبرد نیز نرسد، بعضی از شان نزولها که برای آیه نقل شده بود نیز این معنی را تایید می‌کند.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۶۷

بلکه می‌توان گفت اگر زمینه‌های درگیری و نزاع فراهم شود فی المثل مشاجرات لفظی و کشمکشهایی که مقدمه نزاعهای خونین است واقع گردد اقدام به اصلاح طبق این آیه لازم است، زیرا این معنی را از آیه فوق از طریق القاء خصوصیت می‌توان استفاده کرد.

به هر حال، این یک وظیفه حتمی برای همه مسلمانان است که از نزاع و درگیری و خونریزی میان مسلمین جلوگیری کنند، و برای خود در این زمینه مسئولیت قائل باشند، نه به صورت تماشاچی مانند بعضی بیخبران بی تفاوت از کنار این صحنه‌ها بگذرند.

این نخستین وظیفه مؤمنان در برخورد با این صحنه‌ها است. سپس وظیفه دوم را چنین بیان می‌کند: "و اگر یکی از این دو گروه بر دیگری تجاوز و ستم، و تسلیم پیشنهاد صلح نشد، شما موظفید با طایفه باغی و ظالم پیکار کنید، تا به فرمان خدا باز گردد و گردن نهد" (فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ).

بدیهی است که اگر خون طائفه باغی و ظالم در این میان ریخته شود بر- گردن خود او است، و به اصطلاح خونشان

هدر است، هر چند مسلمانند، زیرا فرض بر این است که نزاع در میان دو طائفه از مؤمنین روی داده است.

به این ترتیب، اسلام جلوگیری از ظلم و ستم را هر چند به قیمت جنگ با ظالم تمام شود لازم شمرده و بهای اجرای عدالت را از خون مسلمانان نیز بالاتر دانسته است، و این در صورتی است که مساله از طرق مسالمت‌آمیز حل نشود.

سپس به بیان سومین دستور پرداخته، می‌گوید: "و اگر طایفه ظالم تسلیم حکم خدا شود و زمینه صلح فراهم گردد در میان آن دو طبق اصول عدالت صلح برقرار سازید" (فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ).

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۶۸

یعنی تنها به در هم شکستن قدرت طایفه ظالم قناعت نکند، بلکه این پیکار باید زمینه‌ساز صلح باشد، و مقدمه‌ای برای ریشه کن کردن عوامل نزاع و درگیری و گرنه با گذشتن زمان کوتاه یا طولانی بار دیگر که ظالم در خود احساس توانایی کند برمی‌خیزد و نزاع را از سر می‌گیرد.

بعضی از مفسران از تعبیر "بالعدل" استفاده کرده‌اند که اگر در میان این دو گروه حقی پایمال شده، یا خونی ریخته شده که منشا درگیری و نزاع گشته است، باید آنهم اصلاح شود، و گرنه "اصلاح بالعدل" نخواهد بود!

و از آنجا که تمایلات گروهی گاهی افراد را به هنگام قضاوت و داوری به سوی یکی از "دو طایفه متخاصم" متمایل

---

<sup>۱</sup> "تفسیر المیزان" جلد ۱۸ صفحه ۳۴۲.



می‌سازد، و بی طرفی داوران را نقض می‌کند قرآن در چهارمین و آخرین دستور به مسلمانان هشدار داده که:

" قسط و عدل و نفی هر گونه تبعیض را رعایت کنید که خداوند عدالت‌پیشه‌گان را دوست دارد " (وَأَقْسَطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسَطِينَ)<sup>۱</sup>.

\*\*\* در آیه بعد برای تاکید این امر و بیان علت آن می‌افزاید:

" مؤمنان برادر یکدیگرند، بنا بر این در میان دو برادر خود، صلح را بر قرار کنید " (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ).

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۶۹

همان اندازه که برای ایجاد صلح در میان دو برادر نسبی تلاش و کوشش می‌کنید باید در میان مؤمنان متخاصم نیز برای برقراری صلح به طور جدی و قاطع وارد عمل شوید.

چه تعبیر جالب و گیرایی؟ که همه مؤمنان برادر یکدیگرند و نزاع و درگیری میان آنها را درگیری میان برادران نامیده که باید به زودی جای خود را به صلح و صفا بدهد.

---

<sup>۱</sup> "مقسطین" از ماده "قسط" است، و آن در اصل به معنی سهم عادلانه است، و هنگامی که به صورت فعل ثلاثی مجرد استعمال شود (قسط بر وزن ضرب) به معنی ظلم کردن و گرفتن سهم عادلانه دیگری است، اما هنگامی که به صورت ثلاثی مزید به کار رود و "اقسط" گفته شود به معنی عدالت و دادن سهم عادلانه هر کس به خود او است در اینکه آیا قسط و عدل یک معنی دارند یا با هم متفاوتند شرحی در جلد ششم صفحه ۱۴۳ (ذیل آیه ۲۹ سوره اعراف) آورده‌ایم.

و از آنجا که در بسیاری از اوقات "روابط" در این گونه مسائل  
جانشین "ضوابط" می شود، بار دیگر هشدار داده و در پایان  
آیه می افزاید: "تقوای الهی پیشه کنید تا مشمول رحمت او  
شوید" (وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ).

و به این ترتیب یکی از مهمترین مسائلیهای اجتماعی  
مسلمانان در برابر یکدیگر و در اجرای عدالت اجتماعی با  
تمام ابعادش روشن می شود.

\*\*\* نکته ها:

#### ۱- شرایط قتال اهل بغی (بغاء)

در فقه اسلامی در کتاب جهاد بحثی تحت عنوان قتال اهل  
البغی مطرح است که منظور از آن ستمگرانی است که بر ضد  
امام عادل و پیشوای راستین مسلمین قیام می کنند، و برای آنها  
احکام فراوانی است که در آن باب آمده است.

ولی بحثی که در آیه فوق مطرح است مطلب دیگری است و  
آن نزاع و کشمکشهایی است که در میان دو گروه از مؤمنان  
رخ می دهد، و در آن نه قیام بر ضد امام معصومی است، و نه  
قیام بر ضد حکومت صالح اسلامی، هر چند بعضی از فقها یا  
مفسران خواسته اند از این آیه در مساله سابق نیز استفاده کنند

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۷۰

ولی به گفته "فاضل مقداد" در "کنز العرفان" این استدلال  
خطا است!

---

۱ "کنز العرفان فی فقه القرآن" کتاب الجهاد "باب انواع اخر من  
الجهاد" جلد اول صفحه ۳۸۶.

چرا که قیام بر ضد امام معصوم موجب کفر است در حالی که نزاع میان مؤمنان تنها موجب فسق است نه کفر، و لذا قرآن مجید در آیات فوق هر دو گروه را مؤمن و برادر دینی یکدیگر نامیده است، به این ترتیب احکام " اهل بغی " را نمی توان به اینگونه افراد تعمیم داد.

متأسفانه در فقه بحثی پیرامون احکام این گروه نیافتیم، ولی آنچه از آیه فوق به ضمیمه قرائن دیگر مخصوصاً اشاراتی که در ابواب امر به معروف و نهی از منکر آمده است می توان استفاده کرد " احکام " زیر است:

الف- اصلاح در میان گروه های متخاصم مسلمین یک امر واجب کفایی است.

ب- برای تحقق این امر باید نخست از مراحل ساده تر شروع کرد و به اصطلاح قاعده " الاسهل فالاسهل " را رعایت نمود، ولی چنانچه مفید واقع نشود مبارزه مسلحانه و جنگ و قتال نیز جائز بلکه لازم است.

ج- خونهای باغیان و متجاوزان که در این راه ریخته می شود و اموالی از آنها که از بین می رود هدر است، زیرا به حکم شرع و انجام وظیفه واجب واقع شده است، و اصل در اینگونه موارد عدم ضمان است.

د- در مراحل اصلاح از طریق گفتگو اجازه حاکم شرع لازم نیست، اما در مرحله شدت عمل، مخصوصاً آنجا که منتهی به خونریزی می شود بدون اجازه حکومت اسلامی و حاکم شرع جائز نیست، مگر در مواردی که دسترسی به هیچوجه نباشد که در اینجا عدول مؤمنین و افراد آگاه تصمیم گیری می کنند.

ه- در صورتی که طایفه باغی و ظالم خونی از "گروه مصلح" بریزد و یا

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۷۱

اموالی را از بین ببرد به حکم شرع ضامن است، و در صورت وقوع قتل عمد حکم قصاص جاری است، و همچنین در مورد خونهایی که از طایفه مظلوم ریخته شده و اموالی که تلف گردیده حکم "ضمان" و "قصاص" ثابت است، و اینکه از کلمات بعضی استفاده می‌شود که بعد از وقوع صلح طایفه باغی و ظالم در برابر خونها و اموالی که به هدر رفته مسئولیتی ندارند، چرا که در آیه مورد بحث به آن اشاره نشده، درست نیست، و آیه در صدد بیان همه این مطلب نمی‌باشد، بلکه مرجع در اینگونه امور سایر اصول و قواعدی است که در ابواب قصاص و اتلاف آمده است.

و- چون هدف از این پیکار و جنگ وادار کردن طایفه ظالم به قبول حق است، بنا بر این در این جنگ مساله اسیران جنگی، و غنائم، مطرح نخواهد بود، زیرا فرض این است که هر دو گروه مسلمانند، ولی اسیر کردن موقت برای خاموش ساختن آتش نزاع مانعی ندارد، اما بعد از صلح بلافاصله اسیران باید آزاد شوند.

ز- گاه می‌شود که هر دو طرف نزاع باغی، ظالمند، اینها گروهی از قبیله دیگر را کشته و اموالی را برده‌اند و آنها نیز همین کار در مورد قبیله اول انجام داده‌اند، بی آنکه بمقدار لازم برای دفاع قناعت کنند، خواه هر دو به یک مقدار بغی و ستم کنند یا یکی بیشتر و دیگری کمتر.

البته حکم این مورد در قرآن مجید با صراحت نیامده، ولی حکم آن را می‌توان از طریق الغاء خصوصیت از آیه مورد بحث دریافت، و آن اینکه وظیفه مسلمین این است که هر دو را صلح دهند، و اگر تن به صلح ندادند با هر دو پیکار کنند تا به فرمان الهی گردن نهند، و احکامی که در بالا در باره باغی و متجاوز گفته شد در مورد هر دو جاری است.

در پایان این سخن باز تاکید می‌کنیم که حکم این باغیان از کسانی که

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۷۲

قیام بر ضد امام معصوم یا حکومت عادل اسلامی می‌کنند جدا است، و گروه اخیر احکام سخت‌تر و شدیدتری دارند که در فقه اسلامی در "کتاب الجهاد" آمده است.

\*\*\* ۲- اهمیت اخوت اسلامی

جمله "إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ" که در آیات فوق آمده است یکی از شعارهای اساسی و ریشه‌دار اسلامی است، شعاری بسیار گیرا، عمیق، مؤثر و پر معنی.

دیگران وقتی می‌خواهند زیاد اظهار علاقه به هم مسلکان خود کنند از آنان به عنوان "رفیق" یاد می‌کنند، ولی اسلام سطح پیوند علائق دوستی مسلمین را به قدری بالا برده که به صورت نزدیکترین پیوند دو انسان با یکدیگر آنهم پیوندی بر اساس مساوات و برابری، مطرح می‌کند، و آن علاقه "دو برادر" نسبت به یکدیگر است.

روی این اصل مهم اسلامی مسلمانان از هر نژاد و هر قبیله، و دارای هر زبان و هر سن و سال، با یکدیگر احساس عمیق

برادری می‌کنند، هر چند یکی در شرق جهان زندگی کند، و دیگری در غرب.

در مراسم "حج" که مسلمین از همه نقاط جهان در آن کانون توحید جمع می‌شوند این علاقه و پیوند و همبستگی نزدیک کاملاً محسوس است و صحنه‌ای است از تحقق عینی این قانون مهم اسلامی.

به تعبیر دیگر اسلام تمام مسلمانها را به حکم یک خانواده می‌داند، و همه را خواهر و برادر یکدیگر خطاب کرده، نه تنها در لفظ و در شعار که در عمل و تعهدهای متقابل نیز همه خواهر و برادرند.

در روایات اسلامی نیز روی این مساله تاکید فراوان شده، و مخصوصاً جنبه‌های عملی آن ارائه گردیده است که به عنوان نمونه چند حدیث پر محتوای

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۷۳

زیر را از نظر می‌گذرانیم:

۱- در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام آمده است:

المسلم اخو المسلم، لا یظلمه، و لا یخذله، و لا یسلمه:

"مسلمان برادر مسلمان است، هرگز به او ستم نمی‌کند، دست از یاریش بر نمی‌دارد، و او را در برابر حوادث تنها نمی‌گذارد!"

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت ص نقل شده:

---

۱ "لمحجة البیضاء" جلد ۳ صفحه ۳۳۲ (کتاب آداب الصحبة و المعاشرة- باب ۲).

مثل الاخوين مثل الیدین یغسل احدهما الآخر:

" دو برادر دینی همانند دو دستند که هر کدام دیگری را می‌شوید!" (با یکدیگر کمال همکاری را دارند و عیوب هم را پاک می‌کنند)!

۳- امام صادق ع می‌فرماید:

المؤمن اخو المؤمن، كالجسد الواحد، اذا اشتكى شيئاً منه وجد الم ذلك في سائر جسده، و ارواحهما من روح واحدة:

" مؤمن برادر مؤمن است، و همگی به منزله اعضاء یک پیکرند، که اگر عضوی از آن به درد آید، دیگر عضوها را نماند قرار، و ارواح همگی آنها از روح واحدی گرفته شده" ۲.

۴- در حدیث دیگری از همان امام ع می‌خوانیم:

المؤمن اخو المؤمن عینه و دلیله، لا یخونه، و لا یظلمه، و لا یغشه، و لا یعده عدۀ فیخلفه:

" مؤمن برادر مؤمن است و به منزله چشم او و راهنمای او است هرگز به او خیانت نمی‌کند، و ستم روا نمی‌دارد، با او غش و تقلب نمی‌کند، و هر وعده‌ای را به او دهد تخلف نخواهد کرد" ۳.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۷۴

۱ همان مدرک صفحه ۳۱۹.

۲ (۳ و ۴) اصول کافی جلد ۲ صفحه ۱۳۳ (باب اخوة المؤمنین بعضهم لبعض حدیث ۳ و ۴).

۳ (۳ و ۴) اصول کافی جلد ۲ صفحه ۱۳۳ (باب اخوة المؤمنین بعضهم لبعض حدیث ۳ و ۴).

در منابع حدیث معروف اسلامی روایات زیادی در زمینه حق مؤمن بر- برادر مسلمانش، و انواع حقوق مؤمنین بر یکدیگر، و ثواب دیدار برادران مؤمن و مصافحه، و معانقه، و یاد آنها کردن، و قلب آنها را مسرور نمودن، و مخصوصا بر آوردن حاجات مؤمنان و کوشش و تلاش در انجام این خواسته‌ها، و زدودن غم از دلها و اطعام، و پوشاندن لباس و اکرام و احترام آنها وارد شده است که بخشهای مهمی از آن را در " اصول کافی " در ابواب مختلف تحت عناوین فوق می‌توان مطالعه کرد.

۵- در پایان این بحث به روایتی اشاره می‌کنیم که از پیغمبر اکرم ص در باره حقوق سی‌گانه مؤمن بر برادر مؤمنش نقل شده که از جامعترین روایات در این زمینه است:

قال رسول الله (ص): للمسلم على اخيه ثلاثون حقا، لا براءة له منها الا بالاداء او العفو.

یغفر زلته، و یرحم عبرته، و یستر عورته، و یقبل عشرته، و یقبل معذرتہ، و یرد غیبتہ، و یدیم نصیحتہ، و یحفظ خلته، و یرعی ذمتہ، و یعود مرضہ.

و یشهد میتہ، و یجیب دعوتہ، و یقبل ہدیتہ، و یکافأ صلته، و یشکر نعمتہ و یحسن نصرتہ، و یحفظ حلالتہ، و یقضی حاجتہ، و یشفع مسألتہ، و یسمت عطستہ.

و یرشد ضالته، و یرد سلامه، و یطیب کلامه، و یر انعامه، و یرصدق اقسامه، و یوالی ولیه، و لا یعادیه، و ینصره ظلما و مظلوما: فاما نصرتہ ظلما فیردہ عن ظلمه، و اما نصرتہ مظلوما فیعینہ علی اخذ حقہ، و لا یسلمہ و لا یخذلہ، و یحب لہ من الخیر ما یحب لنفسہ، و یکرہ لہ من الشر ما یکرہ لنفسہ



پیامبر اسلام ص فرمود: مسلمان بر برادر مسلمانش سی حق دارد که برائت ذمه از آن حاصل نمی‌کند مگر به ادای این حقوق یا عفو کردن برادر

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۷۵

مسلمان او:

لغزشهای او را ببخشد، در ناراحتیها نسبت به او مهربان باشد، اسرار او را پنهان دارد، اشتباهات او را جبران کند، عذر او را بپذیرد، در برابر بدگویان از او دفاع کند، همواره خیر خواه او باشد، دوستی او را پاسداری کند، پیمان او را رعایت کند، در حال مرض از او عبادت کند، در حال مرگ به تشییع او حاضر شود.

دعوت او را اجابت کند، هدیه او را بپذیرد، عطای او را جزا دهد، نعمت او را شکر گوید، در یاری او بکوشد، ناموس او را حفظ کند، حاجت او را بر آورد، برای خواسته‌اش شفاعت کند، و عطسه‌اش را تحیت گوید.

گمشده‌اش را راهنمایی کند، سلامش را جواب دهد، گفته او را نیکو شمرد انعام او را خوب قرار دهد، سوگندهایش را تصدیق کند، دوستش را دوست دارد و با او دشمنی نکند، در یاری او بکوشد خواه ظالم باشد یا مظلوم: اما یاری او در حالی که ظالم باشد به این است که او را از ظلمش باز دارد، و در حالی که مظلوم است به این است که او را در گرفتن حقش کمک کند.

او را در برابر حوادث تنها نگذارد، آنچه را از نیکیها برای خود دوست دارد برای او دوست بدارد، و آنچه از بدیها برای خود نمی‌خواهد برای او نخواهد<sup>۱</sup>."

و به هر حال یکی از حقوق مسلمانان بر یکدیگر مساله یاری کردن و اصلاح ذات البین است به ترتیبی که در آیات و روایت فوق آمده (در زمینه اصلاح ذات البین بحث دیگری در جلد هفتم صفحه ۸۳ به بعد ذیل آیه یک سوره انفال داشتیم).

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۷۶

[سوره الحجرات (۴۹): آیات ۱۱ تا ۱۲]

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرَ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللُّقَابِ بئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۱۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أ يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ (۱۲)

ترجمه:

۱۱- ای کسانی که ایمان آورده‌اید نباید گروهی از مردان شما گروه دیگر را استهزا کنند، شاید آنها از اینها بهتر باشند، و نه زنانی از زنان دیگر شاید آنان بهتر از اینان باشند، و یکدیگر را مورد طعن و عیبجویی قرار ندهید، و با القاب زشت و

<sup>۱</sup> بحار الانوار جلد ۷۴ صفحه ۲۳۶.

ناپسند یاد نکنید، بسیار بد است که بر کسی بعد از ایمان نام کفر بگذارید، و آنها که توبه نکنند ظالم و ستمگرند.

۱۲- ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمانها پرهیزید، چرا که بعضی از گمانها

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۷۷

گناه است، و هرگز (در کار دیگران) تجسس نکنید، و هیچیک از شما دیگری را غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟

(به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید، تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه پذیر و مهربان است.

شان نزول:

مفسران برای این آیات شان نزولهای مختلفی نقل کرده‌اند، از جمله اینکه:

جمله " لا یَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ " در باره " ثابت بن قیس " (خطیب پیامبر ص) نازل شده است که گوشه‌هایش سنگین بود، و هنگامی که وارد مسجد می‌شد کنار دست پیامبر ص برای او جایی باز می‌کردند، تا سخن حضرت را بشنود روزی وارد مسجد شد در حالی که مردم از نماز فراغت پیدا کرده، و جای خود نشسته بودند، او جمعیت را می‌شکافت و می‌گفت: جا بدهید! جا بدهید! تا به یکی از مسلمانان رسید، و او گفت همین جا بنشین! او پشت سرش نشست، اما خشمگین شد، هنگامی که هوا روشن گشت " ثابت " به آن مرد گفت: کیستی؟

او نام خود را برد و گفت فلان کس هستم، "ثابت" گفت: فرزند فلان زن؟! و در اینجا نام مادرش را با لقب زشتی که در جاهلیت می بردند یاد کرد، آن مرد شرمگین شد و سر خود را بزیر انداخت، آیه نازل شد و مسلمانان را از این گونه کارهای زشت نهی کرد.

و گفته اند: "وَلَا نِسَاءً مِّنْ نِّسَاءٍ" در باره "ام سلمه" نازل گردید که بعضی از همسران پیامبر ص او را به خاطر لباس مخصوصی که پوشیده بود، یا به خاطر کوتاهی قدش مسخره کردند، آیه نازل شد و آنها را از این عمل باز داشت.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۷۸

و نیز گفته اند جمله "وَلَا يَغْتَبُ بَعْضُكُم بَعْضًا" در باره دو نفر از اصحاب رسول الله ص است که رفیقشان "سلمان" را غیبت کردند، زیرا او را خدمت پیامبر ص فرستاده بودند تا غذایی برای آنها بیاورد، پیامبر ص سلمان را سراغ "اسامه بن زید" که مسئول "بیت المال" بود فرستاد، "اسامه" گفت:

الان چیزی ندارم، آن دو نفر از "اسامه" غیبت کردند و گفتند: او بخل ورزیده و در باره "سلمان" گفتند: اگر او را به سراغ چاه سمیحه (چاه پر آبی بود) بفرستیم آب آن فروکش خواهد کرد! سپس خودشان به راه افتادند تا نزد "اسامه" بیایند، و در باره موضوع کار خود تجسس کنند، پیامبر ص فرمود من آثار خوردن گوشت در دهان شما می بینم، عرض کردند: ای رسول خدا ما امروز مطلقاً گوشت نخورده ایم! فرمود: آری گوشت "

سلمان" و "اسامه" را می‌خوردید، آیه نازل شد و مسلمانان را از غیبت نهی کرد<sup>۱</sup>.

\*\*\* استهزاء، بد گمانی، غیبت، تجسس، و القاب زشت ممنوع!

از آنجا که قرآن مجید در این سوره به ساختن جامعه اسلامی بر اساس معیارهای اخلاقی پرداخته، پس از بحث در باره وظائف مسلمانان در مورد نزاع و مخاصمه گروه‌های مختلف اسلامی در آیات مورد بحث به شرح قسمتی از ریشه‌های این اختلافات پرداخته تا با قطع آنها اختلافات نیز بر چیده شود، و درگیری و نزاع پایان گیرد.

در هر یک از دو آیه فوق به سه قسمت از اموری که می‌تواند جرقه‌ای برای روشن کردن آتش جنگ و اختلاف باشد با تعبیراتی صریح و گویا پرداخته.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۷۹

نخست می‌فرماید: "ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نباید گروهی از مردان شما گروه دیگری را استهزاء کند" (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ).

چه اینکه "شاید آنها که مورد سخریه قرار گرفته‌اند از اینها بهتر باشند" (عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ).

"همچنین هیچ گروهی از زنان نباید زنان دیگری را مورد سخریه قرار دهند، چرا که ممکن است آنها از اینها بهتر باشند" (وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءِ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ).

---

<sup>۱</sup> تفسیر مجمع البیان "جلد ۹ صفحه ۱۳۵- قرطبی" نیز در تفسیر

خود این شان نزول را با تفاوتی نقل کرده است.

در اینجا مخاطب مؤمنانند، اعم از مردان و زنان، قرآن به همه هشدار می‌دهد که از این عمل زشت بپرهیزند، چرا که سرچشمه استهزاء و سخریه همان حس خود برترینی و کبر و غرور است که عامل بسیاری از جنگهای خونین در طول تاریخ بوده.

و این "خود برترینی" بیشتر از ارزشهای ظاهری و مادی سرچشمه می‌گیرد مثلاً فلان کس خود را از دیگری ثروتمندتر، زیباتر، یا از قبیله‌ای سرشناستر می‌شمرد، و احیاناً این پندار که از نظر علم و عبادت و معنویات از فلان جمعیت برتر است او را وادار به سخریه می‌کند، در حالی که معیار ارزش در پیشگاه خداوند تقوا است، و این بستگی به پاکی قلب و نیت و تواضع و اخلاق و ادب دارد.

هیچ کس نمی‌تواند بگوید: من در پیشگاه خدا از فلان کس برترم، و به همین دلیل تحقیر دیگران و خود را برتر شمردن یکی از بدترین کارها، و زشتترین عیوب اخلاقی است که بازتاب آن در تمام زندگی انسانها ممکن است آشکار شود.

سپس در دومین مرحله می‌فرماید: "و یکدیگر را مورد طعن و عیبجویی قرار ندهید" (وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ).

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۸۰

"لا تلمزوا" از ماده "لمز" بر وزن (طنز) به معنی عیبجویی و طعنه زدن است، و بعضی فرق میان "همز" و "لمز" را چنین گفته‌اند که "لمز" شمردن عیوب افراد است در حضور آنها، و "همز" ذکر عیوب در غیاب آنها است، و نیز گفته‌اند که "لمز" عیبجویی با چشم و اشاره است، در حالی که "همز"

عیبجویی با زبان است (شرح بیشتر پیرامون این موضوع به خواست خدا در تفسیر سوره "همزه" خواهد آمد).

جالب اینکه قرآن در این آیه با تعبیر "انفسکم" به وحدت و یکپارچگی مؤمنان اشاره کرده و اعلام می‌دارد که همه مؤمنان به منزله نفس واحدی هستند و اگر از دیگری عیبجویی کنید در واقع از خودتان عیبجویی کرده‌اید!

و بالاخره در مرحله سوم می‌افزاید: "و یکدیگر را با القاب زشت و ناپسند یاد نکنید" (وَلَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ).

بسیاری از افراد بی بند و بار در گذشته و حال اصرار داشته و دارند که بر دیگران القاب زشتی بگذارند، و از این طریق آنها را تحقیر کنند، شخصیتشان را بکوبند، و یا احیاناً از آنان انتقام گیرند، و یا اگر کسی در سابق کار بدی داشته سپس توبه کرده و کاملاً پاک شده باز هم لقبی که بازگو کننده وضع سابق باشد بر او بگذارند.

اسلام صریحاً از این عمل زشت نهی می‌کند، و هر اسم و لقبی را که کوچکترین مفهوم نامطلوبی دارد و مایه تحقیر مسلمانی است ممنوع شمرده.

در حدیثی آمده است که روزی "صفیه" دختر "حیی ابن اخطب" (همان زن یهودی که بعد از ماجرای فتح خیبر مسلمان شد و به همسری پیغمبر اسلام ص در آمد) روزی خدمت پیامبر ص آمد در حالی که اشک می‌ریخت، پیامبر ص از ماجرا پرسید، گفت: عایشه مرا سرزنش می‌کند و می‌گوید:

" ای یهودی زاده!" پیامبر ص فرمود: چرا نگفتی پدرم هارون است، و عمویم

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۸۱

موسی، و همسر محمد ص؟ و در اینجا بود که این آیه نازل شد<sup>۱</sup>.

به همین جهت در پایان آیه می‌افزاید: " بسیار بد است که بر کسی بعد از ایمان آوردن نام کفر بگذارند" (بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ).

بعضی در تفسیر این جمله احتمال دیگری داده‌اند و آن اینکه خداوند مؤمنان را نهی می‌کند از اینکه بعد از ایمان به خاطر عیبجویی مردم نام فسق را بر خود پذیرند.

ولی تفسیر اول با توجه به صدر آیه و شان نزولی که ذکر شد مناسبتر به نظر می‌رسد.

و در پایان آیه برای تاکید بیشتر می‌فرماید: " و آنها که توبه نکنند و از این اعمال دست بر ندارند ظالم و ستمگرند" (وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ).

چه ظلمی از این بدتر که انسان با سخنان نیش دار، و تحقیر و عیبجویی، قلب مردم با ایمان را که مرکز عشق خدا است بیازارد، و شخصیت و آبروی آنها را که سرمایه بزرگ زندگی آنان است از بین ببرد.

\*\*\* گفتیم: در هر یک از دو آیه مورد بحث سه حکم اسلامی در زمینه مسائل اخلاق اجتماعی مطرح شده، احکام سه‌گانه

<sup>۱</sup> " مجمع البیان" جلد ۹ صفحه ۱۳۶.



آیه اول به ترتیب: عدم سخریه، و ترک عیبجویی، و تنابز به القاب بود، و احکام سه گانه آیه دوم به ترتیب: اجتناب از گمان بد، تجسس و غیبت است.

در این آیه نخست می فرماید: " ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمانها پرهیزید، چرا که بعضی از گمانها گناه است!" (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ).

منظور از " كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ " گمانهای بد است که نسبت به گمانهای

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۸۲

خوب در میان مردم بیشتر است لذا از آن تعبیر به کثیر شده و گرنه " حسن ظن و گمان خیر " نه تنها ممنوع نیست بلکه مستحسن است، چنان که قرآن مجید در آیه ۱۲ سوره نور می فرماید: لَوْ لَا إِذِ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا:

" چرا هنگامی که آن نسبت ناروا را شنیدید مردان و زنان با ایمان نسبت به خود (و کسی که همچون خود آنها بود) گمان خیر نبردند؟! قابل توجه اینکه: نهی از " کثیری " از گمانها شده، ولی در مقام تعلیل می گوید زیرا " بعضی " از گمانها گناه است این تفاوت تعبیر ممکن است از این جهت باشد که گمانهای بد بعضی مطابق واقع است، و بعضی مخالف واقع، آنکه مخالف واقع است مسلماً گناه است، و لذا تعبیر به " إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ " شده است، بنا بر این وجود همین گناه کافی است که از همه پرهیزد.

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که گمان بد و خوب غالباً اختیاری نیست، یعنی بر اثر یک سلسله مقدمات که از اختیار انسان بیرون است در ذهن منعکس می‌شود، بنا بر این چگونه می‌شود از آن نهی کرد؟! ۱- منظور از این نهی، نهی از ترتیب آثار است، یعنی هر گاه گمان بدی نسبت به مسلمانی در ذهن شما پیدا شد، در عمل کوچکترین اعتنایی به آن نکنید، طرز رفتار خود را دگرگون نسازید، و مناسبات خود را با طرف تغییر ندهید، بنا بر این آنچه گناه است ترتیب اثر دادن به گمان بد می‌باشد.

لذا در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ص می‌خوانیم:

ثلاث فی المؤمن لا یستحسن، و له منهن مخرج، فمخرجه من سوء الظن ان لا یحققه:

"سه چیز است که وجود آن در مؤمن پسندیده نیست، و راه فرار دارد، از جمله سوء ظن است که راه فرارش این است که به آن جامه عمل نپوشاند".<sup>۱</sup>

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۸۳

۲- انسان می‌تواند با تفکر روی مسائل مختلفی، گمان بد را در بسیاری از موارد از خود دور سازد، به این ترتیب که در راههای حمل بر صحت بیندیشد و احتمالات صحیحی را که در مورد آن عمل وجود دارد در ذهن خود مجسم سازد و تدریجاً بر گمان بد غلبه کند. بنا بر این گمان بد چیزی نیست که همیشه از اختیار آدمی بیرون باشد.

---

<sup>۱</sup> "محجۀ البیضاء" جلد ۵ صفحه ۲۶۹.

لذا در روایات دستور داده شده که اعمال برادرت را بر نیکوترین وجه ممکن حمل کن، تا دلیلی بر خلاف آن قائم شود، و هرگز نسبت به سخنی که از برادر مسلمانان صادر شده گمان بد مبر، ما دام که می‌توانی محمل نیکی برای آن بیابی، قال أمير المؤمنين ع:

ضع امر اخیک علی احسنه حتی یاتیک ما یقلبک منه. و لا تظنن بکلمه خرجت من اخیک سوء و انت تجد لها فی الخیر محملاً<sup>۱</sup>.

به هر حال این دستور اسلامی یکی از جامعترین و حساب شده‌ترین دستورها در زمینه روابط اجتماعی انسانها است، که مساله امنیت را به طور کامل در جامعه تضمین می‌کند. که شرح آن در بحث نکات خواهد آمد.

سپس در دستور بعد مساله " نهی از تجسس " را مطرح کرده، می‌فرماید: " و هرگز در کار دیگران تجسس نکنید " (وَلَا تَجَسَّسُوا).

" تجسس " و " تحسس " هر دو به معنی جستجوگری است ولی اولی معمولاً در امور نامطلوب می‌آید، و دومی غالباً در امر خیر، چنان که یعقوب به فرزندانش دستور می‌دهد: یا بَنِيَّ اَذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوْسُفَ وَ اٰخِيهِ: " ای فرزندان من! بروید و از (گمشده من) یوسف و برادرش جستجو کنید " (یوسف- ۸۷).

---

<sup>۱</sup> " اصول کافی " جلد ۲ باب التهمه و سوء الظن حدیث ۳- شبیه همین معنی در " نهج البلاغه " با تفاوت مختصری آمده است (کلمات قصار کلمه ۳۶۰).

در حقیقت گمان بد عاملی است برای جستجوگری، و جستجوگری عاملی است برای کشف اسرار و رازهای نهانی مردم، و اسلام هرگز اجازه نمی‌دهد که رازهای خصوصی آنها فاش شود.

و به تعبیر دیگر اسلام می‌خواهد مردم در زندگی خصوصی خود از هر نظر در امنیت باشند. بدیهی است اگر اجازه داده شود هر کس به جستجوگری در باره دیگران بر خیزد حیثیت و آبروی مردم بر باد می‌رود، و جهنمی به وجود می‌آید که همه افراد اجتماع در آن معذب خواهند بود.

البته این دستور منافاتی با وجود دستگاههای اطلاعاتی در حکومت اسلامی برای مبارزه با توطئه‌ها نخواهد داشت ولی این بدان معنی نیست که این دستگاهها حق دارند در زندگی خصوصی مردم جستجوگری کنند چنان که به خواست خدا شرح داده خواهد شد.

و بالآخره در سومین و آخرین دستور که در حقیقت معلول و نتیجه دو برنامه قبل است می‌فرماید: "هیچکدام از شما دیگری را غیبت نکند" (وَلَا يَغْتَبُ بَعْضُكُم بَعْضًا).

و به این ترتیب گمان بد سرچشمه تجسس، و تجسس موجب افشای عیوب و اسرار پنهانی، و آگاهی بر این امور سبب غیبت می‌شود که اسلام از معلول و علت همگی نهی کرده است.

سپس برای اینکه قبح و زشتی این عمل را کاملاً مجسم کند آن را در ضمن یک مثال گویا ریخته، می‌گوید: "آیا هیچ یک

از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد"؟! (أُيْحَبُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أُخِيهِ مَيْتًا).

"به یقین همه شما از این امر کراهت دارید" (فکرهتموه).

آری آبروی برادر مسلمان همچون گوشت تن او است، و ریختن این آبرو به وسیله غیبت و افشای اسرار پنهانی همچون خوردن گوشت تن او است،

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۸۵

و تعبیر به "مرده" به خاطر آن است که "غیبت" در غیاب افراد صورت می‌گیرد، که همچون مردگان قادر بر دفاع از خویشتن نیستند.

و این ناجوانمردانه‌ترین ستمی است که ممکن است انسان در باره برادر خود روا دارد.

آری این تشبیه بیانگر زشتی فوق العاده غیبت و گناه عظیم آن است.

در روایات اسلامی - چنان که خواهد آمد- نیز اهمیت فوق العاده‌ای به مساله "غیبت" داده شده است، و کمتر گناهی است که مجازات آن از نظر اسلام تا این حد سنگین باشد.

و از آنجا که ممکن است افرادی آلوده به بعضی از این گناهان سه‌گانه باشند و با شنیدن این آیات متنبه شوند، و در صدد جبران بر آیند در پایان آیه راه را به روی آنها گشوده، می‌فرماید: "تقوای الهی، پیشه کنید و از خدا بترسید که خداوند توبه پذیر و مهربان است" (وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ).

نخست باید روح تقوا و خدا ترسی زنده شود، و به دنبال آن توبه از گناه صورت گیرد، تا لطف و رحمت الهی شامل حال آنها شود.

\*\*\* نکته‌ها:

#### ۱- امنیت کامل و همه جانبه اجتماعی

دستورهای ششگانه‌ای که در دو آیه فوق مطرح شده (نهی از سخریه، و عیبجویی، و القاب زشت، و گمان بد، و تجسس، و غیبت) هر گاه به طور کامل در یک جامعه پیاده شود آبرو و حیثیت افراد جامعه را از هر نظر بیمه می‌کند، نه کسی می‌تواند به عنوان خود برترینی دیگران را وسیله تفریح و سخریه قرار دهد، و نه می‌تواند زبان به عیبجویی این و آن بگشاید، و نه با القاب زشت

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۸۶

حرمت و شخصیت افراد را در هم بشکند.

نه حق دارد حتی گمان بد ببرد، نه در زندگی خصوصی افراد به جستجو پردازد، و نه عیب پنهانی آنها را برای دیگران فاش کند.

به تعبیر دیگر انسان چهار سرمایه دارد که همه آنها باید در دژهای این قانون قرار گیرد و محفوظ باشد: جان، و مال، و ناموس، و آبرو.

تعبیرات آیات فوق و روایات اسلامی نشان می‌دهد که آبرو و حیثیت افراد همچون مال و جان آنها است، بلکه از بعضی جهات مهمتر است! اسلام می‌خواهد در جامعه اسلامی امنیت کامل حکمفرما باشد نه تنها مردم در عمل و با دست به

یکدیگر هجوم نکنند، بلکه از نظر زبان مردم، و از آن بالاتر از نظر اندیشه و فکر آنان نیز در امان باشند، و هر کس احساس کند که دیگری حتی در منطقه افکار خود تیرهای تهمت را به سوی او نشانه‌گیری نمی‌کند، و این امنیتی است در بالاترین سطح که جز در یک جامعه مذهبی و مؤمن امکان پذیر نیست.

پیغمبر گرامی ص در حدیثی می‌فرماید:

ان الله حرم من المسلم دمه و ماله و عرضه، و ان یظن به السوء:

" خداوند خون و مال و آبروی مسلمان را بر دیگران حرام کرده، و همچنین گمان بد در باره او بردن"<sup>۱</sup>.

گمان بد نه تنها به طرف مقابل و حیثیت او لطمه وارد می‌کند، بلکه برای صاحب آن نیز بلائی است بزرگ زیرا سبب می‌شود که او را از همکاری با مردم و تعاون اجتماعی بر کنار کند، و دنیایی وحشتناک آکنده از غربت و انزوا فراهم سازد، چنان که در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع آمده است:

من لم یحسن ظنه استوحش من کل احد:

" کسی که گمان بد داشته باشد

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۸۷

از همه کس می‌ترسد و وحشت دارد"<sup>۲</sup>.

---

<sup>۱</sup> " المحجّة البيضاء " جلد ۵ صفحه ۲۶۸.

<sup>۲</sup> " غرر الحکم " صفحه ۶۹۷.

به تعبیر دیگر: چیزی که زندگی انسان را از حیوانات جدا می‌کند، و به آن رونق و حرکت و تکامل می‌بخشد، روح تعاون و همکاری دسته جمعی است، و این در صورتی امکان پذیر است که اعتماد و خوشبینی بر مردم حاکم باشد، در حالی که سوء ظن پایه‌های این اعتماد را در هم می‌کوبد، پیوندهای تعاون را از بین می‌برد و روح اجتماعی را تضعیف می‌کند. نه تنها سوء ظن که مساله تجسس و غیبت نیز چنین است.

افراد بدبین از همه چیز می‌ترسند، و از همه کس وحشت دارند، و نگرانی جانکاهی دائما بر روح آنها مستولی است، نه می‌توانند یار و مونس غمخوار پیدا کنند، و نه شریک و همکاری برای فعالیتهای اجتماعی، و نه یار و یآوری برای روز درماندگی.

توجه به این نکته نیز لازم است که منظور از "ظن" در اینجا گمانهای بی دلیل است بنا بر این در مواردی که گمان متکی به دلیل یعنی ظن معتبر باشد از این حکم مستثنی است مانند گمانی که از شهادت دو نفر عادل حاصل می‌شود.

\*\*\* ۲- تجسس نکنید!

دیدیم قرآن با صراحت تمام تجسس را در آیه فوق منع نموده، و از آنجا که هیچگونه قید و شرطی برای آن قائل نشده نشان می‌دهد که جستجوگری در کار دیگران و تلاش برای افشای اسرار آنها گناه است، ولی البته قرائنی که در داخل و خارج آیه است نشان می‌دهد که این حکم مربوط به زندگی شخصی و خصوصی افراد است، و در زندگی اجتماعی تا آنجا که تاثیری در سرنوشت جامعه نداشته باشد نیز این حکم صادق است.



اما روشن است آنجا که ارتباطی با سرنوشت دیگران و کیان جامعه پیدا می‌کند مساله شکل دیگری به خود می‌گیرد، لذا شخص پیغمبر ص مامورانی برای جمع آوری اطلاعات قرار داده بود که از آنها بعنوان "عیون" تعبیر می‌شود، تا آنچه را ارتباط با سرنوشت جامعه اسلامی در داخل و خارج داشت برای او گرد آوری کنند.

و نیز به همین دلیل حکومت اسلامی می‌تواند ماموران اطلاعاتی داشته باشد، یا سازمان گسترده‌ای برای گرد آوری اطلاعات تاسیس کند، و آنجا که بیم توطئه بر ضد جامعه، و یا به خطر انداختن امنیت و حکومت اسلامی می‌رود به تجسس بر خیزند، و حتی در داخل زندگی خصوصی افراد جستجوگری کنند.

ولی این امر هرگز نباید بهانه‌ای برای شکستن حرمت این قانون اصیل اسلامی شود، و افرادی به بهانه مساله "توطئه" و "اخلال به امنیت" به خود اجازه دهند که به زندگی خصوصی مردم یورش برند، نامه‌های آنها را باز کنند، تلفنها را کنترل نمایند و وقت و بی وقت به خانه آنها هجوم آورند. خلاصه اینکه مرز میان "تجسس" و "به دست آوردن اطلاعات لازم برای حفظ امنیت جامعه" بسیار دقیق و ظریف است، و مسئولین اداره امور اجتماع باید دقیقا مراقب این مرز باشند، تا حرمت اسرار انسانها حفظ شود، و هم امنیت جامعه و حکومت اسلامی به خطر نیفتد.

\*\*\* ۳- غیبت از بزرگترین گناهان است

گفتیم سرمایه بزرگ انسان در زندگی حیثیت و آبرو و شخصیت او است، و هر چیز آن را به خطر بیندازد مانند آن است که جان او را به خطر انداخته باشد، بلکه گاه ترور شخصیت از ترور شخص مهمتر محسوب می‌شود، و اینجا

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۸۹

است که گاه گناه آن از قتل نفس نیز سنگین‌تر است.

یکی از فلسفه‌های تحریم غیبت این است که این سرمایه بزرگ بر باد نرود، و حرمت اشخاص در هم نشکند، و حیثیت آنها را لکه‌دار نسازد، و این مطلبی است که اسلام آن را با اهمیت بسیار تلقی می‌کند.

نکته دیگر اینکه "غیبت" بد بینی " می‌آفریند، پیوندهای اجتماعی را سست می‌کند، سرمایه اعتماد را از بین می‌برد، و پایه‌های تعاون و همکاری را متزلزل می‌سازد.

می‌دانیم اسلام برای مساله وحدت و یکپارچگی جامعه اسلامی و انسجام و استحکام آن اهمیت فوق العاده‌ای قائل شده است، هر چیز این وحدت را تحکیم کند مورد علاقه اسلام است، و هر چیز آن را تضعیف نماید منفور است، و غیبت یکی از عوامل مهم تضعیف است.

از اینها گذشته "غیبت" بذر کینه و عداوت را در دلها می‌پاشد، و گاه سرچشمه نزاعهای خونین و قتل و کشتار می‌گردد.

خلاصه این که اگر در اسلام غیبت به عنوان یکی از بزرگترین گناهان کبیره شمرده شده به خاطر آثار سوء فردی و اجتماعی آن است.

در روایات اسلامی تعبیراتی بسیار تکان دهنده در این زمینه دیده می‌شود، که نمونه‌ای از آن را ذیلا می‌آوریم:

پیغمبر گرامی اسلام فرمود: ان الدرهم یصیبه الرجل من الربا اعظم عند الله فی الخطیئة من ست و ثلاثین زنیة، یزنیها الرجل! و اربی الربا عرض الرجل المسلم! " درهمی که انسان از ربا به دست می‌آورد گناهش نزد خدا از سی و شش زنا بزرگتر است! و از هر ربا بالاتر آبروی مسلمان است!"<sup>۱</sup>.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۹۰

این مقایسه به خاطر آن است که "زنا" هر اندازه قبیح و زشت است جنبه "حق الله" دارد، ولی رباخواری، و از آن بدتر ریختن آبروی مردم از طریق غیبت، یا غیر آن، جنبه "حق الناس" دارد.

در حدیث دیگری آمده است: روزی پیامبر ص با صدای بلند خطبه خواند و فریاد زد:

یا معشر من آمن بلسانه و لم یؤمن بقلبه! لا تغتابوا المسلمین، و لا تتبعوا عوراتهم، فانه من تتبع عورة اخیه تتبع الله عورته، و من تتبع الله عورته یفضحه فی جوف بینه؟!<sup>۲</sup>

" ای گروهی که به زبان ایمان آورده‌اید و نه با قلب! غیبت مسلمانان نکنید، و از عیوب پنهانی آنها جستجو ننمائید، زیرا کسی که در امور پنهانی برادر دینی خود جستجو کند خداوند اسرار او را فاش می‌سازد، و در دل خانه‌اش رسوایش می‌کند!"<sup>۱</sup>.

<sup>۱</sup> " المحجّة البيضاء " جلد ۵ ص ۲۵۳.

<sup>۲</sup> ( ۱ و ۲ ) مدرک سابق صفحه ۲۵۲.

و در حدیث دیگری آمده است که خداوند به موسی وحی فرستاد:

من مات تائباً من الغيبة فهو آخر من يدخل الجنة، و من مات مصراً عليها فهو اول من يدخل النار!

" کسی که بمیرد در حالی که از غیبت توبه کرده باشد آخرین کسی است که وارد بهشت می شود و کسی که بمیرد در حالی که اصرار بر آن داشته باشد اولین کسی است که وارد دوزخ می گردد!"<sup>۱</sup>.

و نیز در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ص می خوانیم:

الغيبه اسرع في دين الرجل المسلم من الأكله في جوفه!

" تاثیر غیبت در دین مسلمان از خوره در جسم او سریعتر است!"<sup>۲</sup>.

این تشبیه نشان می دهد که غیبت همانند خوره که گوشت تن را می خورد

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۹۱

و متلاشی می کند به سرعت ایمان انسان را بر باد می دهد، و با توجه به اینکه انگیزه های غیبت اموری همچون حسد، تکبر، بخل، کینه توزی، انحصار طلبی و مانند این صفات زشت و نکوهیده است روشن می شود که چرا غیبت و از بین بردن

---

<sup>۱</sup> ( ۱ و ۲ ) مدرک سابق صفحه ۲۵۲.

<sup>۲</sup> " اصول کافی " جلد ۲ باب الغيبه حدیث ۱ ( اكله بر وزن قابله یک نوع بیماری است که گوشت تن را می خورد).

آبرو و احترام مسلمانان از این طریق این چنین ایمان انسان را بر باد می‌دهد (دقت کنید).

روایات در این زمینه در منابع اسلامی بسیار زیاد است که با ذکر حدیث دیگری این بحث را پایان می‌دهیم امام صادق ع می‌فرماید:

من روی علی مؤمن روایه یزید بها شینه، و هدم مروته، لیسقط من اعین الناس، اخرجہ اللہ من ولایتہ الی ولایۃ الشیطان، فلا یقبلہ الشیطان!

"کسی که به منظور عیبجویی و آبروریزی مؤمنی سخنی نقل کند تا او را از نظر مردم بیندازد، خداوند او را از ولایت خودش بیرون کرده، به سوی ولایت شیطان می‌فرستد، و اما شیطان هم او را نمی‌پذیرد!"<sup>۱</sup>.

تمام این تاکیدات و عبارات تکان دهنده به خاطر اهمیت فوق العاده‌ای است که اسلام برای حفظ آبرو، و حیثیت اجتماعی مؤمنان قائل است، و نیز به خاطر تاثیر مخربی است که غیبت در وحدت جامعه، و اعتماد متقابل و پیوند دلها دارد، و از آن بدتر اینکه غیبت عاملی است برای دامن زدن به آتش کینه و عداوت و دشمنی و نفاق و اشاعه فحشاء در سطح اجتماع، چرا که وقتی عیوب پنهانی مردم از طریق غیبت آشکار شود اهمیت و عظمت گناه از میان می‌رود و آلودگی به آن آسان می‌شود.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۹۲

۴- مفهوم غیبت

---

<sup>۱</sup> "وسائل الشیعه" جلد ۸ باب ۱۵۷ حدیث ۲ صفحه ۶۰۸.

" غیبت " چنان که از اسمش پیدا است این است که در غیاب کسی سخنی گویند، منتهی سخنی که عیبی از عیوب او را فاش سازد، خواه این عیب جسمانی باشد، یا اخلاقی، در اعمال او باشد یا در سخنش، و حتی در اموری که مربوط به او است مانند لباس، خانه، همسر و فرزندان و مانند اینها.

بنا بر این اگر کسی صفات ظاهر و آشکار دیگری را بیان کند غیبت نخواهد بود. مگر اینکه قصد مذمت و عیبجویی داشته باشد که در این صورت حرام است، مثل اینکه در مقام مذمت بگوید آن مرد نابینا، یا کوتاه قد، یا سیاه‌رنگ یا کوسه! به این ترتیب ذکر عیوب پنهانی به هر قصد و نیتی که باشد غیبت و حرام است، و ذکر عیوب آشکار اگر به قصد مذمت باشد آن نیز حرام است، خواه آن را در مفهوم غیبت وارد بدانیم یا نه. اینها همه در صورتی است که این صفات واقعا در طرف باشد، اما اگر صفتی اصلا وجود نداشته باشد داخل در عنوان " تهمت " خواهد بود که گناه آن به مراتب شدیدتر و سنگین‌تر است.

در حدیثی از امام صادق ع می‌خوانیم:

الغیبة ان تقول فی اخیک ما ستره اللہ علیہ، و اما الامر الظاهر فیه، مثل الحدة و العجلة، فلا، و البهتان ان تقول ما لیس فیه: " غیبت آن است که در باره برادر مسلمانان چیزی را بگویی که خداوند پنهان داشته، و اما چیزی که ظاهر است مانند تندخویی و عجله داخل در غیبت نیست، اما بهتان این است که چیزی را بگویی که در او وجود ندارد."<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> " اصول کافی " جلد ۲ باب الغیبة و البهت حدیث ۷.

و از اینجا روشن می‌شود عذرهای عوامانه‌ای که بعضی برای غیبت می‌آورند مسموع نیست، مثلاً گاهی غیبت کننده می‌گوید این غیبت نیست، بلکه صفت او است! در حالی که اگر صفتش نباشد تهمت است نه غیبت.

یا این که می‌گوید: این سخنی است که در حضور او نیز می‌گوییم، در حالی که گفتن آن پیش روی طرف نه تنها از گناه غیبت نمی‌کاهد بلکه به خاطر ایذاء، گناه سنگین‌تری را به بار می‌آورد.

### \*\*\* ۵- علاج غیبت و توبه آن

" غیبت " مانند بسیاری از صفات ذمیمه تدریجا به صورت یک بیماری روانی در می‌آید، به گونه‌ای که غیبت کننده از کار خود لذت می‌برد، و از این که پیوسته آبروی این و آن را بریزد احساس رضا و خشنودی می‌کند، و این یکی از مراحل بسیار خطرناک اخلاقی است.

اینجا است که غیبت کننده باید قبل از هر چیز به درمان انگیزه‌های درونی غیبت که در اعماق روح او است و به این گناه دامن می‌زند بپردازد، انگیزه‌هایی همچون " بخل " و " حسد " و " کینه‌توزی " و " عداوت " و " خود برتر بینی ".

باید از طریق خودسازی، و تفکر در عواقب سوء این صفات زشت و نتایج شومی که به بار می‌آورد، و همچنین از طریق ریاضت نفس این آلودگیها را از جان و دل بشوید، تا بتواند زبان را از آلودگی به غیبت باز دارد.

سپس در مقام توبه بر آید، و از آنجا که غیبت جنبه "حق الناس" دارد اگر دسترسی به صاحب غیبت دارد و مشکل تازه‌ای ایجاد نمی‌کند، از او عذر خواهی کند، هر چند بصورت سر بسته باشد، مثلاً بگویند من گاهی بر اثر نادانی

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۹۴

و بیخبری از شما غیبت کرده‌ام مرا ببخش، و شرح بیشتری ندهد، مبدا عامل فساد تازه‌ای شود.

و اگر دسترسی به طرف ندارد یا او را نمی‌شناسد، یا از دنیا رفته است، برای او استغفار کند، و عمل نیک انجام دهد، شاید به برکت آن خداوند متعال وی را ببخشد و طرف مقابل را راضی سازد.

\*\*\* ۶- موارد استثناء

آخرین سخن در باره غیبت اینکه قانون غیبت مانند هر قانون دیگر استثناهایی دارد، از جمله این که گاه در مقام "مشورت" مثلاً برای انتخاب همسر، یا شریک در کسب و کار و مانند آن کسی سؤالی از انسان می‌کند، امانت در مشورت که یک قانون مسلم اسلامی است ایجاب می‌کند اگر عیوبی از طرف سراغ دارد بگوید، مبدا مسلمانی در دام بیفتد، و چنین غیبتی که با چنین نیت انجام می‌گیرد حرام نیست.

همچنین در موارد دیگری که اهداف مهمی مانند هدف مشورت در کار باشد، یا برای احقاق حق و تظلم صورت گیرد.

البته کسی که آشکارا گناه می‌کند و به اصطلاح "متجاهر به فسق" است از موضوع غیبت خارج است، و اگر گناه او را



پشت سر او بازگو کنند ایرادی ندارد، ولی باید توجه داشت این حکم مخصوص گناهی است که نسبت به آن متجاهر است.

این نکته نیز قابل توجه است که نه تنها غیبت کردن حرام است، گوش به غیبت دادن، و در مجلس غیبت حضور یافتن آن نیز جزء محرمات است، بلکه

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۹۵

طبق پاره‌ای از روایات بر مسلمانان واجب است که رد غیبت کنند، یعنی در برابر غیبت به دفاع برخیزند، و از برادر مسلمانی که حیثیتش به خطر افتاده دفاع کنند، و چه زیبا است جامعه‌ای که این اصول اخلاقی در آن دقیقاً اجرا شود.

\*\*\*

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۹۶

[سوره الحجرات (۴۹): آیه ۱۳]

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ  
(۱۳)

ترجمه:

۱۳- ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم، و تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم، تا یکدیگر را بشناسید، ولی گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست، خداوند دانا و خبیر است.

تفسیر: تقوی بزرگترین ارزش انسانی

در آیات گذشته روی سخن به مؤمنان بود، و خطاب به صورت " يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا " و در ضمن آیات متعددی را که یک " جامعه مؤمن " را با خطر روبرو می‌سازد بازگو کرد و از آن نهی فرمود.

در حالی که در آیه مورد بحث مخاطب کل جامعه انسانی است و مهمترین اصلی را که ضامن نظم و ثبات است بیان می‌کند، و میزان واقعی ارزشهای انسانی را در برابر ارزشهای کاذب و دروغین مشخص می‌سازد.

می‌فرماید: " ای مردم! ما شما را از یک مرد و زنی آفریدیم، و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید " (یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا).

منظور از آفرینش مردم از یک مرد و زن همان بازگشت نسب انسانها

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۹۷

به " آدم " و " حوا " است، بنا بر این چون همه از ریشه واحدی هستند معنی ندارد که از نظر نسب و قبیله بر یکدیگر افتخار کنند، و اگر خداوند برای هر قبیله و طائفه‌ای ویژگی‌هایی آفریده برای حفظ نظم زندگی اجتماعی مردم است، چرا که این تفاوتها سبب شناسایی است، و بدون شناسایی افراد، نظم در جامعه انسانی حکمفرما نمی‌شود، چرا که هر گاه همه یکسان و شبیه یکدیگر و همانند بودند، هرج و مرج عظیمی سراسر جامعه انسانی را فرا می‌گرفت.

در این که میان "شعوب" (جمع "شعب" بر وزن صعب) به معنی "گروه عظیمی از مردم" و "قبائل" جمع "قبیله" چه تفاوتی است؟ مفسران احتمالات مختلفی داده‌اند؟

جمعی گفته‌اند دایره شعوب گسترده‌تر از دایره قبائل است، همانطور که "شعب" امروز بر یک "ملت" اطلاق می‌شود.

بعضی "شعوب" را اشاره به "طوائف عجم" و "قبائل" را اشاره به "طوائف عرب" می‌دانند:

و بالاخره بعضی دیگر "شعوب" را از نظر انتساب انسان به مناطق جغرافیایی، و "قبائل" را ناظر به انتساب او به نژاد و خون شمرده‌اند.

ولی تفسیر اول از همه مناسبتر به نظر می‌رسد.

به هر حال قرآن مجید بعد از آنکه بزرگترین مایه مباهات و مفاخره عصر جاهلی یعنی نسب و قبیله را از کار می‌اندازد، به سراغ معیار واقعی ارزشی رفته می‌افزاید: "گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شما است" (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ).

به این ترتیب قلم سرخ بر تمام امتیازات ظاهری و مادی کشیده، و اصالت و واقعیت را به مساله تقوا و پرهیزکاری و خدا ترسی می‌دهد، و می‌گوید برای تقرب به خدا و نزدیکی به ساحت مقدس او هیچ امتیازی جز تقوا مؤثر نیست.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۹۸

و از آنجا که تقوا یک صفت روحانی و باطنی است که قبل از هر چیز باید در قلب و جان انسان مستقر شود، و ممکن

است مدعیان بسیار داشته باشد و متصفان کم، در آخر آیه می‌افزاید: "خداوند دانا و آگاه است" (إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ).

پرهیزگاران را به خوبی می‌شناسد، و از درجه تقوا و خلوص نیت و پاکی و صفای آنها آگاه است، آنها را بر طبق علم خود گرامی می‌دارد و پاداش می‌دهد مدعیان دروغین را نیز می‌شناسد و کیفر می‌دهد.

\*\*\* نکته:

#### ۱- ارزشهای راستین و ارزشهای کاذب

بدون شک هر انسانی فطرتاً خواهان این است که موجود با ارزش و پر افتخاری باشد، و به همین دلیل با تمام وجودش برای کسب ارزشها تلاش می‌کند.

ولی شناخت معیار ارزش با تفاوت فرهنگها کاملاً متفاوت است، و گاه ارزشهای کاذب جای ارزشهای راستین را می‌گیرد.

گروهی ارزش واقعی خویش را در انتساب به "قبیله معروف و معتبری" می‌دانند، و لذا برای تجلیل مقام قبیله و طائفه خود دائماً دست و پا می‌کنند، تا از طریق بزرگ کردن آن خود را به وسیله انتساب به آن بزرگ کنند.

مخصوصاً در میان اقوام جاهلی افتخار به انساب و قبائل رایجترین افتخار موهوم بود، تا آنجا که هر قبیله‌ای خود را "قبیله برتر" و هر نژادی خود را "نژاد والاتر" می‌شمرد، که متأسفانه هنوز رسوبات و بقایای آن در اعماق روح بسیاری از افراد و اقوام وجود دارد.

گروه دیگری مساله مال و ثروت و داشتن کاخ و قصر و خدم و حشم و امثال این امور را نشانه ارزش می‌دانند، و دائما برای آن تلاش می‌کنند، در حالی

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۹۹

که جمع دیگری مقامات بلند اجتماعی و سیاسی را معیار شخصیت می‌شمرند.

و به همین ترتیب هر گروهی در مسیری گام برمی‌دارند و به ارزشی دل می‌بندند و آن را معیار می‌شمرند.

اما از آنجا که این امور همه اموری است متزلزل و برون ذاتی و مادی و زودگذر یک آئین آسمانی همچون اسلام هرگز نمی‌تواند با آن موافقت کند، لذا خط بطلان روی همه آنها کشیده، و ارزش واقعی انسان را در صفات ذاتی او مخصوصا تقوا و پرهیزکاری و تعهد و پاکی او می‌شمرد حتی برای موضوعات مهمی، همچون علم و دانش، اگر در مسیر ایمان و تقوا و ارزشهای اخلاقی، قرار نگیرد اهمیت قائل نیست.

و عجیب است که قرآن در محیطی ظهور کرد که ارزش "قبیله" از همه ارزشها مهمتر محسوب می‌شد، اما این بت ساختگی در هم شکست، و انسان را از اسارت "خون" و "قبیله" و "رنگ" و "نژاد" و "مال" و "مقام" و "ثروت" آزاد ساخت، و او را برای یافتن خویش به درون جانش و صفات والایش رهبری کرد! جالب اینکه در شان نزولهایی که برای این آیه ذکر شده نکاتی دیده می‌شود که از عمق این دستور اسلامی حکایت می‌کند، از جمله اینکه: بعد از فتح مکه پیغمبر اکرم ص دستور داد اذان بگویند، "بلال" بر پشت بام کعبه رفت، و اذان گفت، "عتاب بن اسید" که از آزاد شدگان بود

گفت شکر می‌کنم خدا را که پدرم از دنیا رفت و چنین روزی را ندیدم! و "حارث بن هشام" نیز گفت: آیا رسول الله ص غیر از این "کلاغ سیاه"! کسی را پیدا نکرد؟! (آیه فوق نازل شد و معیار ارزش واقعی را بیان کرد).<sup>۱</sup>

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۰۰

بعضی دیگر گفته‌اند: آیه هنگامی نازل شد که پیامبر ص دستور داده بود دختری به بعضی از "موالی" دهند (موالی به بردگان آزاد شده، یا به غیر عرب می‌گویند) آنها تعجب کردند و گفتند: ای رسول خدا ص آیا می‌فرمائید دخترانمان را به موالی دهیم؟! (آیه نازل شد و بر این افکار خرافی خط بطلان کشید).<sup>۲</sup>

در حدیثی می‌خوانیم: روزی پیامبر ص در مکه برای مردم خطبه خواند و فرمود:

يا ايها الناس ان الله قد اذهب عنكم عيبه الجاهليه، و تعاضمها بابائها، فالناس رجلا: رجل بر تقى كريم على الله، و فاجر شقى هين على الله، و الناس بنو آدم، و خلق الله آدم من تراب، قال الله تعالى: يا ايها الناس انا خلقناكم من ذكرٍ و ائثى و جعلناكم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اكرمكم عند الله اتقاكم ان الله عليمٌ خبيرٌ

" ای مردم! خداوند از شما ننگ جاهلیت و تفاخر به پدران و نیاکان را زدود، مردم دو گروه بیش نیستند: نیکوکار و با تقوا

---

<sup>۱</sup> "روح البیان" جلد ۹ صفحه ۹۰- در تفسیر "قرطبی" نیز همین شان نزولها آمده است جلد ۹ صفحه ۶۱۶۰.

<sup>۲</sup> "روح البیان" جلد ۹ صفحه ۹۰- در تفسیر "قرطبی" نیز همین شان نزولها آمده است جلد ۹ صفحه ۶۱۶۰.

و ارزشمند نزد خدا، و یا بدکار و شقاوتمند و پست در پیشگاه حق، همه مردم فرزند آدمند، و خداوند آدم را از خاک آفریده، چنان که می‌گوید: ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم، و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا شناخته شوید، از همه گرامیتر نزد خداوند کسی است که از همه پرهیزگارتر باشد، خداوند دانا و آگاه است!<sup>۱</sup>

در کتاب "آداب النفوس" طبری آمده که پیامبر ص در اثناء ایام تشریق (روزهای ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ذی الحجه است) در سرزمین "منی" در حالی که

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۰۱

بر شتری سوار بود رو به سوی مردم کرد و فرمود:

یا ایها الناس! الا ان ربکم واحد و ان اباکم واحد، الا لا فضل لعربی علی عجمی، و لا لعجمی علی عربی، و لا لاسود علی احمر، و لا لاحمر علی اسود، الا بالتقوی الا هل بلغت؟ قالوا نعم! قال لیبلغ الشاهد الغائب:

" ای مردم بدانید! خدای شما یکی است و پدرتان یکی، نه عرب بر عجم برتری دارد و نه عجم بر عرب، نه سیاهپوست بر گندمگون و نه گندمگون بر سیاهپوست مگر به تقوا، آیا من دستور الهی را ابلاغ کردم؟ همه گفتند:

آری! فرمود: این سخن را حاضران به غائبان برسانند!"<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> "تفسیر قرطبی" جلد ۹ صفحه ۶۱۶۱.

<sup>۲</sup> (۱ و ۲) مدرک سابق صفحه ۶۱۶۲- تعبیر به "احمر" در این روایت به معنی سرخپوست نیست بلکه گندمگون است چون غالب افراد در

و نیز در حدیث دیگری در جمله‌هایی کوتاه و پر معنی از آن حضرت آمده است:

ان الله لا ينظر الى احسابكم، و لا الى انسابكم، و لا الى اجسامكم، و لا الى اموالكم، و لكن ينظر الى قلوبكم، فمن كان له قلب صالح تحنن الله عليه، و انما انتم بنو آدم و احبكم اليه اتقاكم:

" خداوند به وضع خانوادگی و نسب شما نگاه نمی‌کند، و نه به اجسام شما، و نه به اموالتان، ولی نگاه به دلهای شما می‌کند، کسی که قلب صالحی دارد، خدا به او لطف و محبت می‌کند، شما همگی فرزندان آدمید، و محبوبترین شما نزد خدا با تقواترین شما است!"<sup>۱</sup>

ولی عجیب است که با این تعلیمات وسیع و غنی و پر بار هنوز در میان مسلمانان کسانی روی مساله " نژاد " و " خون " و " زبان " تکیه می‌کنند، و حتی وحدت آن را بر اخوت اسلامی، و وحدت دینی مقدم می‌شمرند، و عصبیت جاهلیت را بار دیگر زنده کرده‌اند، و با اینکه از این رهگذر ضربه‌های سختی

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۰۲

---

آن محیط چنین بودند، اتفاقا واژه " احمر " در روایات به خود گندم نیز اطلاق شده است.

<sup>۱</sup> ( ۱ و ۲ ) مدرک سابق صفحه ۶۱۶۲- تعبیر به " احمر " در این روایت به معنی سرخپوست نیست بلکه گندمگون است چون غالب افراد در آن محیط چنین بودند، اتفاقا واژه " احمر " در روایات به خود گندم نیز اطلاق شده است.



بر آنان وارد شده گویی نمی‌خواهند بیدار شوند، و به حکم اسلام باز گردند!

خداوند همه را از شر تعصبات جاهلیت حفظ کند.

اسلام با "عصیت جاهلیت" در هر شکل و صورت مبارزه کرده است، تا مسلمانان جهان را از هر نژاد و قوم و قبیله زیر پرچم واحدی جمع‌آوری کند، نه پرچم قومیت و نژاد، و نه پرچم غیر آن، چرا که اسلام هرگز این دیدگاههای تنگ و محدود را نمی‌پذیرد، و همه را موهوم و بی‌اساس می‌شمرد حتی در حدیثی آمده که پیامبر ص در مورد عصیت جاهلیت فرمود:

دعواها فانها متتنه!

" آن را رها کنید که چیز متعفن است!"!

اما چرا این تفکر متعفن هنوز مورد علاقه گروه زیادی است که خود را ظاهراً مسلمان می‌شمرند و دم از قرآن و اخوت اسلامی می‌زنند؟

معلوم نیست! چه زیبا است جامعه‌ای که بر اساس معیار ارزشی اسلام " إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ " بنا شود، و ارزشهای کاذب نژاد و مال و ثروت و مناطق جغرافیایی و طبقه از آن بر چیده شود، آری تقوای الهی و احساس مسئولیت درونی و ایستادگی در برابر شهوات، و پایبند بودن به راستی و درستی و پاکی و حق و عدالت این تنها معیار ارزش انسان است و نه غیر آن. هر چند در آشفته بازار جوامع

---

<sup>۱</sup> " صحیح مسلم" (طبق نقل فی ظلال جلد ۷ صفحه ۵۳۸).

کنونی این ارزش اصیل به دست فراموشی سپرده شده، و ارزشهای دروغین جای آن را گرفته است.

در نظام ارزشی جاهلی که بر محور "تفاخر به آباء و اموال و اولاد" دور می‌زد یک مشت دزد و غارتگر پرورش می‌یافت، اما با دگرگون شدن این نظام و احیای اصل والای *إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ* محصول آن انسانهایی همچون سلمان و ابو ذر و عمار یاسر و مقداد بود.

---

(۱) "صحیح مسلم" (طبق نقل فی ظلال جلد ۷ صفحه ۵۳۸).

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۰۳

و مهم در انقلاب جوامع انسانی انقلاب نظام ارزشی آن، و احیای این اصل اصیل اسلامی است.

این سخن را با حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص پایان می‌دهیم آنجا که فرمود:

کلکم بنو آدم، و آدم خلق من تراب، و لیتهین قوم یفخرون بآبائهم او لیکونن اهون علی الله من الجعلان:

" همه شما فرزندان آدمید، و آدم از خاک آفریده شده، از تفاخر به پدران پرهیزید، و گر نه نزد خدا از حشراتی که در کثافات غوطه‌ورند پست‌تر خواهید بود!"<sup>۱</sup>.

\*\*\* ۲- حقیقت تقوی

چنان که دیدیم، قرآن بزرگترین امتیاز را برای تقوی قرار داده و آن را تنها معیار سنجش ارزش انسانها می‌شمرد.

---

<sup>۱</sup> " فی ظلال " جلد ۷ صفحه ۵۳۸.

در جای دیگر تقوی را بهترین زاد و توشه شمرده، می گوید: " وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى " (بقره- ۱۹۷).

و در جای دیگر لباس تقوی را بهترین لباس برای انسان می شمرد و لباسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ (اعراف- ۲۶).

و در آیات متعددی یکی از نخستین اصول دعوت انبیاء را " تقوی " ذکر کرده، و بالآخره در جای دیگر اهمیت این موضوع را تا آن حد بالا برده که خدا را " اهل تقوی " می شمرد، و می گوید: هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ (مدثر- ۵۶).

قرآن، " تقوی " را نور الهی می داند که هر جا راسخ شود، علم و دانش

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۰۴

می آفریند وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمَكُمُ اللَّهُ (بقره- ۲۸۲).

و نیز " نیکی " و " تقوی " را قرین هم می شمرد، وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى.

و " عدالت " را قرین " تقوی " ذکر می کند: اَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى.

اکنون باید دید حقیقت تقوی این سرمایه بزرگ معنوی و این بزرگترین افتخار انسان با اینهمه امتیازات چیست؟

قرآن اشاراتی دارد که پرده از روی حقیقت تقوی بر می دارد: در آیات متعددی جای تقوی را " قلب " می شمرد، از جمله می فرماید: أُولَئِكَ الَّذِينَ أَمْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى: " آنها که صدای خود را در برابر رسول خدا ص پائین می آورند و

رعایت ادب می‌کنند کسانی هستند که خداوند قلوبشان را برای پذیرش تقوی آزموده است" (حجرات - ۳).

قرآن، "تقوی" را نقطه مقابل "فجور" ذکر کرده، چنان که در آیه ۸ سوره شمس می‌خوانیم: **فَاللَّهُمَّ فَجُورَهَا وَتَقْوَاهَا:** "خداوند انسان را آفرید و راه فجور و تقوی را به او نشان داد."

قرآن هر عملی را که از روح اخلاص و ایمان و نیت پاک سرچشمه گرفته باشد بر اساس "تقوی" می‌شمرد، چنان که در آیه ۱۰۸ سوره توبه در باره مسجد "قبا" که منافقان مسجد "ضرار" را در مقابل آن ساختند می‌فرماید: **لَمَسْجِدِ أُسَسَ عَلَيَّ التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ:** "مسجدی که از روز نخست بر شالوده تقوی باشد شایسته‌تر است که در آن نماز بخوانی."

از مجموع این آیات به خوبی استفاده می‌شود که "تقوی" همان احساس مسئولیت و تعهدی است که به دنبال رسوخ ایمان در قلب بر وجود انسان حاکم می‌شود و او را از "فجور" و گناه باز می‌دارد، به نیکی و پاکی و عدالت دعوت می‌کند، اعمال آدمی را خالص و فکر و نیت او را از آلودگیها می‌شوید.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۰۵

هنگامی که به ریشه لغوی این کلمه باز می‌گردیم نیز به همین نتیجه می‌رسیم، زیرا "تقوی" از "وقایه" به معنی کوشش در حفظ و نگهداری چیزی است، و منظور در اینگونه موارد نگهداری روح و جان از هر گونه آلودگی، و متمرکز ساختن نیروها در اموری است که رضای خدا در آن است.

بعضی از بزرگان برای تقوی سه مرحله قائل شده‌اند:

۱- نگهداری نفس از عذاب جاویدان از طریق تحصیل اعتقادات صحیح.

۲- پرهیز از هر گونه گناه اعم از ترک واجب و فعل معصیت.

۳- خویشنداری در برابر آنچه قلب آدمی را به خود مشغول می‌دارد و از حق منصرف می‌کند، و این تقوای خواص بلکه خاص الخاص است!<sup>۱</sup>

امیر مؤمنان علی ع (در نهج البلاغه) تعبیرات گویا و زنده‌ای پیرامون تقوی دارد، و تقوی از مسائلی است که در بسیاری از خطب و نامه‌ها و کلمات قصار حضرت ع روی آن تکیه شده است.

در یک جا تقوی را با گناه و آلودگی مقایسه کرده چنین می‌گوید:

الا و ان الخطایا خیل شمس حمل علیها اهلها، و خلعت لجمها، فتقحمت بهم فی النار! الا و ان التقوی مطایا ذلل حمل علیها اهلها، و اعطوا ازمتها، فاوردتهم الجنة!<sup>۲</sup>

" بدانید گناهان همچون مرکبهای سرکش است که گنهکاران بر آنها سوار می‌شوند، و لجامشان گسیخته می‌گردد، و آنان را در قعر دوزخ سرنگون می‌سازد.

اما تقوی مرکبی است راهوار و آرام که صاحبانش بر آن سوار می‌شوند، زمام آنها را به دست می‌گیرند، و تا قلب بهشت پیش می‌تازند!"<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> " بحار الانوار " جلد ۷۰ صفحه ۱۳۶.

<sup>۲</sup> " نهج البلاغه " خطبه ۱۶.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۰۶

مطابق این تشبیه لطیف، تقوی همان حالت خویشنداری و کنترل نفس و تسلط بر شهوات است، در حالی که بی تقوایی همان تسلیم شدن در برابر شهوات سرکش و از بین رفتن هر گونه کنترل بر آنها است.

و در جای دیگری می‌فرماید:

اعلموا عباد الله ان التقوی دار حصن عزیز، و الفجور دار حصن ذلیل، لا یمنع اهلہ، و لا یحرز من لجا الیه، الا و بالتقوی تقطع حمۃ الخطایا:

" بدانید ای بندگان خدا که تقوا قلعه‌ای محکم و شکست‌ناپذیر است، اما فجور و گناه حصاری است سست و بی دفاع که اهلش را از آفات نجات نمی‌دهد و کسی که به آن پناهنده شود در امان نیست، بدانید انسان تنها به وسیله تقوا از گزند گناه مصون می‌ماند".<sup>۱</sup>

و باز در جای دیگر می‌افزاید:

فاعتصموا بتقوی الله فان لها حبلا وثیقا عروته و معقلا منیعا ذروته.

" چنگ به تقوای الهی بزنید که رشته‌ای محکم و دستگیره‌ای است استوار و پناهگاهی است مطمئن!"<sup>۲</sup>.

از لابلای مجموع این تعبیرات حقیقت و روح تقوی به خوبی روشن می‌شود.

---

<sup>۱</sup> " نهج البلاغه " خطبه ۱۵۷.

<sup>۲</sup> " نهج البلاغه " خطبه ۱۹۰.

این نکته نیز لازم به یادآوری است که تقوی میوه درخت ایمان است، و به همین دلیل برای به دست آوردن این سرمایه عظیم باید پایه ایمان را محکم ساخت.

البته ممارست بر اطاعت، و پرهیز از گناه، و توجه به برنامه‌های اخلاقی، بلکه تقوی را در نفس راسخ می‌سازد، و نتیجه آن پیدایش نور یقین و ایمان

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۰۷

شهودی در جان انسان است، و هر قدر نور "تقوی" افزون شود نور "یقین" نیز افزون خواهد شد، و لذا در روایات اسلامی می‌بینیم "تقوی" یک درجه بالاتر از "ایمان" و یک درجه پائین‌تر از "یقین" شمرده شده! امام علی بن موسی الرضاع می‌فرماید؟

الایمان فوق الاسلام بدرجه، و التقوی فوق الایمان بدرجه، و الیقین فوق التقوی بدرجه، و ما قسم فی الناس شیء اقل من الیقین:

"ایمان یک درجه برتر از "اسلام" است، و "تقوی" درجه‌ای است بالاتر از "ایمان" و "یقین" درجه‌ای برتر از "تقوی" است و هیچ چیز در میان مردم کمتر از "یقین" تقسیم نشده است!"<sup>۱</sup> این بحث را به شعر معروفی که حقیقت تقوی را ضمن مثال روشنی بیان کرده پایان می‌دهیم:

خل الذنوب صغیرها      و کبیرها فهو التقی

<sup>۱</sup> بحار الانوار جلد ۷۰ صفحه ۱۳۶.

و اصنع كماش فوق  
الشوك يحذر ما يرى  
ارض

لا تحقرن صغيرة  
ان الجبال من الحصى

" گناهان کوچک و بزرگ را ترک گوی و تقوی همین است ".  
" و همچون کسی باش که از یک " خارزار " می گذرد لباس و  
دامان خود را چنان جمع می کند که خار بر دامانش ننشیند، و  
پیوسته مراقب اطراف خویش است! " هرگز گناهی را  
کوچک مشمر که کوه های بزرگ از سنگریزه های کوچک  
تشکیل شده! "\*\*\*

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۰۸

[سوره الحجرات (۴۹): آیات ۱۴ تا ۱۵]

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا  
يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ إِن تُطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ  
مِن أَعْمَالِكُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۴) إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ  
آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنفُسِهِمْ  
فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ (۱۵)

ترجمه:

۱۴- عربهای بادیه نشین گفتند: ایمان آورده ایم، بگو شما ایمان  
نیآورده اید ولی بگوئید اسلام آورده ایم، اما هنوز ایمان وارد  
قلب شما نشده است! و اگر از خدا و رسولش اطاعت کنید



پاداش اعمال شما را به طور کامل می‌دهد، خداوند غفور و رحیم است.

۱۵- مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند، سپس هرگز شک و تردیدی به خود راه نداده، و با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کرده‌اند، آنها راستگویانند.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۰۹

شان نزول:

بسیاری از مفسران، شان نزولی برای آیه ذکر کرده‌اند که خلاصه‌اش چنین است:

جمعی از طایفه " بنی اسد" در یکی از سالهای قحطی و خشکسالی وارد مدینه شدند، و به امید گرفتن کمکی از پیامبر ص شهادتین بر زبان جاری کردند، و به پیامبر ص گفتند: " طوائف عرب بر مرکبها سوار شدند و با تو پیکار کردند، ولی ما با زن و فرزندان نزد تو آمدیم، و دست به جنگ نزدیم، و از این طریق می‌خواستند بر پیامبر ص منت بگذارند.

آیات فوق، نازل شد (و به آنها خاطر نشان کرد که اسلام آنها ظاهری است، و ایمان در اعماق قلبشان نیست! بعلاوه اگر هم ایمان آورده‌اند نباید متی بر پیامبر ص بگذارند، بلکه خدا بر آنها منت دارد که هدایتشان کرده)<sup>۱</sup>.

ولی وجود این شان نزول- مانند سایر موارد- هرگز مانع از عمومیت مفهوم آیه نیست.

---

<sup>۱</sup> "تفسیر المیزان" و "روح البیان" و "فی ظلال" ذیل آیات مورد

بحث.

\*\*\* تفسیر: فرق "اسلام" و "ایمان"

در آیه گذشته، سخن از معیار ارزش انسانها یعنی "تقوی" در میان بود، و از آنجا که "تقوی" ثمره شجره "ایمان" است، آنهم ایمانی که در اعماق جان نفوذ کند، در آیات مورد بحث به بیان حقیقت "ایمان" پرداخته، چنین

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۱۰

می‌گوید: "اعراب بادیه‌نشین گفتند: ایمان آورده‌ایم، به آنها بگو: شما ایمان نیاورده‌اید، بگوئید اسلام آورده‌ایم، ولی هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است!" (قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قَوْلُوا أُسْلِمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ).

طبق این آیه تفاوت "اسلام" و "ایمان"، در این است که "اسلام" شکل ظاهری قانونی دارد، و هر کس شهادتین را بر زبان جاری کند در سلک مسلمانان وارد می‌شود، و احکام اسلام بر او جاری می‌گردد.

ولی ایمان یک امر واقعی و باطنی است و جایگاه آن قلب آدمی است، نه زبان و ظاهر او.

"اسلام" ممکن است انگیزه‌های مختلفی داشته باشد، حتی انگیزه‌های مادی و منافع شخصی، ولی "ایمان" حتماً از انگیزه‌های معنوی، از علم و آگاهی، سرچشمه می‌گیرد، و همان است که میوه حیات بخش تقوی بر شاخسارش ظاهر می‌شود.

این همان چیزی است که در عبارت گویایی از پیغمبر گرامی اسلام ص آمده است:

الاسلام علانیة، و الايمان فى القلب: " اسلام امر آشكارى است، ولى جاي ايمان دل است".<sup>۱</sup>

و در حديث ديگرى از امام صادق ع مى خوانيم: الاسلام يحقن به الدم و تؤدى به الامانة، و تستحل به الفروج، و الثواب على الايمان: با اسلام خون انسان محفوظ، و اداى امانت او لازم، و ازدواج با او حلال مى شود، ولى ثواب بر ايمان است".<sup>۲</sup>

تفسير نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۱۱

و نیز به همين دليل است که در بعضى از روايات مفهوم " اسلام" منحصر به اقرار لفظى شمرده شده، در حالى که ايمان اقرار توأم با عمل معرفى شده است (الايمان اقرار و عمل، و الاسلام اقرار بلا عمل).<sup>۳</sup>

همين معنى به تعبير ديگرى در بحث " اسلام و ايمان" آمده است، " فضيل بن يسار" مى گويد: از امام صادق ع شنيدم فرمود:

ان الايمان يشارك الاسلام، و لا يشاركه الاسلام، ان الايمان ما وقر فى القلوب، و الاسلام ما عليه المناكح و المواريث و حقن الدماء:

" ايمان با اسلام شريك است، اما اسلام با ايمان شريك نيست (و به تعبير ديگر هر مؤمنى مسلمان است ولى هر مسلمانى مؤمن نيست)" ايمان " آن است که در دل ساکن شود، اما"

<sup>۱</sup> " مجمع البيان" جلد ۹ صفحه ۱۳۸.

<sup>۲</sup> " كافي" جلد ۲ " باب ان الاسلام يحقن به الدم" حديث ۱ و ۲.

<sup>۳</sup> " كافي" جلد ۲ " باب ان الاسلام يحقن به الدم" حديث ۱ و ۲.

اسلام" چیزی است که قوانین نکاح وارث و حفظ خون بر طبق آن جاری می‌شود".<sup>۱</sup>

ولی این تفاوت مفهومی در صورتی است که این دو واژه در برابر هم قرار گیرند، اما هر گاه جدا از هم ذکر شوند ممکن است اسلام بر همان چیزی اطلاق شود که ایمان بر آن اطلاق می‌شود، یعنی هر دو واژه در یک معنی استعمال گردد.

سپس در آیه مورد بحث می‌افزاید: "اگر از خدا و رسولش اطاعت کنید ثواب اعمالتان را به طور کامل می‌دهد، و چیزی از پاداش اعمال شما را فروگذار نمی‌کند" (وَإِنْ تَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا).

چرا که "خداوند غفور و رحیم است" (إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).  
"لا یلتکم" از ماده "لیت" (بر وزن ریب) به معنی کم گذاردن حق

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۱۲

است.<sup>۲</sup>

جمله‌های اخیر در حقیقت اشاره به یک اصل مسلم قرآنی است که شرط قبولی اعمال "ایمان" است، می‌گوید، اگر شما ایمان قلبی به خدا و پیامبر ص داشته باشید که نشانه آن اطاعت از فرمان خدا و رسول او است، اعمال شما ارزش می‌یابد، و خداوند حتی کوچکترین حسنات شما را می‌پذیرد،

<sup>۱</sup> "اصول کافی" جلد ۲ "باب ان الایمان یشرک الاسلام" حدیث ۳.

<sup>۲</sup> بنا بر این فعل مزبور اجوف یائی است، هر چند ماده "ولت" (مثال واوی) نیز به همین معنی آمده است.

و پاداش می‌دهد، و حتی به برکت این ایمان گناهان شما را می‌بخشد که او غفور و رحیم است.

\*\*\* و از آنجا که دست یافتن بر این امر باطنی یعنی ایمان کار آسانی نیست در آیه بعد به ذکر نشانه‌های آن می‌پردازد، نشانه‌هایی که به خوبی مؤمن را از مسلم، و صادق را از کاذب، و آنها را که عاشقانه دعوت پیامبر ص را پذیرفته‌اند، از آنها که برای حفظ جان و یا رسیدن به مال دنیا اظهار ایمان می‌کنند جدا می‌سازد، می‌فرماید:

"مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند، سپس هرگز شک و ریبی به خود راه نداده، و با اموال و جانهای خود در راه خدا به جهاد پرداخته‌اند" (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ).

آری نخستین نشانه ایمان عدم تردید و دو دلی در مسیر اسلام است، نشانه دوم جهاد با اموال، و نشانه سوم که از همه برتر است جهاد با انفس (جانها) است.

به این ترتیب اسلام به سراغ روشترین نشانه‌ها رفته است: ایستادگی

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۱۳

و ثبات قدم، و عدم شک و تردید از یک سو، و ایثار مال و جان از سوی دیگر.

چگونه ممکن است ایمان در قلب راسخ نباشد در حالی که انسان از بذل مال و جان در راه محبوب مضایقه نمی‌کند.

و لذا در پایان آیه می‌افزاید: "چنین کسانی راستگو هستند" و روح ایمان در وجودشان موج می‌زند (أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ). این معیار را که قرآن برای شناخت "مؤمنان راستین" از "دروغگویان متظاهر به اسلام" بیان کرده، منحصر به فقرای طایفه "بنی‌اسد" نیست، معیاری است روشن و گویا برای هر عصر و زمان، برای جداسازی مؤمنان واقعی از مدعیان دروغین، و برای نشان دادن ارزش ادعای کسانی که همه جا دم از اسلام می‌زنند و خود را طلبکار پیامبر ص می‌دانند ولی در عمل آنها کمترین نشانه‌ای از ایمان و اسلام دیده نمی‌شود. در مقابل، کسانی هستند که نه تنها ادعایی ندارند، بلکه همواره خود را مقصر می‌شمرند، و در عین حال در میدان ایثار و فداکاری از همه پیشگامترند.

و اگر این معیار قرآنی را برای سنجش مؤمنان واقعی به کار بریم معلوم نیست از انبوه میلیون‌ها میلیون مدعیان اسلام چه اندازه مؤمن واقعی هستند، و چه مقدار مسلمان ظاهری؟!\*\*\*

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۱۴

[سوره الحجرات (۴۹): آیات ۱۶ تا ۱۸]

قُلْ أَتَعْلَمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۶) يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُم بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۷) إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۸)

ترجمه:

۱۶- بگو: آیا خدا را از ایمان خود با خبر می‌سازید، او تمام آنچه را در آسمان و زمین است می‌داند، و خداوند از همه چیز آگاه است.

۱۷- آنها بر تو منت می‌گذارند که اسلام آورده‌اند، بگو اسلام خود را بر من منت مگذارید، بلکه خداوند بر شما منت می‌گذارد که شما را به سوی ایمان هدایت کرده، اگر (در ادعای ایمان) راستگو هستید.

۱۸- خداوند غیب آسمانها و زمین را می‌داند و نسبت به آنچه انجام می‌دهید بیناست.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۱۵

شان نزول:

جمعی از مفسران گفته‌اند که بعد از نزول آیات گذشته گروهی از اعراب خدمت پیامبر ص آمدند و سوگند یاد کردند که در ادعای ایمان صادقند، و ظاهر و باطن آنها یکی است، نخستین آیه مورد بحث نازل شد (و به آنها اخطار کرد که نیازی به سوگند ندارد خدا درون و برون همه را می‌داند).<sup>۱</sup>

\*\*\* تفسیر: منت نگذارید که مسلمان شده‌اید!

در آیات گذشته نشانه‌های مؤمنان راستین بیان شده بود، و چنان که در شان نزول ذکر شد جمعی از مدعیان اصرار داشتند که حقیقت ایمان در قلب آنها مستقر است، قرآن به آنها و به تمام کسانی که همانند آنها هستند اعلام می‌کند که نیازی به اصرار و سوگند نیست، در مساله "ایمان" و "کفر" سر و کار شما با خدایی است که از همه چیز با خبر است، مخصوصاً با

<sup>۱</sup> "مجمع البیان"، "المیزان"، "روح البیان" و "تفسیر قرطبی".

لحنی عتاب آمیز در نخستین آیه مورد بحث می گوید: "به آنها بگو: آیا می خواهید خداوند را از ایمان خود با خبر سازید، او تمام آنچه را در آسمانها و زمین است می داند" (قُلْ أَتُعْلَمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ).

و برای تاکید بیشتر می افزاید: "خداوند از همه چیز آگاه است" (وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ).

ذات مقدس او عین علم است، و علمش عین ذات او است، و به همین دلیل علمش ازلی و ابدی است.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۱۶

ذات پاکش همه جا حضور دارد، و از رگ گردن به شما نزدیکتر، و میان انسان و قلبش حائل می شود، با این حال نیازی به ادعای شما نیست، او راستگویان را از مدعیان کاذب به خوبی می شناسد، و از اعماق جانشان با خبر است، حتی درجات شدت و ضعف ایمان آنها را که گاه از خودشان نیز پوشیده است، نزد او روشن است، با این حال چرا اصرار دارید که خدا را از ایمان خود با خبر سازید؟!\*\*\* سپس به گفتگوی اعراب بادیه نشین باز می گردد که اسلام خود را به رخ پیامبر می کشیدند، و می گفتند: ما با تو از در تسلیم آمدیم در حالی که بسیاری از قبائل عرب از در جنگ آمدند.

قرآن در پاسخ آنها می گوید: "آنها بر تو منت می گذارند که اسلام آورده اند!" (يَمْنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا).

"به آنها بگو: اسلام خود را بر من منت نگذارید" (قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُم).



" بلکه خداوند بر شما منت می‌گذارد که شما را به سوی ایمان هدایت کرد اگر در ادعای ایمان راستگو هستید!" (بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ).

" منت" - چنان که قبلا هم گفته‌ایم - از ماده " من" به معنی وزنه مخصوصی است که با آن وزن می‌کنند، سپس به هر نعمت سنگین و گرانقدری اطلاق شده، منت بر دو گونه است اگر جنبه عملی داشته باشد (به معنی بخشش نعمت گرانقدر) ممدوح است، و منت‌های الهی از این قبیل است، ولی اگر جنبه لفظی داشته باشد مانند منت بسیاری از انسانها عملی است زشت و ناپسند.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۱۷

جالب اینکه در جمله اول می‌گوید: آنها بر تو منت می‌گذارند که "اسلام" را پذیرفته‌اند و این تاکید دیگری است بر اینکه آنها در ادعای ایمان صادق نیستند بلکه ظاهرا اسلام را پذیرا شده‌اند.

ولی در ذیل آیه می‌گوید: "اگر در دعوی خود راست می‌گوئید خداوند بر شما منت می‌گذارد که هدایتان به "ایمان" کرده است".

به هر حال این مساله مهمی است که افراد کوتاه‌فکر غالبا تصورشان این است که با قبول ایمان، و انجام عبادات و طاعات، خدمتی به ساحت قدس الهی یا پیامبر ص و اوصیای او ع کرده‌اند، و به همین دلیل انتظار پاداش دادند.

در حالی که اگر نور ایمان به قلب کسی بتابد و این توفیق نصیبش شود که در سلک مؤمنان در آید، بزرگترین لطف الهی شامل حال او شده است.

"ایمان" قبل از هر چیز درک تازه‌ای از عالم هستی به انسان می‌دهد، حجابها و پرده‌های خود خواهی و غرور را کنار می‌زند، افق دید انسان را می‌گشاید، و شکوه و عظمت بی‌مانند آفرینش را در نظر او مجسم می‌کند.

سپس نور و روشنایی بر عواطف او می‌پاشد و آنها را پرورش می‌دهد، ارزشهای انسانی را در او زنده می‌کند، استعدادهای والایی او را شکوفا می‌سازد، علم و قدرت و شهامت و ایثار و فداکاری و عفو و گذشت و اخلاص به او می‌دهد، و از موجودی ضعیف انسانی نیرومند و پر ثمر می‌سازد.

دست او را گرفته و از مدارج کمال بالا می‌برد، و به اوج قله افتخار می‌رساند، او را هماهنگ با قوانین عالم هستی، و عالم هستی را در تسخیر او قرار می‌دهد.

آیا این نعمتی است که خداوند بر انسان ارزانی داشته یا منتی است که انسان بر پیامبر خدا ص بگذارد؟!

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۱۸

همچنین هر یک از عبادات و اطاعات گامی است به سوی تکامل: قلب را صفا می‌بخشد، شهوات را کنترل می‌کند، روح اخلاص را تقویت می‌نماید، به جامعه اسلامی وحدت و یکپارچگی و قوت و عظمت می‌بخشد.

هر کدام یک کلاس بزرگ تربیتی است، و درسی است آموزنده.

اینجا است که انسان باید هر صبح و شام شکر نعمت ایمان بجا آورد و بعد از هر نماز و هر عبادت سر به سجده بگذارد، و خدا را بر اینهمه توفیق سپاس گوید.

اگر بیش انسان در مورد ایمان و اطاعت خدا چنین باشد نه تنها خود را "طلبکار" نمی‌داند، بلکه همیشه "مدیون" خدا و پیامبر ص و غرق احسان او می‌شمرد.

عبادات را عاشقانه انجام می‌دهد، و در راه اطاعت او نه با پا که با سر می‌دود. و اگر خدا برای او پاداش عمل قائل شده، این را نیز لطف دیگری می‌داند، و گرنه انجام کارهای نیک سودش به خود انسان باز می‌گردد و در حقیقت با این توفیق بر میزان بدهکاریهای او به خداوند افزوده می‌گردد.

بنا بر این هدایت او لطف است، و دعوت پیامبرش ص لطفی دیگر، و توفیق اطاعت و فرمانبرداری لطفی مضاعف، و پاداش لطفی است ما فوق لطف!\*\*\* در آخرین آیه مورد بحث که پایان سوره "حجرات" است باز هم آنچه را در آیه قبل آمده تاکید می‌کند، و می‌فرماید: "خداوند غیب آسمانها و زمین را می‌داند، و نسبت به آنچه انجام می‌دهید بصیر و بینا است" (إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ).

اصرار نداشته باشید که حتما مؤمن هستید، و نیازی به سوگند نیست،

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۱۹

او در زوایای قلب شما حضور دارد، و از آنچه در آن می‌گذرد کاملاً با خبر است. او از تمام اسرار اعماق زمین و غیب

آسمانها آگاه است، بنا بر این چگونه ممکن است از درون دل  
شما بیخبر باشد؟

\*\*\* خداوندا! بر ما منت نهادی و نور ایمان را در قلب ما  
تاییدی، تو را به نعمت عظیم هدایت سوگند که ما را در این  
راه ثابت بدار و در مسیر تکامل رهبری کن! پروردگارا! تو از  
اعماق قلب ما آگاهی، نیت ما را به خوبی می‌دانی، عیوب ما  
را از بندگانت پبوشان و به کرمات اصلاح فرما! بار الها! به ما  
توفیق و قدرتی مرحمت کن که ارزشهای عظیم اخلاقی که  
در این سوره پر عظمت بیان فرمودی در وجود خود زنده  
کنیم و احترام آن را پاس داریم. آمین یا رب العالمین پایان  
سوره حجرات اول محرم سال ۱۴۰۶.

\*\*\*۶۴ / ۶ / ۲۶\*\*\*

## سوره مبارکه ق

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۲۰

(۵۰) سوره "ق" این سوره در "مکه" نازل شده، و دارای ۴۵ آیه است

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۲۲

محتوای سوره "ق"

محور بحثهای این سوره مساله "معاد" است و تقریباً تمام آیات بر همین محور دور می‌زند، و مسائل دیگر در آن شکل جنبی دارد.

در مسائل مربوط به معاد انگشت روی امور زیر می‌گذارد.

۱- انکار و تعجب کافران از مساله معاد (معاد جسمانی).

۲- استدلال بر مساله معاد از طریق توجه به نظام آفرینش، و مخصوصاً احیای زمینهای مرده به وسیله نزول باران.

۳- استدلال بر مساله معاد از طریق توجه به خلقت نخستین.

۴- اشاره به مساله ثبت اعمال و اقوال برای "یوم الحساب".

۵- مسائل مربوط به مرگ و انتقال از این جهان به سرای دیگری.

۶- گوشه‌ای از حوادث روز قیامت و اوصاف بهشت و دوزخ.

۷- اشاره به حوادث تکان دهنده پایان جهان که سر آغازی است بر جهان دیگر.

در این میان اشاراتی کوتاه و مؤثر به وضع اقوام طغیانگر پیشین و سرنوشت دردناک و شوم آنها (مانند قوم فرعون، و عاد، و لوط، و شعیب، و تبع) و نیز دستوراتی برای توجه به خدا و ذکر او به پیامبر اسلام ص داده شده است.

و اشاره کوتاهی به عظمت قرآن در آغاز و پایان سوره به چشم می خورد.

\*\*\*

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۲۳

فضیلت تلاوت سوره "ق"

از روایات اسلامی استفاده می شود که پیامبر ص اهمیت فراوانی برای این سوره قائل بود، تا آنجا که هر روز جمعه آن را در خطبه نماز جمعه قرائت می فرمود<sup>۱</sup>.

در حدیث دیگری آمده است که در هر روز "عید" و "جمعه" آن را تلاوت می فرمود<sup>۲</sup>.

این به خاطر آن است که روز جمعه و عید روز بیداری و آگاهی انسانها، روز بازگشت به فطرت نخستین، و روز توجه به خدا و یوم الحساب است، و از آنجا که آیات این سوره به نحو بسیار مؤثری مساله معاد و مرگ و حوادث قیامت را

---

۱ "تفسیر قرطبی" جلد ۹ صفحه ۶۱۷۱.

۲ "تفسیر فی ظلال" جلد ۷ صفحه ۵۴۷.

بازگو می‌کند و تفکر در آن تاثیر عمیقی در بیداری و تربیت انسانها دارد، مورد توجه خاص آن حضرت قرار داشت.

در حدیثی از پیغمبر اکرم ص چنین نقل شده:

من قرأ سورة "ق" هون الله عليه تارات الموت و سكراته:

"کسی که سوره "ق" را بخواند خداوند مشكلات و سكرات مرگ را بر او آسان می‌سازد".<sup>۱</sup>

و نیز در حدیثی از امام باقر ع آمده است:

من ادمن فی فرائضه و نوافله سورة ق وسع الله فی رزقه، و اعطاه كتابه بیمینه و حاسبه حسابا یسیرا:

"کسی که پیوسته در نمازهای فریضه و نافله سوره ق را بخواند خداوند روزی او را گسترده می‌کند، و نامه اعمالش را به دست راستش می‌دهد،

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۲۴

و حساب او را در قیامت آسان می‌سازد".<sup>۲</sup>

نیاز به یاد آوری ندارد که اینهمه افتخار و فضیلت تنها با خواندن الفاظ حاصل نمی‌شود، بلکه خواندن الفاظ سر آغازی است برای بیداری اندیشه‌ها و آن نیز وسیله‌ای است برای عمل صالح و هماهنگی با محتوای سوره.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۲۵

[سوره ق (۵۰): آیات ۱ تا ۵]

---

<sup>۱</sup> "تفسیر مجمع البیان" جلد ۹ صفحه ۱۴۰.

<sup>۲</sup> "تفسیر مجمع البیان" جلد ۹ صفحه ۱۴۰.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ق وَ الْقُرْآنِ الْمَجِيدِ (۱) بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ  
الْكَافِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ (۲) أ إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَاباً ذَلِكَ رَجْعٌ  
بَعِيدٌ (۳) قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَ عِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ  
(۴)

بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيحٍ (۵)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱- ق- سوگند به قرآن  
مجید.

۲- آنها تعجب کردند که پیامبری انذارگر از میان خودشان  
آمده، و کافران گفتند:

این چیز عجیبی است!

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۲۶

۳- آیا هنگامی که ما مردیم و خاک شدیم دو باره به زندگی  
باز می گردیم؟ این بازگشتی است بعید! ۴- ولی ما می دانیم  
آنچه را زمین از بدن آنها می کاهد، و نزد ما کتابی است که  
همه چیز در آن محفوظ است.

۵- آنها حق را هنگامی که به سراغشان آمد تکذیب کردند لذا  
پیوسته در کار پراکنده خود متحیرند!

تفسیر: منکران لجوج در کار خود سرگردانند!

در این جا بار دیگر در آغاز این سوره به بعضی از " حروف  
مقطعه " بر خورد می کنیم و آن حرف " ق " است، و چنان که  
قبلا نیز گفته ایم یکی از تفسیرهای قابل توجه " حروف



مقطعه" این است که "قرآن" با آن همه عظمت از ماده ساده‌ای همچون حروف "الفا" تشکیل یافته، و این نشان می‌دهد که ابداع‌گر و نازل‌کننده قرآن مجید علم و قدرت بی‌پایان داشته که از چنین ابزار ساده‌ای چنان ترکیب عالی آفریده است.

البته تفسیرهای دیگری برای "حروف مقطعه" نیز وجود دارد که می‌توانید در آغاز سوره‌های "بقره"، "آل عمران"، "اعراف" و سوره‌های "حم" مطالعه فرمائید.

برخی از مفسران نیز "ق" را اشاره به بعضی از اسماء اللّٰه (مانند "قادر" و "قیوم") دانسته‌اند.

در بسیاری از تفاسیر نیز آمده که "ق" نام کوهی است عظیم که محیط به کره زمین است، در اینکه این کدام کوه است که بر کره زمین یا مجموعه جهان احاطه دارد؟ و منظور از آن چیست؟ اینجا جای بحث آن نیست، آنچه لازم

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۲۷

می‌دانیم در اینجا اشاره کنیم این است که بسیار بعید به نظر می‌رسد که "ق" در این سوره اشاره به "کوه قاف" باشد، چرا که نه تنها تناسبی با بحثهای سوره ندارد، حرف "ق" در اینجا همانند سایر حروف مقطعه‌ای است که در آغاز سوره‌های قرآن آمده، بعلاوه اگر منظور از آن "کوه قاف" بود می‌بایست با "واو" قسم همراه باشد مانند "وَالطُّورِ" و امثال آن، و ذکر یک کلمه بدون مبتدا و خبر یا واو قسم مفهومی ندارد.

از همه اینها گذشته "رسم الخط" تمام قرآن‌ها این است که "ق" به صورت "مفرد" نوشته، در حالی که "کوه قاف" را به صورت "قاف" می‌نویسند.

از جمله اموری که گواهی می‌دهد ذکر این حرف از حروف مقطعه برای بیان عظمت قرآن است اینکه بلافاصله بعد از آن سوگند به قرآن مجید یاد کرده، می‌فرماید: "قسم به قرآن مجید" (وَ الْقُرْآنِ الْمَجِيدِ).

"مجید" از ماده "مجد" به معنی "شرافت گسترده" است، و از آنجا که قرآن عظمت و شرافتی بی پایان دارد کلمه "مجید" از هر نظر سزاوار آن است، ظاهرش زیبا، محتوایش عظیم، دستوراتش عالی، و برنامه‌هایش آموزنده و حیاتبخش است. در اینکه این قسم به چه منظور ذکر شده، و به اصطلاح "مقسم له" چیست؟ مفسران احتمالات زیادی داده‌اند، ولی با توجه به آیات بعد به نظر می‌رسد که جواب قسم همان مسأله "نبوت" پیامبر اسلام ص یا "رستاخیز" انسانها بعد از مرگ است.<sup>۱</sup>

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۲۸

سپس به بیان پاره‌ای از ایرادهای بی اساس کفار و مشرکان عرب پرداخته، از میان آنها به دو ایراد اشاره می‌کند:

نخست می‌گوید: "بلکه آنها تعجب کردند که پیامبری اندازگر، از خود آنها آمده، و کافران گفتند: این چیز عجیبی است!"؟! (بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ الْكَاْفِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ).

---

<sup>۱</sup> و در تقدیر چنین است: و القرآن المجید انک رسول الله - یا - ان البعث حق.

این ایرادی است که قرآن بارها به آن و پاسخ آن اشاره کرده، و تکرار آن نشان می‌دهد که از ایرادهای اصلی کفار بوده که همواره آن را تکرار می‌کردند.

نه تنها به پیامبر اسلام ص که به سایر پیامبران نیز همین ایراد را می‌گرفتند، گاه می‌گفتند: **إِنَّ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا:** "شما تنها انسانهایی مثل ما هستید که می‌خواهید ما را از آنچه نیاکانمان می‌پرستیدند باز دارید!" (ابراهیم - ۱۰).

و گاه می‌گفتند: **ما هذا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَ يَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ:** "این انسانی همانند شما است، از آنچه می‌خورید، می‌خورد و از آنچه شما می‌نوشید می‌نوشد!" (مؤمنون - ۳۳).

و گاه می‌افزودند: **لَوْ لَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا:** "چرا فرشته‌ای همراه او نازل نشده تا همراه او انذار کند؟! (فرقان - ۷).

ولی همه اینها بهانه‌هایی بود برای عدم تسلیم در برابر حق.

قرآن در آیات مورد بحث پاسخی از این ایراد نمی‌گوید، چرا که بارها به آن پاسخ گفته است، که اگر فرضاً فرشته‌ای می‌فرستادیم آن را به صورت بشر قرار می‌دادیم، یعنی رهبر و راهنمای انسان تنها می‌تواند انسان باشد، تا از تمام دردها، نیازها، تمایلات، خواستها و مسائل زندگی او با خبر باشد، و از سوی دیگر بتواند در جنبه‌های عملی الگویی برای آنها گردد،

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۲۹

و نگویند اگر او هم از جنس ما بود، هرگز پاک و پاکیزه نمی‌ماند چرا که:

قاضی ار با ما نشیند      محتسب گر می خورد  
برفشانند دست را      معذور دارد مست را!

بنا بر این برنامه‌هایش تنها به درد خودش می‌خورد نه به درد بشر!

\*\*\* بعد از این ایراد به رسالت پیامبر ص و اینکه چگونه از جنس بشر است؟ ایراد دیگری به محتوای دعوت او داشتند و انگشت روی مساله‌ای می‌گذارند که برای آنها از هر نظر عجیب و غریب بود، آنها می‌گفتند: "آیا هنگامی که ما مردیم و خاک شدیم دو باره به زندگی باز می‌گردیم، آن چنان که او می‌گوید؟ این بازگشتی است بعید!" (أ إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجَعٌ بَعِيدٌ)<sup>۱</sup>.

به هر حال آنها بازگشت مجدد به زندگی را مساله‌ای دور از عقل می‌پنداشتند، بلکه گاه آن را محال دانسته، و ادعای آن را دلیل بر جنون گوینده‌اش می‌گرفتند! چنان که در آیه ۷ و ۸ سبا می‌خوانیم: قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُنْبِئُكُمْ إِذَا مُرِّقْتُمْ كُلٌّ مُمَرِّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ أَفْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ" کافران گفتند: آیا مردی را به شما نشان دهیم که خبر می‌دهد هنگامی که کاملاً از هم متلاشی شدید بار دیگر به خلقت تازه‌ای بر می‌گردید، آیا افترا بر خدا بسته؟ یا جنون

---

<sup>۱</sup> جواب "اذا" محذوف است، و از جمله بعد فهمیده می‌شود، و در تقدیر چنین است: ا إذا متنا و کنا ترابا نرجع و نرد حیا ذلک رجع بعید".

دارد؟!\*\*\* تنها در اینجا نیست که این ایراد را به پیامبر اسلام ص کردند، بارها

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۳۰

گفتند، و بارها پاسخ شنیدند و باز هم از روی لجاجت تکرار کردند.

به هر حال قرآن مجید در اینجا از چند راه به آنها پاسخ می‌گوید:

نخست: به علم بی پایان خدا اشاره کرده، می‌فرماید: " ما می‌دانیم آنچه را زمین از بدن آنها می‌کاهد و کم می‌کند؟ و نزد ما کتابی است که همه چیز در آن محفوظ است " (قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ).

اگر اشکال و ایراد شما به خاطر این است که استخوانهای آدمی می‌پوسد، و گوشت او خاک می‌شود، و جزء زمین می‌گردد و ذراتی از آن نیز تبدیل به بخار و گازهای پراکنده در هوا می‌گردد، چه کسی می‌تواند آنها را جمع آوری کند؟ و اصلاً چه کسی از آنها با خبر است؟

پاسخش معلوم است: خداوندی که علم او به تمام اشیاء احاطه دارد تمام این ذرات را می‌شناسد، و به هنگام لزوم همه را جمع آوری می‌کند، همانگونه که ذرات پراکنده آهن را در میان تلی از غبار با یک قطعه آهنربا می‌توان جمع - آوری کرد، جمع آوری ذرات پراکنده هر انسان برای خدا از اینهم آسان‌تر است.

و اگر ایراد آنها این است که حساب اعمال انسان را چه کسی برای معاد و رستخیز نگه‌می‌دارد؟ پاسخش این است که همه

اینها در لوح محفوظ ثبت است، و اصولاً چیزی در این عالم گم نمی‌شود، حتی اعمال شما باقی می‌ماند، هر چند تغییر شکل می‌دهد.

"كِتَابٌ حَفِیْظٌ" به معنی کتابی است که حافظ اعمال تمام انسانها و غیر آن است، و اشاره به "لوح محفوظ" است که شرح آن را ذیل آیه ۳۹ سوره رعد داده‌ایم (جلد دهم صفحه ۲۴۱).

\*\*\* سپس به پاسخ دیگری می‌پردازد که بیشتر جنبه روانی دارد، می‌گوید:

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۳۱

"ولی آنها حق را هنگامی که به سراغشان آمد تکذیب کردند" (بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ).

یعنی آنها آگاهانه منکر حق شده‌اند، و گرنه گرد و غباری بر چهره حق نیست، و چنان که در آیات بعد می‌آید آنها صحنه معاد را با چشم خود مکرر در این دنیا می‌بینند و جای شک و تردید ندارد.

لذا در پایان آیه می‌افزاید: "چون آنها در مقام تکذیب بر آمده‌اند پیوسته ضد و نقیض می‌گویند، در کار خود متحیرند و در امور مختلط گرفتارند" (فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِیْجٍ).

گاه پیامبر ص را مجنون می‌خوانند، گاه کاهن، و گاه شاعر.

گاه می‌گویند: سخنان او "اساطیر الاولین" است.

گاه می‌گویند: "بشری به او تعلیم می‌دهد!" گاه نفوذ کلماتش را نوعی "سحر" می‌دانند.

و گاه مدعی می‌شوند ما هم مثل آن می‌توانیم بیاوریم! این پراکنده‌گوئیه‌ها نشان می‌دهد که حق را دریافته‌اند، و به دنبال بهانه‌جویی هستند و لذا هرگز روی یک حرف نمی‌ایستند.

"مریج" از ماده "مرج" (بر وزن حرج) به معنی امر "مختلط و مشوش و مشتبه" است، و لذا به زمینی که گیاهان مختلف و فراوان در آن روئیده "مرج" (مرتع) گفته می‌شود.

\*\*\*

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۳۲

[سوره ق (۵۰): آیات ۶ تا ۱۱]

أ فَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَ زَيَّنَّاهَا وَ مَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ (۶) وَ الْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَ أَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَ أُنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ (۷) تَبَصَّرَةٌ وَ ذَكَرَى لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ (۸) وَ نَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَ حَبَّ الْحَصِيدِ (۹) وَ النَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ (۱۰)

رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَ أَحْيَيْنَا بِهِ بَلَدَةً مَيِّتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ (۱۱)

ترجمه:

۶- آیا آنها به آسمانی که بالای سرشان است نگاه نکردند که چگونه ما آن را بنا کرده‌ایم؟

و چگونه به وسیله ستارگان زینت بخشیده‌ایم؟ و هیچ شکاف و ناموزونی در آن

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۳۳

نیست! ۷- و زمین را گسترش دادیم، و در آن کوه‌های عظیمی افکندیم، و از هر نوع گیاه بهجت‌انگیز رویاندیم.

۸- تا وسیله بینایی و بیداری برای هر بنده توبه کاری باشد.

۹- و از آسمان آبی پر برکت فرستادیم و به وسیله آن باغها و دانه‌هایی را که درو می‌کنند رویانندیم.

۱۰- و نخلهای بلند قامت که میوه‌های متراکم دارند.

۱۱- همه اینها به منظور بخشیدن روزی به بندگان است، و به وسیله باران زمین مرده را زنده کردیم، آری زنده شدن مردگان نیز همین گونه است.

تفسیر: لحظه‌ای به آسمان بنگرید!

این آیات هم چنان بحث "دلائل معاد" را دنبال می‌کند، گاه از طریق "قدرت بی انتهای حق" و گاه از "وجود صحنه‌های معاد در همین دنیا" کمک می‌گیرد.

نخست توجه منکران را به آفرینش آسمانها جلب کرده، می‌گوید: "آیا به آسمان در بالای سرشان نگاه نکردند که چگونه ما آن را بنا کرده‌ایم بی آنکه ستون و پایه‌ای داشته باشد؟! و چگونه آن را به وسیله ستارگان زینت بخشیده‌ایم در حالی که هیچ شکاف و ناموزونی در آن وجود ندارد؟! (أ) فَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ).

منظور از نگاه کردن در اینجا نگاهی توأم با اندیشه و تفکر است که انسان را به قدرت عظیم خالق این آسمان پهناور و شگفتیهایش آشنا سازد که هم عظمت خیره کننده‌ای دارد، و هم زیباییهای فراوان و هم استحکام و نظم و حساب.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۳۴



جمله وَ مَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ (هیچ شکافی در آن نیست) یا به معنی عدم وجود نقص و عیب و ناموزونی است، چنان که بعضی از مفسران گفته‌اند، و یا به معنی عدم وجود شکاف در خصوص آسمانی است که اطراف زمین را احاطه کرده، و جو زمین نامیده می‌شود، و به گفته قرآن "سقف محفوظی" است (انبیاء- ۳۲) که راه را بر سنگهای آسمانی که به طور مداوم با سرعت سرسام آوری به سوی زمین می‌آید می‌بندد، و قبل از وصول به سطح زمین آنها را آتش می‌زند و خاکستر می‌کند، و همچنین از اشعه‌های کیهانی زیانبخش ممانعت به عمل می‌آورد.

و گرنه آسمان به معنی محل ستارگان یک فضای خالی است که این کرات در آن شناورند.

در اینجا احتمال سومی نیز وجود دارد و آن اینکه جمله بالا اشاره به نظریه وجود "اتر" (اثیر) باشد، مطابق این نظریه تمام عالم هستی و فواصل ستارگان پر است از ماده‌ای بی رنگ و بی وزن به نام "اتر" که حامل امواج نور است و آن را از نقطه‌ای به نقطه دیگر منتقل می‌کند، طبق این نظریه هیچ شکاف و فرجه‌ای در تمام عالم آفرینش نیست، و سیارات و ثوابت در "اتر" غوطه‌ورند.

البته این سه تفسیر با هم منافاتی ندارند، هر چند تفسیر سوم که متکی به فرضیه اتر می‌باشد قابل اعتماد نیست، چون موضوع اتر از نظر دانشمندان هنوز به طور قطع ثابت نشده است.

\*\*\* سپس به عظمت آفرینش زمین پرداخته می‌افزاید: " و زمین را گسترش دادیم و در آن کوه‌های عظیمی افکندیم، و

در آن از هر نوع و از هر جفت گیاه بهجت‌انگیز رویانیدیم"  
(وَ الْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَ أَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ  
زَوْجٍ بَهِيحٍ).

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۳۵

آری آفرینش زمین از یک سو، گسترش آن (بیرون آمدن از زیر آب) از سوی دیگر، پیدایش کوه‌ها که ریشه‌های آن به هم پیوسته و همچون زرهی زمین را در برابر فشارهای درونی و برونی و جزر و مدهای حاصل از جاذبه ماه و خورشید حفظ می‌کند، از سوی سوم، و پیدایش انواع گیاهان با آن همه عجائب و زیباییها از سوی چهارم همگی دلیل بر قدرت بی پایان او است.<sup>۱</sup>

تعبیر به مِنْ كُلِّ زَوْجٍ اشاره به مساله زوجیت در عالم گیاهان است که در موقع نزول این آیات هرگز به عنوان یک اصل کلی کشف نشده بود و بعد از قرن‌ها علم و دانش بشر پرده از روی آن برداشت، و یا به معنی اصناف و انواع مختلف گیاهان است، چرا که تنوع در عالم گیاهان فوق العاده زیاد و حیرت‌انگیز است.

\*\*\* در آیه بعد نتیجه‌گیری کرده، می‌گوید: "همه اینها را به منظور بینایی و بیداری بندگانی آفریدیم که می‌خواهند به

---

<sup>۱</sup> در باره فوائد آفرینش کوه‌ها و همچنین گسترش زمین و زوجیت در عالم گیاهان بحث مشروحی در سوره رعد جلد دهم صفحه ۱۱۳ به بعد (ذیل آیه ۳) داشتیم.

سوی ما باز گردند" و حق را دریابند (تَبَصَّرَةٌ وَ ذِكْرَى لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ)¹.

آری کسی که قدرت بر آفرینش آسمانها با آن همه عظمت و زیبایی، و زمین با اینهمه نعمت و جمال و نظم و حساب دارد، چگونه نمی‌تواند مردگان را بار دیگر لباس حیات بپوشاند، و قیامتی بر پا کند؟ آیا این قدرت عظیم خیره‌کننده دلیل روشنی بر امکان معاد نیست!\*\*\*

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۳۶

در آیه بعد پایه استدلال دیگری را می‌نهد و می‌گوید: " و از آسمان، آبی پر برکت فرستادیم، و به وسیله آن باغها و دانه‌هایی را که درو می‌کنند رویانندیم" (وَ نَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَ حَبَّ الْحَصِيدِ).

" جنات" در اینجا اشاره به باغهای میوه است، و " حب الحصيد" (دانه‌های قابل درو) اشاره به حبوباتی همچون جو، گندم و مانند آن است که مواد اصلی غذای انسانها را تشکیل می‌دهد.

\*\*\* سپس می‌افزاید: " و همچنین نخلهای بلندقامتی که میوه‌های متراکم دارند" (وَ النَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ).

" باسقات" جمع " باسقه" به معنی مرتفع و بلند است و " طلع" به ثمره درخت خرما در آغاز ظهورش گفته می‌شود و " نضید" به معنی متراکم است، مخصوصاً خوشه درخت خرما

---

¹ " تبصره" می‌تواند " مفعول له" بوده باشد، یا " مفعول مطلق" ولی احتمال اول مناسبتر است.

" ذکری" نیز عطف بر آن است و همان معنی را می‌بخشد.

هنگامی که در درون غلاف قرار دارد کاملاً روی یکدیگر سوار و متراکم است، و زمانی که از غلاف بیرون می‌آید بسیار اعجاب‌انگیز است.

\*\*\* در پایان می‌گوید: " همه اینها را به منظور بخشیدن روزی به بندگان آفریدیم، و با این قطره‌های حیاتبخش باران زمین مرده را زنده کردیم، آری زنده شدن مردگان و خروج آنها از قبرها نیز همین گونه است!" (رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مِّمَّا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ)!

و به این ترتیب ضمن یاد آوری نعمتهای عظیمش به بندگان، و تحریک

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۳۷

حس شکرگزاری آنها در مسیر شناخت او، به آنها یاد آور می‌شود که شما نمونه معاد را همه سال در برابر چشمان خود در همین جهان می‌بینید، زمینهای مرده و خشک و خالی از هر گونه آثار زندگی بر اثر نزول قطرات باران به حرکت در می‌آیند، و غوغای رستاخیز را سر می‌دهند، از هر گوشه گیاهی می‌روید و " وحده لا شریک له " می‌گوید! این جنبش عظیم و حرکت به سوی حیات و زندگی در عالم گیاهان بیانگر این واقعیت است که آفریدگار عالم می‌تواند موجودات مرده را بار دیگر حیات بخشد چرا که " وقوع " چیزی اقوی دلیل بر " امکان " آن است.

---

<sup>۱</sup> در آیات دیگر نیز در این زمینه بحث شده است (به جلد ۱۸ تفسیر نمونه صفحه ۱۹۰ به بعد ذیل آیه ۹ فاطر و صفحه ۴۸۵ همین جلد ۱۸ ذیل آیات آخر سوره یس مراجعه فرمائید).

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۳۸

[سوره ق (۵۰): آیات ۱۲ تا ۱۵]

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَثَمُودُ (۱۲) وَعَادُ وَ  
 فِرْعَوْنُ وَإِخْوَانُ لُوطٍ (۱۳) وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَقَوْمُ تُبَّعٍ كُلٌّ  
 كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ (۱۴) أَفَعَيَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي  
 لُبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ (۱۵)

ترجمه:

۱۲- پیش از آنها قوم نوح و اصحاب الرس (قومی که در  
 یمامه زندگی می کردند و پیامبری بنام حنظله داشتند) و قوم  
 ثمود (پیامبرانشان را) تکذیب کردند.

۱۳- و همچنین قوم عاد و فرعون و قوم لوط.

۱۴- و اصحاب الایکه (قوم شعیب) و قوم تبع (که در سرزمین  
 یمن زندگی می کردند) هر یک از آنها فرستادگان الهی را  
 تکذیب کردند و وعده عذاب در باره آنها تحقق یافت.

۱۵- آیا ما از آفرینش نخستین عاجز ماندیم (که قادر بر  
 آفرینش رستاخیز نباشیم) ولی آنها (با این همه دلائل روشن)  
 باز در آفرینش جدید تردید دارند.

تفسیر: تنها تو نیستی که گرفتار دشمنی!

این آیات هم چنان ادامه بحثهای مربوط به معاد از دریچه های  
 مختلف است.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۳۹

نخست برای دلداری پیامبر ص می فرماید: فقط تو نیستی که این گروه کافر تکذیب کردند، و هم محتوای دعوت را خصوصا در باره معاد" قبل از آنها قوم نوح و اصحاب الرس و قوم ثمود نیز پیامبران را تکذیب کردند" (كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَثَمُودٌ).

" قوم ثمود" همان قوم صالح پیامبر بزرگ خدا است، که در سرزمین "حجر" در شمال حجاز زندگی داشتند، و در مورد" اصحاب الرس"، میان مفسران گفتگو است، بسیاری عقیده دارند که آنها طائفه‌ای بودند که در سرزمین " یمامه" می‌زیستند و پیامبری به نام " حنظله" داشتند که او را تکذیب کردند و سرانجام در چاهش افکندند (توجه داشته باشید یکی از معانی " رس" چاه است، و معنی دیگرش اثر مختصری است که از چیزی باقی می‌ماند، زیرا خاطرات کمی از این قوم در تاریخ باقیمانده).

بعضی دیگر آنها را قوم شعیب می‌دانند، زیرا آنها چاههای آب فراوان داشتند، اما با توجه به اینکه اصحاب الایکه که در آیات بعد آمده اشاره به همین قوم شعیب است این احتمال منتفی است.

بعضی نیز آنها را از بقایای قوم ثمود می‌دانند، و با توجه به اینکه " ثمود" جداگانه در آیات مورد بحث آمده این معنی نیز بعید به نظر می‌رسد.

بنا بر این مناسب همان تفسیر اول است که در میان مفسران از شهرت برخوردار است.

\*\*\* سپس می‌افزاید: " همین طایفه عاد و قوم فرعون و برادران لوط" (وَعَادٌ وَفِرْعَوْنٌ وَإِخْوَانُ لُوطٍ).

منظور از برادران "لوط" همان قوم لوط است چرا که قرآن از این پیامبران بزرگ به عنوان برادر یاد کرده.

\*\*\*

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۴۰

" و نیز اصحاب الایکه و قوم تبع " (وَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَ قَوْمُ تَبَعٍ).

"ایکه" به معنی درختان فراوان و در هم پیچیده، و یا به تعبیر دیگر بیشه مانند است، و اصحاب الایکه گروهی از قوم شعیب هستند که در غیر شهر "مدین" زندگی می کردند، شهری که دارای درختان بسیار بود<sup>۱</sup>.

و منظور از "قوم تبع" گروهی از مردم یمن است زیرا "تبع" لقبی است برای پادشاهان یمن به اعتبار اینکه مردم از آنها تبعیت می کردند، و ظاهر تعبیر قرآن در اینجا و در یک آیه دیگر (۳۷- دخان) خصوص یکی از پادشاهان یمن است که در بعضی از روایات نام او "اسعد ابو کرب" ذکر شده، و جمعی معتقدند که او مرد مؤمنی بود، و مردم را به پیروی از دعوت انبیاء فرا می خواند، هر چند با او مخالفت کردند<sup>۲</sup>.

سپس به تمام این اقوام هشتگانه اشاره کرده، می گوید: "هر یک از آنها فرستادگان الهی را تکذیب کردند، و وعده عذاب

<sup>۱</sup> برای توضیح بیشتر به جلد ۱۱ صفحه ۱۲۰ و جلد ۱۵ صفحه ۳۳۰  
ذیل آیات ۷۸ حجر و ۱۷۶ شعراء مراجعه فرمائید.

<sup>۲</sup> شرح بیشتر در باره قوم تبع را در جلد بیست و یکم (ذیل آیه ۳۷  
سوره دخان) مطالعه فرمائید.

خداوند در باره آنها تحقق یافت" (كُلُّ كَذَّبِ الرَّسُلِ فَحَقٌّ وَعِيدٌ).

اینکه می‌گوید: آنها "رسولان الهی" را تکذیب کردند، در حالی که هر یک از آنها فقط پیامبر خود را تکذیب نمودند، به خاطر آن است که فعلی که از مجموع آنها سرزد رویهمرفته تکذیب همه انبیاء بود، هر چند هر کدام یک پیامبر را تکذیب کردند.

و یا از این جهت است که تکذیب یکی از پیامبران تکذیب بقیه نیز محسوب می‌شود چرا که محتوای دعوت همه یکی است.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۴۱

به هر حال این اقوام هم پیامبرانشان را تکذیب کردند، و هم مساله توحید و معاد را، و سرانجام به سرنوشت دردناکی گرفتار شدند، بعضی گرفتار طوفان شدند، بعضی سیلاب، و بعضی دیگر صاعقه، و بعضی زلزله، و یا غیر آن و سرانجام میوه تلخ تکذیب را چشیدند.

مطمئن باش اگر این قوم کافر که در برابر تو قرار دارند به این وضع ادامه دهند، اینها نیز سرنوشتی بهتر از آنان ندارند.

\*\*\* بعد به ذکر یکی دیگر از دلائل امکان رستاخیز پرداخته، می‌گوید:

" آیا ما از آفرینش نخستین عاجز و ناتوان ماندیم " که قادر بر آفرینش دوم و رستاخیز نباشیم؟! (أَفَعَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ)!

---

<sup>۱</sup> جمله فوق محدوفی دارد و در تقدیر چنین است: أَفَعَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ حَتَّى نَعْجِزَ عَنِ الثَّانِي.



سپس می‌افزاید: آنها در آفرینش نخستین تردید ندارند، زیرا خالق انسانها را خدا می‌دانند" ولی آنها با این دلائل روشن از خلق جدید و رستاخیز تردید دارند" (بَلْ هُمْ فِي لُبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ).

در حقیقت آنها بر اثر هوای نفس و تعصب و لجاجت گرفتار تناقضند، از یک سو خالق انسانها را در آغاز خداوند می‌دانند که همه را از خاک آفریده، اما از سوی دیگر وقتی به مساله آفرینش مجدد انسانها از خاک می‌رسند آن را مطلبی عجیب و باورناکردنی می‌شمرند، در حالی که هر دو مثل یکدیگرند" و حکم الامثال فی ما یجوز و فی ما لا یجوز واحد".

و به این ترتیب در این آیات و آیات گذشته از چهار راه مختلف برای مساله معاد استدلال می‌کند: از طریق علم خدا، و از طریق قدرت او، و سپس از طریق تکرار صحنه‌های معاد در جهان گیاهان، و سرانجام از طریق توجه

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۴۲

به آفرینش نخستین.

و هر گاه به آیات دیگر قرآن در زمینه معاد مراجعه کنیم می‌بینیم همین دلائل به اضافه دلائل دیگر به صورت جداگانه در آیات مختلف آمده است، و قرآن با منطق نیرومند و تعبیرات ساده و قاطع و جذابش مساله معاد جسمانی را در برابر منکران به بهترین وجهی اثبات کرده است که اگر خود را از پیشداوریها و تعصب و لجاج و تقلیدهای کورکورانه تهی می‌کردند بسیار زود در برابر این واقعیت تسلیم می‌شدند، و می‌دانستند رستاخیز چیز پیچیده‌ای نیست.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۴۳

[سوره ق (۵۰): آیات ۱۶ تا ۱۸]

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسَّوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ  
إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ (۱۶) إِذْ يَتَلَفَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ  
الشَّمَالِ قَعِيدٌ (۱۷) مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ (۱۸)

ترجمه:

۱۶- ما انسان را آفریدیم و وسوسه‌های نفس او را می‌دانیم،  
و ما به او از رگ قلبش نزدیک‌تریم! ۱۷- به خاطر بیاورید  
هنگامی که دو فرشته راست و چپ که ملازم انسان هستند  
اعمال او را دریافت می‌دارند.

۱۸- هیچ سخنی را انسان تلفظ نمی‌کند مگر اینکه نزد آن  
فرشته‌ای مراقب و آماده برای انجام ماموریت است.

تفسیر: کمترین سخنان شما را هم می‌نویسند!

در این آیات بخش دیگری از مسائل مربوط به معاد مطرح  
می‌شود و آن مساله ثبت و ضبط اعمال انسانها برای روز  
حساب است.

نخست از علم بی پایان خدا و احاطه علمی او به انسانها سخن  
گفته، می‌فرماید:

" ما انسان را آفریدیم و وسوسه‌های نفس او را می‌دانیم " (و)  
لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسَّوِسُ بِهِ نَفْسُهُ).

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۴۴

"توسوس" از ماده "وسوسه" به گفته راغب در مفردات به معنی افکار نامطلوبی است که از دل انسان می‌گذرد، و اصل آن از کلمه "وسواس" گرفته شده که به معنی صدای زینت آلات و همچنین پیام و صدای مخفی است.

منظور در اینجا این است که وقتی خداوند از خطورات قلبی آنها و وسوسه‌های زودگذری که از فکر آنها می‌گذرد آگاه است مسلماً از تمام عقائد و اعمال و گفتار آنها با خبر می‌باشد، و حساب همه را برای روز حساب نگه می‌دارد.

جمله "و لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ" ممکن است اشاره به این نکته باشد که خالق بشر محال است از جزئیات وجود او بیخبر بماند، آنهام خلقتی که دائم و مستمر است، زیرا لحظه به لحظه فیض وجود از ناحیه خداوند به ممکنات می‌رسد که اگر یک دم رابطه ما با او قطع شود همه نابود می‌شویم، همانگونه که نور آفتاب لحظه به لحظه از این منبع فیض بخش یعنی کره خورشید جدا می‌شود و در فضا پخش می‌گردد (بلکه چنان که خواهیم گفت ارتباط ما با ذات مقدس او از اینهم بالاتر است).

آری او خالق است، و خلقتش دائم و مستمر، و ما در جمیع حالات وابسته به وجود او هستیم، با این حال چگونه ممکن است او از ظاهر و باطن ما بیخبر باشد؟! و در ذیل آیه برای روشتر ساختن مطلب می‌افزاید: "و ما به او از رگ قلبش نیز نزدیک‌تریم" (و نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ).

چه تعبیر جالب و تکان دهنده‌ای، حیات جسمانی ما وابسته به رگی است که خون را به طور مرتب از یک سو وارد قلب و از یک سو خارج کرده به تمام اعضا می‌رساند که اگر یک

لحظه در عمل آن وقفه رخ دهد فوراً مرگ به سراغ انسان می‌آید.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۴۵

خداوند از رگ قلب ما نیز به ما نزدیکتر است.

این همان است که در جای دیگر می‌گوید: **وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ**: "بدانید خداوند بین انسان و قلب او حائل می‌شود، و همه شما نزد او در قیامت جمع خواهید شد" (انفال ۲۴).

البته همه اینها تشبیه است و قرب خداوند از اینهم برتر و بالاتر است، هر چند مثالی از اینها رساتر در محسوسات پیدا نمی‌شود.

با این احاطه علمی خداوند، و بودن ما در قبضه قدرت او، تکلیف ما روشن است، نه افعال و گفتار ما از او پنهان است، و نه اندیشه‌ها و نیات، و حتی وسوسه‌هایی که از قلب ما می‌گذرد.

توجه به این واقعیت انسان را بیدار می‌کند، و به مسئولیت سنگین و پرونده دقیق او در دادگاه عدل الهی آشنا می‌سازد، و از انسان بیخبر و بی تفاوت، موجودی هوشیار و سر به راه و متعهد و با تقوا به وجود می‌آورد.

در حدیثی آمده است که روزی "ابو حنیفه" خدمت امام صادق عرض کرد من فرزندان "موسی" را دیدم که نماز می‌خواند، و مردم از جلوی او عبور می‌کردند و آنها را نهی نمی‌کرد، در حالی که اینکار مطلوب نیست! امام صادق فرمود فرزندان موسی را صدا زنید، حضرت را صدا کردند،

امام صادق ع سخن ابو حنیفه را برای فرزندش موسی ابن جعفر ع تکرار فرمود، در جواب عرض کرد ای پدر!

ان الذی کنت اصلی له کان اقرب الی منهم، یقول اللّٰه عز و جل وَ نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ!

" کسی که من برای او نماز می‌خواندم از آنها به من نزدیکتر بود، چنان که خداوند متعال می‌فرماید: ما به انسان از رگ قلب او نزدیکتریم. امام صادق ع او را در آغوش گرفت، و فرمود:

بابی انت و امی یا مستودع الاسرار:

" پدر و مادرم به فدایت باد، ای کسی که اسرار الهی در قلبت به ودیعت نهاده

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۴۶

شده".<sup>۱</sup>

مفسران و ارباب لغت در باره معنی " ورید " تفسیرهای گوناگونی دارند عده‌ای معتقدند که ورید همان رگی است که به قلب یا کبد انسان پیوسته است، و بعضی آن را به معنی تمام رگهایی که از بدن انسان می‌گذرد می‌دانند، در حالی که بعضی دیگر آن را به رگ گردن تفسیر کرده‌اند، و گاه آن را " وریدان " می‌گویند یعنی دو رگ گردن.

ولی معنی اول مناسبتر به نظر می‌رسد، مخصوصا با توجه به آیه ۲۴ سوره انفال که قبلا اشاره کردیم.

---

<sup>۱</sup> " نور الثقلین " جلد ۵ صفحه ۱۰۸.

ضمنا این کلمه (ورید) در اصل از واژه "ورود" به معنی رفتن به سراغ آب گرفته شده، و از آنجا که خون از این رگ وارد قلب می‌شود، و یا وارد به اعضاء دیگر آن را "ورید" گفته‌اند. ولی باید توجه داشت که اصطلاح متداول امروز در باره "ورید" و "شریان" (رگهایی که خون انسان را از تمام اعضاء به سوی قلب می‌برد، و رگهایی که خون را از قلب به اعضاء می‌رساند) اصطلاحی است مخصوص علم زیست‌شناسی که ارتباطی به معنی لغوی این کلمه ندارد.

\*\*\* در آیه بعد می‌افزاید: "به خاطر بیاورید هنگامی را که دو فرشته سمت راست و چپ انسان که مراقب و ملازم او هستند اعمال او را گرفته و ضبط می‌کنند" (إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدًا)!

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۴۷

یعنی علاوه بر احاطه علمی خداوند به ظاهر و باطن انسان، دو فرشته نیز مامور حفظ و نگاهداری حساب اعمال اویند که از طرف راست و چپ از او مراقبت می‌کنند، پیوسته با او هستند و لحظه‌ای جدا نمی‌شوند، تا از این طریق اتمام حجت

---

۱ "اذ" در جمله إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ ظرف است و متعلق به فعل محدودی است، و در تقدیر چنین است: اذكروا اذ يتلقى المتلقيان: این معنی را جمعی از مفسران پذیرفته‌اند، ولی جمع دیگری آن را متعلق به "اقرّب" می‌دانند که در آیه قبل آمده است، ولی تفسیر اول صحیحتر به نظر می‌رسد، زیرا جمله وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ و همچنین جمله إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ استقلال خود را حفظ می‌کنند، بی‌آنکه یکی دیگری را مقید کند، به علاوه تناسب صدر و ذیل در تفسیر دوم چندان روشن به نظر نمی‌رسد.

بیشتری شود، و تأکیدی باشد بر مساله نگاهداری حساب اعمال.

" تلقی " به معنی دریافت و اخذ و ضبط است، و " متلقیان " دو فرشته‌ای هستند که مامور ثبت اعمال انسان می‌باشند.

" قعید " از ماده " قعود " به معنی نشسته است<sup>۱</sup> و در اینجا منظور ملازم و مراقب است، و به تعبیر دیگر مفهوم آیه این نیست که این دو فرشته در سمت راست و چپ انسان نشسته‌اند، زیرا انسان گاه نشسته است و گاه در حال راه رفتن، بلکه این تعبیر کنایه از آن است که این دو همواره با انسانند و مترصد اعمال او می‌باشند.

این احتمال نیز داده شده است که آن دو بر شانه راست و چپ، یا دندان اثیاب راست و چپ انسان همیشه نشسته‌اند، و اعمال او را ثبت می‌کنند، و در بعضی از روایات غیر معروف نیز اشاره‌ای به این معنی دیده می‌شود (بحار الانوار جلد ۵۹ صفحه ۱۸۶ روایت ۳۲).

قابل توجه اینکه در روایات اسلامی آمده است که فرشته سمت راست،

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۴۸

نویسنده حسنات است، و فرشته سمت چپ نویسنده سیئات، و فرشته اول فرمانده فرشته دوم است، هنگامی که انسان عمل نیکی انجام دهد، فرشته سمت راست ده برابر می‌نویسد، و

---

<sup>۱</sup> " قعید " مفرد است با اینکه " متلقیان " تشبیه می‌باشد، این به خاطر آنست که آیه، محذوفی دارد و در تقدیر چنین است: " اذ يتلقى المتلقیان عن الیمین قعید، و عن الشمال قعید " که یکی به قرینه دیگری حذف شده است.

هنگامی که عمل بدی از او سر زند، و فرشته سمت چپ می‌خواهد آن را بنویسد، فرشته اول می‌گوید: عجله مکن. لذا او هفت ساعت به تاخیر می‌اندازد، اگر پشیمان شد و توبه کرد چیزی نمی‌نویسد، و اگر توبه نکرد تنها یک گناه برای او می‌نویسد".<sup>۱</sup>

و نیز از روایات بر می‌آید که بعد از مردن انسان مؤمن، آنها می‌گویند پروردگارا! بنده‌ات را قبض روح کردی، ماموریت ما کجاست؟

می‌فرماید: آسمان من مملو از فرشتگان من است که پیوسته مرا عبادت می‌کنند، و زمینی نیز مملو از خلق مطیع است، شما به سوی قبر بنده‌ام بروید و در آنجا تسبیح و تکبیر و تهلیل گوئید، و آن را تا روز قیامت در دفتر حسنات بنده‌ام بنویسید".<sup>۲</sup>

در روایت دیگری آمده است که پیامبر ص فرمود: " هر مسلمانی بیمار می‌شود خداوند به فرشتگان حافظ اعمال او می‌گوید ما دام که او بیمار است، اعمالی را که در حال صحت انجام می‌داده برای او بنویسید، سپس پیامبر ص افزود:

من مرض او سافر كتب الله تعالى له ما كان يعمل صحيحا مقيما:

---

<sup>۱</sup> "مجمع البيان" ج ۹ صفحه ۱۴۴.

<sup>۲</sup> همان مدرک.



" کسی که بیمار شود یا مسافرت کند خداوند همان اعمالی را که در حال صحت و در حضر انجام می‌داد برای او می‌نویسد".<sup>۱</sup>

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۴۹

و اینها همه اشاره‌های پر معنایی به توسعه الطاف خداوندی است.

\*\*\* آخرین آیه مورد بحث باز روی مساله فرشتگان ثبت اعمال تکیه کرده، می‌گوید: "هیچ سخنی را انسان تلفظ نمی‌کند مگر اینکه نزد آن فرشته‌ای مراقب و آماده برای انجام ماموریت است" (ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ)<sup>۲</sup>.

در آیه گذشته سخن از ثبت تمامی اعمال آدمی بود، و در این آیه روی خصوص الفاظ و سخنان او تکیه می‌کند، و این به خاطر اهمیت فوق العاده و نقش مؤثری است که گفتار در زندگی انسانها دارد، تا آنجا که گاهی یک جمله مسیر اجتماعی را به سوی خیر یا شر تغییر می‌دهد.

و هم به خاطر اینکه بسیاری از مردم سخنان خود را جزء اعمال خویش نمی‌دانند، و خود را در سخن گفتن آزاد می‌بینند، در حالی که مؤثرترین و خطرناکترین اعمال آدمی همان سخنان او است.

---

<sup>۱</sup> "روح المعانی" جلد ۲۶ صفحه ۱۶۵ (ذیل آیات مورد بحث) همین مضمون در کتاب "کافی" از امام صادق (ع) نیز نقل شده است (بحار الانوار جلد ۵۹ صفحه ۱۸۷ روایات ۳۴ و ۳۵).

<sup>۲</sup> ضمیر در "لدیه" به "قول" بر می‌گردد، این احتمال نیز وجود دارد که به گوینده باز گردد ولی احتمال اول مناسبتر است.

بنا بر این ذکر این آیه بعد از آیه گذشته از قبیل ذکر خاص بعد از عام است.

" رقیب " به معنی مراقب و " عتید " به معنی کسی است که مهیای انجام کار است، لذا به اسبی که مهیای دویدن است " فرس عتید " می‌گویند، و به کسی که چیزی را ذخیره و نگهداری می‌کند نیز " عتید " گفته می‌شود (از ماده " عتاد " بر وزن جهاد به معنی ذخیره کردن).

غالب مفسران معتقدند که " رقیب " و " عتید " همان دو فرشته‌ای است که در آیه قبل به عنوان " متلقیان " از آنها یاد شده است، فرشته سمت راست

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۵۰

نامش " رقیب " و فرشته سمت چپ نامش " عتید " است، گرچه آیه مورد بحث صراحتی در این مطلب ندارد، ولی با ملاحظه مجموع آیات چنین تفسیری بعید به نظر نمی‌رسد.

در اینکه این دو فرشته چه سخنانی را می‌نویسند؟ در میان مفسران گفتگو است:

جمعی معتقدند همه را می‌نویسند، حتی ناله‌ای را که دردمند در موقع درد سر می‌دهد! در حالی که بعضی دیگر عقیده دارند تنها الفاظ خیر و شر و واجب و مستحبّ یا حرام و مکروه را می‌نویسند و کاری به مباحات ندارند.

اما عمومیت تعبیر آیه نشان می‌دهد که تمامی الفاظ و گفتار آدمی ثبت می‌شود.

جالب اینکه در حدیثی از امام صادق ع آمده است که

ان المؤمنین اذا قعدا يتحدثان قالت الحفظة بعضها لبعض  
اعتزلوا بنا، فلعل لهما سرا و قد ستر الله عليهما!

"هنگامی که دو مؤمن کنار هم می نشینند و بحثهای خصوصی  
می کنند، حافظان اعمال به یکدیگر می گویند: ما باید کنار  
رویم، شاید آنها سری دارند که خداوند آن را مستور داشته."  
راوی می گوید: "مگر خداوند عز و جل نمی فرماید ما یَلْفِظُ  
مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ:" هیچ سخنی انسان نمی گوید  
مگر اینکه فرشته مراقب و آماده ثبت اعمال نزد آن حاضر  
است!"

امام فرمود:

ان كانت الحفظة لا تسمع فان عالم السر يسمع و یری:

"اگر حافظان سخنان آنها را نشنوند خداوندی که از اسرار با  
خبر است می شنود و می بیند!"<sup>۱</sup>.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۵۱

از این روایت استفاده می شود که خداوند برای اکرام و احترام  
مؤمن بعضی از سخنان او را که جنبه سری دارد از آنها مکتوم  
می دارد، ولی خودش حافظ تمام این اسرار است.

از بعضی از روایات نیز استفاده می شود که فرشتگان شب غیر  
فرشتگان روزند، چنان که در تفسیر آیه ۷۸ سوره اسراء این  
معنی را آورده ایم.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> "اصول کافی" مطابق نقل "نور الثقلین" جلد ۵ صفحه ۱۱۰.

<sup>۲</sup> به جلد دوازدهم صفحه ۲۲۳ (ذیل آیه ۷۸ سوره اسراء) مراجعه  
فرمائید.

\*\*\* نکته: دوست نزدیکتر از من به من است!

بعضی از فلاسفه می‌گویند: "همانگونه که شدت بعد موجب خفا است شدت قرب نیز چنین است، فی المثل اگر خورشید بسیار از ما دور شود قابل رؤیت نیست، و اگر بسیار به آن نزدیک شویم چنان نور خیره کننده‌ای دارد که باز قدرت دید آن را نداریم.

و در حقیقت ذات پاک خداوند همین گونه است، "یا من هو اختفی لفرط نوره": ای کسی که از شدت نورانیت از نظر ما پنهان شده‌ای!" در آیات مورد بحث نیز نزدیکی فوق العاده خداوند به بندگان ضمن تشبیه جالبی بیان شده که او از رگ گردن به ما نزدیکتر است.

این نزدیکی از شدت وابستگی ما به او سرچشمه می‌گیرد.

حتی تشبیهاتی مانند اینکه عالم همه جسم است او روح عالم است، عالم همه چون شعاع است او قرص آفتاب است، نمی‌تواند بیانگر این رابطه نزدیک باشد، و بهترین تعبیر همان است که امیر مؤمنان علی ع (در خطبه اول نهج البلاغه) فرموده است:

مع کل شیء لا بمقارنۀ و غیر کل شیء لا بمزایلۀ:

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۵۲

" او با همه موجودات است اما نه اینکه قرین آنها باشد، و جدا از همه موجودات است اما نه اینکه از آنها بر کنار باشد!"  
جمعی از فلاسفه برای بیان این قرب فوق العاده تشبیه دیگری دارند، ذات خداوند را به معنی "اسمی" و موجودات را به معنی "حرفی" تشبیه کرده‌اند.

توضیح اینکه: وقتی می‌گوئیم: "رو به کعبه کن" کلمه "به" به تنهایی مفهوم مشخصی ندارد، و تا کلمه "کعبه" به آن افزوده نشود گنگ و مبهم و نامفهوم است، بنا بر این معنی حرفی به تنهایی نمی‌تواند مفهومی داشته باشد جز به تبع معنی "اسمی".

هستی تمام موجودات عالم نیز چنین است که بدون وابستگی و پیوند با ذات او اصلاً مفهوم و وجود و بقایی ندارد، و این نهایت قرب خداوند را به بندگان، و قرب بندگان را به او نشان می‌دهد، هر چند بیخبران از این معنی غافلند.

دوست نزدیکتر از من به      وین عجبر که من از وی  
من است      دورم!

چکنم با که توان گفت      در کنار من و من  
که دوست      مهجورم!

\*\*\*

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۵۳

[سوره ق (۵۰): آیات ۱۹ تا ۲۲]

وَ جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ (۱۹) وَ  
نُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ (۲۰) وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا  
سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ (۲۱) لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ  
غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ (۲۲)

ترجمه:

۱۹- و سرانجام سكرات مرگ به حق فرا می‌رسد (و به انسان گفته می‌شود) این همان چیزی است که از آن می‌گریختی!  
۲۰- و در صور دمیده می‌شود، آن روز، روز تحقق وعده وحشتناک است.

۲۱- و هر انسانی وارد محشر می‌گردد در حالی که همراه او سوق دهنده و گواهی است.

۲۲- (به او خطاب می‌شود) تو از این صحنه (و دادگاه بزرگ) غافل بودی، و ما پرده را از چشم تو کنار زدیم، و امروز چشمت کاملاً تیز بین است!

تفسیر: قیامت و چشمهای تیز بین!

در این آیات صحنه‌های دیگری از مسائل مربوط به "معاد" منعکس است:

صحنه "مرگ"، صحنه "نفخ صور" و صحنه "حضور در محشر".

نخست می‌فرماید: "سرانجام سكرات مرگ به حق فرا می‌رسد" (وَجَاءَتْ

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۵۴

سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ).

"سکره مرگ" حالتی است شبیه به "مستی" که بر اثر فرا رسیدن مقدمات مرگ، به صورت هیجان و انقلاب فوق العاده‌ای به انسان دست می‌دهد، و گاه بر عقل او چیره می‌گردد، و او را در اضطراب و ناآرامی شدیدی فرو می‌برد.

چگونه چنین نباشد در حالی که مرگ یک مرحله انتقالی مهم است که باید انسان در آن لحظه تمام پیوندهای خود را با جهانی که سالیان دراز با آن خو گرفته بود قطع کند، و در عالمی گام بگذارد که برای او کاملاً تازه و اسرار آمیز است، به خصوص اینکه در لحظه مرگ انسان درک و دید تازه‌ای پیدا می‌کند، بی ثباتی این جهان را با چشم خود می‌بیند، و حوادث بعد از مرگ را کم و بیش مشاهده می‌کند. اینجا است که وحشتی عظیم سر تا پای او را فرا می‌گیرد و حالتی شبیه مستی به او دست می‌دهد ولی "مست" نیست<sup>۱</sup>.

حتی انبیاء و مردان خدا که در لحظه مرگ از آرامش کاملی برخوردارند از مشکلات و شدائد این لحظه انتقالی بی نصیب نیستند، چنان که در حالات پیامبر ص آمده است که در لحظات آخر عمر مبارکش دست خود را در ظرف آبی می‌کرد و به صورت می‌کشید، و "لا اله الا الله" می‌گفت و می‌فرمود:  
ان للموت سكرات: "مرگ سكراتی دارد"<sup>۲</sup>.

علی ع ترسیم زنده و گویایی از لحظه مرگ و سكرات آن دارد می‌فرماید:

اجتمعت عليهم سكره الموت و حسره الفوت، ففترت لها اطرافهم،

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۵۵

---

<sup>۱</sup> "سكر" (بر وزن مكر) در اصل به معنی مسدود کردن راه آب است، و سكر (بر وزن فكر) به معنی محل مسدود آمده، و از آنجا که در حال مستی گویی سدی میان انسان و عقلش ایجاد می‌شود به آن "سكر" (بر وزن شكر) گفته شده است.

<sup>۲</sup> "روح البیان" جلد ۹ صفحه ۱۱۸.

و تغیرت لها الوانهم، ثم ازداد الموت فيهم ولوجا، فحیل بین احدھم و بین منطقہ، و انه لیبن اھلہ، ینظر ببصرہ، و یسمع باذنہ، علی صحۃ من عقلہ، و بقاء من لبہ، یکفر فیم افنی عمرہ؟ و فیم اذھب دھرہ؟ و یتذکر اموالا جمعھا، اغمض فی مطالبھا، و اخذھا من مصرحاتھا، و مشتبھاتھا قد لزمتہ تبعات جمعھا، و اشرف علی فراقھا، تبقی لمن ورائہ ینعمون فیھا و یتمتعون بہا!:

"سکرات مرگ، توأم با حسرت از دست دادن آنچه داشتند بر آنها هجوم می‌آورد، اعضای بدنشان سست می‌گردد، و رنگ از صورت‌هایشان می‌پرد کم کم مرگ در آنها نفوذ کرده، میان آنها و زبان‌شان جدایی می‌افکند، در حالی که او در میان خانواده خویش است، با چشمش می‌بیند و با گوشش می‌شنود و عقل و هوشش سالم است، اما نمی‌تواند سخن بگوید! در این می‌اندیشد که عمرش را در چه راه فانی کرده؟ و روزگارش را در چه راهی سپری نموده است؟! به یاد ثروت‌هایی می‌افتد که در تهیه آن چشم بر هم گذارده، و از حلال و حرام و مشکوک جمع‌آوری نموده، و تبعات و مسئولیت گردآوری آن را بر دوش می‌کشد، در حالی که هنگام جدایی و فراق از آنها رسیده است او به دست بازماندگان می‌افتد، آنها از آن متنعم می‌شوند و بهره می‌گیرند اما مسئولیت و حسابش بر او است!"!

و در جای دیگر این معلم بزرگ جهان انسانیت هشدار می‌دهد و می‌فرماید:

---

۱ "نہج البلاغہ" خطبہ ۱۰۹.



انکم لو قد عایتتم ما قد عاین من مات منکم لجزعتم و وهلتهم  
و سمعتم و اطعتم و لکن محجوب عنکم ما قد عاینوا و قریب  
ما یطرح الحجاب!؛<sup>۱</sup>

" اگر آنچه را مردگان شما مشاهده کرده‌اند شما می‌دیدید  
وحشت می‌کردید، و ترسان می‌شدید، سخنان حق را  
می‌شنیدید و اطاعت می‌کردید،

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۵۶

ولی آنها آنچه دیده‌اند از شما مستور است، و به زودی پرده‌ها  
کنار می‌رود و شما هم مشاهده می‌کنید (اما افسوس ...).

سپس قرآن ادامه می‌دهد: " به کسی که در حال سكرات مرگ  
است گفته می‌شود این همان چیزی است که ناخوش داشتی  
و از آن می‌گریختی " (ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ)<sup>۲</sup>.

آری مرگ واقعیتی است که غالب افراد از آن می‌گریزند، به  
خاطر اینکه آن را " فنا " می‌دانند، نه دریچه‌ای به عالم " بقاء "،  
یا به خاطر علائق و پیوندهای شدیدی که با دنیا و مواهب  
مادی دارند و نمی‌توانند از آن دل بر کنند، و یا به خاطر  
تاریکی نامه اعمالشان! هر چه هست از آن گریزانند، اما چه  
سود که این سرنوشتی است که در انتظار همگان است، و  
شتری است که بر در خانه همه کس خوابیده، و احدی را  
توان فرار از آن نیست، همه سرانجام در کام مرگ فرو می‌روند  
و به آنها گفته می‌شود این همان است که از آن فرار

<sup>۱</sup> " نهج البلاغه " خطبه ۲۰.

<sup>۲</sup> " تحید " از ماده " حید " ( بر وزن صید ) به معنی عدول کردن از  
چیزی و فرار کردن از آن است.

می‌کردید؟! گوینده این سخن ممکن است خدا باشد، یا فرشتگان، و یا وجدانهای بیدار و یا همه اینها.

این حقیقت را قرآن در آیات دیگری نیز خاطر نشان ساخته، در آیه ۷۸ سوره نساء می‌فرماید: **أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمْ الْمَوْتُ** **وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ**: "هر جا باشید مرگ دامن شما را می‌گیرد هر چند در قلعه‌های محکم باشید!" گاه انسان مغرور، تمام واقعیت‌های عینی را که با چشم می‌بیند بر اثر خود خواهی و حب دنیا به دست فراموشی می‌سپارد، تا جایی که سوگند یاد می‌کند من عمر

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۵۷

جاویدان دارم، چنان که قرآن می‌گوید: **أَوْ لَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلُ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ**: "مگر شما نبودید که قبلاً سوگند یاد کردید که هرگز زوال و فناپی برای شما نیست؟! اما چه سوگند یاد کند و چه نکند، چه باور کند و چه نکند، مرگ حقیقتی است که دامان همه کس را می‌گیرد و راه فراری از آن نیست.

\*\*\* سپس به مساله نفخ صور پرداخته می‌فرماید: "در صور دمیده می‌شود و آن روز روز تحقق وعده‌های وحشتناک است" **(وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ)**.

منظور از "نفخ صور" در اینجا همان "نفخ دوم" است، زیرا چنان که قبلاً نیز گفته‌ایم دو بار در "صور" دمیده می‌شود، نفخه اول که آن را نفخه "فرع" یا "صعق" می‌گویند، نفخه‌ای است که در پایان جهان صورت می‌گیرد، و همه انسانها با شنیدن آن می‌میرند، و نظام عالم دنیا متلاشی می‌شود، و نفخه دوم که نفخه "قیام" و "جمع" و "حضور" است، نفخه‌ای

است که در آغاز " رستاخیز " انجام می‌گیرد، و با آن، همه انسانها زنده می‌شوند، و از قبرها برخاسته، برای حساب و جزا در محضر عدل الهی حاضر می‌شوند.

" نفخ " در اصل به معنی " دمیدن " و " نفخه " به معنی " یک بار دمیدن " است، و " صور " به معنی " شیپور " است که معمولا به وسیله آن، دستورهایی به سربازان برای جمع شدن یا حاضر باش و یا استراحت و خواب می‌دهند، و استعمال آن در مورد " صور اسرافیل " یک نوع کنایه و تشبیه است مبسوط آن در جلد نوزدهم صفحه ۵۳۷ به بعد (ذیل آیه ۶۸ سوره زمر) آمده است.

به هر حال با توجه به ذیل آیه (جمله ذلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ: " امروز روز وعده عذاب است ") روشن می‌شود که منظور از " نفخه صور " در اینجا همان

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۵۸

نفخه دوم و رستاخیز است.

\*\*\* در آیه بعد وضع انسانها را به هنگام ورود در محشر چنین بیان می‌کند:

" در آن روز هر انسانی (اعم از نیکوکار و بدکار) وارد عرصه محشر می‌شود، در حالی که همراه او سوق دهنده و گواهی است " (وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ).

" سائق " او را به سوی دادگاه عدل الهی می‌راند، و " شهید " بر اعمال او گواهی می‌دهد.

درست همچون دادگاههای این جهان که ماموری همراه شخص متهم است و شاهدی بر اعمال او، شهادت می‌دهد.

بعضی احتمال داده‌اند که "سائق"، آن کسی است که نیکوکاران را به سوی بهشت "سوق" می‌دهد و بدکاران را به سوی دوزخ، ولی با توجه به کلمه "شهید" (شاهد و گواه) معنی اول یعنی سوق به دادگاه عدل الهی مناسبتر است.

در اینکه این سوق دهنده و شاهد از فرشتگان است یا غیر آنها؟ تفسیرهای گوناگونی کرده‌اند.

بعضی گفته‌اند "سائق" فرشته نویسنده حسنات است، و شهید فرشته نویسنده سیئات، و به این ترتیب آنها فرشتگانی هستند که در آیات گذشته اشاره شده.

از روایتی چنین استفاده می‌شود که "سائق"، فرشته، مرگ است و "شهید" پیامبر اسلام ص اما این روایت با توجه به لحن آیات، ضعیف به نظر می‌رسد.

بعضی نیز گفته‌اند: "سائق" فرشته‌ای است که هر انسانی را سوق می‌دهد، و شهید عمل انسان است.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۵۹

و نیز گفته شده "سائق" فرشته است، و "شهید" اعضای تن انسان، و یا نامه اعمال او که به گردنش آویخته می‌شود.

این احتمال نیز داده شده که "سائق" و "شهید" یک فرشته بیش نیست، و عطف این دو بر یکدیگر به خاطر مغایرت این دو وصف است، یعنی فرشته‌ای همراه او است که هم او را به دادگاه الهی سوق می‌دهد، و هم گواه بر اعمال او است.

ولی غالب این تفسیرها خلاف ظاهر آیه است و ظاهر آیه چنان که غالب مفسران نیز فهمیده‌اند این است که دو فرشته

با هر انسانی می‌آید یکی او را سوق می‌دهد و دیگری گواه اعمال او است.

ناگفته پیداست که گواهی بعضی از فرشتگان منافاتی با وجود گواهان دیگر در صحنه قیامت ندارد، گواهانی همچون انبیاء، اعضای بدن، نامه اعمال و زمان و مکانی که گناه در آنجا انجام گرفته است.

به هر حال، فرشته اول در حقیقت مانع از "فرار" است، و فرشته دوم مانع از "انکار" و به این ترتیب هر انسانی در آن روز گرفتار اعمال خویش است و راه گریزی از جزاء و کیفر آنها وجود ندارد.

\*\*\* در اینجا به مجرمان، یا به همه انسانها، خطاب می‌شود که "تو از این دادگاه بزرگ غافل بودی، و ما پرده را از چشم تو کنار زدیم، و امروز چشمت کاملاً تیز بین است!" (لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ).

آری پرده‌های جهان ماده: آمال و آرزوها، عشق و علاقه به دنیا، زن و فرزند و مال و مقام، هوسهای سرکش و حسادتها، تعصب و جهل و لجاجت به تو

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۶۰

اجازه نمی‌داد که امروز را از همان زمان بنگری، با اینکه نشانه‌های معاد و رستاخیز روشن بود و دلائل آن آشکار! امروز گرد و غبار غفلت فرو نشسته، حجابهای جهل و تعصب و لجاجت کنار رفته، پرده‌های شهوات و آمال و آرزوها دریده شده، حتی آنچه در پرده غیب مستور بوده ظاهر گشته است، چرا که امروز "یوم البروز" و "یوم الشهود" و "یوم تبلی

السرائر" است! به همین دلیل چشمی تیز بین پیدا کرده‌ای، و به خوبی می‌توانی حقائق را درک کنی! آری چهره حقیقت پوشیده نیست، و جمال یار پرده ندارد، اما غبار ره را باید فرو نشاند تا بتوان آن را تماشا کرد.

جمال یار ندارد حجاب      غبار ره بنشان تا نظر  
و پرده ولی      توانی کرد!

اما فرو رفتن در چاه طبیعت، و گرفتاری در میان انواع حجابها، به انسان اجازه نمی‌دهد حقائق را به خوبی ببیند، ولی آن روز که تمام این علائق و پیوندها بریده می‌شود طبعاً انسان درک و دید تازه‌ای پیدا می‌کند، و اصولاً روز قیامت روز ظهور و آشکار شدن حقائق است.

حتی در این جهان کسانی را که بتوانند این حجابها را از برابر چشم دل کنار بزنند و خود را از چنگال اسارت شهوات رهایی بخشند درک و دیدی پیدا می‌کنند که فرزندان دنیا از آن محرومند.

توجه به این نکته نیز لازم است که "حدید" در اصل به معنی "آهن" و نیز به معنی چاقو یا شمشیر تیز است، سپس به تیز بینی، و تیز فهمی، اطلاق شده است، همانگونه که "برنده" صفت شمشیر و کارد است اما در فارسی به زبان گویا و نطق فصیح نیز برنده اطلاق می‌شود، و از اینجا روشن می‌شود که منظور از "بصر" در اینجا چشم ظاهر نیست، بلکه همان چشم عقل و دل است.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۶۱

علی ع در باره حجت‌های الهی در روی زمین چنین می‌فرماید:  
هجم بهم العلم علی حقیقه البصیره، و باشروا روح الیقین، و  
استلانوا ما استعوره المترفون، و انسوا بما استوحش منه  
الجاهلون، و صحبوا الدنیا بابدان ارواحها معلقه بالمحل  
الاعلی، اولئک خلفاء اللّٰه فی ارضه و الدعاء الی دینه:

"علم و دانش با حقیقت بصیرت به آنها روی آورده، و روح  
یقین را لمس کرده‌اند، آنچه دنیا پرستان آن را مشکل  
می‌شمزند برای آنها آسان است، و به آنچه جاهلان از آن  
وحشت دارند انس گرفته‌اند، در این دنیا با بدنهایی زندگی  
می‌کنند که ارواحشان به جهان بالا پیوسته، آنها خلفای الهی  
در زمینند و دعوت - کنندگان به آئین خدا! "

\*\*\* نکته‌ها:

#### ۱- حقیقت مرگ؟

غالباً تصور می‌کنند مرگ یک امر عدمی و به معنی فنا است،  
ولی این برداشت هرگز با آنچه در قرآن مجید آمده و دلائل  
عقلی به آن رهنمون می‌شود موافق نیست.

"مرگ" از نظر قرآن یک امر وجودی است، یک انتقال و  
عبور از جهانی به جهان دیگر است، و لذا در بسیاری از آیات  
قرآن از "مرگ" تعبیر به "توفی" شده که به معنی باز گرفتن،  
و دریافت روح از تن به وسیله فرشتگان است.

تعبیر آیات فوق " وَ جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ " : شدائد  
مرگ به حق

---

۱ " نهج البلاغه " کلمات قصار " کلمه ۱۴۷.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۶۲

به سراغ انسان می‌آید" نیز اشاره به همین معنی است<sup>۱</sup> در بعضی از آیات مرگ را صریحا مخلوق خدا شمرده: اَلَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ (ملک - ۲).

در روایات اسلامی تعبیرات مختلفی در باره حقیقت مرگ آمده است.

در حدیثی می‌خوانیم که از علی بن الحسین امام سجاد ع سؤال کردند:

ما الموت؟ مرگ چیست؟

در پاسخ فرمود:

للمؤمن كنز ثياب وسخة قملة، و فك قيود، و اغلال ثقیله، و الاستبدال بافخر الثياب، و اطيبها روائح، و اوطى المراكب و انس المنازل:

و للكافر كخلع ثياب فاخرة، و النقل عن منازل انيسه، و الاستبدال باوسخ الثياب و اخسنها، و اوحش المنازل، و اعظم العذاب!

" برای مؤمن مانند کندن لباس چرکین و پر حشرات است، و گشودن غل و زنجیرهای سنگین، و تبدیل آن به فاخرترین

---

<sup>۱</sup> در اینکه "با" در "بالحق" چه معنی دارد؟ احتمالات مختلفی داده‌اند، بعضی آن را "باء تعدیه" گرفته‌اند، و حق را به معنی مرگ که معنی جمله چنین می‌شود: "سکرات موت مطلبی را که واقعیت دارد - یعنی مرگ - را با خود می‌آورد" و گاه آن را به "معنی ملاست" گرفته‌اند یعنی "سکرات موت همراه با حق فرا می‌رسد".



لباسها، و خوشبوترین عطرها، و راهوارترین مرکبها و مناسبترین منزلها است".

" و برای کافر مانند کردن لباسی است فاخر، و انتقال از منزلهای مورد علاقه، و تبدیل آن به چرک‌ترین و خشت‌ترین لباسها، و وحشتناکترین منزلها و بزرگترین عذاب!".

از امام محمد بن علی ع نیز همین سؤال شد فرمود:

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۶۳

هو النوم الذی یاتیکم کل لیلۃ الا انه طویل مدته، لا یتبہ منه الا یوم القیامۃ!

" مرگ همان خوابی است که هر شب به سراغ شما می‌آید، جز اینکه مدتش طولانی است و انسان از آن بیدار نمی‌شود تا روز قیامت!".

در مباحث مربوط به برزخ گفته‌ایم که حالت اشخاص در برزخ متفاوت است: بعضی گویی به خواب فرو می‌روند، و بعضی (همچون شهیدان راه خدا و مؤمنان قوی الایمان) غرق انواع نعمتها می‌شوند، و جمعی از جباران و اشقیاء غرق عذاب الهی.

امام حسین بن علی سید الشهداء ع نیز در کربلا و روز عاشورا و به هنگام شدت گرفتن جنگ تعبیر لطیفی در مورد حقیقت مرگ برای یارانش ارائه فرمود: صبرا بنی الکرام! فما الموت الا قنطرة تعبر بکم عن البؤس و الضراء الی الجنان الواسعة، و النعیم الدائمة، فایکم یکره ان ینتقل من سجن الی قصر، و ما

---

۱ "بحار الانوار" جلد ۶ صفحه ۱۵۵ (ظاهرا منظور از امام محمد بن علی امام نهم، امام جواد(ع) است).

هو لاعدائكم الا كمن يتنقل من قصر الى سجن و عذاب، ان  
ابی حدثنی عن رسول اللّٰه (ص) ان الدنيا سجن المؤمن و جنّة  
الكافر، و الموت جسر هؤلاء الى جنانهم، و جسر هؤلاء الى  
جحيمهم:

" شكیایی کنید ای فرزندان مردان بزرگوار، مرگ تنها پلی  
است که شما را از ناراحتیها و رنجها به باغهای وسیع بهشت  
و نعمتهای جاودان منتقل می‌کند، کدامیک از شما از انتقال  
یافتن از زندان به قصر ناراحتید؟! و اما نسبت به دشمنان شما  
همانند این است که شخصی را از قصری به زندان و عذاب  
منتقل کنند، پدرم از رسول خدا ص نقل فرمود که دنیا زندان  
مؤمن و بهشت کافر است و مرگ پل آنها به باغهای بهشت،  
و پل اینها به جهنم است!"!

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۶۴

در حدیث دیگری می‌خوانیم: امام موسی بن جعفر ع وارد بر  
کسی شد، در حالی که غرق سكرات موت بود، و به هیچکس  
پاسخ نمی‌گفت، جمعیت عرض کردند: ای فرزند رسول خدا  
ص! دوست داریم حقیقت مرگ را برای ما شرح دهی، و  
بگویی بیمار ما الان در چه حالی است؟

فرمود: " مرگ وسیله تصفیه است که مؤمنان را از گناه پاک  
می‌کند، و آخرین ناراحتی این عالم است، و کفاره آخرین  
گناهان آنها است، در حالی که کافران را از نعمتهایشان جدا  
می‌کند، و آخرین لذتی است که به آنها می‌رسد و آخرین  
پاداش کار خوبی است که احیانا انجام داده‌اند، و اما این  
شخص محتضر به کلی از گناهانش پاک شد و از معاصی

---

۱ " معانی الاخبار " صفحه ۲۸۹ باب معنی الموت حدیث ۳.

بیرون آمد و خالص گشت آن چنان که لباس چرکین با شستشو پاک می‌شود، و او هم اکنون شایستگی آن را پیدا کرده که در سرای جاوید معاشر ما اهل بیت باشد!<sup>۱</sup>.

\*\*\* ۲- سكرات موت

در آیات فوق سخن از "سكرات مرگ" بود، و گفتیم "سكرات" جمع "سكره" به معنی حالتی است شبیه مستی که بر اثر شدت حادثه‌ای دست می‌دهد و انسان را سخت مضطرب می‌سازد، ولی مستی نیست.

درست است که مرگ برای مؤمنان آغاز یک انتقال به جهانی وسیعتر، و مملو از مواهب الهی است، ولی با اینهمه این حالت انتقالی برای هیچ انسانی آسان نیست، چرا که روح سالیان دراز با این تن خو گرفته، و پیوند داشته است.

لذا هنگامی که از امام صادق ع سؤال می‌کنند چرا هنگامی که روح

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۶۵

از بدن خارج می‌شود احساس ناراحتی می‌کند فرمود: لانه نمی‌علیها البدن:

"به خاطر اینکه با آن نمو کرده است"<sup>۲</sup>.

درست به این می‌ماند که دندان فاسدی از دهان بیرون کشند، مسلماً بعداً احساس آرامش می‌کند، ولی لحظه جدایی دردناک است.

<sup>۱</sup> همان مدرک.

<sup>۲</sup> "بحار" جلد ۶ صفحه ۱۵۸.

در بعضی از روایات اسلامی می‌خوانیم: سه روز برای انسان وحشتناک است: روزی که متولد می‌شود و این جهان ناآشنا را می‌بیند، و روزی که می‌میرد و عالم پس از مرگ را مشاهده می‌کند، و روزی که وارد عرصه محشر می‌شود و احکامی می‌بیند که در دار دنیا نبود، لذا خداوند متعال در باره "یحیی بن زکریا" می‌فرماید: "وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا" و از زبان عیسی بن مریم ع نیز شبیه همین سخن را نقل می‌کند، و این دو پیامبر را مشمول عنایت خود در این سه روز قرار می‌دهد<sup>۱</sup>.

ولی مسلم است آنها که علائق خاصی به این دنیا دارند انتقالشان از آن بسیار سخت‌تر، و دل بریدن از آنچه مورد علاقه آنها است مشکلتر است، و نیز کسانی که مرتکب گناهان بیشتری شده‌اند سكرات موت برای آنها شدیدتر و دردناکتر است.

\*\*\* ۳- مرگ "حق" است

نه فقط در آیات مورد بحث، "سكرات موت" به عنوان "حق" معرفی

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۶۶

شده بلکه در آیات متعدد دیگر روی حق بودن مرگ تکیه شده، در آیه ۹۹ سوره "حجر" می‌خوانیم: وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ<sup>۲</sup>: پروردگارت را عبادت کن تا یقین (مرگ) به

<sup>۱</sup> همان مدرک (با کمی تلخیص) در باره یحیی (ع) در سوره مریم آیه ۱۵ می‌خوانیم وَ سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا وَ در باره حضرت مسیح (ع) در همان سوره آیه ۳۳ می‌خوانیم وَ السَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أَمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا.

سراغ تو آید. (در سوره مدثر آیه ۴۷ نیز تعبیری شبیه آن دیده می‌شود).

اینها همه به خاطر آن است که انسان هر چیز را انکار کند نمی‌تواند این واقعیت را منکر شود که سرانجام مرگ در خانه همه ما را می‌کوبد و همه را با خود می‌برد.

توجه به حقانیت مرگ هشدار می‌دهد برای همه انسانها که بیشتر و بهتر بیندیشند، و از راهی که در پیش دارند با خبر شوند، و خود را برای آن آماده سازند.

جالب اینکه در حدیثی آمده است: "مردی نزد عمر آمد، و گفت: من فتنه را دوست دارم! و از حق بیزارم! و به چیزی گواهی می‌دهم که هرگز ندیده‌ام! عمر او را به زندان افکند این سخن به گوش علی ع رسید، فرمود:

ای عمر! زندان کردن این مرد ظلم است و تو مرتکب ستم شدی گفت چرا؟

فرمود: زیرا او مال و فرزند خود را دوست می‌دارد که خدا در یکی از آیات قرآن از آن تعبیر به "فتنه" کرده است: **إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ**<sup>۱</sup> او از مرگ بیزار است و در قرآن از آن تعبیر به "حق" شده **وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ**<sup>۲</sup> او شهادت به یکتایی خداوندی می‌دهد که هرگز او را ندیده است، در اینجا عمر گفت: **لَوْ لَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عَمْرٌ**: "اگر علی ع نبود عمر هلاک می‌شد"<sup>۳</sup>.

<sup>۱</sup> تغابن - ۱۵.

<sup>۲</sup> ق - ۱۹.

<sup>۳</sup> "تفسیر روح البیان" جلد ۹ صفحه ۱۱۸.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۶۷

[سوره ق (۵۰): آیات ۲۳ تا ۳۰]

وَ قَالَ قَرِيبُهُ هَذَا مَا لَدَىٰ عَتِيدٍ (۲۳) اَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ  
عَنِيدٍ (۲۴) مَنَاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُّرِيبٍ (۲۵) الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللّٰهِ  
اِلٰهًا اٰخَرَ فَاَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ (۲۶) قَالَ قَرِيبُهُ رَبَّنَا مَا  
اَطَعْتُهُ وَّلٰكِنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ (۲۷)

قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَىٰ وَّ قَدْ قَدَّمْتُ اِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ (۲۸) مَا يُبَدَّلُ  
الْقَوْلُ لَدَىٰ وَّ مَا اَنَا بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ (۲۹) يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ  
اَمْتَلَاتِ وَّ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَّزِيدٍ (۳۰)

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۶۸

ترجمه:

۲۳- فرشته همنشین او می گوید این نامه اعمال او است که  
نزد من حاضر و آماده است.

۲۴- (خداوند فرمان می دهد): در جهنم بیفکنید هر کافر متکبر  
و لجوج را.

۲۵- آن کسی که شدیداً مانع خیر است، متجاوز است، و در  
شک و تردید (حتی دیگران را به تردید می افکند).

۲۶- آن کسی که معبود دیگری با خدا قرار داده (آری) او را  
در عذاب شدید بیفکنید! ۲۷- و همنشینش از شیاطین  
می گوید: پروردگارا من او را به طغیان و انداشتم لکن او خود  
در گمراهی دور و درازی بود.

۲۸- خداوند می گوید: نزد من جدال و مخاصمه نکنید، من  
قبلاً به شما اتمام حجت کرده ام.

۲۹- سخن من تغییر ناپذیر است، و من هرگز به بندگانم ستم نخواهم کرد.

۳۰- به خاطر بیاورید روزی را که به جهنم می‌گوئیم آیا پر شده‌ای؟ و او می‌گوید آیا افزون بر این هم وجود دارد؟!

تفسیر: همنشینان انسان از فرشتگان و شیاطین

باز در این آیات صحنه دیگری از معاد ترسیم شده، صحنه تکان دهنده‌ای که فرشته قرین انسان، محکومیت او را برملا می‌سازد، و فرمان خداوند برای مجازات او صادر می‌شود.

نخست می‌فرماید: "قرین او می‌گوید: این نامه اعمال او است که نزد من حاضر و آماده است" و از تمام کارهای کوچک و بزرگ او در سراسر عمر پرده بر می‌دارد (وَقَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَىٰ عَتِيدٍ).

در اینکه منظور از "قرین" در اینجا کیست؟ مفسران گفتگو بسیار دارند، ولی غالباً پذیرفته‌اند که منظور فرشته‌ای است که در دنیا همراه انسان و مامور ضبط اعمال او است، و در دادگاه عدل الهی گواهی می‌دهد.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۶۹

آیات گذشته که می‌گفت: هر کس وارد عرصه محشر می‌شود با او "سائق" و "شهیدی" است، نیز گواه بر این معنی است، بعلاوه لحن خود آیه و آیه بعد نیز تناسب با همین معنی دارد. (دقت کنید) ولی بعضی گفته‌اند که منظور از "قرین" در اینجا "شیطان" است، چرا که در بسیاری از آیات قرآن این کلمه به شیطانی که همنشین مجرمان است، اطلاق شده، بنا بر

این تفسیر معنی آیه چنین می‌شود " شیطان هم‌نشین او می‌گوید:

من این مجرم را آماده جهنم کرده‌ام، و نهایت کوششی را که در توان داشتم در این راه بکار برده‌ام!" اما این معنی نه تنها متناسب آیات گذشته و آیه‌ای که بلافاصله بعد از این آیه می‌آید نیست بلکه با تبرئه کردن شیطان خودش را از گناه اغوای انسانها که در چند آیه بعد می‌آید سازگار نمی‌باشد، چرا که طبق این تفسیر شیطان اعتراف به مسئولیت خویش در اغوای مجرمان می‌کند، در حالی که در آیات آینده می‌خوانیم " قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا أَطْعَيْتُهُ وَ لَكِنَّ كَانِ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ: " قرین او می‌گوید: پروردگارا! من او را به طغیان و نداشتن ولی او خود در گمراهی دور و درازی بود" و کاملاً با آن تضاد دارد.

تفسیر سومی نیز در اینجا گفته شده که از همه بعیدتر به نظر می‌رسد، و هیچ قرینه‌ای بر آن گواهی نمی‌دهد، و آن اینکه منظور از " قرین " دوستان و هم‌نشینهایی از بشر است.

\*\*\* سپس خداوند دو فرشته مامور ثبت اعمال را مخاطب ساخته می‌گوید:

" در جهنم بیفکنید هر کافر خود خواه متکبر و لجوجی را"  
(الْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ).

" عنید " از ماده " عناد " به معنی تکبر و خودپسندی و عدم تسلیم در

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۷۰

برابر حق است.



در اینکه این دو نفر که مخاطب به این خطاب هستند کیانند؟ باز تفسیرهای گوناگونی شده است، جمعی تفسیر فوق را برگزیده‌اند، در حالی که بعضی دیگر مخاطب را "خازنان دوزخ" (دو نفر از ماموران جهنم) می‌دانند.

بعضی نیز گفته‌اند ممکن است مخاطب تنها یک نفر باشد، همان شهید و گواهی که همراه مجرم وارد عرصه محشر می‌شود، و در آیات قبل به آن اشاره شده، و تشنیه آوردن فعل برای تاکید است گویی دو بار تکرار می‌کند "القی" "القی": "بیفکن، بیفکن" ... و استعمال تشنیه در مخاطب واحد در لغت عرب وجود دارد، اما این تفسیر بسیار بعید به نظر می‌رسد، و تفسیر اول از همه مناسبتر است.

\*\*\* در آیه بعد به چند وصف از اوصاف زشت و مذموم این کافران عنید اشاره کرده، می‌گوید: "آن کس شدیداً مانع خیر است، متجاوز است، و در شک و تردید، بلکه دیگران را به شک و تردید می‌افکند" (مَنَاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُرِيبٍ).

"مناع" به حکم اینکه صیغه مبالغه است به کسی گفته می‌شود که بسیار از چیزی منع می‌کند، بنا بر این "مناع للخیر" کسی است که به هر صورت مخالف هر کار خیر است.

در بعضی از روایات آمده که این آیه در باره "ولید بن مغیره" نازل شد، در آنجا که به فرزندان برادرش می‌گفت: هر کس از شما اسلام را بپذیرد من تا زنده‌ام کمکی به او نخواهم کرد! "معتد" به معنی متجاوز است خواه متجاوز به حقوق دیگران باشد یا از حدود احکام الهی تجاوز کند.

---

<sup>۱</sup> "روح المعانی" جلد ۲۶ صفحه ۱۶۸.

"مریب" از ماده "ریب" به معنی شخصی است که در شک است، شکی توأم با بدبینی، و یا دیگران را با گفتار و عمل خود به شک می‌اندازد، و باعث گمراهی آنها می‌شود.

\*\*\* باز در ادامه اوصاف این گروه عنید در آیه بعد می‌افزاید: "همان کسی که معبود دیگری با خدا قرار داده و راه شرک و دوگانگی را پیش گرفته است" (الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ).

آری "چنین کسی را در عذاب شدید بیفکنید" (فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ).

در این چند آیه شش وصف برای این گروه دوزخی بیان شده است که پنج وصف اول در حقیقت علت و معلول یکدیگرند، و وصف ششم توضیحی است برای ریشه اصلی همه این اوصاف، زیرا:

"کفار" به معنی کسی که بسیار در کفر اصرار می‌ورزد.

و این منتهی به عناد می‌شود.

شخص معاند نیز اصرار بر منع خیرات دارد، و چنین کسی طبعاً متجاوز به حقوق دیگران و حدود الهی است.

افراد متجاوز اصرار دارند که دیگران را نیز به شک و تردید بیفکنند و ایمان را از آنها سلب کنند.

به این ترتیب اوصاف پنجگانه " کفار " و " عنید " و " مناع  
للخیر " و " معتد " و " مریب " پیوند ناگسستنی با هم دارند. و  
لازم و ملزوم یکدیگرند<sup>۱</sup>.

در ششمین وصف یعنی " اَلَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ " ریشه  
اصلی تمام

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۷۲

این انحرافات که شرک است آمده چرا که با دقت روشن  
می شود که شرک عامل همه این بدبختیها است.

\*\*\* آیه بعد پرده از روی ماجرای دیگری از سرنوشت این  
گروه کافر لجوج بر می دارد، و آن مخاصمه و جر و بحثی  
است که با شیطان در قیامت دارند، آنها تمام گناهان خویش  
را به گردن شیاطین اغواگر می افکنند، ولی " شیطان قرین او  
می گوید: پروردگارا من او را به طغیان و نداشتنم، و به اجبار  
در این راه نیاوردم او خودش با میل و اراده خویش این راه  
را برگزید و در ضلال و گمراهی دور و درازی بود " (قَالَ  
قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا أَطَعْتَهُ وَلَكِنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ).

این تعبیر شبیه چیزی است که در آیه ۲۲ سوره ابراهیم آمده  
است که شیطان برای تبرئه خویشتن می گوید: وَ مَا كَانَ لِي  
عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلْمُؤُنِي وَ  
لُؤْمُوا أَنْفُسَكُمْ: " من هیچگونه سلطه ای بر شما نداشتم جز  
اینکه دعوتتان کردم و شما نیز پذیرفتید، بنا بر این مرا سرزنش  
نکنید خود را سرزنش کنید! "

<sup>۱</sup> "المیزان" جلد ۱۸ صفحه ۳۸۱.

البته شیطان نمی‌خواهد نقش خود را در اغوای انسان به کلی انکار کند، بلکه می‌خواهد این امر را ثابت کند که اجباری در کار نبوده و انسان با میل و رغبت خویش و سوسه‌های او را پذیرفته، بنا بر این تضادی با آیه "لَأَغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ":

" من همه آنها را اغوا می‌کنم " (ص - ۸۲) ندارد.

\*\*\* گرچه در این آیات تنها سخن از دفاع شیطان به میان آمده و سخنی از اعتراض کفار بر شیطان دیده نمی‌شود، ولی به قرینه سائر آیات قرآن که آنها در قیامت با هم جر و بحث می‌کنند، و به قرینه آیه بعد، گفتار طرفین اجمالا روشن

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۷۳

می‌شود، زیرا در آیه بعد می‌خوانیم: " خدا می‌فرماید نزد من جدال و مخاصمه نکنید، من قبلا به شما اتمام حجت کرده‌ام " و شما را از این سرنوشت شوم با خبر ساخته‌ام " (قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ).

اشاره به اینکه از یک سو به شیطان گفته‌ام: اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاءُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا: " برو هر کس از انسانها از تو پیروی کند جهنم جزای وافر همه شما است " (اسراء - ۶۳).

و از سوی دیگر به انسانها نیز اخطار کرده‌ام لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ: " به طور مسلم دوزخ را از تو و از پیروانت پر خواهم کرد " (ص - ۸۵).

این تهدیدها و وعیدها در سائر آیات قرآن نیز آمده است، و همگی حاکی از این است که خداوند هم به انسانها و هم به

شیاطین اتمام حجت کرده، و آنها را از اغواگری و اغواپذیری بر حذر داشته است.

\*\*\* سپس برای تاکید بیشتر می‌افزاید: "سخن من تغییر ناپذیر است، و کلامی نزد من دگرگون نمی‌شود و من هرگز به بندگانم ستم نخواهم کرد" (مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَ مَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِّلْعَالَمِينَ)!

منظور از "قول" در اینجا همان تهدیدها و وعیدها است که خداوند در آیات مختلف به آن اشاره کرده و نمونه‌هایی از آن را در بالا آوردیم.

تعبیر به "ظلام" به صورت "صیغه مبالغه" (بسیار ظلم کننده) با اینکه خداوند کمترین ظلمی روا نمی‌دارد ممکن است اشاره به این باشد که مقام علم و قدرت و عدل خداوند چنان است که اگر ستم کوچکی به کسی کند بزرگ

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۷۴

و بسیار خواهد بود، و مصداق "ظلام" خواهد شد، بنا بر این او از هر گونه ستمی بر کنار است.

و یا ناظر به کثرت افراد و مصادیق است چرا که اگر ستم کوچکی به بنده‌ای کند افراد شبیه او بسیارند و مجموعاً ظلم بسیار می‌شود.

به هر حال این تعبیر دلیل بر اختیار و آزادی اراده بندگان است، نه شیطان مجبور است شیطنت کند، و نه کافران

---

۱ "لدى" متعلق به "بیدل" است. بعضی نیز احتمال داده‌اند که متعلق به "قول" بوده باشد، ولی معنی اول مناسبتر است.

مجبورند راه کفر و عناد و راه شیطان را پیش گیرند و نه سرنوشت قطعی و خارج از اراده برای کسی مقرر شده است. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چگونه می‌فرماید: "سخن من تغییر ناپذیر است" در حالی که جمعی مشمول عفو او می‌شوند؟

پاسخ این است که عفو نیز طبق برنامه حساب شده‌ای است، و فرع بر این است که انسان عملی انجام داده باشد که در عین مجرم بودن قابلیت و شایستگی عفو را داشته باشد، این خود یکی از سنت‌های الهی است که آنها را که شایسته عفوند مشمول عفو خویش قرار دهد و این نیز تغییر ناپذیر است.

\*\*\* در آخرین آیه مورد بحث به فراز کوتاه و تکان دهنده‌ای از حوادث قیامت اشاره کرده، می‌گوید: "به خاطر بیاورید روزی را که به جهنم می‌گوئیم آیا پر شده‌ای؟! و او در پاسخ می‌گوید: آیا افزون بر این هم وجود دارد؟! (يَوْمَ نَقُولُ لِيَجْهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ)!"

در اینکه منظور از "هَلْ مِنْ مَزِيدٍ" چیست؟ دو تفسیر گفته‌اند:

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۷۵

نخست اینکه استفهام، استفهام انکاری است یعنی جهنم می‌گوید افزون بر این ممکن نیست، و به این ترتیب با آیه ۱۳ سوره سجده که می‌گوید: لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ

---

<sup>۱</sup> در اینکه "یوم" در اینجا متعلق به چیست؟ سه نظر وجود دارد:

نخست اینکه متعلق به "اذکروا" محذوف است، و مخاطب آن تمام انسانها هستند، دیگر اینکه متعلق به "بیدل" است و سوم متعلق به "ظلام" که در آیه قبل آمده است. ولی احتمال اول مناسبتر به نظر می‌رسد.

أَجْمَعِينَ: "سوگند یاد می‌کنم که دوزخ را از جن و انس پر می‌کنم" کاملاً هماهنگ است، و تأکیدی است بر این معنی که تهدید الهی در آن روز کاملاً تحقق می‌یابد و دوزخ از کافران و مجرمان مالا مال می‌شود.

دیگر اینکه منظور از این جمله طلب فزونی است، یعنی "آیا باز هم افراد دیگری پیدا می‌شوند که به دوزخ بیایند؟! و اصولاً طبیعت هر چیزی این است که هم‌سنخ خود را دائماً جستجو کند و هرگز سیر نمی‌شود، نه بهشت از نیکوکاران، و نه دوزخ از بدکاران.

ولی این سؤال باقی می‌ماند که مفهوم این سخن آن است که دوزخ هنوز پر نشده، در حالی که با آیه بالا (سوره سجده- آیه ۱۳) که می‌گوید: "دوزخ را از جن و انس پر می‌کنم" سازگار نیست.

اما باید توجه داشت که طلب فزونی دلیل بر پر نشدن نمی‌باشد، زیرا "اولاً" ممکن است ظرفی مثلاً پر از غذا باشد باز هم کسی تمنا کند که روی آن انباشته شود و متراکم گردد، "ثانیاً" این تقاضا ممکن است به معنی تقاضای تضییق مکان بر دوزخیان و مجازات دردناکتر باشد، یا تمنای وسعت یافتن و سپس نفرات بیشتری را به خود پذیرفتن.

به هر حال این آیه به خوبی نشان می‌دهد که دوزخیان بسیارند و جهنم منظره هولناک و وحشتناکی دارد و تهدید الهی جدی است، و به گونه‌ای است که فکر در باره آن لرزه بر اندام هر انسانی می‌افکند و هشدار می‌دهد نکند یکی از آن نفرات تو باشی! و همین اندیشه می‌تواند او را در برابر گناهان بزرگ و کوچک کنترل کند.

سؤال دیگر اینکه چگونه دوزخ که موجود فاقد شعوری است مخاطب واقع می‌شود و پاسخ می‌گوید؟

برای این سؤال سه جواب است.

نخست اینکه این یک نوع تشبیه و بیان زبان حال است، یعنی خداوند به لسان "تکوین" از جهنم سؤال می‌کند و او هم به "زبان حال" پاسخ می‌گوید و نظیر این تعبیر در زبانهای مختلف فراوان است.

دیگر اینکه سرای آخرت سرای حیات و زندگی واقعی است، حتی موجوداتی همچون بهشت و جهنم از یک نوع حیات و درک و شعور برخوردار می‌شوند، بهشت سخت در اشتیاق مؤمنان است و دوزخ سخت در انتظار مجرمان.

جایی که اعضای پیکر انسان به سخن در آیند و شهادت و گواهی دهند تعجب نیست که بهشت و دوزخ چنین باشند.

بلکه به اعتقاد بعضی در این دنیا نیز تمام ذرات این جهان از نوعی درک و شعور برخوردارند، و لذا تسبیح و حمد خدا می‌گویند، که این تسبیح و حمد در آیات مختلف قرآن منعکس است<sup>۱</sup>.

دیگر اینکه مخاطب ماموران و خازنان دوزخند و همانها هستند که پاسخ می‌گویند.

---

<sup>۱</sup> به تفسیر "نمونه" جلد ۱۲ صفحه ۱۳۳ (ذیل آیه ۴۴ سوره اسراء مراجعه فرمائید).



همه این تفسیرها قابل قبول است هر چند تفسیر اول مناسبتر به نظر می‌رسد.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۷۷

[سوره ق (۵۰): آیات ۳۱ تا ۳۷]

وَ أَرْزَلْتِ الْجَنَّةَ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ (۳۱) هَذَا مَا تُوْعَدُونَ لِكُلِّ  
أَوَّابٍ حَفِيفٍ (۳۲) مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَ جَاءَ بِقَلْبٍ  
مُنِيبٍ (۳۳) ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ (۳۴) لَهُمْ مَا  
يَشَاؤْنَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ (۳۵)

وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ  
هَلْ مِنْ مَحِيصٍ (۳۶) إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ  
أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ (۳۷)

ترجمه:

۳۱- (در آن روز) بهشت به پرهیزگاران نزدیک می‌شود، و فاصله‌ای از آنها ندارد! ۳۲- این چیزی است که به شما وعده داده می‌شود و برای کسانی است که به سوی خدا باز می‌گردند، و پیمانها و احکام او را حفظ می‌کنند.

۳۳- آن کس که از خداوند رحمان در نهان بترسد، و با قلبی پر انابه در محضر او حاضر شود.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۷۸

۳۴- (به آنها می‌گویند) به سلامت وارد بهشت شوید، امروز روز جاودانی است.

۳۵- هر چه بخواهند در آنجا برای آنها هست و نزد ما نعمتهای اضافی دیگری است (که به فکر هیچکس نمی‌رسد).

۳۶- چه بسیار اقوامی را که قبل از آنها هلاک کردیم، اقوامی که از آنها قویتر بودند، و شهرها (و کشورها) را گشودند، آیا راه فراری وجود دارد؟

۳۷- در این تذکری است برای آن کس که عقل دارد، یا گوش فرا دهد و حضور یابد.

تفسیر: ای مجرمان! راه فراری نیست

با توجه به اینکه بحثهای این سوره غالباً بر محور مساله معاد و اموری که در ارتباط با آن است دور می‌زند و با توجه به اینکه در آیات گذشته از چگونگی افکندن کفار لجوج در جهنم و شدت عذاب آنها و صفاتی که آنها را به دوزخ می‌کشد سخن به میان آمد، در آیات مورد بحث صحنه دیگری را ترسیم می‌کند، صحنه داخل شدن پرهیزگاران به بهشت با احترام کامل، و اشاره به انواع نعمتهای بهشتی و صفاتی که انسان را در صف بهشتیان قرار می‌دهد، تا در مقایسه با یکدیگر حقایق روشتر گردد.

نخست می‌فرماید: "در آن روز بهشت به پرهیزگاران نزدیک می‌شود و فاصله‌ای از آنها ندارد!" (وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ).

"ازلفت" از ماده "زلفی" (بر وزن کبری) به معنی قرب و نزدیکی است.

جالب اینکه نمی‌گویند پرهیزگاران را به بهشت نزدیک می‌کنند بلکه می‌گویند بهشت را به آنها نزدیک می‌کنند! این مطلبی است که در شرائط این دنیا قابل تصور نیست، اما از آنجا که

اصول حاکم بر سرای آخرت اصولی است که با شرائط این جهان بسیار متفاوت است به هیچوجه جای تعجب نیست که تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۷۹

خداوند برای نهایت اکرام و احترام مؤمنان پرهیزگار بجای آنکه آنها را به سوی بهشت برد، بهشت را به سوی آنها می آورد! در سوره شعراء آیات ۹۰ و ۹۱ نیز می خوانیم: وَ أَرْزَلْتِ الْجِنَّهُ لِّلْمُتَّقِينَ وَ بَرَزْتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ: " در آن روز بهشت را به پرهیزگاران نزدیک می کنند و دوزخ را برای گمراهان آشکار".

و این نهایت لطف و احترام خدا به بندگان مؤمن است که بالاتر از آن تصور نمی شود.

تعبیر به " غیر بعید" نیز به عنوان تاکید است<sup>۱</sup>.

به هر حال مفهوم آیه این است که این مساله در قیامت واقع می شود هر چند تعبیر به فعل ماضی (ازلفت) شده است، زیرا حوادث مسلمی که در آینده رخ می دهد در بسیاری از تعبیرات به صورت فعل ماضی بیان می شود، ولی بعضی آن را واقعا به صورت ماضی معنی کرده اند، و گفته اند نزدیک نمودن بهشت به پرهیزگاران در دنیا حاصل شده، چرا که بهشت با آنها فاصله ای ندارد، بیرون رفتن از دنیا همان و گام نهادن در بهشت همان! ولی با توجه به آیات قبل و بعد که

---

<sup>۱</sup> " غیر بعید" ممکن است " ظرف" و نیز ممکن است " حال" بوده باشد، و یا صفت است برای مصدر محذوفی و در تقدیر " ازلافا غیر بعید" است.

سخن از صحنه قیامت می‌گوید این معنی بعید به نظر می‌رسد و مناسب همان تفسیر اول است.

\*\*\* سپس در شرح اوصاف بهشتیان می‌گوید: " این بهشتی است که به شما وعده داده می‌شود و از آن کسانی است که به اطاعت فرمان خدا باز می‌گردند، و عهد و پیمانها و قوانین او را حفظ می‌کنید" (هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيزٍ).

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۸۰

در اینجا به دو وصف از اوصاف آنها اشاره شده " اواب " و " حفیظ ".

" اواب " از ماده " اوب " (بر وزن ذوب) به معنی بازگشت است که ممکن است به معنی توبه از گناهان کوچک و بزرگ باشد، و یا بازگشت به طاعت او و با توجه به اینکه " صیغه مبالغه " است نشان می‌دهد که بهشتیان پرهیزگاران هستند که هر عاملی بخواهد آنها را از اطاعت خدا دور سازد فوراً متوجه می‌شوند و به طاعت او باز می‌گردند و از تقصیرات و غفلتهای خود توبه می‌کنند تا به مقام نفس مطمئنه برسند.

" حفیظ " به معنی حافظ و نگاهدارنده است. آیا منظور حفظ عهد و پیمانهای الهی است که از انسانها گرفته که اطاعت او کنند و عبادت شیطان ننمایند. (یس - ۶۰) و یا حفظ و قوانین و حدود الهی؟، و یا به خاطر سپردن گناهان و یاد آوری آن برای توبه و جبران؟ یا همه اینها؟

با توجه به اینکه این حکم به صورت مطلق ذکر شده تفسیر اخیر که جامعیت دارد مناسبتر به نظر می‌رسد.

\*\*\* و در ادامه این اوصاف در آیه بعد به دو وصف دیگر آنها اشاره می‌کند که در حقیقت توضیح و تفسیری است برای اوصاف گذشته، می‌فرماید: "همان کسی که از خداوند رحمان در نهان بترسد و با قلبی توبه کار در محضر او حاضر شود" (مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَ جَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ).

تعبیر به ترسیدن از خدا در نهان، اشاره به این است که آنها با اینکه خدا را هرگز با چشم نمی‌بینند از لابلای آثارش و از طریق استدلال و برهان به او ایمان می‌آورند، ایمانی توأم با احساس مسئولیت کامل.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور پنهان از چشم مردم است، آنها نه

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۸۱

فقط در حضور جمع که در تنهایی و خلوت نیز مرتکب گناهی نمی‌شوند.

این خوف و خشیت سبب می‌شود که قلب آنها "منیب" باشد، دائماً متوجه خدا گردد، و به طاعت او اقبال کند، و از هر گناه و لغزشی توبه نماید، و این حال را تا پایان عمر ادامه دهد و با همین حالت وارد عرصه محشر گردد.

\*\*\* سپس می‌افزاید: کسانی که دارای این چهار صفتند هنگامی که بهشت به آنها نزدیک می‌شود "فرشتگان الهی به عنوان احترام و اکرام به آنها می‌گویند به سلامت وارد بهشت شوید" (ادْخُلُوها بِسَلامٍ).

سلامت از هر گونه بدی و ناراحتی و آفت و بلا و کیفر و عذاب، سلامت کامل از نظر جسم و جان.

سپس برای آرامش خاطر آنها اضافه می‌کنند: "امروز، روز جاودانی است جاودانی نعمتها، و جاودانی بهشت با تمام مواهبش" (ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ).

\*\*\* و به دنبال این دو موهبت (بشارت سلامت، و بشارت خلود و جاودانگی در بهشت) خداوند منان دو بشارت دیگر به آنها می‌دهد که مجموعاً چهار بشارت است همانند چهار وصفی که آنها داشتند، می‌فرماید: "هر چه بخواهند در بهشت برای آنها هست" (لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا).

و علاوه بر آن "نزد ما نعمتهای دیگری است" که هرگز به فکر آنها نرسیده است تا تمنایش کنند " (وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ).

تعبیری از این زنده‌تر و رساتر و دل‌انگیزتر تصور نمی‌شود، نخست می‌گوید بهشتیان هر چه بخواهند (با وسعت معنی این جمله) از انواع مواهب بدون استثناء، در اختیارشان قرار می‌گیرد، و افزون بر این نعمتها و مواهبی است که

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۸۲

هرگز به فکر هیچ انسانی نرسیده، و از خاطر هیچکس خطور نکرده، اما خداوند رحمان و رحیم که پرهیزگاران بهشتی را مشمول الطاف خاصش کرده از آن نعمتها نیز بهره‌مند می‌سازد، و به این ترتیب نعمتهای بهشتی ابعاد فوق العاده گسترده‌ای را که با هیچ بیانی قابل توصیف نیست پیدا می‌کند. ضمناً از این تعبیر استفاده می‌شود که موازنه‌ای میان پاداش الهی و اعمال مؤمنان نیست، بلکه از آن افزون و بسیار برتر و بالاتر است، و در این مرحله همه جا با فضل او روبرو هستیم و در کيفرش با عدل او.

\*\*\* بعد از پایان گرفتن گفتگوها پیرامون بهشت و دوزخ، صفات بهشتیان و دوزخیان، و درجات و درکات آنها، برای نتیجه‌گیری کامل از این بحث، مجرمان را مورد توجه قرار داده، می‌فرماید: "چه بسیار اقوامی را که قبل از آنها هلاک کردیم، اقوامی که از آنها قوی‌تر و نیرومندتر بودند، کشورها را گشودند و بر- شهرها تسلط یافتند، اما بر اثر کفر و ظلم و بیدادگری و گناه نابود شدند" (وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ).

" آیا هیچ راه فراری از مرگ و عذاب الهی برای این گونه افراد وجود دارد؟! (هَلْ مِنْ مَّحِيصٍ).

" قرن " و " اقتران " در اصل به معنی نزدیک شدن دو چیز یا اشیایی با یکدیگر است، و به جماعتی که در یک زمان زندگی می‌کنند " قرن " گفته می‌شود، و جمع آن " قرون " است، سپس همین لفظ بر بخشی از زمان اطلاق شده که گاه آن را سی سال، و گاه صد سال گفته‌اند.

بنا بر این هلاک کردن " قرن‌ها " به معنی هلاک کردن " اقوام پیشین " است.

" بطش " به معنی بر گرفتن چیزی است با قوه و قدرت، و گاه به معنی جنگ و ستیز آمده است.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۸۳

" نقبوا " از ماده " نقب " به معنی سوراخی است که در دیوار یا پوست ایجاد می‌کنند، اما " نقب " تنها سوراخی را گویند که در چوب ایجاد می‌کنند.

این "واژه" هنگامی که به صورت فعلی به کار رود به معنی سیر و حرکت و به اصطلاح شکافتن راه و پیشروی می‌آید، و به معنی کشورگشایی و نفوذ در مناطق مختلف نیز آمده است. "منقبت" نیز از همین ماده است و به افعال و صفات اشخاص بر بسته می‌گویند به خاطر نفوذ و تاثیری که در مردم دارد و یا طریق را برای ترقی صاحبش می‌گشاید.

"نقیب" به کسی می‌گویند که در باره جمعیتی بحث و بررسی می‌کند و از اوضاع و احوال آنها با خبر است و در درون آنها نفوذ می‌کند.

"محیص" از ماده "حیص" (بر وزن حیف) به معنی انحراف و عدول از چیزی است، و به همین مناسبت به معنی فرار از مشکلات، و هزیمت در میدان جنگ نیز آمده است.

به هر حال، آیه به کفار لجوج معاصر پیامبر ص هشدار می‌دهد که سری به تاریخ گذشتگان بزنند و آثار آنها را بر صفحات تاریخ و صفحه روی زمین بنگرند، به بینند خداوند با اقوام سرکشی که پیش از آنها بودند چه کرد؟ اقوامی که از آنها پر جمعیت‌تر و با قدرت‌تر بودند، آن گاه به آینده خود بیندیشند.

این معنی بارها در قرآن مجید آمده است، از جمله در آیه ۸ سوره زخرف می‌خوانیم: "فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا" ما اقوامی را که از آنها قوی‌تر بودند هلاک کردیم."

بعضی آیه مورد بحث را اشاره به "قوم ثمود" می‌دانند که در سرزمین کوهستانی "حجر" در شمال حجاز زندگی می‌کردند، کوه‌ها را می‌شکافتند،

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۸۴



و در آن خانه‌های باشکوه و قصرها می‌ساختند، ولی ظاهر این است که آیه مفهوم گسترده‌ای دارد و آنها و غیر آنها را شامل می‌شود.

جمله " هَلْ مِنْ مَّحِصٍ " آیا راه گریزی وجود دارد؟ ممکن است از زبان اقوام پیشین باشد که به هنگام گرفتاری در چنگال عذاب این مطلب را از هم سؤال می‌کردند، و یا از سوی پروردگار نسبت به کفار لجوج معاصر پیامبر اسلام ص یعنی آیا اینها می‌توانند از سرنوشت دردناکی که اقوام متمرّد پیشین داشتند فرار کنند؟!\*\*\* در آخرین آیه مورد بحث برای تاکید بیشتر می‌افزاید: " قطعاً در سرگذشت پیشینیان تذکر و اندرزی است، برای آن کس که عقل دارد، یا گوش فرا دهد، و حاضر باشد!" (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ).

منظور از " قلب " در اینجا و در دیگر آیات قرآن که بحث از درک مسائل می‌کند همان " عقل " و شعور و ادراک است، در کتب لغت نیز یکی از معانی " قلب " همان " عقل " گفته شده، " راغب " در " مفردات " قلب را در آیه مورد بحث به علم و فهم تفسیر کرده، در لسان العرب نیز می‌خوانیم که گاهی " قلب " به معنی عقل به کار رود<sup>۱</sup>.

در حدیثی از امام موسی بن جعفر ع نیز در تفسیر همین آیه آمده است که " منظور از قلب عقل است " <sup>۲</sup>.

۱ " لسان العرب " ماده " قلب ".

۲ " اصول کافی " جلد ۱ " کتاب العقل و الجهل " حدیث ۱۱.

ریشه این لغت (قلب) در اصل به معنی تغییر و تحول و به اصطلاح قلب

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۸۵

و انقلاب است، و از آنجا که فکر و عقل انسان دائماً در حال دگرگونی است به آن "قلب" گفته شده است، و به همین دلیل در آیات قرآن روی مساله سکینه و آرامش دل، و یا اطمینان قلب تکیه شده است، هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ: "او کسی است که آرامش را در دل مؤمنین نازل کرد" (فتح - ۴) "أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ": "آگاه باشید یاد خدا مایه آرامش دلها است" (رعد - ۲۸) آری این موجود ناآرام را تنها یاد خدا آرامش می‌بخشد.

"الْقَلْبُ السَّمْعُ" (گوش را افکند) کنایه از گوش دادن و نهایت دقت در استماع است، شبیه تعبیری که در فارسی داریم می‌گوئیم: "گوش ما نزد تو است" یعنی به خوبی به سخنانت گوش می‌دهیم.

"شهید" در اینجا به معنی کسی است که حضور قلب دارد، و به اصطلاح دلش در مجلس است، و با دقت مطالب را پی‌گیری می‌کند.

و به این ترتیب مجموع آیه چنین معنی می‌دهد دو گروه می‌توانند از این مواعظ پند و اندرز گیرند، نخست آنها کسی که دارای ذکاوت و عقل و هوشند، و خود مستقلاً می‌توانند مسائل را تحلیل کنند، و دیگر کسانی که در این حد نیستند اما می‌توانند "مستمع" خوبی برای دانشمندان باشند، و با حضور قلب به سخنان آنها گوش فرا دهند و حقایق را از طریق ارشاد و راهنمایی آنها فرا-گیرند.

شبيهه این سخن در آیه ۱۰ سوره ملک نیز آمده است که از قول دوزخیان چنین نقل می‌کند: "لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ:" اگر ما گوش شنوا یا عقل و درک کافی داشتیم هرگز در صف دوزخیان قرار نمی‌گرفتیم" چرا که نشانه‌های راه حق آشکار است آنها که خود اهل تحقیقند آن را به خوبی

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۸۶

در می‌یابند، و آنها که چنین نیستند می‌توانند از طریق رهنمودهای دانشمندان عادل و دلسوز راه خود را بیابند، بنا بر این باید انسان یا علم و عقل کافی داشته باشد یا گوش شنوا<sup>۱</sup>.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۸۷

[سوره ق (۵۰): آیات ۳۸ تا ۴۰]

وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ (۳۸) فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ (۳۹) وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَارَ السُّجُودِ (۴۰)

ترجمه:

۳۸- ما آسمانها و زمین و آنچه را در میان آنهاست در شش روز (شش دوران) آفریدیم و هیچگونه رنج و تعبی به ما

---

<sup>۱</sup> توجه داشته باشید که در هر دو آیه این دو مطلب با کلمه "او" بر یکدیگر عطف شده است که نشان می‌دهد لا اقل یکی از این دو لازم است.

نرسید (با این حال چگونه زنده کردن مردگان برای ما مشکل است؟).

۳۹- در برابر آنچه آنها می‌گویند شکبیا باش، و تسبیح و حمد پروردگارت را قبل از طلوع آفتاب و پیش از غروب بجا آور.

۴۰- و در بخشی از شب او را تسبیح کن، و بعد از سجده‌ها!

تفسیر: آفریدگار آسمانها و زمین قادر بر احیای مردگان است در تعقیب آیات گذشته و دلائل مختلفی که در باره معاد در آن آمده بود، در این آیات به یکی دیگر از دلائل امکان معاد اشاره کرده، و بعد از آن به پیامبر ص دستور صبر و شکبیایی و تسبیح و حمد پروردگار می‌دهد، تا کار-

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۸۸

شکبیهای مخالفان را از این طریق تحمل و خشتی کند.

نخست می‌فرماید: " ما آسمانها و زمین و آنچه را در میان آن دو است در شش روز (شش دوران) آفریدیم، و در خلقت آنها هیچگونه تعب و ضعفی به ما نرسید!" (وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَ مَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ).

" لغوب " به معنی تعب و خستگی است.

بدیهی است کسی که قدرتش محدود است اگر بخواهد کاری انجام دهد که بیش از توان او باشد خسته و درمانده و وامانده می‌شود، ولی در مورد وجودی که قدرتش نامحدود و توانایش بی نهایت است این امور مفهومی ندارد.

بنا بر این کسی که قادر است بی هیچگونه تعب و رنج این آسمان و زمین با عظمت، و اینهمه کرات و کواکب و کهکشانها را ایجاد کند، توانایی دارد که انسان را بعد از مردن بار دیگر به حیات باز گرداند و لباس زندگی در اندامش بپوشاند.

بعضی برای این آیه شان نزولی نقل کرده‌اند که: یهود چنین می‌پنداشتند که خداوند آسمانها و زمین را در شش روز (شش روز هفته!) آفرید، سپس روز شنبه به استراحت پرداخت و یک پای خود را به روی پای دیگر انداخت! و به همین دلیل اینطور نشستن را نامطلوب می‌شمردند و مخصوص خدا می‌دانند! آیه فوق نازل شد<sup>۱</sup> و به این گونه خرافات مضحک پایان داد.

ولی این شان نزول مانع از این نیست که آیه مساله امکان معاد را تعقیب کند، در عین اینکه دلیلی است بر توحید و علم و قدرت پروردگار که آسمان و زمین با اینهمه عجائب و شگفتیها و میلیونها میلیون موجودات زنده، و اسرار

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۸۹

عجیب و نظامهای ویژه‌اش آفریده است که تفکر در یک گوشه‌ای از آن می‌تواند ما را به آفریننده توانایی که دست قدرتش این گردونه عظیم را به حرکت در آورده، و نور حیات و زندگی را همه جا پاشیده است، رهنمون گردد.

---

<sup>۱</sup> "تفسیر در المنثور" جلد ۶ صفحه ۱۱۰.

موضوع خلقت آسمانها و زمین در " شش روز " کرارا در آیات قرآن آمده است<sup>۱</sup>.

کلمه " یوم " - چنان که قبلا هم گفته‌ایم - در لغت عرب و معادل آن " روز " در لغت فارسی، و یا در سائر لغات در بسیاری از موارد به معنی دوران استعمال می‌شود، نه به معنی بیست و چهار ساعت و یا دوازده ساعت، فی المثل می‌گوئیم: " یک روز مردم در سایه پیامبر اسلام ص زندگی می‌کردند، و روز دیگر جباران بنی امیه و بنی عباس بر مردم مسلط شدند ".

پیدا است " روز " در این تعبیرات به معنی " دوران " است، خواه یک سال باشد یا صد سال یا هزاران و یا میلیونها سال. مثلا می‌گوئیم یک روز کره زمین یکپارچه آتش بود، روز دیگری سرد شد، و آماده حیات، تمام این تعبیرات اشاره به دورانها است.

بنا بر این از آیه فوق استفاده می‌شود که خداوند آسمانها و زمین و تمامی موجودات آنها را در شش دوران آفریده است. (مشروح این سخن را در جلد ششم صفحه ۲۰۰ تا ۲۰۴ ذیل آیه ۵۴ سوره اعراف بیان کرده‌ایم).

بنا بر این جایی برای این سؤال باقی نمی‌ماند که قبل از آفرینش خورشید و کره زمین شب و روزی نبود تا خداوند عالم را در شش روز آفریده باشد.

---

<sup>۱</sup> مانند سوره اعراف - ۵۴ - سوره یونس - ۳ - سوره هود - ۷ - سوره

سجده - ۴ - سوره حدید - ۴ و سوره فرقان ۵۹.

\*\*\* بعد از ذکر دلایل مختلف معاد و ترسیم صحنه‌های مختلفی از قیامت چون

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۹۰

به هر حال گروهی تسلیم حق نیستند و لجاجت و پافشاری بر باطل دارند پیامبر ص را مخاطب قرار داده می‌گوید: " در برابر آنچه آنها می‌گویند شکبیا باش " (فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ). چرا که تنها با نیروی صبر و استقامت می‌توان بر این مشکلات پیروز شد، و توطئه‌های دشمن را در هم شکست، و نسبتهای ناروای آنها را در مسیر حق تحمل کرد.

و از آنجا که صبر و استقامت نیاز به پشتوانه‌ای دارد، و بهترین پشتوانه یاد خدا و ارتباط با مبدأ علم و قدرت جهان آفرین است در دنبال این دستور می‌افزاید: " و تسبیح و حمد پروردگارت را قبل از طلوع آفتاب و پیش از غروب آن بجا آور " (وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ). \*\*\* همچنین " در قسمتی از شب او را تسبیح کن و بعد از سجده‌ها " (وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَارَ السُّجُودِ).

این یاد مداوم و تسبیح مستمر همچون قطره‌های حیاتبخش باران بر سرزمین قلب و جان تو می‌ریزد، و آن را سیراب می‌کند، دائماً به تو نشاط و حیات می‌بخشد و به استقامت در مقابل مخالفان لجوج دعوت می‌کند.

در اینکه منظور از تسبیح خداوند در این مواقع چهارگانه (قبل از طلوع آفتاب قبل از غروب، در شب، و بعد از سجده‌ها) چیست؟ در میان مفسران گفتگو بسیار است.

بعضی معتقدند که این تعبیرات اشاره به نمازهای پنجگانه روزانه و بعضی از نوافل پر فضیلت است، به این ترتیب که " قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ " اشاره به نماز صبح است، زیرا آخر وقت آن طلوع آفتاب می باشد.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۹۱

و " قبل غروب الشمس " اشاره به نماز ظهر و عصر است، چرا که آخر وقت هر دو غروب آفتاب است.

" وَ مِنْ اللَّيْلِ " نماز مغرب و عشا را بیان می کند، و ادبار السجود " نظر به نافله های مغرب دارد که بعد از مغرب بجا آورده می شود.

" ابن عباس " همین تفسیر را پذیرفته، با این قید که " اُدْبَارَ السُّجُودِ " را اشاره به تمام نمازهای نافله، دانسته است که بعد از فرائض انجام می شود، ولی از آنجا که در میان نوافل روزانه به عقیده ما تنها نافله مغرب و عشاء است که بعد از این نمازها انجام می شود این تعمیم صحیح نیست.

بعضی دیگر " قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ " را اشاره به نماز صبح، و " قبل الغروب " را اشاره به نماز عصر، و " مِنْ اللَّيْلِ فَسَبَّحَهُ " را اشاره به نماز مغرب و عشاء، دانسته اند، و به این ترتیب بدون هیچ دلیل روشن سخن از نماز ظهر به میان نیامده است، و این دلیل بر ضعف این تفسیر است.

در روایتی نیز از امام صادق ع می خوانیم: هنگامی که از آیه " وَ سَبَّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ الْغُرُوبِ " سؤال کردند فرمود:



تقول حین تصبح و حین تمسی عشر مرات لا اله الا الله وحده  
لا شریک له، له الملک، و له الحمد، یحیی و یمیت، و هو علی  
کل شیء قَدیر:

" هنگام صبح و عصر ده بار این ذکر را می‌گویی لا اله الا الله  
...!"<sup>۱</sup>

این تفسیر با تفسیر اول منافاتی ندارد و ممکن است هر دو  
در معنی آیه جمع باشد.

قابل توجه اینکه نظیر همین معنی با تفاوت مختصری در آیه  
۱۳۰ سوره طه نیز آمده است، آنجا که می‌فرماید:

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۹۲

وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ  
الَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَى:

" قبل از طلوع آفتاب، و پیش از غروب آن، و همچنین در  
اثناء شب، و اطراف روز تسبیح و حمد پروردگارت را بجا  
آور تا خشنود شوی."

جمله لَعَلَّكَ تَرْضَى نشان می‌دهد که این عبادات و تسبیحات  
نقش مهمی در آرامش فکر و رضایت خاطر آدمی دارد، و به  
او در برابر حوادث سخت نیرو و توان می‌بخشد.

---

<sup>۱</sup> "مجمع البیان" ذیل آیات مورد بحث.

این نکته نیز قابل توجه است که در آیه ۴۹ سوره طور چنین آمده است وَ مِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَ ادْبَارَ النُّجُومِ: "برخی از شب را تسبیح خدا کن و به هنگام پشت کردن ستارگان".<sup>۱</sup>

در حدیث آمده است که علی ع فرمود: "ادْبَارَ السُّجُودِ" دو رکعت نافله‌ای است که بعد از مغرب می‌خوانند (توجه داشته باشید نافله مغرب چهار رکعت است که در اینجا فقط به دو رکعت آن اشاره شده) و "ادْبَارَ النُّجُومِ" دو رکعت نافله صبح است که قبل از نماز صبح و به هنگام غروب ستارگان بجا می‌آورند".<sup>۲</sup>

در روایتی نیز آمده است که منظور از "ادْبَارَ السُّجُودِ" همان نماز وتر است که در آخر شب انجام می‌شود.<sup>۳</sup>

به هر حال تفسیر اول از همه مناسبتر به نظر می‌رسد هر چند وسعت و گسترش

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۹۳

مفهوم تسبیح بسیاری از تفسیرهای دیگر را که در روایات به آن اشاره شده شامل می‌گردد.

\*\*\* نکته: شکیبایی رمز هر پیروزی است

---

<sup>۱</sup> باید توجه داشت که در اینجا "ادبار" (بر وزن اقبال) به معنی پشت کردن است، و در آیات مورد بحث "ادبار" بر وزن (ابزار) جمع "دبر" به معنی پشت می‌باشد، بنا بر این "ادبار السجود" به معنی بعد از سجده‌ها است، و "ادبار النجوم" به معنی هنگام پشت کردن ستارگان است.

<sup>۲</sup> "مجمع البیان" ذیل آیات مورد بحث.

<sup>۳</sup> همان مدرک.

این نخستین بار نیست که قرآن مجید روی صبر و شکیبایی در برابر مشکلات و افراد لجوج و معاند تکیه می‌کند، مکرر در مکرر قرآن مجید هم به پیامبر بزرگ اسلام، و هم به عموم مؤمنان این مساله مهم را خاطر نشان می‌سازد، و تجربه‌های فراوان نیز نشان داده که غلبه و پیروزی از آن کسانی است که سهم بیشتری از صبر و استقامت دارند.

در حدیثی می‌خوانیم که امام صادق ع به یکی از دوستانش (که شاید در شرائط سخت آن زمان بیتابی می‌کرد) فرمود:

علیک بالصبر فی جمیع امورک:

" بر تو لازم است که در تمام کارها صبر و شکیبایی داشته باشی "

سپس افزود خداوند محمد ص را مبعوث کرد و او را به " صبر " و مدارا دستور داد، و او صبر کرد تا نسبتهای بسیار ناروا به او دادند، تا آنجا که سینه‌اش تنگ شد، خداوند این آیه را بر او نازل کرد: *وَلَقَدْ نَعَلْمُ أَنْكَ يَضِيقُ صَدْرَكَ بِمَا يَقُولُونَ فَسِیحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ كُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ*: " ما می‌دانیم که به خاطر سخنان آنها ناراحت می‌گرددی و سینه‌ات تنگ می‌شود، تسبیح و حمد پروردگارت را بجا آور، و از سجده‌کنندگان باش "

باز او را تکذیب کردند و تیرهای تهمت از هر سو به طرفش پرتاب نمودند، و از این جهت محزون و غمگین شد، باز خداوند برای دلداریش این آیه را نازل فرمود: *قَدْ نَعَلْمُ إِنَّهُ لَيَحْزَنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَ لَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ وَ لَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَى مَا*

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۹۴

كُذِّبُوا وَ أُوذُوا حَتَّىٰ أَتَاهُمْ نَصْرُنَا: " ما می دانیم که سخنان آنها تو را اندوهگین می کند، ولی آنها تو را تکذیب نمی کنند بلکه ستمگران آیات خدا را تکذیب می کنند، پیش از تو نیز رسولان خدا را تکذیب کردند و آنها در برابر تکذیبها و آزارها صبر نمودند تا یاری ما به کمکشان آمد".

سپس امام ع می افزاید: پیامبر ص خود را وادار به صبر و شکیبایی کرد، اما در این هنگام آنها از حد گذراندند و نام خدا را بردند، و نسبت به ساحت مقدسش تکذیب کردند، پیامبر ص فرمود من در برابر نامالایمات خود و خانواده و حیثیت صبر کردم، ولی در برابر بدگویی به پروردگارم شکیبایی ندارم، در اینجا خداوند عز و جل این آیه (آیه مورد بحث) را نازل فرمود: وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا ... " ما آسمان و زمین و آنچه در میان این دو است در شش دوران آفریدیم (و در آفرینش جهان شتاب و عجله نکردیم) و تعب و رنجی بما نرسید، بنا بر این تو هم عجله مکن و در برابر سخنان آنان صابر باش، اینجا بود که پیامبر صبر و شکیبایی را در تمام حالات پیش گرفت" (تا بر دشمنانش پیروز شد)<sup>۱</sup>.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۹۵

[سوره ق (۵۰): آیات ۴۱ تا ۴۵]

وَ اسْتَمِعَ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ (۴۱) يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكِ يَوْمَ الْخُرُوجِ (۴۲) إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَ نُمِيتُ

<sup>۱</sup> " اصول کافی" (مطابق نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۱۱۷).

وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ (۴۳) يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَلِكَ حَشْرٌ  
عَلَيْنَا يَسِيرٌ (۴۴) نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ  
فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ (۴۵)

ترجمه:

۴۱- گوش فرا ده و منتظر روزی باش که منادی از مکان  
نزدیک ندا می دهد.

۴۲- روزی که همگان صیحه رستاخیز را به حق می شنوند،  
آن روز روز خروج است.

۴۳- مائیم که زنده می کنیم، و می میرانیم، و بازگشت تنها به  
سوی ما است.

۴۴- روزی که زمین از روی آنها شکافته می شود و به سرعت  
(از قبرها) خارج می گردند، و این جمع کردن برای ما آسان  
است.

۴۵- ما به آنچه آنها می گویند آگاهتریم و تو مامور به اجبار  
آنها نیستی، بنا بر این به وسیله قرآن کسانی را که از عذاب  
من می ترسند متذکر ساز.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۹۶

تفسیر: با صیحه رستاخیز همه زنده می شوند

این آیات که آخرین آیات سوره "ق" را تشکیل می دهد  
همانند سایر آیات این سوره تکیه بر مسئله معاد و رستاخیز  
دارد، و باز گوشه دیگری از آن را مطرح می کند، و آن مساله "  
نفخ صور" و "خروج مردگان از قبر" است.

می‌فرماید: "گوش فرا ده و منتظر روزی باش که منادی از مکان نزدیک ندا می‌دهد" (وَ اسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ).

\*\*\*" روزی که صیحه رستاخیز را به حق می‌شنوند، آن روز، روز خروج است!" (يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ).

مخاطب در "استمع" (گوش فرا ده) گرچه شخص پیامبر ص است ولی مسلماً مقصود همه انسانها هستند.

و منظور از "گوش فرا دادن" یا انتظار کشیدن است، زیرا کسانی که در انتظار حادثه‌ای به سر می‌برند که با صدای وحشتناکی شروع می‌شود دائماً گوش فرا می‌دهند، و منتظرند. و یا منظور گوش فرا دادن به این سخن الهی است، و معنی چنین می‌شود: "این سخن را بشنو که پروردگارت در باره صیحه رستاخیز می‌گوید!".

اما این منادی کیست؟ ممکن است ذات پاک خداوند باشد که این ندا را

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۹۷

---

<sup>۱</sup> طبق تفسیر اول "یوم" مفعول "استمع" می‌باشد، و مطابق تفسیر دوم مفعول "استمع" محذوف است، و در تقدیر: "استمع حدیث ربک" خواهد بود، و اما منصوب بودن "یوم" در این صورت به فعلی است که از "يَوْمُ الْخُرُوجِ" استفاده می‌شود و در معنی چنین است "یخرجون یوم یناد المناد".

می‌دهد، ولی به احتمال قویتر همان "اسرافیل" است که در "صور" می‌دمد، و در آیات قرآن نه با نام بلکه با تعبیرات دیگری به او اشاره شده است.

تعبیر به "مَكَانِ قَرِيبٍ" اشاره به این است که این صدا آن چنان در فضا پخش می‌شود که گویی بیخ گوش همه است، و همه آن را یکسان از نزدیک می‌شنوند امروز ما با وسائل مختلف می‌توانیم سخن گوینده‌ای را که در یک نقطه دور دست از جهان سخن می‌گوید همگی از نزدیک بشنویم، گویی در کنار دست ما نشسته و با ما سخن می‌گوید، ولی آن روز بدون نیاز به این وسائل همه صدای منادی حق را که فریاد رستاخیز بر می‌کشد در نزدیکی خود می‌شنوند!

به هر حال این صیحه، صیحه نخستین که برای پایان گرفتن جهان است نیست بلکه صیحه دوم یعنی همان صیحه قیام و حشر است، و در حقیقت آیه دوم توضیح و تفسیری است برای آیه اول می‌گوید: آن روز که صیحه را به حق می‌شنوند روز خروج از قبرها و از میان خاکهای زمین است.

\*\*\* و برای اینکه روشن شود حاکم در این دادگاه بزرگ کیست؟ می‌افزاید "مائیم که زنده می‌کنیم و می‌میرانیم

---

<sup>۱</sup> جمعی از مفسران احتمال داده که "مکان قریب" صخره بیت المقدس" می‌باشد (همان سنگ مخصوصی که در بیت المقدس است و معراج پیامبر به سوی آسمان از آنجا شروع شد) و منادی در کنار آن می‌ایستد و فریاد می‌زند: ايتها العظام البالية! و الاوصال المنقطعة، و اللحوم المتمزقة، قومی لفصل القضاء، و ما اعد الله لكم من الجزاء!" ای استخوانهای پوسیده و ای رگهای قطع شده، و ای گوشتهای پراکنده، برخیزید برای داوری و جزائی که برای شما معین شده" ولی هیچ دلیل روشنی بر آن وجود ندارد.

بازگشت مردم فقط به سوی ما است" (إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ  
وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ).

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۹۸

منظور از احیاء همان زنده کردن نخستین در دنیا است، و  
منظور از میراندن در پایان عمر است، و جمله: "إِلَيْنَا الْمَصِيرُ"  
اشاره به زنده شدن در رستاخیز است.

در حقیقت آیه اشاره به این نکته می‌کند که همانگونه که مرگ  
و حیات نخستین به دست ما است، باز گرداندن به زندگی و  
قیام قیامت نیز به دست ما و به سوی ما است.

\*\*\* سپس برای توضیح بیشتر می‌فرماید: "بازگشت آنها به  
سوی ما روزی است که زمین از روی آنها شکافته می‌شود، و  
آنها زنده می‌شوند و به سرعت خارج می‌گردند" (يَوْمَ تَشَقَّقُ  
الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا)!

و در پایان آیه می‌افزاید: "این حشر و جمع کردن مردم در  
قیامت برای ما سهل و آسان است" (ذَلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ).

"حشر" به معنی جمع و گردآوری از هر سو است.

روشن است خداوندی که آفریننده آسمانها و زمین و آنچه در  
میان آن دو است حشر و نشور مردگان برای او کار ساده‌ای  
می‌باشد. اصولاً مشکل و آسان برای کسی است که قدرتش

---

۱ "سراع" جمع "سریع" مانند "کرام" جمع "کریم" و در اینجا حال  
است برای فاعل "یخرجون" که محذوف می‌باشد، و در تقدیر چنین  
است: "یخرجون سراعاً" بعضی نیز "سراع" را مصدر می‌دانند که در  
موضع حال واقع شده.



محدود است، آن کسی که قدرتش نامحدود است همه چیز برای او یکسان و آسان است.

جالب اینکه در بعضی از روایات می‌خوانیم: "اولین کسی که زنده می‌شود و از قبر خارج گشته، وارد صحنه محشر می‌شود پیامبر ص است و علی ع

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۹۹

همراه او است!"<sup>۱</sup>.

\*\*\* و در آخرین آیه مورد بحث که آخرین آیه این سوره است بار دیگر به پیامبرش در مقابل مخالفان سر سخت و لجوج تسلی و دلداری می‌دهد و می‌فرماید:

"ما به آنچه آنها می‌گویند آگاه‌تریم" (نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ).  
"و تو مامور نیستی که آنها را مجبور به ایمان کنی و با قهر و اجبار به سوی اسلام بکشانی" (وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ).

وظیفه تو تنها ابلاغ رسالت، و دعوت به سوی حق و بشارت و انذار است" چون چنین است آنها را که از عذاب و عقاب من می‌ترسند به وسیله قرآن متذکر ساز، و پند و اندرز ده"  
(فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ)<sup>۲</sup>.

در تفسیر "قرطبی" آمده است که "ابن عباس" می‌گوید: جمعی عرض کردند ای رسول خدا! ما را انذار کن و بیم ده، آیه فوق نازل شد و گفت:

<sup>۱</sup> "کتاب خصال" طبق نقل نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۱۱۹.

<sup>۲</sup> توجه داشته باشید که "وعید" در اصل "وعیدی" بوده "یاء" حذف شده و کسره که دلیل بر آن است باقی مانده، و مفعول برای "یخاف" می‌باشد.

" فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ " .<sup>۱</sup>

اشاره به اینکه قرآن برای انذار و بیدار ساختن افراد مؤمن کافی است هر صفحه‌ای از آن یادآور قیامت، و آیات مختلفش بازگو کننده سرنوشت پیشینیان و توصیفهایش از مواهب بهشتی و عذابهای دوزخی و حوادثی که در آستانه رستاخیز و در دادگاه عدل الهی واقع می‌شود بهترین پند و اندرز برای همگان است.

به راستی یادآوری آن صحنه که زمینها از هم شکافته می‌شود، و خاکها جان

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۰۰

می‌گیرند، لباس حیات در تن می‌پوشند و به حرکت در می‌آیند و از قبرها خارج می‌شوند، در حالی که وحشت و اضطراب سر تا پای همه را فرا گرفته، و به سوی دادگاه عدل الهی رانده می‌شوند صحنه تکان دهنده‌ای است.

به خصوص اینکه گاهی یک قبر با گذشت زمان قبور انسانهای مختلفی شده و افراد بسیاری را در خود جای داده است که بعضی صالح و بعضی ناصالح و بعضی مؤمن و بعضی کافر بوده‌اند و به گفته شاعر:

رب قبر قد صار قبرا ضاحک من تراحم  
مرارا الاضداد!

<sup>۱</sup> قرطبی جلد ۹ صفحه ۶۱۹۸.

و دفین علی بقایا دفین  
فی طویل الآجال و  
الاماد!

"چه بسیار قبری که بارها قبر شد- قبری که از تراحم اصداد می‌خندد!" و چه بسیار افرادی که بر بقایای انسانهای دیگری دفن شدند- در طول زمان و قرون و اعصار".

\*\*\* پروردگارا! ما را از کسانی قرار ده که از "وعید" تو می‌ترسند و از قرآنت پند می‌گیرند.

خداوندا! در آن روز که وحشت و اضطراب همگان را فرا گرفته ما را با رحمت آرامشی عنایت فرما.

بار الها! روزهای عمر هر چه باشد به سرعت سپری می‌شود آنچه جاویدان است سرای آخرت تو است، به ما حسن عاقبت و نجات در آخرت مرحمت کن.

آمین یا رب العالمین پایان سوره "ق" پنجشنبه ۱۷ محرم  
الحرام ۱۴۰۶

## سوره مبارکه ذاریات

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۰۱

(۵۱) سوره ذاریات این سوره در مکه نازل شده و دارای ۶۰ آیه است

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۰۳

محتوای سوره ذاریات

محور بحث در این سوره در درجه اول، مسائل مربوط به معاد و رستاخیز و پاداش و کیفر مؤمنان و مجرمان است، ولی از این نظر مانند "سوره ق" نیست بلکه محورهای دیگری برای بحث در این سوره نیز دیده می‌شود.

به طور کلی می‌توان گفت مباحث این سوره بر پنج محور زیر دور می‌زند:

۱- چنان که گفتیم قسمت مهمی از آن را مباحث معاد و شاخ و برگهای آن تشکیل می‌دهد، هم آغاز سوره با معاد است و هم پایان آن با معاد.

۲- بخش دیگری از این سوره ناظر به مساله توحید و آیات و نشانه‌های خدا در نظام آفرینش است که طبعا بحثهای معاد را تکمیل می‌کند.

۳- در بخش دیگر از داستان فرشتگانی که میهمان ابراهیم ع شدند و مامور در هم کوبیدن شهرهای قوم لوط بودند بحث می‌کند.

۴- آیات دیگری از این سوره اشارات کوتاهی به داستان موسی ع و قوم عاد و قوم ثمود و قوم نوح دارد، و به این وسیله کافران و مجرمان دیگر را هشدار می‌دهد.

۵- و بالآخره قسمت دیگری از این سوره، مبارزه اقوام متعصب و لجوج را با انبیاء گذشته بازگو کرده، و پیامبر اسلام ص را که در برابر مخالفین سر سخت قرار داشت از این طریق دلداری می‌دهد، و دعوت به استقامت می‌کند.

\*\*\*

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۰۴

فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از امام صادق ع آمده است:

من قرأ سورة الذاریات فی یومه او لیلته اصلح الله له معیشته و اتاه برزق واسع و نور له فی قبره بسراج یزهر الی یوم القیامة:

" هر کس سوره ذاریات را در روز یا شب بخواند خداوند وضع زندگی و معیشت او را اصلاح می‌کند، روزی وسیعی به او می‌دهد، و قبر او را با چراغی روشن می‌سازد که تا روز قیامت می‌درخشد!"<sup>۱</sup> کرارا گفته‌ایم تنها لقلقه زبان برای رسیدن به اینهمه پاداش عظیم کافی نیست بلکه هدف تلاوتی است اندیشه برانگیز، و اندیشه‌ای عمل آفرین! ضمناً نامگذاری سوره به " ذاریات " به تناسب نخستین آیه این سوره است.

---

<sup>۱</sup> مجمع البیان آغاز سوره ذاریات- ثواب الاعمال طبق نقل تفسیر نور

التقلین جلد ۵ صفحه ۱۲۰.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۰۵

[سوره الذاریات (۵۱): آیات ۱ تا ۶]

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَ الذَّارِیَاتِ ذُرُوًّا (۱) فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا (۲) فَالْجَارِیَاتِ یُسْرًا (۳)  
فَالْمُقْسَّمَاتِ أَمْرًا (۴)

إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٍ (۵) وَإِنَّ الدِّینَ لَوَاقِعٌ (۶)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱- سوگند به بادهایی که  
ابرها را به حرکت در می‌آورند (و گرد و غبار و بذرهای  
گیاهان را).

۲- و سپس سوگند به ابرهایی که بار سنگینی (از باران) با  
خود حمل می‌کنند.

۳- و سپس سوگند به کشتیهایی که به آسانی به حرکت در  
می‌آیند.

۴- و سوگند به فرشتگانی که کارها را تقسیم می‌کنند.

۵- (آری سوگند به همه اینها) که آنچه به شما وعده داده شده  
است قطعاً راست است.

۶- و بدون شک جزای اعمال واقع شدنی است.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۰۶

تفسیر: سوگند به طوفانها و ابرهای بارانزا!

بعد از سوره " و الصافات " این دومین سوره‌ای است که با سوگندهای مکرر آغاز می‌شود، سوگندهایی پر معنی و تفکر آفرین، سوگندهایی بیدار-کننده و آگاهی بخش.

بسیاری دیگر از سوره‌های قرآن که به خواست خدا در بحثهای آینده با آن رو به رو می‌شویم چنین است، و جالب اینکه این سوگندها غالباً مقدمه‌ای است برای بیان مساله معاد، جز در موارد معدودی که با مساله توحید و غیر آن مربوط می‌شود، و نیز جالب اینکه محتوای این سوگندها ربط خاصی با محتوای رستاخیز دارد، و با ظرافت و زیبایی مخصوصی این بحث مهم را از جوانب گوناگون تعقیب می‌کند.

حقیقت این است که سوگندهای قرآن که تعداد آن زیاد است یکی از چهره‌های اعجاز این کتاب آسمانی و از زیباترین و درخشانده‌ترین فرازهای آن است که شرح هر کدام در جای خود خواهد آمد.

در آغاز این سوره خداوند به پنج موضوع مختلف سوگند یاد کرده است که چهار مورد آن پشت سر هم و یک قسمت به صورت جداگانه آمده است.

نخست می‌فرماید: " سوگند به بادهایی که ابرها را در آسمان به حرکت در می‌آورند و گرد و غبارها و بذر گیاهان و نطفه‌های گلها را در روی زمین به هر سو می‌پراکند " (وَالذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا)<sup>۱</sup>.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۰۷

---

<sup>۱</sup> " ذاریات " جمع " ذاریه " به معنی بادهایی است که اشیاء را به پرواز در می‌آورد.

سپس می‌افزاید: "سوگند به ابرهایی که بار سنگینی از باران با خود حمل می‌کنند" (فَالْحَامِلَاتِ وَفِرًّا)<sup>۱</sup>.

\*\*\*" و سوگند به کشتیهایی که بر رودخانه‌های عظیم و صفحه دریاها به آسانی به حرکت در می‌آیند" (فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا)<sup>۲</sup>.

\*\*\*" و سوگند به فرشتگانی که کارها را تقسیم می‌کنند" (فَالْمَقْسَمَاتِ امْرَا).

در حدیثی که بسیاری از مفسران در ذیل همین آیه آورده‌اند می‌خوانیم:

"ابن الکوا"<sup>۳</sup> روزی از علی ع در حالی که بر منبر خطبه می‌خواند سؤال کرد منظور از "الذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا" چیست؟ فرمود: بادها است.

عرض کرد: "فَالْحَامِلَاتِ وَفِرًّا" فرمود: ابرها است.

عرض کرد: "فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا" فرمود: کشتیها است.

---

۱ "وقر" (بر وزن فکر) به معنی بار سنگین است، و نیز به معنی سنگینی گوش آمده است، "وقار" نیز به معنی سنگینی حرکات و آرامش و حلم است.

۲ "جاریات" جمع "جاریه" به معنی کشتی است، و به معنی نهرهای آب جاری نیز آمده است، (فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ. غاشیه - ۱۲) و همچنین به معنی خورشید به خاطر حرکتش در آسمان، و نیز به دختر نوجوان نیز "جاریه" گفته می‌شود، چرا که نشاط جوانی در تمام وجودش جریان دارد.

۳ نام او "عبد الله" بود، و در زمان امیر مؤمنان علی (ع) می‌زیست و از منافقان و دشمنان سرسخت حضرت بود، خود را در صف یارانش قرار می‌داد و کارشکنی می‌کرد.



عرض کرد: "فَالْمُقَسَّمَاتِ أُمْرًا" فرمود: منظور فرشتگان است".  
با این حال تفسیرهای دیگری است که با این تفسیر قابل جمع  
است. از جمله اینکه منظور از "جاریات یسرا" نه‌رهایی است  
که به وسیله بارانها به

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۰۸

جریان می‌افتد، و منظور از "فَالْمُقَسَّمَاتِ أُمْرًا" ارزاقی است  
که بواسطه فرشتگان از طریق کشاورزی تقسیم می‌شود.

به این ترتیب سخن از بادها، سپس ابرها، و بعد از آن نه‌رها،  
و سرانجام روئیدن گیاهان است که تناسب نزدیکی با مساله  
معاد که بعد از آن آمده دارد، زیرا می‌دانیم که یکی از دلائل  
امکان معاد مساله زنده کردن زمینهای مرده به وسیله نزول  
باران است که بارها در قرآن به عبارات مختلف ذکر شده  
است.

این احتمال نیز داده شده که این چهار وصف همگی اوصاف  
بادها باشد، بادهایی که ابرها را تولید می‌کند، و بادهایی که  
آنها را بر دوش خود حمل می‌نماید، و بادهایی که آنها را به  
هر سو می‌راند، و بادهایی که دانه‌های باران را به هر طرف  
می‌پاشد<sup>۱</sup>.

با توجه به اینکه تعبیرات این آیات جامع و کلی است می‌تواند  
همه این معانی را در خود جای دهد ولی عمده همان تفسیر  
اول است.

---

<sup>۱</sup> "تفسیر فخر رازی" جلد ۲۸ صفحه ۱۹۵.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که اگر منظور فرشتگان است، فرشتگان چه اموری را تقسیم می‌کنند؟

در پاسخ می‌گوئیم: این تقسیم کار ممکن است مربوط به کل تدبیر این عالم باشد که گروه‌هایی از فرشتگان الهی به فرمان او تدبیر امور آن را بر عهده دارند، و نیز ممکن است مربوط به تقسیم ارزاق، و یا تقسیم قطرات باران بر مناطق روی زمین باشد.<sup>۱</sup>

(۲) توجه به این نکته نیز لازم است که "واو" در "وَ الدَّارِيَاتِ" واو قسم است، و فا در آیات بعد فاء عاطفه می‌باشد که اینجا مفهوم قسم دارد، ولی در عین حال یک نوع ارتباط و پیوند را در میان این چهار سوگند بیان می‌کند.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۰۹

بعد از ذکر این چهار سوگند که همه بیانگر اهمیت مطلبی است که بعد از آن می‌آید می‌فرماید: "آنچه به شما وعده داده شده است قطعا راست است" (إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ)<sup>۲</sup>.

\*\*\* و بار دیگر به عنوان تاکید می‌افزاید "و بدون شک جزای اعمال واقع شدنی است" (وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ).

"دین" در اینجا به معنی جزاء است، همانطور که در "مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ" آمده، و اصولاً یکی از نامهای قیامت "یوم الدین"

---

<sup>۱</sup> توجه به این نکته نیز لازم است که "واو" در "وَ الدَّارِيَاتِ" واو قسم است، و فاء در آیات بعد فاء عاطفه می‌باشد که اینجا مفهوم قسم دارد، ولی در عین حال یک نوع ارتباط و پیوند را در میان این چهار سوگند بیان می‌کند.

<sup>۲</sup> باید توجه داشت که "ما" در "انما" موصوله و اسم "ان" می‌باشد و "صادق" خبر آن است.

(روز جزا است) و از آن روشن می‌شود که منظور از وعده‌های واقع شدنی در اینجا وعده‌های مربوط به قیامت و حساب و پاداش و کیفر و بهشت و دوزخ و سایر امور مربوط به معاد است، بنا بر این جمله اول تمام وعده‌های قیامت را شامل می‌شود، و جمله دوم تأکیدی است بر مساله جزا.

در چند آیه بعد نیز سخن از "یوم الدین" به میان آمده، و همانگونه که قبلاً نیز اشاره کردیم سوگندهایی که در آغاز این سوره آمده پیوند و تناسب روشنی با نتیجه این قسمها دارد، چرا که حرکت ابرها و نزول بارانها و در نتیجه زنده شدن زمینهای مرده، خود صحنه‌ای از قیامت و معاد را در این دنیا نشان می‌دهد.

بعضی از مفسران "ما توعدون" را در اینجا به مفهوم وسیعتری تفسیر کرده‌اند که تمام وعده‌های الهی مربوط به قیامت و دنیا و تقسیم ارزاق و مجازات مجرمان در این جهان و جهان دیگر، و پیروزی مؤمنان صالح را شامل می‌شود، آیه ۲۲ همین سوره که می‌گوید: "وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ"

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۱۰

نیز ممکن است تاییدی بر این معنی باشد، و چون لفظ آیه مطلق است این عمومیت بعید نیست.

به هر حال، وعده‌های الهی همه صادق است، چرا که "خلف وعده" یا ناشی از "جهل" است، یا "عجز" جهلی که باعث تغییر فکر وعده دهنده می‌شود، و عجزی که او را از وفای به وعده باز می‌دارد، اما خداوند "عالم" و "قادر" وعده‌هایش تخلف ناپذیر است.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۱۱

[سوره الذاریات (۵۱): آیات ۷ تا ۱۴]

وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ (۷) إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ (۸) يُؤْفِكُ  
عَنْهُ مَنْ أُفِكَ (۹) قَتَلَ الْخِرَاصُونَ (۱۰) الَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ  
سَاهُونَ (۱۱)

يَسْأَلُونَ أَيَّانَ يَوْمِ الدِّينِ (۱۲) يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ (۱۳)  
ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ (۱۴)

ترجمه:

۷- قسم به آسمان که دارای چین و شکنهای زیباست! ۸- که  
شما در گفتاری مختلف و گوناگون هستید.

۹- کسانی از ایمان به آن (روز جزا) منحرف می شوند که از  
قبول حق سر باز می زنند.

۱۰- کشته شوند دروغگویان (و مرگ بر آنها!).

۱۱- همانها که در جهل و غفلت فرو رفته اند.

۱۲- و پیوسته سؤال می کنند روز جزا چه موقع است؟! ۱۳-  
(آری) همان روزی است که آنها را بر آتش می سوزانند!

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۱۲

۱۴- بچشید عذاب خود را، این همان چیزی است که در باره  
آن عجله داشتید!

تفسیر: سوگند به آسمان و چین و شکنهای زیبایش!

این آیات نیز همچون آیات گذشته با سوگند شروع می‌شود، و از اختلافات کافران پیرامون قیامت و رستاخیز، و مسائل مختلف دیگر از جمله شخص پیامبر اسلام ص و مساله توحید سخن می‌گوید.

نخست می‌فرماید: " سوگند به آسمان که دارای چین و شکنهای زیبا است " (وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ).

برای " حبک " (بر وزن کتب) جمع حباک (بر وزن کتاب) در لغت معانی بسیاری گفته شده، از جمله: راهها و چین و شکنهایی که بر اثر بادها روی رملهای بیابان، و یا صفحه آب، و یا ابرهای آسمان پیدا می‌شود.

به موهای " مجعد " نیز " حبک " گفته می‌شود.

گاه " حبک " را به معنی زیبایی و زینت تفسیر کرده‌اند.

و همچنین به معنی شکل موزون و مرتب.

و ریشه اصلی آن که " حبک " (بر وزن کبک) است به معنی بستن و محکم کردن است<sup>۱</sup>.

به نظر می‌رسد که همه این معانی به یک معنی باز می‌گردد، و آن چین و شکنهای زیبایی است که در میان امواج، ابرهای آسمان، رملهای بیابان و موهای سر پیدا می‌شود.

و اما تطبیق این معنی بر آسمان یا به خاطر اشکال مختلف توده‌های ستارگان

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۱۳

---

<sup>۱</sup> به " لسان العرب " و " مفردات راغب " ماده " حبک " مراجعه شود.

و صورتهای فلکی (مجموعه‌هایی از ستارگان ثابت را که شکل خاصی به خود گرفته صورت فلکی می‌نامند).

یا به خاطر موجهای جالبی است که در ابرهای آسمانی پیدا می‌شود، و گاه به قدری زیبا است که مدتها چشمهای انسان را متوجه خود می‌سازد.

و یا توده‌های عظیم کهکشانی است که همچون پیچ و خمهای موهای مجعد بر صفحه آسمان ظاهر می‌شود، مخصوصاً عکسهای جالبی که دانشمندان وسیله تلسکوپها از این کهکشانیها برداشته‌اند، کاملاً موهای مجعد و پیچیده را تداعی می‌کند.

بنا بر این معنی، قرآن به آسمان و این کهکشانیهای عظیم که در آن روز چشم تیز بین علم و دانش بشر هنوز به آن نیفتاده بود سوگند یاد می‌کند.

با توجه به اینکه این معانی منافاتی با هم ندارند ممکن است همه آنها در این سوگند جمع باشند در آیه ۱۷ سوره مؤمنون نیز می‌خوانیم وَ لَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ: "ما بر فراز شما هفت راه آفریدیم" که اشاره به تنوع و کثرت آسمانها و کرات و کهکشانیها و عوالم مختلف است<sup>۱</sup>.

این نکته نیز قابل توجه است که ریشه اصلی "حبک" می‌تواند اشاره به استحکام آسمانها و پیوند محکم کرات با یکدیگر مانند سیارات منظومه شمسی با قرص خورشید بوده باشد.

---

<sup>۱</sup> در تفسیر این آیه شرح مبسوطی در جلد ۱۴ تفسیر نمونه صفحه ۲۱۹ به بعد آمده است.

\*\*\* آیه بعد به جواب قسم یعنی مطلبی که به خاطر آن سوگند یاد شده است پرداخته، می‌افزاید: " همه شما در گفتاری مختلف و گوناگون هستید " (إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلَفٍ).

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۱۴

پیوسته ضد و نقیض می‌گوئید، و همین تناقض گویی دلیل بر بی پایه بودن سخنان شما است.

در مورد معاد، گاه می‌گوئید: ما اصلا باور نمی‌کنیم که استخوانهای پوسیده زنده شوند.

و گاه می‌گوئید ما در این باره شک و تردید داریم.

و گاه می‌افزاید پدران و نیاکان ما را بیاورید تا گواهی دهند بعد از مرگ قیامت و رستاخیزی در کار است تا قبول کنیم!

و در مورد پیامبر اسلام ص گاه می‌گوئید دیوانه است، گاه شاعرش می‌خوانید، گاه ساحرش می‌نامید، گاهی می‌گوئید معلم و استادی دارد که این سخنان را به او تعلیم می‌دهد.

همچنین در مورد قرآن گاه آن را " اساطیر الاولین " (افسانه‌ها و خرافات پیشینیان) می‌نامید گاهی شعرش می‌خوانید، و گاه سحر، و گاه دروغ! سوگند به چین و شکنهای آسمانها که سخنان شما پر از تناقض و پیچ و خم است! و اگر پایه و مایه‌ای داشتید لا اقل روی یک مطلب می‌ایستادید و هر روز به سراغ مطلبی نمی‌رفتید.

این تعبیر در حقیقت استدلالی است بر بطلان ادعاهای مخالفان در مورد توحید و معاد و پیامبر و قرآن (هر چند تکیه اصلی این آیات به قرینه آیه‌ای که بعدا می‌آید روی مساله معاد است).

و می‌دانیم همواره برای کشف دروغ مدعیان کاذب چه در مسائل قضایی و چه در مسائل دیگر به سخنان ضد و نقیض آنها استناد می‌شود، قرآن نیز درست بر این مطلب تکیه می‌کند.

\*\*\*

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۱۵

در آیه بعد علت این انحراف از حق را بیان کرده، می‌فرماید: "کسانی از ایمان به قیامت منحرف می‌شوند که از قبول دلائل حق، و تسلیم در برابر منطق سر باز می‌زنند"، و گرنه دلائل زندگی بعد از مرگ آشکار است (يُؤْفَكُ عَنْهُ مِنَ اُفْكَ).

باید توجه داشت که تعبیر آیه کلی و سرریسته است که ترجمه تحت اللفظی آن چنین می‌شود: "بازگردانده می‌شوند از آن آنها که بازگردانده شده‌اند".

زیرا "افک" در اصل به معنی منصرف ساختن و بازگرداندن از چیزی است، لذا به "دروغ" که جنبه انحرافی دارد "افک" گفته می‌شود، همانگونه که بادهای مختلف را "مؤتفکات" می‌گویند.

ولی با توجه به اینکه در آیات قبل سخن از رستاخیز در میان بوده معلوم است که منظور اصلی انحراف از این عقیده است، و نیز از آنجا که در آیه گذشته سخن از گفتگوهای ضد و نقیض کافران در میان بود معلوم می‌شود که منظور در اینجا کسانی است که از منطق و دلیل روشن منحرف می‌شوند.

بنا بر این مجموع آیه چنین معنی می‌دهد: کسانی از ایمان به معاد منحرف می‌شوند که از مسیر دلیل عقل و منطق حق طلبی منحرف گشته‌اند.



البته مانعی ندارد که منظور انحراف از قبول هر گونه حق اعم از قرآن و توحید و نبوت پیامبر و معاد (و از جمله مساله ولایت امامان معصوم که در بعضی از روایات وارد شده است) بوده باشد، اما به هر حال مساله قیامت که موضوع اصلی است مسلماً در آن داخل است.

\*\*\* در آیه بعد دروغگویان و دروغپردازان را شدیداً مورد مذمت و تهدید قرار داده، می‌گوید: "کشته شوند دروغگویان و مرگ بر آنها!" (قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ).

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۱۶

"خراص" از ماده "خرص" (بر وزن درس) در اصل به معنی هر سخنی است که از روی گمان و تخمین گفته شود، و از آنجا که چنین سخنانی غالباً دروغ از آب در می‌آید این واژه به معنی دروغ نیز به کار رفته است. به این ترتیب "خراصون" کسانی هستند که حرفهای بی پایه و بی سر و ته می‌زنند و منظور در اینجا - به قرینه آیات بعد - آنهایی هستند که در باره قیامت با سخنان بی پایه و دور از منطق قضاوت کنند.

ولی به هر صورت این جمله به صورت نفرین است بر آنها، نفرینی که نشان می‌دهد آنها موجوداتی هستند شایسته مرگ و نابودی و آن چنانند که "عدمشان به ز وجود".

بعضی نیز "قتل" را در اینجا به معنی لعن و طرد و محرومیت از رحمت خدا تفسیر کرده‌اند.

و از اینجا می‌توان این حکم کلی را نیز استفاده کرد که اصولاً قضاوتهایی که مدرک روشنی ندارد و بر پایه حدس و تخمین

و گمانهای بی اساس است کاری است گمراه کننده و مستحق نفرین و عذاب.

\*\*\* سپس به معرفی این خراصون دروغگو پرداخته، می‌افزاید: " آنها کسانی هستند که در جهل و غفلت و بیخبری فرو رفته‌اند " (الَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ سَاهُونَ).

" غمره" در اصل به معنی آب فراوانی است که محلی را پوشاند، سپس به جهالت و نادانی عمیقی که کسی را فرا گیرد اطلاق شده است.

" ساهون" از ماده " سهو" به معنی هر گونه غفلت است، بعضی گفته‌اند نخستین مرتبه جهل " سهو و اشتباه" است، سپس " غفلت"، و بعد از آن " غمره" می‌باشد.

بنا بر این آنها از مرحله سهو شروع می‌کنند، بعد به غفلت و بیخبری

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۱۷

می‌انجامد، و در ادامه راه به طور کامل در " جهل" فرو می‌روند، و جمع میان این دو تعبیر- سهو و غمره- در آیه فوق ممکن است اشاره به آغاز و انجام این حرکت باشد.

به این ترتیب منظور از خراصون کسانی است که غرق جهل و نادانی خویشند، و برای فرار از زیر بار حق هر روز بهانه و سخن بی اساسی را عنوان می‌کنند.

\*\*\* و لذا " پیوسته سؤال می‌کنند روز جزا چه وقت است و قیامت کی خواهد آمد " (يَسْأَلُونَ أَيَّانَ يَوْمُ الدِّينِ).

تعبیر به یسئلون به صورت " فعل مضارع " دلیل بر این است که این سؤال را مرتب مطرح می‌کنند، در حالی که اصولاً باید وقت قیام قیامت مخفی و مکتوم باشد، تا هر کس در هر زمان احتمال وقوع آن را بدهد، و اثر تربیتی ایمان به قیامت که خودسازی و آمادگی مداوم است حاصل گردد.

این سخن به آن می‌ماند که بیماری از طیب مرتباً سؤال کند پایان عمر من چه روزی خواهد بود؟ هر کس این سؤال را بی اساس می‌داند، و می‌گوید مهم این است که بدانی مرگ حق است تا خود را درمان کنی مبادا گرفتار " مرگ زودرس " شوی.

ولی آنها هدفی جز استهزاء یا بهانه‌جویی نداشتند نه اینکه راستی می‌خواستند تاریخ قیام قیامت را پیدا کنند.

\*\*\* ولی با این حال قرآن به آنها پاسخ کوبنده‌ای داده، می‌گوید: " قیامت آن روزی است که آنها را بر آتش می‌سوزانند! " (يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ).

\*\*\*

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۱۸

و به آنها گفته می‌شود: " بچشید عذاب خود را، این همان چیزی است که در مورد آن عجله داشتید " (ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ).

" فتنه " در اصل به معنی قرار دادن طلا در کوره است، تا طلای خوب و خالص از ناخالص شناخته شود، و به همین مناسبت به معنی هر گونه آزمایش و امتحان استعمال می‌شود، و به معنی " دخول انسان در آتش " نیز آمده است، و گاه به

معنی بلا و عذاب و ناراحتی چنان که آیه مورد بحث نیز اشاره به همین معنی است.

\*\*\*

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۱۹

[سوره الذاریات (۵۱): آیات ۱۵ تا ۱۹]

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (۱۵) آخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ  
كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ (۱۶) كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ  
(۱۷) وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ (۱۸) وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ  
وَالمَحْرُومِ (۱۹)

ترجمه:

۱۵- پرهیزگاران در باغهای بهشت و در میان چشمه‌ها قرار دارند.

۱۶- و آنچه پروردگارشان به آنها مرحمت کرده دریافت می‌دارند زیرا آنها پیش از آن (در سرای دنیا) از نیکوکاران بودند.

۱۷- آنها کمی از شبها را می‌خوابیدند.

۱۸- و در سحرگاهان استغفار می‌کردند.

۱۹- و در اموال آنها حقی برای سائل و محروم بود.

تفسیر: پاداش سحرخیزان نیکوکار

در تعقیب آیات گذشته که سخن از دروغگویان جاهل و منکران قیامت و رستاخیز و عذاب آنها در میان بود، در آیات مورد بحث از مؤمنان پرهیزگار

و اوصاف و پاداش آنها سخن می‌گوید، تا در مقایسه با یکدیگر - آن چنان که روش قرآن است - حقائق روشنتر شود. می‌فرماید: "پرهیزگاران در باغهای بهشت و در میان چشمه‌ها قرار دارند" (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ).

درست است که باغ طبیعتاً دارای نهرهای آب است، اما لطفش در این است که چشمه‌ها از درون خود باغ بجوشد، و درختان را دائماً مشروب کند، این امتیازی است که باغهای بهشت دارد، نه یک نوع چشمه که انواع مختلفی از چشمه‌ها در آن موجود است!

\*\*\* سپس به نعمتهای دیگر بهشتی اشاره کرده و به صورت سربسته می‌گوید:

" آنچه را که پروردگارشان به آنها مرحمت کرده دریافت می‌دارند" (أَخَذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ).

یعنی آنها با نهایت میل و اشتیاق و کمال رضا و رغبت و خشنودی این مواهب الهی را پذیرا می‌شوند.

---

<sup>۱</sup> کلمه "فی" در مورد "جنت" مفهومش روشن است، زیرا پرهیزکاران در درون بهشتند، ولی در مورد "عیون" (چشمه‌ها) به این معنی نیست که در درون خود چشمه می‌باشند، بلکه در لابلاي چشمه‌سارها قرار دارند.

و در دنبال آیه می‌افزاید این پادشاهای عظیم بی جهت نیست،<sup>۱</sup> آنها پیش از آن در سرای دنیا از نیکوکاران بودند " (إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ)!

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۲۱

احسان و نیکوکاری که در اینجا آمده معنی وسیعتری دارد که هم اطاعت خدا را شامل می‌شود و هم انواع نیکیها به خلق خدا.

\*\*\* آیات بعد به توضیح چگونگی نیکوکار بودن آنها پرداخته، سه وصف را از میان اوصاف آنها بیان می‌کند.

نخست اینکه: " آنها کمی از شبها را می‌خوابیدند " (كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ).

" یهجعون " از ماده " هجوع " به معنی خواب شبانه است.

بعضی گفته‌اند منظور این است که آنها اکثر شب را بیدار بودند و کمی از شب را می‌خوابیدند، و به اصطلاح همواره شب زنده‌دار بودند.

ولی از آنجا که این حکم به صورت یک دستور عمومی برای پرهیزگاران و محسنین بعید به نظر می‌رسد این تفسیر مناسب نیست، بلکه منظور این است که آنها کمتر اتفاق می‌افتاد تمام شب را بخوابند، و به تعبیر دیگر " لیل " (شب) به صورت جنس و عموم در نظر گرفته شده.

---

<sup>۱</sup> منظور از " قَبْلَ ذَلِكَ " چنان که گفتیم قبل از قیامت و ورود در بهشت است، یعنی در عالم دنیا ولی بعضی آن را به معنی قبل از ورود شرع گرفته‌اند، اشاره به اینکه آنها به " مستقلات عقلیه " حتی قبل از نزول وحی عمل می‌کردند ولی این معنی بعید به نظر می‌رسد.

بنا بر این همه شب بخشی را بیدار بودند و به عبادت و نماز شب می‌پرداختند و شبهایی را که تماما در خواب باشند و عبادت شبانه از آنها به کلی فوت شود کم بوده است.

این تفسیر در حدیثی از امام صادق ع نیز نقل شده است<sup>۱</sup>.

برای این آیه تفسیرهای دیگری ذکر کرده‌اند که چون بعید بود از بیان آن خودداری شد<sup>۲</sup>.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۲۲

\*\*\* دومین وصف آنها را چنین بیان می‌کند: " آنها پیوسته در سحرگاهان استغفار می‌کردند " (وَ بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ).

در آخر شب که چشم غافلان در خواب است، و محیط از هر نظر آرام، قال و غوغای زندگی مادی فرو نشسته، و عواملی که فکر انسان را به خود مشغول دارد خاموش است برمی‌خیزند، و به درگاه خدا می‌روند، در پیشگاه معبود به راز و نیاز می‌پردازند، نماز می‌خوانند، و مخصوصا از گناهان خود استغفار می‌کنند.

---

<sup>۱</sup> مرحوم "طبری" در "مجمع البیان" به این حدیث اشاره کرده است (جلد ۹ صفحه ۱۵۵) در تفسیر صافی نیز این حدیث از کافی به این صورت نقل شده: كانوا اقل اللیالی یفوتهم لا یقومون فیها (تفسیر صافی ذیل آیه مورد بحث).

<sup>۲</sup> "ما" در "ما بهجوع" ممکن است زائده و برای تاکید باشد، یا موصوله و یا مصدریه (چنان که در تفسیر فخر رازی و المیزان آمده است) هر چند بعضی تنها زائده و مصدریه را گفته‌اند (چنان که در تفسیر قرطبی و روح البیان آمده است) اما اینکه بعضی احتمال داده‌اند "نافیه" باشد بسیار بعید به نظر می‌رسد.

بسیاری معتقدند که منظور از استغفار در اینجا همان " نماز شب " است، از این جهت که " قنوت نماز وتر " مشتمل بر استغفار است.

" اسحار " جمع " سحر " (بر وزن بشر) در اصل به معنی " پوشیده و پنهان بودن " است، و چون در ساعات آخر شب پوشیدگی خاصی بر همه چیز حاکم است " سحر " نامیده شده. واژه " سحر " (بر وزن شعر) نیز به چیزی گفته می شود که چهره حقائق را می پوشاند و یا اسرار آن از دیگران پوشیده است.

در روایتی در تفسیر " در المثنوی " آمده است که پیغمبر گرامی اسلام ص فرمود:

ان آخر الليل في التهجد احب الي من اوله، لان الله يقول و بالاسحار هم يستغفرون:

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۲۳

" آخر شب برای تهجد (نماز شب) نزد من محبوبتر است از آغاز آن، زیرا خداوند می فرماید: پرهیزگاران در سحرگاهان استغفار می کنند " .

و در حدیث دیگری از امام صادق ع می خوانیم:

كانوا يستغفرون الله في الوتر سبعين مرة في السحر:

" نیکوکاران بهشتی در نماز وتر به هنگام سحر هفتاد مرتبه از خدا طلب آمرزش می کردند " .<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> در المثنوی جلد ۶ صفحه ۱۱۳.

<sup>۲</sup> " مجمع البیان " ذیل آیات مورد بحث.



\*\*\* سپس به سومین وصف پرهیزگاران بهشتی اشاره کرده، می‌افزاید: "در اموال آنها حقی برای سائل و محروم بود (وَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ).

تعبیر به "حق" در اینجا یا به خاطر این است که خداوند بر آنها لازم شمرده است (مانند زکات و خمس و سائر حقوق واجب شرعی) و یا آنها خود بر خویشتن الزام کرده‌اند و تعهد نموده‌اند، و در اینصورت غیر حقوق واجب را نیز شامل می‌گردد.

بعضی معتقدند این آیه تنها ناظر به قسم دوم است، و حقوق واجب را شامل نمی‌شود، زیرا حقوق واجب در اموال همه مردم است، اعم از پرهیزگاران و غیر آنها، و حتی کفار، بنا بر این وقتی می‌گوید: در اموال آنها چنین حقی است یعنی علاوه بر واجبات آنها بر خود لازم می‌دانند که در راه خدا از اموال خویش به سائلان و محرومان انفاق کنند، ولی می‌توان گفت که فرق نیکوکاران با دیگران آن است که آنها این حقوق را ادا می‌کنند در حالی که دیگران مقید به آن نیستند.

این تفسیر نیز گفته شده که تعبیر به "سائل" در مورد حقوق واجب است، چرا که حق سؤال و مطالبه دارد، و تعبیر به "محروم" در حقوق مستحب

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۲۴

است که حق مطالبه در آن نیست.

" فاضل مقداد " در " کنز العرفان " تصریح می کند که منظور از " حق معلوم " حقی است که خود آنها در اموالشان قرار می دهند، و خویشان را موظف به آن می دانند.

نظیر این معنی در سوره معارج آیه ۲۴ و ۲۵ آمده است می فرماید: وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ. و با توجه به اینکه حکم و جوب زکات در مدینه نازل شد، و آیات این سوره همگی مکی است نظر اخیر تایید می شود.

در روایاتی که از منابع اهل بیت ع رسیده نیز تاکید شده که منظور از " حق معلوم " چیزی غیر از زکات واجب است.

در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:

لكن الله عز و جل فرض في اموال الاغنياء حقوقا غير الزكاة، فقال عز و جل: وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِّلسَّائِلِ، فالحق المعلوم غير الزكاة، و هو شيء يفرضه الرجل على نفسه في ماله ... ان شاء في كل يوم و ان شاء في كل جمعة و ان شاء في كل شهر.

...: " ولی خداوند متعال در اموال ثروتمندان حقوقی غیر از زکات قرار داده، از جمله اینکه فرموده است: در اموال آنها حق معلومی برای سائل و محروم است، بنا بر این " حق معلوم " غیر از زکات است، و آن چیزی است که انسان شخصا بر خود لازم می کند که از مالش بپردازد ... برای هر روز، و یا اگر بخواهد در هر جمعه و یا در هر ماه ... "۲.

۱ " کنز العرفان " جلد ۱ صفحه ۲۲۶.

۲ " وسائل الشیعه " جلد ۶ صفحه ۲۷ (ابواب ما تجب فيه الزکات باب ۷ حدیث ۲).

در این زمینه احادیث متعدد دیگری با تعبیرات مختلف از امام علی بن

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۲۵

الحسین ع و امام باقر ع و امام صادق ع نقل شده است!  
و به این ترتیب تفسیر آیه روشن است.

در اینکه میان "سائل" و "محروم" چه تفاوتی است؟ جمعی گفته‌اند:

"سائل" کسی است که از مردم تقاضای کمک می‌کند، ولی "محروم" شخص آبرومندی است که برای معیشت خود نهایت تلاش و کوشش را به خرج می‌دهد اما دستش به جایی نمی‌رسد و کسب و کار و زندگیش بهم پیچیده است و با این حال خویشن‌داری کرده، از کسی تقاضای کمک نمی‌کند.

این همان کسی است که از او تعبیر به "محارف" می‌شود، زیرا در تفسیر محارف در کتب لغت و روایات اسلامی آمده است "او کسی است که هر قدر تلاش می‌کند درآمدی به دست نمی‌آورد گویی راههای زندگی به روی او بسته شده است".

به هر حال این تعبیر اشاره به این نکته است که هرگز منتظر نشینید نیازمندان نزد شما آیند و تقاضای کمک کنند، بر شما است که جستجو کنید و افراد آبرومند محروم را که به گفته قرآن (بقره- ۲۷۳) *يَحْسِبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ*: "افراد بیخبر آنها را از شدت خویشن‌داری غنی می‌پندارند" پیدا کنید، و به آنها کمک نموده، گره مشکلاتشان را بگشایید و

---

<sup>۱</sup> همان مدرک.

آبرویشان را حفظ نمائید، و این دستور مهمی است که برای حفظ حیثیت مسلمانان محروم بسیار مهم است.

البته این افراد را (به گفته قرآن در همان آیه بقره) می‌توان از چهره‌هایشان شناخت **تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ**.

آری گرچه خاموشند ولی در عمق چهره آنها نشانه‌های رنجهای جانکاه

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۲۶

درونی برای افراد آگاه آشکار است، و "رنگ رخساره آنها از سر درونشان خبر می‌دهد".

\*\*\* نکته‌ها:

۱- توجه به "خدا" و "خلق خدا"

آنچه از اوصاف برای "متقین" و "محسنین" در این آیات آمده در حقیقت در دو بخش خلاصه می‌شود توجه به خالق آنها در ساعاتی که از هر نظر آمادگی برای راز و نیاز با او و حضور قلب فراهم است، و عوامل اشتغال فکر و انصراف ذهن به حد اقل می‌رسد، یعنی در اواخر شب.

و دیگر توجه به نیازهای نیازمندان اعم از آنها که نیاز خود را ظاهر می‌کنند یا مکتوم می‌دارند.

این همان مطلبی است که در آیات قرآن کرارا به آن توصیه شده است، و آیاتی که "صلاة" و "زکات" را پشت سر هم می‌شمرد و روی هر دو تکیه می‌کند اشاره به همین مساله است، چرا که "صلاة" بارزترین مظهر پیوند با خالق است و "زکات" روشتترین راه پیوند با خلق خدا.

\*\*\* ۲- شب خیز که عاشقان به شب راز کنند!

با اینکه نماز شب از نمازهای نافله و مستحب است، ولی کرارا در قرآن مجید به آن اشاره شده، و این نشانه اهمیت فوق العاده آن می باشد، تا آنجا که قرآن آن را وسیله وصول به "مقام محمود" (سوره اسراء - ۷۹) و "مایه روشنی چشم" (چنان که در آیه ۱۷ سوره الم سجده آمده) شمرده است.

در روایات اسلامی نیز فوق العاده روی این راز و نیاز شبانه و بیداری در

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۲۷

سحرگهان تکیه شده است:

در یک جا پیامبر ص آن را کفاره گناهان می شمرد و می فرماید:

یا علی ثلاث کفارات، منها التهجد باللیل و الناس نیام:

"سه چیز است که کفاره گناهان است یکی از آنها تهجد در شب است در حالی که مردم در خوابند".<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از رسول خدا ص آمده است:

اشراف امتی حملة القرآن و اصحاب اللیل

"شریفان امت من حاملان قرآنند و اصحاب عبادتهای شبانه".<sup>۲</sup>

و باز در حدیث دیگری در وصایای آن حضرت به علی ع آمده است که چهار مرتبه تکرار فرمود:

۱ "وسائل الشیعه" جلد ۵ صفحه ۲۷۳.

۲ "وسائل الشیعه" جلد ۵ صفحه ۲۷۵.

علیک بصلاة اللیل:

" نماز شب را هرگز ترک مکن" <sup>۱</sup>.

و از امام صادق ع در تفسیر آیه مورد بحث (كأَنوَا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ) چنین نقل شده:

كانوا اقل الليالی تفوتهم لا يقومون فيها:

" کمتر شبی بر آنها می گذشت که بیدار نشوند و عبادت نکنند" <sup>۲</sup>.

باز در حدیث دیگری آمده که پیامبر ص فرمود:

الركعتان فی جوف اللیل احب الی من الدنیا و ما فیها:

" دو رکعت نماز در دل شب از دنیا و آنچه در آن است نزد من محبوبتر است" <sup>۳</sup>.

و نیز در حدیثی می خوانیم که امام صادق ع به " سلیمان دیلمی" (یکی از یارانش) فرمود:

لا تدع قیام اللیل فان المغبون من حرم قیام اللیل:

" قیام شب را برای عبادت فراموش مکن، مغبون است کسی که از قیام شبانه محروم

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۲۸

گردد" <sup>۴</sup>.

---

<sup>۱</sup> " وسائل الشیعه" جلد ۵ صفحه ۲۷۷.

<sup>۲</sup> " وسائل الشیعه" جلد ۵ صفحه ۲۷۹.

<sup>۳</sup> " بحار الانوار" جلد ۸۷ صفحه ۱۴۸.

<sup>۴</sup> " بحار الانوار" جلد ۸۷ صفحه ۱۴۶.

البته روایات در این زمینه بسیار است و تعبیرات فوق العاده جالبی در آنها دیده می‌شود، مخصوصاً نماز شب به عنوان یک وسیله مؤثر برای آرمزش گناهان، بیداری فکر و اندیشه، روشنایی دل، و جلب رزق و روزی فراوان و تندرستی معرفی شده است که اگر جمع‌آوری شود کتاب مستقلی خواهد شد<sup>۱</sup>.

در این زمینه در جلد ۱۲ صفحه ۲۲۷ (ذیل آیه ۷۹ سوره اسراء) و در جلد ۱۷ صفحه ۱۵۴ (ذیل آیه ۱۷ سوره الم سجده) بحثهای دیگری آورده‌ایم.

\*\*\* ۳- حق سائل و محروم

قابل توجه اینکه در آیات فوق خواندیم همیشه در اموال نیکوکاران حقی برای سائل و محروم است، این تعبیر به خوبی نشان می‌دهد که آنها خودشان را در برابر نیازمندان و محرومان مدیون می‌بینند، و آنان را طلبکار و صاحب حق می‌شمرند، حقی که به هر حال باید پرداخته شود، و هیچگونه متنی در پرداختن آن نیست، درست مانند طلبهای سائل طلبکاران.

و چنان که گفتیم قرائن مختلفی نشان می‌دهد که این تعبیر مربوط به زکات واجب و امثال آن نیست، بلکه ناظر به انفاقهای مستحبی می‌باشد که پرهیزگاران آن را دین خود می‌شمرند<sup>۲</sup>.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۲۹

---

<sup>۱</sup> برای اطلاع از این روایات به جلد ۵ "وسائل الشیعه"، و جلد اول "مستدرک الوسائل" و جلد ۸۷ "بحار الانوار" مراجعه فرمائید.

<sup>۲</sup> نزول این آیات در مکه، و ورود این حکم در خصوص نیکوکاران بهشتی، و روایات ائمه اهل بیت (ع) قرائنی است که حکایت از نظر داشتن این آیات به غیر زکات می‌کند.

[سوره الذاریات (۵۱): آیات ۲۰ تا ۲۳]

وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ (۲۰) وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ  
(۲۱) وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ (۲۲) فَ وَ رَبَّ السَّمَاءِ  
وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطُقُونَ (۲۳)

ترجمه:

۲۰- و در زمین آیاتی برای طالبان یقین است. ۲۱- و در وجود خود شما (نیز آیاتی است) آیا نمی بینید؟! ۲۲- روزی شما در آسمان است و آنچه به شما وعده داده می شود.

۲۳- سوگند به پروردگار آسمان و زمین که این مطلب حق است همانگونه که شما سخن می گوئید!

تفسیر: نشانه های خدا در وجود شما است آیا نمی بینید؟

در تعقیب آیات پیشین که پیرامون مساله معاد و صفات دوزخیان و بهشتیان سخن می گفت در آیات مورد بحث، سخن از نشانه های خدا در زمین و در وجود خود انسان است، تا از یک سو به مساله توحید و شناخت خدا و صفات او که مبدء حرکت به سوی همه خیرات است آشنا شوند، و از سوی دیگر به قدرت او

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۳۰

بر مساله معاد و زندگی پس از مرگ، چرا که خالق حیات در روی زمین و اینهمه عجائب و شگفتیها قادر بر تجدید حیات نیز می باشد.

نخست می فرماید: "در زمین نشانه های مهمی است برای آنها که اهل یقینند و طالب حقتند" (وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ).



به راستی نشانه‌های حق و قدرت بی پایان و علم و حکمت نامحدود خدا در همین کره خاکی آن قدر فراوان است که عمر هیچ انسانی کافی برای شناخت همه آنها نیست.

حجم زمین، فاصله آن با خورشید، حرکت آن به دور خود، و حرکت آن به دور آفتاب، و نیروی جاذبه و دافعه‌ای که از آن حجم، و این حرکت به وجود می‌آید، و کاملاً متعادل و معادل یکدیگر است و هماهنگی تمام اینها با هم تا شرایط حیات را بر صفحه زمین فراهم سازد، همه از آیات بزرگ خدا است.

در حالی که اگر یکی از این حرکات و رابطه‌ها و ویژگیها کمترین تغییری پیدا کند شرائط حیات و زندگی بر صفحه زمین بر هم می‌خورد، و موازنه‌ها به هم می‌ریزد.

موادی که زمین را تشکیل داده، و منابع مختلفی که در سطح و زیر زمین برای حیات و زندگی آماده شده، هر یک نشانه‌ای از نشانه‌های او است.

کوه‌ها و دشته‌ها، دره و جنگلها، رودها و چشمه‌ها که هر کدام نقش مؤثری در ادامه حیات و هماهنگ ساختن شرائط آن دارد نشانه‌های دیگری است.

صدها هزار نوع از گیاهان و حشرات و حیوانات (آری صدها هزار نوع) هر کدام با ویژگیها و عجائیش که به هنگام مطالعه کتابهای زمین‌شناسی و گیاهشناسی و حیوان‌شناسی انسان را در حیرت فرو می‌برد آیات دیگری است.

در گوشه و کنار این کره خاکی اسرار جالبی است که شاید کمتر کسی به آن توجه می‌کند ولی نظر کنجکاو دانشمندان از آن پرده برداشته و عظمت

آفریدگار را آشکار ساخته است.

بد نیست در اینجا به گوشه‌ای از سخنان یکی از دانشمندان معروف جهان که در این زمینه مطالعات زیادی دارد گوش فرا دهیم:

"کرسی مورسین" می‌گوید: "در تنظیم عوامل طبیعی منتهای دقت و ریزه‌کاری به کار رفته است، مثلاً اگر قشر خارجی کره زمین ده پا ضخیم‌تر از آنچه هست می‌بود اکسیژن - یعنی ماده اصلی حیات - وجود پیدا نمی‌کرد، یا هر گاه عمق دریاها چند پا بیشتر از عمق فعلی بود آن وقت کلیه اکسیژن و کربن زمین جذب می‌شد و دیگر امکان هیچگونه زندگی نباتی و یا حیوانی در سطح خاک باقی نمی‌ماند."

در جای دیگر در باره قشر هوایی که اطراف زمین را فرا گرفته می‌گوید:

"اگر هوای اطراف زمین اندکی از آنچه هست رقیق‌تر می‌بود، شهابهای ثاقب که هر روز به مقدار چند میلیون عدد به سوی زمین جذب می‌شوند و در همان فضای خارج زمین (بر اثر برخورد به قشر هوا) منفجر و نابود می‌شوند دائماً به سطح زمین می‌رسیدند و هر گوشه‌ای از آن را مورد اصابت قرار می‌دادند! و یا اگر سرعت حرکت شهابها از آنچه هست کمتر می‌بود (هرگز بر اثر برخورد با هوا منفجر نمی‌شدند) همه آنها به سطح زمین می‌ریختند و نتیجه خرابکاری آنها معلوم بود."

و در جای دیگر می‌گوید: "تنها بیست و یک درصد از هوای اطراف زمین اکسیژن است ... اگر مقدار اکسیژن موجود در

هوا به جای بیست و یک درصد پنجاه درصد، بود تمام مواد سوختنی این عالم محترق می‌شد، و اگر جرقه‌ای به درختی در جنگلی می‌رسید، تمام جنگل به طور کامل می‌سوخت!"<sup>۱</sup> غلظت هوای محیط زمین به اندازه‌ای است که اشعه کیهانی را تا میزانی که برای رشد و نمو نباتات لازم است به طرف زمین عبور می‌دهد، و کلیه میکربهای

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۳۲

مضر را در همان فضا معدوم می‌سازد، و ویتامین‌های مفید را ایجاد می‌نماید.

یا وجود بخارهای مختلفی که در طی قرون متمادی از اعماق زمین برآمده و در هوا منتشر شده است و غالب آنها هم گازهای سمی هستند، معهذای هوای محیط زمین آلودگی پیدا نکرده، و همیشه به همان حالت متعادل که برای ادامه حیات انسانی مناسب باشد باقی مانده است.

دستگاه عظیمی که این موازنه عجیب را ایجاد می‌نماید و تعادل را حفظ می‌کند همان دریا و اقیانوس است که مواد حیاتی و غذایی و باران و اعتدال هوا و نباتات، و بالآخره وجود خود انسان از منبع فیض آن سرچشمه می‌گیرد.

هر کس که درک معانی می‌کند باید در مقابل عظمت دریا سر تعظیم فرود آورد و سپاسگزار موهبت‌های آن (و آفریدگار دریا) باشد.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> "راز آفرینش انسان" نوشته "کرسی موریس" ترجمه "محمد

سعیدی" از صفحه ۳۳ تا صفحه ۳۶.

\*\*\* در آیه بعد می‌افزاید: " در وجود خود شما نیز نشانه‌های خدا فراوان است " (وَ فِي أَنْفُسِكُمْ).

" آیا چشم باز نمی‌کنید و اینهمه آیات و نشانه‌های بارز حق را نمی‌بینید؟! (أَفَلَا تُبْصِرُونَ).

بدون شک انسان اعجوبه عالم هستی است و آنچه در عالم کبیر است در این عالم صغیر نیز وجود دارد، بلکه عجائبی در آن است که در هیچ جای جهان نیست.

عجب اینکه این انسان با آن هوش و عقل و علم و اینهمه خلاقیت و ابتکارات و صنایع شگرف، روز نخست به صورت نطفه کوچک و بی ارزشی بوده، اما همین

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۳۳

که در عالم رحم قرار می‌گیرد با سرعت عجیبی رو به تکامل می‌رود، روز به روز شکل عوض می‌کند، و لحظه به لحظه دگرگون می‌شود، و آن نطفه ناچیز در مدت کوتاهی به انسان کاملی تبدیل می‌گردد.

یک سلول که کوچکترین اجزای بدن او است ساختمان تو بر تو و شگفت- آوری دارد که به گفته دانشمندان معادل یک شهر صنعتی تشکیلات در آن است!

یکی از علمای زیست‌شناس می‌گوید: " این شهر عظیم با هزاران در و دروازه جالب، و هزاران کارخانه و انبار و شبکه لوله‌کشی، و مرکز فرماندهی با تاسیسات فراوان (آنها) و ارتباطات زیاد، و کارهای مختلف حیاتی، آنهم در محدوده کوچک یک سلول، از پیچیده‌ترین و شگفت‌انگیزترین شهرها است که اگر ما بخواهیم تاسیساتی بسازیم که همان اعمال را

انجام دهد- و هرگز قادر نیستیم- باید دهها هزار هکتار زمین را زیر تاسیسات و ساختمانهای مختلف و ماشین آلات پیچیده ببریم تا برای انجام چنان برنامه‌ای آماده گردد، ولی جالب اینکه دستگاه آفرینش همه اینها را در مساحتی معادل "پانزده میلیون میلیمتر" قرار داده!<sup>۱</sup>.

دستگاه‌هایی که در بدن انسان است مانند قلب و کلیه و ریه و مخصوصا دهها هزار کیلومتر! رگهای درشت و باریک و حتی مویرگهایی که با چشم دیده نمی‌شود، و مسئول آبرسانی و تغذیه و تهویه "ده میلیون میلیارد" سلول تن انسان هستند، و حواس مختلفی مانند بینایی و شنوایی و حواس دیگر هر کدام آیتی عظیم از آیات او است.

و از همه مهمتر معمای "حیات" که اسرار آن هم چنان ناشناخته مانده،

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۳۴

و ساختمان روح و عقل انسان است که عقول همه انسانها از درک آن عاجز است، و اینجا است که انسان بی اختیار لب به تسبیح و حمد و ثنای خدا می‌گشاید و در پیشگاه عظمتش سر تعظیم فرود می‌آورد، و به این اشعار مترنم می‌شود:

فیک یا اعجوبه الكون      انت حیرت ذوی اللب و  
غدا الفکر کلیلا      بلبت العقولا

---

<sup>۱</sup> "سفری به اعماق وجود انسان" (بخش سلولها).

کلما قدم فکری فیک ناکصا یخبط فی عمیاء لا

شبرا فر میلا یهدی سییلا

" در تو ای اعجوبه عالم هستی (ای خدای بزرگ) فکر خسته و وامانده شد!" تو صاحبان اندیشه و مغز را حیران ساخته‌ای، و عقول را بهم ریخته‌ای!" هر زمان فکر من یک وجب به تو نزدیک می‌شود یک میل فرار می‌کند" (و از عظمت ذاتت در وحشتی بزرگ فرو می‌رود).

" آری به عقب برمی‌گردد و در تاریکیها غرق می‌شود، و راهی به جلو پیدا نمی‌کند!" در حدیث آمده است که پیغمبر گرامی اسلام ص فرمود:

من عرف نفسه فقد عرف ربه:

" کسی که خویش را بشناسد خدای خویش را شناخته است!".

آری "خودشناسی" در تمام مراحل راه "خداشناسی" است. تعبیر به "أَفَلَا تُبْصِرُونَ" (آیا نمی‌بینید) تعبیر لطیفی است، یعنی این آیات الهی در گرداگرد شما در درون جان شما، در سراسر پیکر شما، گسترده است، اگر اندکی چشم باز کنید می‌بینید، و روح شما از درک عظمتش سیراب می‌گردد.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۳۵

در سومین آیه مورد بحث به سومین بخش از نشانه‌های عظمت پروردگار و قدرت او بر معاد اشاره کرده می‌فرماید:

<sup>۱</sup> "سفینه البحار" جلد ۲ صفحه ۶۰۳ ماده "نفس".

روزی شما در آسمان است، و آنچه به شما وعده داده می‌شود" (وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ).

گرچه در بعضی از روایات اسلامی "رزق" در این آیه به دانه‌های حیاتبخش باران تفسیر شده که منبع هر خیر و برکت در زمین است، و آیه ۵ سوره جاثیه نیز موافق آن است: وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا: "آنچه خدا از آسمان از رزق نازل کرده و به وسیله آن زمینهای مرده را احیاء فرموده است" ولی این معنی می‌تواند یکی از مصداقهای روشن آیه باشد در حالی که گستردگی مفهوم رزق هم باران را شامل می‌شود، هم نور آفتاب را که از آسمان به سوی ما می‌آید و نقش آن در حیات و زندگی فوق العاده حساس است، و همچنین هوا را که مایه حیات همه موجودات زنده است.

اینها همه در صورتی است که "سما" را به معنی همین آسمان ظاهری تفسیر کنیم، ولی بعضی از مفسران "سما" را به معنی عالم غیب و ما وراء طبیعت و لوح محفوظ گرفته‌اند که تقدیر ارزاق انسانها از آنجا می‌شود.

البته جمع میان هر دو معنی ممکن است، هر چند تفسیر اول روشتر به نظر می‌رسد.

و اما جمله "ما تُوعَدُونَ" (آنچه به شما وعده داده می‌شود) می‌تواند تاکید بر مسأله رزق و وعده الهی در این زمینه بوده باشد، و یا به معنی بهشت موعود چرا که در آیه ۱۵ "وَالنَّجْمِ" می‌خوانیم: عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى: "بهشت موعود نزد سدره المنتهی در آسمانها است" و یا اشاره به هر گونه خیر و برکت یا عذابی است که از آسمان نازل می‌گردد، و یا ناظر به همه

این مفاهیم است، چرا که جمله " ما تُوعَدُونَ " مفهومی وسیع و گسترده است.

به هر حال این سه آیه ترتیب لطیفی دارد: آیه نخست از عوامل وجود

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۳۶

انسان در کره زمین سخن می‌گوید، و آیه دوم از خود وجود انسان، و آیه سوم از عوامل دوام و بقاء او.

این نکته نیز قابل توجه است: چیزی که مانع بصیرت آدمی می‌شود، و او را از مطالعه اسرار آفرینش، اسرار زمین و شگفتیهای وجود خودش باز می‌دارد همان حرص برای روزی است، خداوند در آیه اخیر به انسان اطمینان می‌دهد که روزی او تضمین شده است، تا بتواند با خیال راحت به شگفتیهای جهان هستی بنگرد، و جمله " أَفَلَا تُبْصِرُونَ " در مورد او تحقق یابد.

\*\*\* لذا برای تاکید این مطلب در آخرین آیه مورد بحث سوگند یاد کرده می‌گوید: " به خدای آسمان و زمین سوگند که این مطلب حق است، درست همانگونه که شما سخن می‌گوئید " (فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ).

کار بجایی رسیده است که خداوند با آن عظمت و قدرتش برای اطمینان دادن به بندگان شکاک و دیر باور و ضعیف النفس و حریص سوگند یاد می‌کند که آنچه به شما در زمینه



رزق و روزی و وعده‌های ثواب و عقاب قیامت وعده داده شده همه حق است، و هیچ شک و تردیدی در آن نیست<sup>۱</sup>.  
تعبیر به "مِثْلَ مَا أَنْكُم تَنْطِقُونَ" (همانگونه که سخن می‌گوئید) تعبیر لطیف و حساب شده‌ای است که از محسوسترین اشیاء سخن می‌گوید، چرا که گاهی خطا در باصره یا سامعه انسان واقع می‌شود، اما در سخن گفتن چنین

---

(۱) در اینکه مرجع ضمیر "انه" چیست؟ در میان مفسران گفتگو است، بعضی گفته‌اند: به "رزق" بازمی‌گردد، و بعضی به "ما تُوعَدُونَ" و بعضی آن را به پیامبر (ص) و قرآن بازگردانده‌اند ولی تفسیر اول از همه مناسبتر است.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۳۷

خطایی راه ندارد که انسان احساس کند سخن گفته در حالی که سخن نگفته باشد، لذا قرآن می‌گوید: همان اندازه که سخن گفتن شما برایتان محسوس است و واقعیت دارد رزق و وعده‌های الهی نیز همین گونه است! از این گذشته مساله سخن گفتن خود یکی از بزرگترین روزیها و مواهب پروردگار است که هیچ موجود زنده‌ای جز انسان از آن برخوردار نشده است، و نقش سخن گفتن در زندگی اجتماعی انسانها و تعلیم و تربیت و انتقال علوم و دانشها و حل مشکلات زندگی بر کسی پوشیده نیست.

---

<sup>۱</sup> در اینکه مرجع ضمیر "انه" چیست؟ در میان مفسران گفتگو است، بعضی گفته‌اند: به "رزق" بازمی‌گردد، و بعضی به "ما تُوعَدُونَ" و بعضی آن را به پیامبر (ص) و قرآن بازگردانده‌اند ولی تفسیر اول از همه مناسبتر است.

۱- داستان تکان دهنده اصمعی

"زمخشری" در تفسیر "کشاف" از "اصمعی"<sup>۱</sup> نقل می‌کند از مسجد بصره بیرون آمدم، ناگاه چشمم به یک عرب بیابانی افتاد که بر مرکبش سوار بود، با من روبرو شد و گفت: از کدام قبیله‌ای؟ گفتم از "بنی اصمع" گفت:

از کجا می‌آیی؟ گفتم از آنجا که کلام خداوند رحمان را می‌خوانند، گفت برای من هم بخوان! من آیاتی از سوره و الذاریات را برای او خواندم، تا به آیه "وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ"<sup>۲</sup> رسیدم، گفت کافی است، برخاست و شتری را که با خود داشت نحر کرد، و گوشت آن را در میان نیازمندانی که می‌آمدند و می‌رفتند تقسیم نمود، شمشیر و کمانش را نیز شکست و کنار انداخت و پشت کرد و رفت. این داستان گذشت.

---

(۱) نام او "عبد الملک ابن قریب" بوده، در ایام هارون الرشید می‌زیست، حافظه وی عجیب و اطلاعاتی گسترده از تاریخ و ادبیات و اشعار عرب داشت، و در سال ۲۱۶ در بصره وفات کرد (الکنی و الالقاب ج ۲ صفحه ۳۷).

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۳۸

---

<sup>۱</sup> نام او "عبد الملک ابن قریب" بوده، در ایام هارون الرشید می‌زیست، حافظه وی عجیب و اطلاعاتی گسترده از تاریخ و ادبیات و اشعار عرب داشت، و در سال ۲۱۶ در بصره وفات کرد (الکنی و الالقاب ج ۲ صفحه ۳۷).

هنگامی که با "هارون الرشید" به زیارت خانه خدا رفتم مشغول طواف بودم ناگهان دیدم کسی با صدای آهسته مرا صدا می‌زند نگاه کردم دیدم همان مرد عرب است، لاغر شده، و رنگ صورتش زرد گشته است (پیدا بود که عشقی آتشین بر او چیره گشته و او را بیقرار ساخته است) به من سلام کرد و خواهش نمود بار دیگر همان سوره "ذاریات" را برای او بخوانم، وقتی به همان آیه رسیدم فریادی کشید و گفت ما وعده خداوند خود را به خوبی یافتیم، سپس افزود آیا بعد از اینهم آیه‌ای هست من آیه بعد را خواندم: فَوَ رَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقُّ بَارٍ دِیْگَر صِیْحَه زِد و گفت: یا سبحان الله من ذا الذی اغضب الجلیل حتی حلف یصدقوه بقوله حتی الجئوه الی الیمین؟! "براستی عجیب است، چه کسی خداوند جلیل را به خشم آورده که این چنین سوگند یاد می‌کند آیا سخن او را باور نکرده‌اند که ناچار از سوگند شده؟! این جمله را سه بار تکرار کرد و بر زمین افتاد و مرغ روحش به آسمان پرواز کرد!

\*\*\* ۲- بهشت کجاست؟

چنان که در تفسیر آیات گفتیم بعضی جمله "وَمَا تُوعَدُونَ" را به معنی بهشت تفسیر کرده‌اند، و گفته‌اند از این آیه استفاده می‌شود که بهشت در آسمانها است، ولی این سخن با آنچه در آیه ۱۳۳ سوره آل عمران آمده است که می‌گوید "بهشت به وسعت آسمانها و زمین است" سازگار به نظر نمی‌رسد.

۱ "تفسیر کشاف" جلد ۴ صفحه ۴۰۰.

و چنان که گفتیم این تفسیر برای جمله " ما توعدون " مسلم نیست، بلکه ممکن است اشاره به وعده رزق یا عذابهای آسمانی باشد.

و اگر در آیه ۱۵ سوره نجم آمده است که " جنۃ الماوی " در آسمان در

---

(۱) "تفسیر کشاف" جلد ۴ صفحه ۴۰۰.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۳۹

کنار " سدرۃ المنتهی " است، دلیلی بر این معنی نخواهد بود، زیرا " جنۃ الماوی " بخشی از باغهای بهشت است نه تمام بهشت (دقت کنید).

\*\*\* ۳- بهره‌گیری از نشانه‌های حق آمادگی لازم دارد

هنگامی که آیات قرآن سخن از اسرار آفرینش و نشانه‌های خدا در عالم هستی می‌گوید گاه می‌فرماید: اینها نشانه‌هایی است برای کسانی که می‌شنوند (لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ) (یونس ۶۷).

و گاه می‌گوید: برای آنهایی که تفکر می‌کنند (لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ) (رعد ۳).

گاه می‌فرماید: برای کسانی که تعقل می‌کنند (لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ) (رعد ۴).

گاه می‌گوید: برای کسانی که بسیار شکیبیا و شکرگزارند (لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ) (ابراهیم ۵).

گاه می‌فرماید: برای کسانی که ایمان دارند (لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ) (نحل ۷۹).

گاه می‌گوید: برای همه صاحبان مغز (لآیاتٍ لِّأُولِي النُّهَى) (طه)  
۵۴).

گاه می‌فرماید: برای آنها که هوش سرشار دارند (لآیاتٍ  
لِّلمتوسِّمِينَ) (حجر ۷۵).

و بالآخره گاهی می‌گوید: برای دانشمندان (لآیاتٍ لِّلْعَالَمِينَ)  
(روم ۲۲).

و در آیات مورد بحث می‌گوید: "آیا نمی‌بینید؟" یعنی آیات  
خدا در زمین و در درون وجود شما برای کسانی که چشم  
بینا دارند روشن است.

این تعبیرات به خوبی نشان می‌دهد که برای استفاده و  
بهره‌گیری از آیات بی‌شمار و نشانه‌های بسیار که برای وجود  
پاک او در سراسر عالم آفرینش وجود

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۴۰

دارد زمینه آماده‌ای لازم است، چشمی بینا، گوش‌ی شنوا، فکری  
بیدار، و دلی هشیار و روحی آماده پذیرش و تشنه حقایق لازم  
است، و گرنه ممکن است انسان سالها در لابلای این آیات  
زندگی کند اما همچون حیوانات جز اصطبل و علف نشناسد.

\*\*\* ۴- رزق حق است

از جمله اموری که نظام دقیقی بر آن حاکم است همین مساله  
روزی است که در آیات مورد بحث اشارات واضحی به آن  
شده است، درست است که تلاش و کوشش شرط بهره‌گیری  
از مواهب زندگی است، و تنبلی و سستی مایه محرومیت و  
درماندگی می‌باشد، ولی اینهم اشتباه است که گمان کنیم با

حرص و ولع و کارهای بی رویه روزی انسان افزون می شود،  
و با عفت و متانت و خویشتن داری روزی کم خواهد شد.  
در احادیث اسلامی تعبیرات جالبی در این زمینه دیده می شود.  
در حدیثی از رسول خدا ص می خوانیم:

ان الرزق لا یجره حرص حریص، و لا یصرفه کره کاره:

" روزی از سوی خداوند مقدر شده، نه حرص حریص آن را  
جلب می کند، و نه اگره افراد آن را منع می نماید"<sup>۱</sup>.

در حدیث دیگری از امام صادق ع آمده است که در پاسخ  
کسی که تقاضای موعظه کرده بود فرمود:

و ان كان الرزق مقسوما فالحرص لما ذا؟.

.. " هر گاه رزق قسمت شده است حرص برای چیست<sup>۲</sup> ... ؟"

هدف از این بیانات این نیست که جلو تلاش را بگیرد بلکه  
افراد حریص را با توجه به مقدر بودن رزق از حرصشان  
بازمی دارد.

این نکته نیز قابل توجه است که در احادیث اسلامی امور  
زیادی به عنوان

---

(۱ و ۲) " نور الثقلین " جلد ۵ صفحه ۱۲۶.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۴۱

---

<sup>۱</sup> ( ۱ و ۲ ) " نور الثقلین " جلد ۵ صفحه ۱۲۶.

<sup>۲</sup> ( ۱ و ۲ ) " نور الثقلین " جلد ۵ صفحه ۱۲۶.

وسيله جلب روزی یا موانع آن معرفی شده که هر یک به نوبه خود سازنده است.

در حدیثی از امام صادق ع می‌خوانیم:

و الذی بعث جدی بالحق نبیا ان اللّٰه تبارک و تعالی یرزق العبد علی قدر المروءة، و ان المعونۃ تنزل علی قدر شدۃ البلاء: " سوگند به کسی که جدم را به حق به نبوت مبعوث کرده است که خداوند متعال انسان را به قدر مروت و شخصیتش روزی می‌دهد، و کمک پروردگار متناسب با شدت بلا و حادثه است!"<sup>۱</sup>.

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است:

کف الاذی و قلة الصخب یزیدان فی الرزق:

" ترک آزار مردم و جار و جنجال، روزی را افزایش می‌دهد."<sup>۲</sup>  
از پیامبر اسلام ص نیز نقل شده است که فرمود:

التوحید نصف الدین و استنزل الرزق بالصدقة:

" توحید نیمی از دین است، و روزی را از طریق انفاق در راه خدا بر خود نازل کن!"<sup>۳</sup>.

و همچنین امور دیگری مانند تمیز کردن اطراف خانه، و شستشو و تمیز کردن ظروف از اسباب افزایش روزی معرفی شده است.

<sup>۱</sup> نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۱۲۵ (حدیث ۳۱).

<sup>۲</sup> (۲ و ۳) همان مدرک صفحه ۱۲۶ (حدیث ۳۵ و ۳۷).

<sup>۳</sup> (۲ و ۳) همان مدرک صفحه ۱۲۶ (حدیث ۳۵ و ۳۷).

(۱) نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۱۲۵ (حدیث ۳۱).

(۲ و ۳) همان مدرک صفحه ۱۲۶ (حدیث ۳۵ و ۳۷).

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۴۲

[سوره الذاریات (۵۱): آیات ۲۴ تا ۳۰]

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ (۲۴) إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ  
فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ (۲۵) فَرَاغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَاءَ  
بِعَجَلٍ سَمِينٍ (۲۶) فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ (۲۷) فَأَوْجَسَ  
مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ وَبَشِّرُوهُ بِغُلَامٍ عَالِمٍ (۲۸)

فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صَرَءٍ فَصَكَتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ  
(۲۹) قَالُوا كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ (۳۰)

ترجمه:

۲۴- آیا خبر مهمانهای بزرگوار ابراهیم به تو رسیده است؟

۲۵- در آن زمان که بر او وارد شدند و گفتند: سلام بر تو! او  
گفت سلام بر شما که جمعیتی ناشناخته‌اید! ۲۶- و به دنبال  
آن پنهانی به سوی خانواده خود رفت و گوساله فربه (و بریانی  
را برای

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۴۳

آنها) آورد.

۲۷- و آن را نزدیک آنها گذارد (ولی با تعجب دید دست به  
سوی غذا نمی‌برند) گفت! آیا شما غذا نمی‌خورید؟



۲۸- و از این کار احساس وحشت کرد، گفتند: نترس (ما رسولان پروردگار توایم) و او را بشارت به تولد پسری دانا و هوشیار دادند.

۲۹- در این هنگام همسرش جلو آمد در حالی که (از خوشحالی و تعجب) فریاد می‌کشید و به صورت خود زد و گفت (آیا پسری خواهم آورد در حالی که) پیر زنی نازا هستم؟! ۳۰- گفتند پروردگارت چنین گفته است، و او حکیم و داناست.

تفسیر: میهمانان ابراهیم (ع)

از این آیات به بعد گوشه‌هایی از سرگذشت انبیاء و اقوام پیشین برای تاکید و تایید مطالب گذشته مطرح می‌شود، و نخستین فراز آن سرگذشت فرشتگانی است که برای عذاب قوم لوط در شکل آدمیان بر ابراهیم ع ظاهر شدند، و او را بشارت به تولد فرزندی دادند با اینکه ابراهیم به سن پیری رسیده بود و همسرش نیز مسن و نازا بود.

از یک سو عطا کردن این فرزند برومند در این سن و سال به این پدر و مادر پیر و فرتوت تاکید است برای آنچه در باره مقدر بودن سایر روزی‌ها که در آیات گذشته آمد.

و از سوی دیگر دلیلی است بر قدرت و توانایی حق، و آیتی است از آیات خداشناسی که در آیات گذشته از آن بحث شده است.

و از سوی سوم بشارتی است برای اقوام با ایمان که مشمول حمایت حق هستند، همان گونه که آیات بعد که سخن از عذاب هولناک قوم لوط می‌گوید

هشدار و تهدیدی است برای مجرمان بی ایمان.

پانخست روی سخن را به پیامبر کرده، می‌فرماید: " آیا داستان و خبر مهمانهای بزرگوار ابراهیم به تو رسیده است؟! (هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ) <sup>۱</sup>.

تعبیر به " مکرمین " (اکرام شدگان) یا به خاطر این است که این فرشتگان ماموران حق بودند، و در آیه ۲۶ سوره انبیاء نیز در باره فرشتگان می‌خوانیم: بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ " آنها بندگانی هستند محترم " و یا به خاطر احتراماتی است که ابراهیم برای آنها قائل شد و یا به هر دو جهت.

\*\*\* سپس به شرح حال آنها پرداخته، می‌گوید: " آن زمان که بر ابراهیم وارد شدند و گفتند: سلام بر تو! او گفت: سلام بر شما که جمعیتی ناشناخته‌اید! (إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٍ مُّنْكَرُونَ) <sup>۲</sup>.

---

<sup>۱</sup> " ضیف " معنی وصفی دارد، و بر مفرد و جمع اطلاق می‌شود، و لذا با " مکرمین " که جمع است توصیف شده و این که بعضی گفته‌اند مصدر است و تثویه و جمع ندارد درست به نظر نمی‌رسد، ولی به گفته " زمخشری " در " کشاف " چون در اصل مصدر بوده، بعد از آن که معنی وصفی به خود گرفت نیز در مفرد و جمع هر دو استعمال می‌شود. (دقت کنید)

<sup>۲</sup> " سلاما " منصوب به فعل محذوفی است و در تقدیر چنین است " نسلم علیکم سلاما " و سلام " مبتداء " است و " خبر " آن محذوف است، و در اصل " علیکم سلام " ( یا سلام علیکم ) بوده است گویا ابراهیم (ع) می‌خواست تحیتی بالاتر از تحیت آنها بگوید، زیرا " جمله اسمیه " دلالت بر ثبات و دوام دارد (تفسیر کشاف ج ۴ ص ۴۰۱).

بعضی گفته‌اند ابراهیم ع مساله ناشناخته بودن آنها را در درون دل گفت، نه به صورت آشکار (چرا که این سخن با مساله احترام مهمان سازگار نیست).

ولی این معمول است که گاهی میزبان در عین احترام به میهمان می‌گوید:

---

(۱) "ضیف" معنی وصفی دارد، و بر مفرد و جمع اطلاق می‌شود، و لذا با "مکرمین" که جمع است توصیف شده و این که بعضی گفته‌اند مصدر است و تشبیه و جمع ندارد درست به نظر نمی‌رسد، ولی به گفته "زمخشری" در "کشاف" چون در اصل مصدر بوده، بعد از آن که معنی وصفی به خود گرفت نیز در مفرد و جمع هر دو استعمال می‌شود. (دقت کنید)

(۲) "سلاما" منصوب به فعل محذوفی است و در تقدیر چنین است "نسلم علیکم سلاما" و سلام "ابتداء" است و "خبر" آن محذوف است، و در اصل "علیکم سلام" (یا سلام علیکم) بوده است گویا ابراهیم (ع) می‌خواست تحیتی بالاتر از تحیت آنها بگوید، زیرا "جمله اسمیه" دلالت بر ثبات و دوام دارد (تفسیر کشاف ج ۴ ص ۴۰۱).

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۴۵

ولی من نمی‌دانم شما را کجا دیده‌ام؟ و به نظرم زیاد آشنا نیستید، بنا بر این می‌توان ظاهر آیه را حفظ کرد که ابراهیم این سخن را آشکارا گفته است، هر چند احتمال اول نیز بعید به نظر نمی‌رسد، بخصوص اینکه پاسخی از ناحیه میهمانان

در معرفی خود در اینجا دیده نمی‌شود، و اگر ابراهیم چنین سخنی را آشکارا گفته بود لا بد آنها پاسخی به آن می‌دادند.

\*\*\* به هر حال ابراهیم میهمان‌نواز و پر سخاوت، برای پذیرایی میهمانان خود فوراً دست به کار شد، "پنهانی به سوی خانواده خود رفت و گوساله‌ای فربه و بریانی برای آنها آورد" (قَرَأَ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ).

"راغ" چنان که راغب در مفردات می‌گوید از "روغ" (بر وزن شوق) به معنی حرکت کردن توأم با یک نقشه پنهانی است.

چرا ابراهیم چنین کرد؟ برای اینکه ممکن بود اگر میهمانان متوجه شوند مانع از چنین پذیرایی پر هزینه‌ای گردند.

اما چرا ابراهیم میهمانهای معدود که به گفته بعضی سه نفر و حد اکثر دوازده نفر بودند<sup>۱</sup> غذای فراوان و مفصل تهیه کرد، این به خاطر آن است که معمولاً اشخاص سخاوتمند هر گاه میهمانی برای آنها فرا رسد تنها به اندازه میهمانان غذا تهیه نمی‌کنند، بلکه غذایی فراهم می‌سازند که علاوه بر میهمانان تمام کسانی که برای آنان کار می‌کنند در آن شریک و سهیم باشند، و حتی همسایگان و نزدیکان و اطرافیان دیگر را هم در نظر می‌گیرند، بنا بر این هرگز چنین غذای اضافی اسراف محسوب نمی‌شود، و این معنی امروز هم در میان بسیاری از عشایر و آنها که به شکل سنتی سابق زندگی می‌کنند دیده می‌شود.

---

<sup>۱</sup> اقتباس از "روح البیان" و "حاشیه تفسیر صافی" ذیل آیات مورد بحث.

(۱) اقتباس از "روح البیان" و "حاشیه تفسیر صافی" ذیل آیات مورد بحث.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۴۶

"عجل" (بر وزن طفل) به معنی گوساله است (و اینکه بعضی گفته‌اند به معنی گوسفند است با متون لغت سازگار نیست) این واژه در اصل از ماده "عجله" گرفته شده، زیرا این حیوان در این سن و سال حرکات عجولانه‌ای دارد که وقتی بزرگ شد به کلی آن را کنار می‌گذارد.

"سمین" به معنی فربه است، و انتخاب چنین گوساله‌ای برای احترام به میهمانان، و استفاده بیشتر اطرافیان بوده است.

در آیه ۶۹ سوره هود آمده است که این گوساله بریان بود (بِعِجْلِ حَنِیذٍ) هر چند آیه مورد بحث در این باره سخنی نمی‌گوید، اما منافاتی با آن ندارد.

\*\*\* "ابراهیم شخصا این غذا را برای میهمانان آورد و نزدیک آنها گذارد" (فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ).

ولی با کمال تعجب مشاهده کرد که آنها دست به سوی غذا نمی‌برند، "گفت آیا غذا نمی‌خورید؟! (قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ).

\*\*\* ابراهیم تصور می‌کرد آنها از جنس بشرند و هنگامی که دید دست به سوی غذا نمی‌برند در دل احساس وحشت کرد" (فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً).

زیرا در آن زمان- و امروز هم در میان بسیاری از اقوام که پای‌بند به اخلاق سنتی هستند- هر گاه کسی از غذای دیگری بخورد به او آزاری نمی‌رساند و خیانتی نمی‌کند، و آنجا که

نمک خورند نمکدان را نمی‌شکنند، و لذا اگر میهمان دست به غذا نبرد این گمان پیدا می‌شد که او برای کار خطرناکی آمده است. این ضرب المثل نیز در عرب معروف است که می‌گویند "من لم ياكل طعامك لم يحفظ ذمامك": "کسی که غذای تو را نخورد به پیمان تو وفا نخواهد کرد".

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۴۷

"ایجاس" از ماده "وجس" (بر وزن مکث) در اصل به معنی صدای مخفی است، به همین مناسبت "ایجاس" به معنی احساس پنهانی و درونی آمده، گویی انسان صدایی را از درون خود می‌شنود و هنگامی که با "خیفه" همراه شود به معنی احساس ترس است.

در اینجا میهمانان- همانگونه که در سوره هود آیه ۷۰ آمده است- "به او گفتند نترس" و به او اطمینان خاطر دادند (قَالُوا لَا تَخَفْ).

سپس می‌افزاید: "او را بشارت به تولد پسری دانا دادند" (وَ بَشَّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ).

بدیهی است فرزند به هنگام تولد "عالم" نیست، اما ممکن است استعدادی در او باشد که در آینده عالم و دانشمند بزرگی شود، و منظور در اینجا همین است.

در اینکه این فرزند "اسماعیل" بوده یا "اسحاق"؟ در میان مفسران گفتگو است، هر چند مشهور این است که "اسحاق" بوده.

ولی این احتمال که اسماعیل باشد با توجه به آیه ۷۱ سوره هود که می‌گوید: فَبَشَّرْنَا هَا بِإِسْحَاقَ دَرَسْتُ بَه نَظَرِ نَمِي رَسَدِ،

بنا بر این شکی نیست زنی که در آیات بعد سخن از او به میان می‌آید همسر ابراهیم "ساره" و این فرزند "اسحاق" است.

\*\*\*" در این هنگام همسر ابراهیم جلو آمد در حالی که از خوشحالی و تعجب فریاد می‌کشید به صورت خود زد و گفت: آیا با اینکه من پیر زنی نازایم صاحب فرزندی خواهم شد؟! (فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صِرَّةٍ فَصَكَتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ).

در آیه ۷۲ سوره هود نیز می‌خوانیم: قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا: گفت: ای وای بر من! آیا من فرزندی می‌آورم در حالی

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۴۸

که پیر زنم، و این شوهرم پیر مردی است، این راستی چیز عجیبی است!" بنا بر این فریاد او فریادی از روی تعجب و توأم با شادی بوده است.

واژه "صره" از ماده "صر" (بر وزن شر) در اصل به معنی بستن و بهم بستگی است، و به فریاد شدید و همچنین جمعیت متراکم نیز گفته می‌شود، چرا که دارای شدت و بهم پیوستگی است، به بادهای شدید و سرد "صرصر" می‌گویند چرا که انسانها را به هم می‌پیچد، و "صروره" به زن یا مردی می‌گویند که هنوز حج بجا نیاورده، و یا تصمیم بر ازدواج ندارد، چرا که یک نوع بستگی و امتناع در آنها است، و در آیه مورد بحث به همان معنی فریاد شدید است.

"صکت" از ماده "صک" (بر وزن شک) به معنی زدن شدید، یا به صورت زدن است، و منظور در اینجا این است که همسر ابراهیم هنگامی که نوید تولد فرزندی را شنید، همانگونه که عادت زنان است، دستها را از شدت تعجب و حیا به صورت زد.

طبق گفته بعضی از مفسران، و همچنین سفر تکوین تورات، همسر ابراهیم در آن وقت نود سال یا بیشتر داشت، و خود ابراهیم حدود یکصد سال یا بیشتر!\*\*\* ولی قرآن در آیه بعد پاسخ فرشتگان را به او نقل می‌کند: "گفتند:

پروردگارت چنین گفته است و او حکیم و دانا است" (قَالُوا كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ).

گرچه تو پیر زن فرتوتی هستی و شوهرت نیز چنین است، اما هنگامی که فرمان پروردگار تو صادر شود و اراده‌اش به چیزی تعلق گیرد بدون تردید تحقق می‌یابد.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۴۹

حتی آفرینش جهان عظیمی همانند این جهان با امر "کن" (موجود باش) برای او سهل و آسان است.

تعبیر به "حکیم" و "علیم" اشاره به این است که نیاز ندارد تو از سن پیری و نازایی خودت یا کهنسال بودن همسرت خبر دهی، خدا همه اینها را می‌داند و اگر تا کنون به شما فرزندی نداده و در اواخر عمر مرحمت می‌کند آنهم حکمتی دارد.



جالب اینکه در آیه ۷۳ سوره هود می‌خوانیم که فرشتگان به او گفتند: **أَتَعْجِبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَتُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ:**

"آیا از فرمان خدا تعجب می‌کنی؟ این رحمت خدا و برکاتش بر خانواده شما است، که او حمید و مجید است."

تفاوت این دو تعبیر به خاطر آن است که فرشتگان همه این سخنها را به "ساره" گفتند، منتهی در سوره هود به بخشی اشاره شده، و در اینجا به بخش دیگر، در آنجا سخن از رحمت و برکات خدا است، و تناسب با حمید و مجید دارد (کسی که او را در مقابل نعمتهایش حمد و تمجید می‌کنند).

ولی در اینجا سخن از آگاهی خداوند نسبت به عدم آمادگی این دو همسر برای آوردن فرزندی، و نازایی زن از نظر اسباب ظاهری است، و متناسب این است که گفته شود خدا از همه اینها آگاه می‌باشد، و اگر سؤال شود چرا این موهبت را در جوانی به آنها نداد؟ گفته می‌شود: در این امر حکمتی است چرا که او حکیم است.

\*\*\* نکته: سخاوت پیامبران

بسیار می‌شود که بعضی از افراد خشک، سخاوت و بلندنظری را با اسراف

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۵۰

و تبذیر اشتباه می‌کنند، و خست و تنگ‌نظری را با مساله زهد و پارسایی.

قرآن در آیات فوق، و آیات سوره هود، این حقیقت را فاش بیان کرده که پذیرایی از مهمان به طور گسترده و معقول هرگز

مخالف شرع نیست، بلکه چون پیامبری دست به چنین کاری زده است دلیل بر محبوبیت آن است ولی البته آن گونه پذیرایی که شعاعش دیگران را هم در برگیرد، آن چنان که رسم افراد شریف سخاوتمند است.

خداوند هرگز بهره‌گیری از مواهب زندگی را تحریم نکرده، و داشتن اموال حلالی را همانند ابراهیم که دیگران هم از آن بهره گیرند عیب نشمرده است.

ابراهیم ع با آن اموال سرشار هرگز از یاد خدا غافل نشد، و هیچوقت دلبستگی اسارت‌گونه به آن نیافت، و در هیچ زمان منافع آن را منحصر به خود نساخت.

قرآن در آیه ۳۲ سوره اعراف می‌گوید: قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ: " بگو چه کسی زینتهای خدا را که برای بندگانش آفریده، و روزیهای پاکیزه را تحریم کرده است؟

بگو: اینها در زندگی دنیا از آن کسانی است که ایمان آورده‌اند (هر چند دیگران نیز با آنها مشارکت دارند ولی) در قیامت خالص برای مؤمنان خواهد بود، این چنین آیات خود را برای کسانی که آگاهند شرح می‌دهیم."

در این زمینه بحث مشروحی در جلد ششم صفحه ۱۵۰ به بعد- ذیل آیه ۳۲- اعراف آورده‌ایم.

## پایان جزء ۲۶

و الحمد لله رب العالمین

